

یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن داد و سلطان را برعلیه بهدینان برانگیخت فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا نمود و درخواست کرد ماموریت این امر هم بوی بسپارد و زرتشتیان را در تحت اختیار او بگذارد .

<p>باخر بشد او بسر پادشاه بشو آگه از گفت او سربسر به یزداندرایشان همه ناپسند که آن دین نماند بگیتی درون مگر رحمت آرد بتو دادگر که آن قوم را من کنم زار و خوار</p>	<p>دو سه سال بد اندر آن جایگاه بکرد عرض بر شاه آن بدگه بگفتش که هستند بی دین چند تبه ساز این دینشان را کنون مسلمان بکن این گروه سربسر بده حکم بر من توای شه ریاریار</p>
---	---

حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد در محمود آباد اقامت داشت محمود آباد را امروز مرزآباد میگویند و در یک فرسخی شهر واقعست . در روزگاران سابق بسیار آباد و نشیمنگاه بزرگان بوده . چون قلعه و عمارات فرمانداری شهر بنا بقول احمد بن حسن بن علی الکاتب " تمام روی بخرابی آورده بود و بواسطه محاصره ها و حکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود " لهذا فرماندار وقت حاجی قنبر جهانشاهی بتعمیر آنها و ساختمان بناهای جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمودآباد بسر میبرد . چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید . دبیر خود را بخواند و بفرماندار ساکن محمودآباد حکم نمود . تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند و یا بقتل آرد و حکم را با مشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس بمورد اجرا بگذارد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید .

نوشتش چنان حکم زان کاروبار  
درون یزدانایشان که و مه که هست  
توای حاکم یزد بشنو سخن  
بدین مرد بسیارشان همچون  
ز حکم چنین نگذری اندر این

دبیری طلب کرد آن شهریار  
که بر محمود آباد حاکم نوشت  
تمامی بکش یا مسلمان بکن  
مسلمان چو کردی توزیشان کنون  
که سردار ایشان بود او برایین

آن ناپاک بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از موفقیت خویش در آزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمود آباد و خدمت فرماندار شتافت و فرمان را ارائه داد و باج‌رای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم‌النفس و دادگر بود. از وصول چنان حکم و آزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیر مظفرالدین جهان‌نشا را که آنزمان با وجع عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی می‌شمرد، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مامور نظارت در اجرای آن بود. لذا خواهی نخواهی کلیتاً به‌دینان را از خرد و بزرگ و دستور و کدخدا بحضور خود طلبید. زرتشتیان از که و مه بادل‌ی پراز درد و رخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند، چون آن ناپاک لعین را در برابر خویش دیدند با انتظار مصیبتی عظیم ترس برآنانسان غلبه نمود. پس از اطلاع از فرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن ویاجان سپردن همه متفق القول گشتند که "ما پیرو دین به ایم و خداوند یکتا، خالق کیهان و خورشید و آسمان و ماه و ستارگان را می‌پرستیم، لزومی بدین‌نو و آئین تازه نداریم. هیچیک از ما مسلمان نشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل برسانند. مادر دین خود استواریم و از آئین و مذهب دیگران روگردان. عزت دنیای فانی و زندگانی چندروزه را بادین مزدیسنی که فرستاده اهورا و آورده اشو زرتشت است سودا نخواهیم کرد."

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فروخه یزدانی و نامش به‌دین جمشید - چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید. به بزرگان گفت "از فرماندار چهل روز مهلت بستانید تا مهربات روم و از شاهنشاه دادخواهی نمایم."

یکی مرد به‌دین جمشید نام	بدیشان چنین گفت آن نیک‌نام
چهل روز مهلت بستانید از او	روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست تا دین بماند بجای	چو آن داور راست شد رهنما

خواست اهورا مزدا بود که دین کهن راستی در برابر دروغ و زوال پایدار بماند. فرماندار هدایای بزرگان جماعت را بپذیرفت و علی‌رغم مخالفت‌های شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب‌اثر داد و چهل روز مهلت عطا نمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی آورند و بیجهت خود را بکشتن ندهند.

به‌دین جمشید پس از احراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن با نو

باهورامزدا یکه و تنها از راه میان برو بیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصد دوسه روز دور از غوغای جهانیان باعثکاف و پرستشاهورامزدا پرداخت و برای پیشرفت منظور و نجات جماعت بدرگاه او التجا برد و تضرع نمود پس از خروج از انزوا ، برای غسل بی اختیار بچشمه رسید که جلو ارک حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی از اغیار دید مهبای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر او بود . جوانی دید زیبا ، چون ماه تمام روشن و پرتو انوار رحمانی از سروپای وجودش تابان بود . از یک نظر واله و شیفته او گردید . خود را از بام بیائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت و ماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن درداد . بیرون رفت بجمشید نگریست و بصدق مقال شاهدخت پی برد . در کار خویش حیران ماند . صدای اندرونی او را بتحصیل رضای دختر برانگیخت . قدم پیش نهاد و از جمشید احوال پرسی نموده او را بدرون ارک دعوت نمود و بخدمت دختر برد

هم از عشق او دخت شد بیقرار	فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه چنین گفت آندخت شاه	زمن بشنوی مادر نیکخواه
یکی مردمن دیده ام این زمان	زدیدار او من شدم ناتوان
تن پاک او همچو کافور هست	تن او سراسر پراز نور هست
بروتو بیارش بدینجا کنون	که مردی ندیدم دگر همچنون

دیدار جمشید از نزدیک قلبشاهدخت را با مهرش لبریز ساخت . احوالش پرسید از نسب و دیارش جويا و نام و نشانش پرسیان گردید .

بپرسید حالش پس آندخت شاه	که رازت بکن آشکارا چوماه
چه مردی و شهری مقامت کجاست	دروغی مگو و بگو جمله راست

جمشید پس از ستایشاهورامزدا و درود برجان پادشاه بازبانگی گویا و موثر از دین راستی سخن بمیان آورده گفت مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد و بدکاری های ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان و درخواست مهلت چهل روزه از فرماندار و عزیمت خود بهرات بهر دادخواهی از بارگاه جهان مطاع امیر مظفر الدین جهانشاه بسمع شاهدخت برسانید ، دختر که سراپای

وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان و ما موریت مقدسش آگاه گردید، با خود پیمان بست که او را در آن اندوه، یار و مددکار بوده در پیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتش مخور غم توای نامدار      که کارترا ساخت پروردگار  
برو تو بفردا بیا بامداد      که گردی همی باز خندان و شاد

جمشید از خدمت شاهدخت مرخص و در گوشه، آنزوا بپرستش اهورا مزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود.

از آنطرف شاهدخت با دلی پردرد بمهد علیا مادر خویش پناه برد از هاله نورانی و چهره پر فروغ جمشید و آئین زرتشتی و غمازی ناکسس و فرمان شاهنشاهی و بدبختی بهدینان شرحی موثر و حکایتی غم انگیز بگفت و تمنا نمود بحضور شاهنشاهی از او سخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را از درگاه جهانشاهی درخواست بنماید و او بهدینان را سپاسگزار خود سازد.

ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دل‌بند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشیدرا برای دادخواهی همان شب بعرض جهان‌نشا رسانید و استدعای عفو زرتشتیان نمود شاه‌نشا از طرز بیان مهد علیا و روشن روانی بهدین جمشید متأثر و از نابکاری ناکس و صدور فرمان خویش متأسف گردید.

چون بامداد برآمد و بارگاه شاهنشاهی بحضور جهان‌نشا مزین گشت بهدین جمشید با هاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهان‌نشا قدم نهاد، پس از مدح و ستایشش بازبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی و فرمان عفو عموم زرتشتیان را از بارگاه ظل‌اللهی درخواست نمود جهان‌نشا از دیدن جمشید و گفتار موثرش هاچ و واج ماند او را بخود خواند و در ردیف نامداران بنشانند و در چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید

چون جمشید سخنان خویش باختر رساند شاه‌نشا محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را از خود کنده عریان گردد جمشید بفرمان شاه‌نشا لخت گردید.

تابش پرتو انوار یزدانی و فروغ راستی از سراپای وجودش دیدگان



شاه و درباریان را خیره ساخت شاه در اندیشه فرورفت و بنا درستی ناکس لعین یقین حاصل نمود و با خود گفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بپاراید دینش دین خدا پرستی و مذهبش مذهب ملهم الهی است و دست درازی بر آنان باعث قهر و غضب خداوندی است .

کسی را که یزدان چنین نورداد ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذا دبیری طلب فرمود و فرمان سابق خویش را لغو و عموم زرتشتیان را شامل عفو خویش فرمود و به فرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند و فرمان را با مهر خویش مزین و بدست جمشید داد و او را خلعتی فاخر بخشیده مرخص فرمود .  
جمشید پس از ستایش اهورا مزدا بر جان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج و با سرعت هرچه تمام و دلی شاد و خندان روزسی و نهم وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان از ورود او و مژده موفقیت مسرور و مقدمش را گرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله جمشید نمود . بزرگان جماعت آن مردود منفور را دست و پا بسته دو شا بپر سرور و پیش ریخته و عسل بر بدنش مالیدند و بردرختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند بدین طریق آن ناکس لعین با زجر عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالک دوزخ تسلیم نمود . و بهدینان از شر او آسوده و ایمن گردیدند .

همان مور و زنبور کندش بتن	بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان	که دیدند او را همه مردمان
ببرده بهمراه آن کورده خویش	هر آنچه عمل بودش آمد به پیش

### ملا گشتا سب کرمانی

" هنگامیکه آغا محمدخان خواجه ، سلطان خونریز قاجار مردم کرمان را بگناه همراهی با لطفعلیخان زند در آتش قهر و غضب خویش بسوزانید و کرمان آباد

را بشهر کوران و بیغوله رنجوران مبدل ساخت  
گروه زرتشتیان که در طی ادوار گذشته مورد ظلم  
و ستم و کینه فراوان گروه اکثریت بودند بواسطه  
شخصیت برجسته و نفوذ یک فرد زرتشتی در شخص شاه  
از آتش ظلم سپاهیان مظفر و دژخیمان پادشاه در  
امان ماندند . "

ملا گشتاسب بن بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است در  
استخراج تقویم و هئیت و ریاضی دستی بسزا داشت . رمل نیکو میدانست و در  
سلوک و عرفان گام میزد .

هنگامیکه آغا محمد خان قاجار برخلاف لطفعلی خان زند علم طغیان  
برافراشت و او را در شهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محاصره کسی را  
گمان نبود که آغا محمد خان بتواند شهر را فتح نماید .

روزی لطفعلی خان ، ملا گشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته  
بقاعده نجومی به بیند که آغا محمد خان شهر کرمان را فتح مینماید یا خیر  
ملا گشتاسب با سطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از ملاحظه  
دقیق گفت روز جمعه ۱۵ ربیع الثانی آغا محمد خان شهر را فتح خواهد نمود .  
لطفعلی خان از این سخن رنجیده فرمان داد گشتاسب را حبس نمایند و گفت  
اگر روز موعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند .

گشتاسب محبوب بود تا روز موعود که شهر فتح شد . تاریخ گیتی گشا  
در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۲۰۹ هـ را  
تاریخ فتح کرمان میدانند که بواسطه خیانت نجفقلی خان خراسانی ساکن  
کرمان و معتمد لطفعلی خان زند صورت گرفت .

بدین طریق که چون طرفاطمینان بود حفظ باروی ارک که از یک سمت  
بخارج شهر اتصال داشت و با و محول بود ، او نیز با آغا محمد خان همداستان  
شده دروازه را بر آنها بگشود و کار بر لطفعلی خان زند و لینعمت خویش تنگ  
و او را فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن به پیچید .  
آغا محمد خان را شاد و مسرور و یاران و اطرافیان را قویدل ساخت . همینکه  
حصار کرمان بشکست و شهر مسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت از زندان نجات  
یافت و طرف محبت و توجه مخصوص آغا محمد خان قرار گرفت . با وجودیکه  
زرتشتی بود و اهل اسلام او را مردود میدانستند ، شاهنشاه وی را بسیار  
گرامی میداشت و ارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد و خلعتی فاخر بخشید و  
مستمری و وظیفه امیرانه برایش مقرر ساخت و در مسافرتها و پیکارها

اورا در رکاب خود میبرد و همواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد. چنانکه بسیاری از اسیران همینکه خود را از دوستان و آشنایان ملاگشتاسب قلم میدادند فوراً "آزاد و باعطای خلعت و نوازش پادشاهی و اجازه مراجعت ب زادبوم خویش مفتخر میگشتند .

ظلم و ستمی که این سلطان سفاک و خونخوار خود خواه و سرسلسله قاجاریه ب مردم کرمان و نواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زیبان مردم می باشد و نیازی بذکر نیست . در آن گیرودار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملاگشتاسب که طرف توجه شاه بود ، برخلاف زعم دکتر مدی و سایر دانشمندان پارسی که از نفوذ و شخصیت ملاگشتاسب بیخبرند درامان ماندند و آسیب ندیدند . گویا خواست اهورامزدا بود که شماره اندک زرتشتیان از سرزمین کرمان محو و نابود نگردد .

ملاگشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار در کرمان میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت . بواسطه عزت و احترامی که در دربار داشت محسود مسلمانان و همگان بود . همینکه دارفانی را وداع گفت دشمنان فرصت یافته خانه و زندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفروزی — ج و اسطرلاب و غیره که با هزاران زحمت تهیه کرده بود بباد غارت دادند و فرزندان را بیچاره و مستاصل ساختند . حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیرودار مفقود شد و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار گشتند . هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواست نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشان روزگاری نتوانست خود را بیایتخت رسانیده عرضحال نماید و بوضع ناگوار خانواده سرو صورتی بخشد . فرزندان و نوادگان ملاگشتاسب چنانکه در زیر خواهیم دید مانند پدر و بامس خود در نجوم و اسطرلاب دستی بسزا داشته و مورد لطف و نوازش بزرگان وقت بوده اند .

ملا اسکندر در تحت سرپرستی پدر در نجوم و ریاضیات بهره وافسی حاصل کرد . پس از فوت پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت بواسطه مهارت در رمل و جفر مرجع بزرگان و حکام و سران کرمان بود . زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد . با صوفیان و دراویش معاشر ب — — — — — استانداران کرمان در دوره ۶ زمامداری خویش وظیفه جزئی برایش مقرر میساختند و از او دلجوئی مینمودند . ملا اسکندر در سال ۱۲۷۳ هجری جهان را بدرود گفت .

ملا بهروز پور ملا اسکندر زیر دست پدر در ریاضی و نجوم و زیچ استاد شد. پس از فوت پدر تقویم استخراج میکرد در خدمت بمرم و بیچارگان کوششها مینمود. طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین و محرمانگی صاحب پور لیمجی ها تریا بود. مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و قابلیت وی مستحضر شد، مستمرا معهود پدر روانشادش را در حق او مقرر ساخت. ملا بهروز بنا بخواهش مرحوم مانکجی صاحب رساله در کبیسه زرتشتی در سال او دثیل ترکی ۱۲۳۵ یزدگردی برابر ۲۹ دیماه جمشیدی سنه ۷۸۷ جلالی تالیف نمود. رساله نامبرده در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانی Hpms 295 محفوظ است. ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هجری جهان را بدرود گفت.

ملا فلاتون پور ملا اسکندر فرزانه کرمان زمین در چهار سالگی از نعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید. هنگامیکه مانکجی صاحب در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۵ م) وارد کرمان گردید او را با اتفاق جوانان زرتشتی دیگر با خود به تهران برد و در تعلیم و تربیتش همت گماشت. فرزانه افلاطون دوره تحصیلیه خود را در اندک زمانی تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری فارغ - التحصیل شد و یکسال بعد، از سوی مانکجی صاحب اعزام گردید تا در تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی آن شهر ابراز فعالیت نماید.

فرزانه افلاطون در زاد بوم خویش موقعیت مهمی احراز و شهرت خاصی حاصل کرد نصرت الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت با و مهربانیه و نوازشها ابراز داشته اند. میرزا سید کاظم وزیر او را طرف توجه و محبت خود قرار داده بود.

فرزانه افلاطون، گجراتی و انگلیسی هم می دانست و در نظم اشعار نیز دست داشت. در اقبال ناصری کتابیکه برای تدریس مبتدیان در سال ۱۳۰۳ هجری تالیف و طبع نمود میگوید:

کتاب مختصر نافع گرامی را  
که گرد زنده جاوید خاص و عامی را  
بیا بد از کرش بهترین مقامی را  
که التفات کند کمترین غلامی را  
ز قطره که رسد کام تشنه کامی را

بدان امید باقبال ناصری نماید  
مگر ز بخت شهنشاه عهد ناصردیمن  
مرا این فقیر هم از بخت بهره ور گردد  
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد  
ز بحر جود شهنشاه می نگردد کم

خودنیز محروم نبودوزیر دست برادر خویش ملبهروز در این فن بهره وافی حاصل کرد .

ملامرزبان پور ملا گشتاسب مانند جد و عموی خویش در ستاره شناسی استاد بود و تقویم استخراج میکرد . در طلسم و نیرنگ دست داشت و مرجع کارهای حکمرانان و بزرگان شهر و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله استاندار کرمان او را طرفتوجه قرارداد و نوازشهای گوناگون در حقش مبذول میداشت . شادروان اربابکیخسرو شاهرخ از نسل فرزانه گشتاسب بهمن میباشد .

### از گذشته باید پند گرفت

" بواسطه خیانت بادان و ارسال گزارش نادرست ، خسرو پرویز واقعه تازیان را نادیده انگاشت . بواسطه نادرستی و خودخواهی و دشمنی دستوران و موبدان و سران کشور با یکدیگر و قتل شاهزادگان ، نژاد ساسانی بر افتاد و تازیان پیروز شدند . اگر مردم کشور از بزرگان و پیشوایان دین راضی میبودند ، سپاه تازی را بمرز راه نمیدادند . اگر نژاد ماهوسوری بکلانتری منصوب نمیکشت دستور دانشمند یزدترک دین بهی نمیگفت . بواسطه دشمنی موبد بدستور بزرگ و مهربانیهای مجتهد اسلام دستور کرمان با عیال خود مسلمان شد . روانشاد مانکجسی صاحب که عمر خود را در خدمتگزاری زرتشتیان ایران بسربرد از دست وزبان مادرمان نبود . روانشادان کیخسرو جی خان صاحب و ماسترخدا بخش در راه خدمت باین جماعت جان خود را باختند تا افراد جماعت مقام روحانیت را محترم بشمارند و وسایل تالی زندگی دانشمندان دین را فراهم بیاورند بادامه پیشهء موبد امیدوار نباید بود . "

مهدی فروح بن سخسان یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان و بلقب مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاعی در دست نیست . نامبرده چندی پس از شهادت حضرت امام حسین ع در سال ۶۱ هجری ( ۶۸۰ میلادی )

یک نامه پهلوی ببادوسبان گاو باره ، اسپهبد رستم دار و رویان نوشتن و حقایق تلخی را ذکر و خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف فیلساف فارسی قلمداد و از بدگوئیها و نفرین ایرانیان نسبت با و دفاع مینماید . نامه مذکور را موبد برزین رام پور خورزاد پور بهرام پور اسفندیار بفرمان اسپهبد طبرستان شهر اکم پور نام آور ( ۶۷۱ - ۶۴۰ هجری ) بزبان فارسی آن دوره که مخلوطی است با زبان دری و لغات دساتیر ترجمه کرده است . ترجمه مذکور را که با الفبای اوستائی نوشته شده بود فرزانه مانجی پور لیمجی ها تریا ، در دوران اقامت خویش در ایران در اواخر سنه ۱۸۷۱ میلادی ابتیاع نمود . فرزانه بهرام بن خسرو بن آبادان نرسی آبادی آنرا با شماره او در سال ۱۲۹۹ هجری بالفبای فارسی نقل نمود . نسخه اوستائی نامبرده را فرزانه مانجی صاحب چندی بعد با تفاق یک نسخه خطی دساتیر که سال ۳۵۹ هجری تاریخ تحریر آنست و در اوایل سال ۱۸۷۱ میلادی بتوسط بهبودخان حاکم کلات نادری از آقا جاوید مقیم آن ساما خریده بود به بمبئی بخدمت آقای اردشیر جی سهرابجی دستور کامدیسن میفرستد . نسخه فارسی نامبرده در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ و نسخه نیز از قرار اطلاع در خدمت آقای شهزادی موجود میباشد .

مهدی فروح بن شخان در نامه خویش هنگام دفاع از دستور دینیار راجع بعزل شکست ایرانیان و تسلط تازیان چنین مینویسد . جملات درابروان یا قوسین از نگارنده و برای توضیح واژه های مشکل آورده شد .

" در آغاز رای کشورستانی شان ( تازیان ) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید . اما چون استاره بهیاره شان بید ( مساعدشان بود ) و بخت از ما روی تابید ، دستوران و هیربدان پرمان دادار و فرا رونه کنش بهشتند ( نیکوکاری بگذاشتند ) و دشمت و دژهوخت و دژهورشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند ، ورنه کجا آن تاب تازیان را بید و توان که با خسروان ما کارزار کنند ( کنند )

" هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اور ( به ) بادان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را اوعه درگاه فرسته ، از پلیس اندرونی خویش پدش در نساخته ( با او نمیساخت ) سخنان ناراست او عه پادشاه ننگاریده بگوشن و پتت آن تازی مرداژراه به نشدی ( و بگفتار و توبه آن مرد عرب باز راه راست منحرف نمیشد ) و با تیغش میسمرد ( قتل مینمود ) یا بشاهنشاهش گسی میکرد ( بخدمت شاهنشاه میفرستاد ) هنگامیکه بدینجا نکشیدی .

"وردستوران مردم کشور را وتره نکرده (نیازرده بیدنه) بچهره مهتران ایران در نهانی با عمر هیاره (مساعدت و همکاری) کردی. از بدان مدار؟ که از مردم کشور از دستوران خشنود بیدنه تازی سپه را اور هیچ مرز ره ندادی. ورگجسته ماهوی سوری کش دادار اورمزد پادافره گره (کند) یزدگرد شهنشاه را نکشتی، تخت و تاج ما مرتازیا ن را که دادی. چه نگارم چین نیک وینم ویشتر وناه از خود ماته (چون نیک بپیشتر گناه از خودما ست) و ازستی بخت و ناهیاره استاره (نامساعدتی ستاره) و پادافره کارها که اوعه این خواری اندریم (و سزای اعمال است که در این ذلت میباشیم) چنین ازین پیش بکیفر بزه مردم از جمشید گشتند و اوعه بیور اسپ تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراست سخنان را (چونکه در گذشته بسزای گناه مردم از مخالفت با جمشید و یاری بضاک تازی و برای سخنان ناراست نسبت با آن داور بزرگ) پاک دادار سالهای دراز گیتیان را در استم اندر داشت. کنون هم از وناه و بزه دستوران، ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند.

"ات خوانده بوت (البته خوانده اید) که از این پیش هم از ناراستی دستوران، ایرانیان را چه رنجها فتید. هنگامیکه دارای دارا را کشتند شهریاری از خاندان کیان سپری شد. سالها این کشور بی فرارونه (ناراستی) و هال ماند تا بیگانگان اور کشورداری شدند. از شاهان آن گروه یکی ناپرمان دین اورمزد کارکرد و دستورانانش پادافره نکرده و مروی را بهیاره شدند (و او را مساعدت کردند) که توزجددینان را بروهان هزوان همجا درازه (بنا بر این بواسطه آن رسوم بدخواست مخالفین دین برخواش نیکان پیشی دارد) و از شومنی آن نهاده نهاد (رسم بد) آن خانواده و نام و نشان شان از اسکندر برباد شد. .... و بفرمایند دستوران مردمان کشور را از راه آئین آگاهند و آسایش و هان را از یزدان توزند (بخواهند) و برادر مراهم خدامرزی دهند و از بیخاره و بدگوئی بگذرند."

آنچه در بالا گذشت بخشی است از سخنان مهدی فروح بن شخسان. نامه نامبرده بسیار دراز و از اوضاع زرتشتیان آن دوره و چگونگی صدراسلام و خلفای اربعه صحبت میدارد. اگر فرصت یاری کرد روزی مشروحا "از آن نامه و خدمات گرانبهای سلمان فارسی نسبت با ایران و زرتشتیان سخن خواهیم راند. اما متأسفانه چنانکه اشاره شد بواسطه خودخواهیها و رشک و

کینه زرتشتیان نسبت بیکدیگر کوششهای سلمان فارسی نیز خنثی گردید و بسوی اضمحلال و نیستی پیشرفته و میرویم .

فرزانه مانجی لیجی ها تریا دانشمند پارسی هنگام اقامت در تهران در سال ۱۸۸۵ میلادی مقدمه‌ای برای کتاب فرازستان که محمد اسمعیل خان زند با شماره ۶ او تالیف نمود نوشت . چون بعد از وفات آن روانشاد کتاب مذکور در بمبئی طبع گردید مباشرین چاپ بواسطه ۶ عدم اطلاع مقدمه ۶ نامبرده را بر آن نیفزودند .

مقدمه ۶ مذکور در کتابخانه کاما در بمبئی محفوظ است و بقطع وزیرست و دارای ۱۴۳ صفحه ۱۴ سطری و شامل ۶۶ فقره . در ذیل فقرات ۴۶ و ۴۷ داستانی آمده که جالب توجه است و بایستی از آن پند گرفت . فرزانه روانشاد مینویسد :

"آبادی جهان و آسایش جهانیان موقوف بر رعایت قوانین دین و دولت است و پریشانی مردم و خرابی عالم از راه بیدبختی روسای ملک و ملت ، و برای دریافت این مطلب از گذشتگان توان دانست . چنانچه تقریباً ۱۲۰ سال پیش از این تاریخ ملا فیروز بن کاوس روانشاد که دستور زاده خردمند و دستوری دانش نهاد بود با پدر بزرگوار خود در صخرسن بعزیمت سیاحت از هندوستان بایران مسافرت نمود و چندی در یزد بزیست و مدتی در اصفهان بتکمیل علوم و تحصیل فنون پرداخت و انجام از راه بغداد به هندوستان معاودت کرد . در آن روزگار در میان فارسیان یزد ، دستوری دانا و متدین و حق شناس بود که روزگار خویش را به پیروی آئین و کیش و مهربانی در حق بیگانه و خویش بیای میبرد و همان روزگار بجهان باقی شتافت . دونفر برادر که نژادشان بماهوسوری میرسید و در آن اوقات رتبه کلانتری و کدخدائی یافته بودند و با خانواده ۶ دستور مذکور عداوت و دشمنی داشتند با آنکه اولاد آن دستور مغفور قابل و دانا بودند و یکنفر از اقارب وی که نیزمردی دانا و دیندار و با تقوی و پرهیزگار و شایسته قایم مقامی دستور مغفور را داشت آن برادر سوری نسب ، منصب دستوری را بهیچ یک از اولاد و اقارب دستور رفته ندادند و یکی از اقارب خراسانی خویش را که اسم دستوری داشت و از رسومش نیک عاری و عاطل بود و الفاز با و بیمین از یسار نمیشناخت بدین منصب جلیل منصوب داشتند و دیگر دستوران هم از بیم عداوت و طمع رشوت ساکت گشته بدان کار رضا دادند . از این جهت آن دستور نجیب پرهیزگار که از اقربا اقارب دستور مغفور بود از وضع سلوک و رفتار سوری زادگان رنجیده و از مذهب راسخه قدیمه خود دست کشیده فرار بر قرار و دین متین اسلام را اختیار نمود . باری چون این واقعه



در هندوستان مسموع فرزانه ملافیروزبن کاوشد و خود نیز از صدمات و بدرفتاریهای بعضی دستوران و موبدان هندوستان سخت دل آزرده ورنجیده خاطر بود شرحی در مذمت دستوران و بدی اطوار ایشان برشته نظم کشیده و بیادگار گذاشت. بیتی چند از آن درر منشور در این نامه مذکور تا اندک نشانه بسیار و مشت نمونه خروار آید و آنها اینست. در آغاز اشعار خویش میفرماید:

دوری از دستور و از موبد فرار هر که میجوید بود کمال عیار  
الحدر از موبد و دستور هم تیره جانانند و باطن کور هم  
موبد و دستور هذا عهدنا جودرون و از برون گنم نما

" پس از این رهگذر دانسته میشود که زشت رفتاری پیشوایان آئین و کیش تا چه پایه مایهء وحشت قلوب مردم دورانندیش میشود و موجب تنفر دلهای بیگانه و خویش میگردد. چنانکه در ایام مسافرت بحدود کرمان از بعضی معروفین آن سامان شنیده شد که پیش از طلوع کوکب دولت قویشوکت قاچاریه دستور بهمن نامی که مردی با دیانت و امانت و اندر حدود کرمان دستور بزرگ فارسیان بوده است و در عهد شاب و ایام جوانی چون مایه بورا شت از خود داشته بتجارت اشتغال مینموده و شال کرمانی از کرمان باصفهان میفرستاده و گماشته او آنجا فروخته متاع مناسب با کرمان برای او باز بکرمان ارسال میداشته و معاش خود را از سود کسب بخوشی فراهم میآورده و با آنکه دستور بزرگ بوده دیناری با سم دستوری از احدی قبول نمینموده و چندان با اصالت و دیانت بوده که بدون رسیدگی و مطالبه گمرکچیان حق المرور متاع خویش را بدون زیاده و نقصان باهالی گمرکخانه کرمان تسلیم مینموده و چون در آن حدود رسم است که شال کرمانی را اهالی گمرکخانه طاقه طاقه مهر میکتند و بفراخور کوچکی و بزرگی و سنگینی و سبکی آن حق المرور ماخوذ میدارند. دستور مذکور نیز بهمان قرار همواره معمول میداشته است.

" دستور دیگری نیز در آن روزگار با آن دستور با دیانت در باطن خصومت و عداوت داشته و پیوسته مترصد بوده که ویرا با سببی بزرگ گرفتار نماید. علیهذا در خفا بارهای تجارتنی ویرا باز کرده شالهای مهردار را برداشته بجای آن شالهای بیمهر نهاده بود و باهالی گمرکخانه خیر میدهد که دستور بهمن پیوسته شالهای بیمهر جزو شالهای مهردار نموده حمل و نقل مینماید و این مایهء دولتی را که بدست آورده از این رهگذر است و شاهسیدی

بهتر از بارهای خود اونیست . ملاحظه نمائید شاید شال های بیمهر در آنها باشد . گمرکچیان نیز چون بارهای وی را باز میکنند و شالهای بیمهر را می بینند برآشفته دستور بهمن را گرفتار غذا بو نکال و مورد هرگونه زجر و آزار مینمایند و بفرمان حکمران آن سامان جمیع مایملک او را بغارت و تاراج میبرند . دستور بهمن بیچاره با عیال و اطفال پریشان و گریان و سوزان ، گرسنه و دلسوخته شب را بصبح میبرد . در همان محله دستور مذکور یکی از علمای اسلام که مردی سخت با مروت و دیانت بوده خانه داشته و از مجاری حالات دستور بهمن مستحضر شده مبلغ معینی پول درهمیان نهاده بیخبر در خانه دستور مذکور میاندازد . چون با مداد دستور بیچاره دلستنی و اندوهناک از خواب برخاسته بخيال فرار از خانه بیرون میآید ناگاه نظر بهمیان پول میافتد برداشته متحیر میشود که این وجه از کیست . از هرکس میپرسد احدی اظهار اطلاع نمینماید . انجام دستور بهمن چنان گمان میکند که شاید حضرت عزت بر بیچارگی و بی تقصیری و مظلومیت من ترحم فرموده این وجه را از عالم غیب رسانیده که از عیال و اطفال خجالت نکشم و بجهت مصارف یومیه دل زیر بار غم ندارم . خلاصه چند روزی با آن وجه گذران نموده باز هم روزی وجهی در همیان در خانه خود می یابد و حیرتش میافزاید و از هرکس هم مستفسر شده احدی اظهار اطلاع نمینماید و بهمین قسم یافتن وجه تکرار مییابد و دستور یقین میکند که این وجه از عالم غیب و ماضی عنایت حضرت لاریب است و دیگران هم بر اینگونه گواهی میدهند .

" روزگاری براین نهج میگذرانند و همواره بدان وجه کفا فبا سایش بسر میبرد تا آنکه نوروز سلطانی سیرسد ناگاه در شب عید چند دست لباس مردانه و زنانه تازه دوخته با همیان پول در دهلیز خود می بیند افتاده است . خاطر جمع میشود که اینکار مردی با دیانت و رافت و بزرگی بسا مروت و انسانیت است . خلاصه با آن وجه و لباس ، عید خود و وابستگان را بشادی گذرانیده مترصد می نشیند که فاعل آنهمه جوانمردی را بشناسد . ناگاه روز آواز پائی آهسته از دهلیز خانه خود مسموع میدارد . بی محابا دویده و بهمیان پولی که در راه افتاده بود اعتنائی نکرده می بیند همان مرد عالم همسایه اوست که بشتا بخانه خویش میرود . خود را بقدم های وی میاندازد و از مراتب رعایت و مروتی که در آن مدت در حق وی مبذول و مرعی داشته اظهار شکرگذاری مینماید و معروف میدارد که از مکارم اخلاق عالی متمنی و مستندعی هستم که مرا بغلامی و عیالم را بکنیزی قبول فرمائید و بکیش و مذهب خویش

که اصل دین و حقیقت آئین است پذیرفته دارید . عالم مذکور جوا بمیدهد که ای برادر اگر این جزئی احسان باین مطلب مایل شده‌ئی من هنوز در حق تسو کاری که شایسته ذکر باشد نکرده و از عهده حقوق جوار و همسایگی بر نیامده‌ام و هنوز از تو بزیر بار خجالت اندر وسخت اندوهگین و شرمسارم که چرا پیش از آنکه ترا متهم داشتند استحضار نیافتم که نگذارم بتو چنین ظلمی وارد شود و ستمی روا گردد . این مایه احسان قابل آن نیست که تو دست از کیش خویش برداری و بیاس آن بمذهب من رجوع کنی . روشن است که این مقدار مال ترا بپایه اول حال نخواهد رسانید . همینقدر بود که تخواستم گرفتار خجالت عیال و پریشانی اطفال گردی و در میان همکیشان شرمنده و شرمسار آئی . دستور بهمن ابا نمود و دست از دامن آن بزرگوار برداشت تا آنکه او را کلمه اسلام آموخت و خود و عیال بدین اسلام درآمدند ، و اکنون بطور مذکور از نژاد آن دستور مرحوم جناب غفران مآب آقا عبدالرحیم در سردسیر کرمان دارای تمول و سروسامانند و پشت به پشت برعایت عابر و وارد و مردی و مردمی روز میگذرانند .

" پس از اینجمله گفته آمد توان دانست که رستگاری و دیانت و بد رفتاری و عدم انسانیت در مراتب ترقی و تنزل ملت و مملکت چه مایه مدخلیت دارد . اینست که مردمانی که بفر خرد آراسته همواره بحسن رعایت و رافت و رحمت قلوب مردم را جذب نموده تمام آفریدگان را بروش خویش و ترقی بعد از ج مردمی کیش مایل مینمایند . آری :

بنده حلقه بگوشار ننوازی برود لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش  
داستان بالارا چنانکه گفتیم فرزانه مانکجی صاحب در آشمار خویش  
برای ما بیادگار گذاشته . اینگونه وقایع پس از اضحلال ساسانیان در تاریخ  
زرتشتیان زیاد دیده میشود واقعه دیگری راجع بموبد یزدی از قول همان  
دانشمند در مقاله جشن ناصری با اطلاع خوانندگان رسید . نفاق ، کینه ،  
دوروئی ، رشک ، بددلی ، غرور ، خودخواهی ، حسادت نسبت ببهتر و برتر از  
خود و کوشش در خرابی و نابودی مجامعی که ما عضویت نداریم . انتقادات و  
اعتراضات بیجا بخیر خواهان و خدمتکاران گروه و انجمنها ، جماعت مارا  
پریشان و بتحلیل میبرد و هم اسپهبدان طبرستان را مضمحل ساخت .

همه اذعان داریم که هستی این چند هزار زرتشتی در ایران ، مرهون  
فعالیت و فداکاریهای روانشاد مانکجی صاحب میباشد . ولی پدران ما در عوض  
آنهمه نیکوئیها چه پاداشی بآن مرحوم دادند؟ در نامه‌های پی در پی با مضای

سران جماعت و بعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بدگویی نمودیم . در روزنامه های بمبئی بامضای مستعار خدابنده خدمات او را بعکس جلوه دادیم . اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت اوضاع بنا مه های ما و زبان دراز در روزنامه ها واقعی ننهادند و در عوض دبستان خیریه ای را که بخرج خود و بنا به پیشنهاد او برای ما تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها ، چون اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت دید باز بخرج خود همان دبستان را براه انداخت .

فرزانه روانشاد در حدود ۴۵ هزار تومان از حاجی میرزا یحیی و میرزا حسن لله باشی طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم جی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش آموزان ۱۴ ساله دبستان قبض بدهی بمبلغ ۵۲ هزار تومان بامضای مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشاندن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن روانشاد کوشش نمود ولی بخیر گذشت . این داستان سردراز دارد و از حوصله این مقاله خارج . سرگذشت فرزانه مانکجی صاحب کتابی جداگانه لازم دارد . چون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق نسل امروزه خوش آیند نیست و نویسنده را بتحقیق بزرگان متهم میسازند ، گمان نمیرود در تدوینش کوشش بعمل آید .

فرزانه کیخسرو تیرانداز خورسند کوجه بیگی لیسانسیه دانشگاه بمبئی و دومین نماینده اکابر صاحبان پارسی ، فرزانه والاتباب بود . در دوران زندگانی کوتاه خود در ایران خدمات مهمی نسبت بجماعت انجام داد . تاسیس انجمنهای ناصری زرتشتیان یزد و کرمان از اوست . شاهنشاه وقت ناصرالدین شاه او را بخطابخان مفتخر ساخت و بکیخسرو جی خانصاحب معروف گردید . فرزانه نامبرده پس از دو سال اقامت در ایران ، هنگام دومین دوره خویش در کرمان ، بوسیله زرتشتیان آنسما مان مسموم و رهسپار گروثمان گردید .

فرزانه اردشیر جی ایدلجی ریپورتر ، سومین نماینده اکابر صاحبان نیز از دست و زبان ما زرتشتیان در امان نبود . درمراسلات پی در پی باکابر صاحبان پارسی و بامضای سران قوم آنقدر از او و همکاران او استادکیومرس وفادار خرمشاهی و استاد جوانمرد شیرمرد و ماستر خدابخش بهرام رئیس و برادرش میرزا مهربان بدگفتیم و دروغ و ناسزا نوشتیم که خود را بنظر آنها خوار ساختیم . چنانکه امروز ما را بنظر مجسمه دروغ مینگرند و بخود راه نمیدهند و بعرایض صادقانه مان بی اعتنا میباشند . بزرگان اخیر پیشروان

فرهنگی جماعت ما میباشند . این مایه تحصیلاتی که پدران ما و نسل امروزی بدست آورده اند از زحمات و مساعی و از خود گذشتگی آنهاست . ولی ما چه پاداشی بآنها دادیم ؟ در پی قتل هر چهار نفر برآمدیم . اول مساستر خدابخش را شهید ساختیم . سپس روی باستاد کیومرث آوردیم چسبون او حال بدینمنوال دید مخفیانه جلای وطن اختیار و به بمبئی رهسپار شد . دشمنان دست از وی نکشیدند و تا قریه انار او را تعقیب نمودند . لیکن بیاری اهورامزدا از آنجا رد شده بود . استاد جوانمرد و میرزا مهربان فوراً " منزوی شدند و در امان ماندند . لهذا با ابراز اینگونه حقیقتها نسبت بخدمتکاران گروه و نسبت بدشمنان جماعت که در این اواخر از ارباب رستم گیو هم نمیگذریم ، اگر فرزندان آنها و خویشان آنها نسبت بدین نیاگان نسبت بجماعت بیعلاقه گردند نباید گله کرد و خدمات پدران آنها را نادیده انگاریم و هرکسی که از زحمات و مساعی آنها تقدیر نماید زبان اعتراض بلند کنیم .

این روزها داد و فریاد بلند است که دستور نداریم . موبد نداریم ، موبدزادگان بشغل شریف موبدی نمیپردازند . آیا تقصیر از کیست ؟ آیا ما بوظیفه خود کوتاه آمده ایم یا آنها ؟ مقاله آقای دکتر صرفه نیا در موضوع مقام روحانیت قابل تحسین است . در روزگاران گذشته حتی تا دویست سال قبل ، بموجب شواهد در دست ، افراد زرتشتی چه غنی چه فقیر صدی ده از محصول و درآمد خویش را بدستور بزرگ میپرداختند تا وسایل زندگانی موبدان و تعلیم و تربیت موبدزادگان را تامین نماید آیا در این دوره کسی یک دینار از درآمد خود را در این راه میدهد ؟ بنابراین موبدزادگان حق دارند بمشاغل دیگر بپردازند و بیازرگانی و دکتری مشغول شوند . آقایان شهزادی و آذرگشسب پس از یک دوره تحصیلات دینی و اتلاف بهار جوانی ، برای امرار معاش خود و فرزندان با جبار بشغل دیگری روی آور شده اند . آیا جماعت برای تامین زندگانی آنها اقداماتی بعمل آورده است ؟

اگر نسل جوان امروزه بجای انتقاد و عیب جوئی از دیگران واتکاء بمساعدت و همکاری انجمن هریک بتنهایی در راه ترقی و اعتلای جماعت بکوشند به پیشرفتهای مهم و به برگشت جلال و شکوه گذشته امیدوار میتوان بود ؟ بایستی از گذشته پند گرفت و از آنچه مایه زیان گروه است دوری گزید و به پیران و بزرگان و خدمتگزاران قوم بدیده احترام نگریست . و از بد رفتاری افراد نسبت بخود غضبناک نشد و برای کشیدن انتقام بعملیاتی دست نزدگه بشرافت جماعت لطمه و صدمه وارد آید .

### خانما حببانی انجمن ناصری زرتشتیان یزد

" انجمنهای زرتشتیان ایران چه در یزد و یا کرمان و یا تهران از تاریخ تاسیس الی حال خدمات بسیاری مهمی را نسبت بجماعت انجام داده اند. هستی جماعت، آبروی جماعت و ایجاد آموزشگاههایی که جوانان ما را تربیت نموده از اثر مساعی و فعالیتها و فداکاریها و بذل و بخشش اعضای این انجمنهاست. نسل جوان بایستی با تقدیم احترامات پسران جماعت و ذکر جمیل آنان حقشناسی خود را به ثبوت برسانند. "

در صفحه ۱۶ شماره ۳ سال سوم هجرت خبری درج است که روانشاد مانکجی صاحبشالوده انجمن ناصری زرتشتیان یزد را ریخته است. هرچند خبر مذکور نادرست است ولی خورده گیری بر آن هم جایز نیست، زیرا مرحوم مانکجی صاحب کسی است که کشتی زرتشتیان ایران را از دریای متلاطم طوفانی و نیستی حتمی نجات و بساحل هستی و زندگی شرافتمندانه رهبری نمود. بنابراین اگر ایجاد انجمن زرتشتیان نیز که از کارهای اساسی آن موقع است با و نسبت داده شود چندان بیجا نیست.

اینک برای اطلاع عموم، بانی و تاریخ تاسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد و اسامی اعضای نخستین دوره و مختصری از فعالیتهای آنها را در زیر شرح می دهد:

چون مانکجی صاحب در روز بهمن ایزد و مهرماه قدیم ۵۹ ۱۲ برابر ۱۶ فوریه ۱۸۹۰ جهان فانی را وداع گفت امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان هند در اول سپتامبر ۱۸۹۰ کیخسرو جی خانصاحب فرزند تیرانداز خرسند گوچه بیگی از جوانان تحصیل کرده ایرانی را بسمت نمایندگی خویش در ایران منصوب ساختند. کیخسرو جی در ۸ سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال ۱۲۴۰ یزدگردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را از بین برد، با اتفاق مادر

و خویشان از کوچه بیک کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندک وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دیپلم B.A. که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد. کیخسرو جی پس از انتصاب فورا " ازراه بوشهر و شیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه اعتبار نامه خود بامنای دولت و شاه و انجام خدمات مهم در پایتخت از طرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخط بلقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر گردید .

### هـ

حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسرو جی ولدتیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافة الی حال در کمال صداقت و نیکخواهی و خیراندیشی نسبت به زرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخط بلقب خانی و اعطای یک عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شد که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته برحسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید . تحریرا " فی غره شهر جمادی الاولی توشقان نیل خیریت دلیل سنه ۱۳۰۹ .

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران و کسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزد و کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها و مکاتبات با مصادر امور در تنبیه اشرار و عطف نظر بطایفه زرتشتیان ابراز مساعی نمود و بنا به پیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام رئیس در لزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع و عرف و فرماندار وقت شاهزاده جلال الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد را در روز بادایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ برابر رجب ۱۳۰۹ و ژانویه ۱۸۹۲ در محل دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلفخانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت و در طی ۶۵ جلسه نخستین سال تاسیس که ۴۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و دو عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرار داد. انجمن در ظرف مدت یکسال ۳۲۹ نامه و حکم و عریضه و ۱۴ فقره تلگراف باطراف فرستاد و جواب ۱۴۵ استفتا بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و ۱۴ وقفنامه در طومار انجمن ثبت و ۱۱ فقره سند مردم را در صندوق انجمن بامانت پذیرفت .

در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف و ۲۴۵ نامه از اطرافیانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امانا و اولیای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیت‌های انجمن بود. بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز در طی آن مدت بانجمن میرسد. انجمن بر طبق آئین نامه دارای ۲۸ عضو و اسامی اعضای نخستین دوره عبارت است از:

آقای دستور نامدار دستور شهریار رئیس، آقای دستور تیرانداز موبد اردشیر نایب رئیس، ملا دینیار ملا بهرام کلانتر ملقب بامین الفارسیان، امین انجمن - آقای ماستر خدابخش بهرام خداداد، مستشار القوانین آئین بهی و مسئول جواب استفتا استاد جوانمرد شیر مرد و استاد کیومرث وفادار، دبیر و دفتردار و مسئول تنظیم مراسلات و نوشتن گزارش - آقای رستم مهربان رستم، آقای کیخسرو مهربان رستم - آقای گودرز مهربان رستم - آقای شهریار بهرام مهربان - آقای سروشیار بهمن نودر - آقای پولاد تیرانداز - آقای اردشیر بهرام اردشیر - آقای نوشیروان شهریار رستم - آقای موبد اسفندیار موبد بهرام - آقای رستم مهربان بامس - آقای رستم خدامراد بامس - ملا بهمن ابن مرحوم جمشید - ملا رستم بهرام شهریار - ملا خدابخش بهمن رستم - ملا هرمزدیار جمشید بمان - ملا پرویز شاهجهان - ملا شهریار بهمن - ملا بهرام خدابخش - ملا مهربان کاوس ماونداد - ملا شاه بهرام نودر نوشیروان - ملا خسرو مهربان جمشید - ملا بهرام بهمن.

اشخاص زیر بجای کسانی که بواسطه مسافرت یا علل دیگر از شرکت در جلسات غیبت نموده‌اند انتخاب شده‌اند:

آقای اردشیر مهربان رستم - ملا خدارحم شهریار دینیار - ملا کیخسرو خداداد - ملا خدایار رستم بهرام مهربان - ملا سروشیار بهرام اردشیر. در نخستین دو جلسه انجمن کیخسرو جی خانصاحب برای راهنمایی و تعلیم دیگران کرسی سرنشینی را پذیرفت و در سایر نشست‌ها اشخاص زیر هنگام تشکیل جلسه سرنشین بوده‌اند.

آقای کیخسرو مهربان رستم، ۵ جلسه - امین الفارسیان ملا دینیار بهرام کلانتر ۴۷ جلسه - آقای گودرز مهربان رستم، ۲ جلسه - آقای شهریار بهرام مهربان، ۱ جلسه - آقای اردشیر مهربان رستم، ۸ جلسه -

انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ می‌ذول میداشت چنانکه در سال دوم تاسیس چهار صد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت با افراد جماعت رفع نمود.



مرحوم کیخسرو جی خانصاحب محبوب القلوب همه و طرفتوجه اولیای دولت بود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرما نفرما حکمران کرمان در نامه خویش با و مینویسد : " مقرب الخاقان گرامی دوست مهربان " امین السلطان صدراعظم در نامه خود با و مینویسد "عالیجاه عزت همراهدوستا مهربان " شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد در نامه خود با و چنین خطاب میکند " عالیجاه درایت همراهِ فحامت اکتنا هرفعت جایگاه " و شاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد " مویدالزمانی کیخسرو جی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم الله " .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب در دستگاه دولتی و بین رجال دولت و شاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمد السلطان محمد حسن خان حکمران کاشان در جواب نامه شکایت آمیز کیخسرو جی خانصاحب از ظلم عمال او نسبت ببازرگانان و پیله‌وران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملا خدا بخش کیخسرو که در قمصر باغی ابتیاع و ما مورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد " مکرم دوست مهربان ما رسله مودت مواصله سامی در اسعداوقات و اصل و از سلامتی مزاج شریفانها بیت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده اند ... " .

سپس حکمران پس از شرح مفصل از توجهات خود نسبت بزرتشتیان و شکایت از رفتار بعضی از آنها و قول همراهی کامل نسبت بزرتشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها مینویسد " خواهش می‌نماید هراوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیرو کمان جنگ رستم و اسفندیار ، روم و روس ، هندوستان و انگلیس در میان نباشد که من زمین خورده همه پهلوانان میباشم . اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را با هرگونه فرمایش باشد قلمی دارید . زیاده طالب سلامتی است " .

کیخسرو جی خانصاحب در طی اقامت خود در یزد در ضمن اعلامیه‌ئی که برای جمع اغانه بین زرتشتیان یزد منتشر ساخت بعموم خاطر نشان نمود که

انجمن اکابر صاحبان پاریس در رفع جزیه و مظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینه سنگینی را متحمل و مخز ترقی بهدینان در تاسیس دبستانها در تهران و یزد و کرمان فعالیت نموده‌اند و اینکارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود ساخته و معادل پنجهزار روپیه با اسم خود و ۲۵۰۰ روپیه با اسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن اکابر صاحبان سپرده است که سود آن بمصارف مذکور موسوم بدبیرستان کیخسروی و واقع در شهر برسد . و برخی از پارسیان بمبئی نیز باینکار خیرکمک نموده‌اند مخصوصاً " آقای هرمزدیار شهریار کوچه بیگی از پول خود درکوچه بیک مدرسه ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگان را بنماید بانجمن سپرد و همچنین آقای خداداد رستم رشید خرمشاهی در خرمشاه مدرسه ساخت و برای هزینه اداره امور آن سرمایه معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی در نرسی آباد ساخت و بانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی از بزرگان پاریس که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینه دبستانها و مخصوصاً " دبیرستان کیخسروی که مخارجش روزافزون است و تاسیس دبستانهای دیگر در دهات اعانه جمع و بانجمن پارسیان بمبئی بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن روانشاد را با پرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه با حسن وجه استقبال و موجب تشویق وی و دلگرمی امنای انجمن گردیدند . در اینجالاتم است خاطر نشان نماید در شصت سال قبل موقعی که زرتشتیان ایران مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند قیمت پول بسیار گران بود و مبلغ مذکور بسیار مهم زیرا در آن هنگام حقوق ماهی بیست یا سی ریال بنظر مردم بسیار زیاد و کالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود .

در زیر اسامی اشخاص و صورت وجه امدادی آنان دیده میشود :

۲۰۰۰	روپیه	آقای گودرز مهربان رستم
۱۰۰۰	روپیه	آقای شهریار بهرام مهربان کیقباد
۱۰۰۰	روپیه	آقای خدابنده بهمن رستم
۵۰۰	روپیه	آقای رستم بهرام مهربان کیقباد
۵۰۰	روپیه	آقای بهمن بهرام مهربان کیقباد
۱۰۰۰	روپیه	آقای رستم خدامراد

روپیه	۱۰۰۰	آقای اردشیر بهرام اردشیر
روپیه	۱۰۰۰	آقای خداداد رشید فرامرز
روپیه	۱۰۰۰	آقای هرمزدیار جمشیدیان
روپیه	۱۰۰۰	آقای نوشیروان شهریار
روپیه	۱۰۰۰	آقایان ولدان ماونداد کیقباد
روپیه	۵۰	آقای رستم هوشنگ خسرو
روپیه	۵۰	آقای رستم بهرام شهریار
روپیه	۱۰۰۰	آقای شهریار بهمن شهریار
روپیه	۵۰	آقای بهمن جمشید گشتاسب
روپیه	۱۰۰	آقای سروش بهمن نوذر
روپیه	۱۰۰	آقای بهرام استاد خسرو
روپیه	۱۰۰	آقای نوذر نوشیروان
روپیه	۱۰۰	آقای شاه بهرام کیخسرو
روپیه	۵۰	آقای فولاد اسفندیار شهریار
روپیه	۵۰	آقای خداداد بهمن جمشید
روپیه	۲۵۰	آقای پولاد مرحوم تیرانداز

زرتشتیان کرمان نیز با تاسی از زرتشتیان یزد در جواب اعلامیه  
کیخسروجی خانصاحب بموجب زیر مبلغ ۳۳۹۳ روپیه اعانه بانجمن اکابر  
صاحبان پارسی سپردند تا سودش بهزینه دبستان کرمان برسد .

روپیه	۱۰۰۱	میرزا بهرام مهربان گشتاسب مهربان شهریار یزدی ساکن کرمان
روپیه	۱۰۰۱	آقای بهمن خسرو شاه منوچهر
روپیه	۴۰۱	شهریار خدا بخش جمشید
روپیه	۱۰۰	شهریار بهمن رستم فولاد
روپیه	۱۰۰	شهریار سروشیار فولاد مهربان
روپیه	۱۰۰	شهریار بهرام خدا بخش رستم خان
روپیه	۵۰	شهریار گشتاسب کیخسرو
روپیه	۱۰۰	شهریار خدا بخش نوشیروان
روپیه	۱۰۰	آقایان جمشید و ویلنار ولدان جهانگیر رستم جمشید کوکی
روپیه	۵۰	آقایان خداداد و خدایار ولدان کیخسرو آبادان
روپیه	۵۰	آقای کیخسرو مهربان جاماسب

روپیه	۴۰	آقای رستم رشید مهربان شهریار
روپیه	۲۵	آقای خدا بخش مرحوم کجکینی
روپیه	۱۰	آقای اردشیر بهمن نامدار
روپیه	۱۰	آقای رستم بهرام رشید
روپیه	۱۰	آقای بهمن ویلنار اردشیر
روپیه	۱۰	آقای سهراب رستم خداداد مشهور بکماجی
روپیه	۱۵	آقای مراد رستم خداداد کماجی
روپیه	۵۰	آقای بهمن بهرام کاملی
روپیه	۱۰۵	آقایان رستم واردشیر ولدان خسرو و سندل
روپیه	۱۰	آقای اردشیر اسفندیار شهریار
روپیه	۲۰	آقای دینیار فرامرز زارع
روپیه	۲۰	آقای اردشیر نوشیروان بهرام
روپیه	۱۵	آقای اردشیر خداداد
روپیه	۱۰	آقای هرمزدیار کیقباد

بعلاوه زرتشتیان کرمان یکصد من بذر افشان سرآسیاب و شصت و پنج من بذر افشان طهماسب آباد را با جمع کردن اعانه از افراد زرتشتی بمبلغ یک هزار و پنج ریال و نیم ابتیاع و وقف نموده تولیت آنرا به انجمن اکابر صاحبان پارسی سپردند تا درآمدش را در راه مواجب آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید در زیر صورت اسامی اعانه دهندگان بنظر میرسد :

ریال	۷۰	ملارستم دهموبد
ریال	۱۰۵	ملا شهریار خدا بخش شهریار
ریال	۱۰	پولاد اسفندیار
ریال	۵۰	رستم بهرام اردشیر
ریال	۱۵	رستم گشتاسب
ریال	۲۰	اردشیر خسرو سندل
ریال	۲۵	دینیار جهانگیر
ریال	۱۰	مراد خدا بخش
ریال	۵۵	سروشیار فولاد
ریال	۲۰	مرزبان سهراب غیر
ریال	۱۰	شهریار بهرام بامس
ریال	۵۰	شیرزاد آذرباد

ریال	۵۰	میرزا بهرام مرحوم گشتاسب
ریال	۱۰	خدا بخش اسفندیار
ریال	۳۰	موبد خداداد موبد مرزبان
ریال	۵۰	آدریاد مرحوم رستم
ریال	۱۵	خداداد کیخسرو آبادان
ریال	۲۵	جمشید خداداد داراب
ریال	۱۳	خدا مراد بهرام
ریال	۶۵	رستم خسرو صندل
ریال	۱۰	کیخسرو مهربان جاماسب
ریال	۴۰	جمشید جهانگیر
ریال	۲۰	خدا بخش بهرام صندل
ریال	۱۰	سروش کیخسرو بابویش
ریال	۵۰	خسرو فولاد
ریال	۵۰	بهمن خسرو شاه
ریال	۱۰	کریمداد هرمزدیار رستم
ریال	۷/۵	اردشیر شهریار
ریال	۱۰	اردشیر خداداد مرزبان
ریال	۲۰	خدا بخش مرحوم نوشیروان
ریال	۵۰	مرحوم خداداد جمشید
ریال	۵	شهریار کیخسرو

از صورتهائی که در بالا داده شد دیده میشود که جماعت مادرشمت سال قبل هر چند بدبخت و پریشان روزگار بوده اند ولی همه باتفاق هم چه دارا و چه نادار و بقدر استطاعت خود در ایجاد خیریه‌هایی که بنفع عموم باشد همت نموده‌اند. متأسفانه جوانان دانشمند این دوره و یابزرگان و کشاورزان و کاسبکارانی که از بنگاه‌های خیریه جماعت که از همت انجمنها بوجود آمده استفاده برده‌اند، میخواهند یکپا چند نفر از توانگرانی که پدر و جدشان در شصت سال قبل پیلهور یا کارگر و یا گلگاری بودند و بازحمت و پشتکار سرمایه‌ئی اندوخته‌اند با اجتماع را تنها بردوش کشند و آنها نیز راحت و بی هیچگونه تکلف از بنگاه‌های خیریه ایشان استفاده ببرند و چون از این توانگران همتی چنانکه آنها مایلند بظهور

نمیرسد آنها را بباد فحش بپیچند خوب است افراد جماعت از روش کار پیشینیان پند گرفته و همه باتفاق یکدیگر و بقدر همت خود اگرچه مبلغ امدادی شان بسیار ناچیز باشد در ایجاد بنگاههای عام المنفعه ابراز مساعی نمایند و منتظر اقدام کلی یک یا چند فرد توانگر نباشند.

از مطلب دور افتادیم کیخسرو جی خانصاحب در دوران اقامت کوتاه خود در کرمان تعدیات و ظمی را که علی نقی خان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پيله و ران زرتشتی آنجا مینمود و آنها را ازداد و ستد بازنان منع نموده بود ، بوسیله شکایت به فرمانفرما رفع نمود .

مرحوم کیخسرو جی خانصاحب پس از دو سال اقامت در ایران وانجام ما موریت خود به هندوستان مراجعت نمود چون امنای انجمن اکابر پارسی گئی از فعالیت های شایان توجه وی راضی و خوشحال بودند دوباره او را بسمت نمایند خود با ایران اعزام داشتند . ایندفعه کیخسرو جی خانصاحب باتفاق عیسان خویش و تحفو هدایا برای شاه و رجال دولت از راه بندرعباس بصوب کرمان عزیمت نمود . اما بورود آنجا پس از کسالت جزئی که علت آنهم در اسرار پیچیده است در روز مهرایزد و خرداد ماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی در عنفوان جوانی بدار باقی شتافت .

## دستور اردشیر کرمانی

دستور اردشیر پور نوشیروان از فرزنان زرتشتی و مردم کرمان زمین است . در علم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت . در زند و پازند و پهلوی استاد بود در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . بنا بدعوت اکبرشاه گورکانی پادشاه هند ، بکمک میرجمال الدین حسین فرهنگ جهانگیری را تالیف نمود . صاحب دبستان در ضمن شرح وقایع قبل از رجب سال ۹۸۷ هجری میگوید " ...وهم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد از ایران آوردند . . . . و از کرمان آتش پرستان را بخواند و دقایق دین زرتشت را از ایشان پرسیدند و نامه ها بآذر کیوان که سرکرده یزدانیان و آبادانیان بود نوشتند و او را بهند طلبیدند . " صاحب کتاب ما اثر الامرا در این مورد میگوید " اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفتوح شد که بدستور آتشکده های فارس با احتیاط نگاه دارد .

از مسافرت دستور اردشیر به هندوستان بنا بخیر فوق شکی نیست اما این دعوت چنانکه دیده میشود برای تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند و پهلوی بوده ، نه آوردن آتش و بنای آتشکده و بیان دقایق دین زرتشتی ، زیرا مباحثات نشیمن قدس و عبادتخانه یا کنفرانس مذهبی با شرکت دستور مهرجی رانا ، دستوران دستور هند و مقیم نوساری ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً " در سال ۱۰۰۱ هجری انجام گرفته منحل و اکبرشاه آئین برگزیده ( دین آلهی ) خویش را اعلام نموده بود .

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری است . مولف آن میرجمال‌الدین حسین از سادات انجو بنا بفرمان اکبر شاه و کمک مادی او تالیف کتاب را رسماً " در سال یکهزار هجری شروع و در سال ۱۰۱۷ هجری سه سال بعد از فوت اکبر و زمان سلطنت جهانگیر تمام کرده بنام او موسوم ساخت . در دیباچه فرهنگ مینویسد :

" نگارنده این کتاب و گزارنده این ابواب ابن فخرالدین حسن .

جمال‌الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان جوانی و شباب بمرار غبت و میل تمام بخواندن و مطالعه اشعار قدما بود و در صحبت یاران و دوستان بیشتر اوقات صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت . چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود بر لغات فارسی و پهلوی و دری و اصطلاحا و غیر آن ناچار بکتاب لغات پارسی که آنرا فرهنگ میخوانند رجوع میافتاد . بسا لغات و اصطلاح در اشعار قدما یافت میشد که در هیچ فرهنگی نبود و آنچه بود اختلاف و اختلال بسیار داشت . چه صیرفان رشته دانش و فرهنگ در تحقیق و تنقیح نقد لغات و اصطلاحات خبط بسیار نموده میان لغت پارسی و عربی تفرقه نکرده بودند . بنا بر این مقصود بحصول نمی پیوست و مطالب ضروری مهمل میماند . لهذا داعیه ترتیب کتابی در این فن شریف مرکوز خاطر فاترم گردید . از بسیاری تتبع و تفحص ، چندان لغات و مصطلحات بهمرسید که هیچ صاحب فرهنگی را دست نداده بود . لیکن ترتیب آن بسبب مواقعی که ذکر آن موصل بزیاده فایده نیست در حین تاخیر بود ..... مجمل سخن مهارت فقیر در این علم اشتها تمام یافته در شهر ذیقعه سنه ۱۰۰۱ هجری وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی ( اکبرشاه ) در شهر سرینگر که دارالملک کشمیر است نزول اجلال داشت ، یکی از یاران بتقریبی سخن تحقیق لغات و مصطلحات پارسی که فقیر بدان موفق گشته بود در محفل بهشت آئین مذکور ساخت . بندگان حضرت عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرفاقدس طلب داشته بزبان درریار گوهرنثار فرمودند که از آن زمان که عربان را بر

بلاد عجم استیلا دست داده زبان پارسی و دری و پهلوی متروک بل نابود گشته بنا بر این شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان پرداخته اند و معانی اشعار که شعرای باستان بزیور نظم آراسته اند در پرده خفا و ستر حجاب مخفی و مستور مانده ... باید که تودراین فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی ما مرتب سازی ... "

میرجمال الدین پس از شرح طولانی و ذکر فرهنگهایی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد "سوی این ۴۴ فرهنگ ۹ جلد دیگر که اسم کتاب و مصنف معلوم نشد و تفاسیر و تواریخ و کتب زندق و پازند و دیگر کتب که تفصیل اسمی شان موجب تطویل است و از کتب نظم و دواوین شعرا که اشعارشان بطریق تمثیل مسطور است، چون این کتابها را در قدیم الایام تصنیف کرده اند اکثر لغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند ... لغاتی که از حدیقه و دیوان حکیم سنائی غزنوی یافته شد از مردمان غزنی و کابل پژوهش نمودم و آنچه از دیوان حکیم ناصر خسرو و سفرنامه او ظاهر گردید از خراسانیان و بدخشیان تفحص کردم ... پوشیده نماند که این کتاب را به ۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است و در آئین سوم مشروحا " مرقوم میشود حصر نمودم ... لغات زندق و پازند و لغات غریبه که دانستن آن ضروری بود و از آن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل بر فرس قدیم است کردن مناسب نبود هر کدام را در دری علیحده درج نمودم . "

نکته قابل توجه آنست که مولف بواسطه تعصب خویش در پارسی سره بر طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در ۲۴ باب بخش نمود اما از ذکر نام کسیکه لغات زندق و پازند و واژه های غریبه را برایش شرح نموده خود داری کرده است .

چنانچه از مندرجات دیباچه استنباط میشود هنگام ورود اکبرشاه بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری است مولف لزوم تالیف فرهنگ لغات فرس زندق، پازند و پهلوی و دری را بشاه گوشزد میکند و چون اکبرشاه بآئین مزدیسنا متمایل و بدانستن واژه های مزدیسنائی و پهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتالیف آن امر و در تسهیل وسایل کار و ابتیاع کتب لازمه اوستا، زندق، پازند، و پهلوی و دری و جمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامه مخارج آنرا بپردازند و در ضمن دستور میدهد به اردشیر دانای زردشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تا میرجمال الدین با کمک او فرهنگ نامبرده را تمام نماید .



بیانات فرهنگ جهانگیری در تحت واژه برسم راستی قول بالا را  
میرساند پس از بیان معنی واژه چنین آمده " شرح این لغت از مجوسی که  
در دین خود بغایت فاضل بود و اردشیر نام داشت و او را مجوسیان موبد  
میدانستند و حضرت عرش آشیانی ( اکبرشاه ) محض جهت تحقیق لغات فرس  
مبلغها از برای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق نموده نوشت ."  
و همچنین تحت واژه آذر آمده " فقیر که راقم این حروفم پیری از پارسیان  
را که در دین زرتشت بود دیدم که جزوی چند از کتابزند ووستا داشت .  
چون مرا رغبت و شعفت تمام بجمع لغات فرس بود و در فرس از زند و  
وستا کتابی معتبرتر نیست بجهت تحقیق لغات با او صحبت میداشتم و اکثر  
لغاتی که در خاتمه این کتاب از زند و پازند و وستا نقل شده از تقریر  
آن زرتشتی است و او هرگاه قرائت رند مینمود باین لغت که میرسید آدریضم  
دال غیر منقوله میخواند و میگفت که در کتابزند و وستا این لغت بسدال  
منقوله نیامده .

صاحب فرهنگ جهانگیری در بیان اولیه خویش صراحت میگوید اکبرشاه  
دستور اردشیر را برای یاری او در نگارش فرهنگ چنانکه گفته شد از کرمان  
دعوت کرده است و البته مقصود او در بیان دومی از " پیری از پارسیان "  
همان اردشیر میباشد که " اکثر لغات زند و پازند از تقریر آن زرتشتی  
است . "

بولاجمن ، در مجله انجمن آسیائی بنگال مینویسد " هیچ سلطانی پیش  
از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری و فراخی حوصله را علائقۀ از  
خود نشان دهد ، اصولی که بر رعایا و دانشمندان و فرهنگ نویسان نیز موثر  
گردید . چنانکه لغات مذهبی ستاینندگان آتش که اسلام در خاموش کردن شعله  
آن جدیت وافر بخرج داد ، در فرهنگی که مولف آن سیدی اصل بود تشریح گردید ،  
منظور مولف در گنجاندن آن واژه ها در کتاب خویش فقط رضای اکبر شاهنشاه  
کشور که باطنا " صوفی و ظاهرا " بواسطه اجرای مراسم پارسی ، زرتشتی بود  
نبوده است .

بقول آنکتیل دوپرون " چون اکبر در هندوستان شخص باکفایتی را نیا  
فت  
که در تالیف فرهنگ بمیرجمال الدین کمک نماید لذا به مشورت دستور مهرجی  
رانا ، از شاهنشاه ایران شاه عباس صفوی تقاضا کرد دستور اردشیر را از کرمان  
بهند گسیل دارد . "

شاهد دیگر قول بالا کتاب گجراتی است موسوم به " کسر تاریخ قدیم

پارسیان " مولف آن دستور را بادی اسپندیار قیامدین از اهل بروج می باشد که در بین سالهای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی میزیست و کتا برا اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود . بقول مولف مذکور اکبرشاه دستور اردشیر را برای تالیف فرهنگ جهانگیری به هند دعوت نمود . صاحب برهان قاطع نیز بیان بالا را در تحت واژه برسم تأیید مینماید .

چنانکه گفتیم دستور اردشیر در سال ۱۰۰۱ هجری بنا بدعوت اکبرشاه بهند آمد و درو بار بکمک میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت . پس از اتمام کار خویش در سال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری بکرمان مرا نمود . ثبوت قول فوق نامه ای است از دستور اردشیر نامبرده بدستور قیامدین پدم ساکن بروج که راجع بموضوع آتشکده نوشته و در روایت دارا بهرمز دیار ضبط است در روایت چنین آمده :

" نبشته شد در روز دین ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدگرد شاهنشاه " سپس چنین مسطور است " وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی از ایران زمین در ملک هندوستان پیش اکبرشاه آمده بود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پدم نوشته بود . "

## موفقیت های

### دختر خردسال زرتشتی ایرانی در دیار بیگانه

" گلستان بانو دختر ایرانی در ۱۲ سالگی عروس شد . با تبلیغات خویش افکار پارسیان را بمیهن وهمکیشان متوجه ساخت . فرامجی پانده شوهر گلستان بانو بازرگان معروف بمبئی در پیشرفت امور اجتماعی ملت کوششها نموده و پدر زرتشتیان ایران محسوب میشود . بنیادخیر<sup>۴</sup> زرتشتیان بینوای ایرانی در بمبئی از اثر تبلیغات گلستان بانو اقدامات فرزندان اوست . تاسیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و اعزای مانکجی صاحب بایران مرهون زحمات خستگی ناپذیر مهربانجی پانده فرزند گلستان بانو است . خانواده دادی شیت برای اقامت مهاجرین زرتشتی پذیرشگاه بساختند . "

عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

چشم طمع دشمنان دین بگلستان بانو، پدرش با جبار چنانکه در پیش گفته شد با تفاق دختر خردسال از میهن مالوف دیده بردوخت و بمسافرت و مهاجرت بنقطه نامعلوم دوراز خویشان و یاران تن درداد. اهورا مزدا بدینوسیله باین کودک خردسال فرصت داد تا در پناه شوهر و بکمک او و فرزندان و بستگان جدید خیرخواه خویش در نجات و کمک همکیشان بیچاره ایران خود ابراز مساعی نماید. پیش از بیان واقعه تذکر میدهد، نخستین پارسی که بجزیره بمبئی مهاجرت اختیار و سکنی گرفت دارا بجی نانا پاهای نام داشت که در سال ۱۶۴۰ میلادی از سوماری قریه زادبوم خویش از توابع سورت برای تحصیل معیشت و کسب نام و اعتبار قدم بیرون نهاد. پیروزه با دختر سیاوخش بن کرمانی که در سال ۱۷۴۲ (۱۱۰۳ یزدگردی) با تفاق جهانگر آلمانی در ساحل بمبئی پیاده شد و بیکابهرام بازرگان پارسی او را در پناه خود گرفت با رستم جی پسر همین دارا بجی و معروف جنرال ازدواج نمود.

بیست و سه سال پس از دارا بجی یعنی در سال ۱۶۶۳ دومین پارسی موسوم بسهرابجی کارواجی بمبئی رهسپار و چون پیش یک ساعت ساز فرانسوی موسوم بچیکه ساعت سازی یاد گرفت، یه چیکه ساعت ساز معروف گردید.

اما سه سال بعدتر در سال ۱۶۶۶ خورشید جی پور پوچا جی آنکه نسلش مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بزرتشتیان ایران گردیدند و بخش مهم موضوع این مقاله میباشد بعزم مهاجرت به بمبئی از بروج قریه زادبوم خویش حرکت نمود و بعدها به پانده مشهور شد. وجه تسمیه این نام آنکه هنگام پیاده از بروج حرکت و بسوی جنوب و بمبئی پیش میرفت، بمناسبت اشتعال نائره جنگ بین دولت اسلامی گجرات و دولت مراته نمود، فرمانده ارتش دولت متخاصم اخیر، خورشیدجی را با اتهام جاسوسی گرفتار و در قلعه پاندر نزدیک بلسر محبوس ساخت. لیکن چند ماه بعد پس از ثبوت بی گناهی آزاد گردید و دنباله مسافرت خود را گرفت و بورود بمقصد بیاندره و بعدها به پانده یعنی باشنده قلعه پاندره معروف گردید.

موقع ورود خورشید جی پانده بمبئی، جزیره نامبرده در حال انتقالات بدولت انگلیس بود. سران دولت جدید (شرکت هند شرقی) در بخشش فارت (قلعه) بساختن استحکامات دفاعیه پرداختند. خورشید جی پانده تهیه مصالح و عملجات ساختمان را کنترت نمود و چون کارش بالا گرفت خانواده خود را نیز از بروج به بمبئی طلبید.

خورشیدجی را پسری بود بهرام نام که مانند پدر با شرکت هند شرقی سر و کار داشت و کارهای آنها را بمناقصه بر میداشت. بهرام سه پسر داشت موسوم به: (۱) بیکاجی (۲) خورشیدجی (۳) کارابائی. بیکاجی پسر بزرگ بهرام جی پانده کسی است که دربالا بنام بیکا بهرام از او یاد کردیم و سیاح آلمانی دختر ایرانی پیروزه بانوراهنگام ورود بهند با او واگذار نموده بود تا بعد ازدواج مرد محترم پارسی درآورد.

بیکا بهرام بین بازرگانان جزیره موقعیت مهمی داشت. در سال ۱۷۲۵ مغازه بزرگی پراز کالا و مشروبات اروپائی در بازار انگلیسها باز نمود که امروز میدیو استریت Meadous Street نام دارد. بیکا بهرام بین انگلیسها و سران شرکت هند شرقی معروفیتی بسزا داشت و یکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود و در ۸۰ سالگی ۲۳ اوت ۱۷۸۳ جهان را بدرود گفت.

بیکا بهرام چهار پسر بنام: (۱) لیمجی (۲) پشوتن جی معروف بپسی کاکا (۳) فرامجی معروف به فلاکاکا (۴) ورستم جی از خود بیادگار گذاشت.

لیمجی فرزند مهتر بیکا بهرام، سالیان دراز بکمک پدر در مغازه مشغول کار بود. پس از درگذشتش باتفاق برادران مغازه را بنام لیمجی بیکاجی کمپانی توسعه داد و بردایره دادوستد و بازرگانی بیفزود. اما پس از مرگ او در سال ۱۸۰۴ برادران شرکت را منحل ساخته هر یک جداگانه شرکتی تاسیس و بفعالیت پرداختند. چنانکه پشوتن جی پسر دومی او باتفاق فرزندان خود فرامرز و جمشیدجی شرکتی بنام پستن جی بیکاجی و پسران برپا نمود، پشوتن جی نیز مانند پدر در دوره خود یکی از امنای انجمن پارسی پنچایت بود. بقول روزنامه بمبئی چابک مورخه ۲۱ مارس ۱۸۴۷ "در امور خویش بسیار منظم و دستگاهش انضباط عجیبی داشت. اقران حتی انگلیسهای متفرعن بر او رشک میبردند. در کارهای انجمنی و بازرگانی آراء دیگران، در برابر رای او تحت الشعاع واقع میگشت. پشوتن جی در ۸۲ سالگی در سال ۱۸۴۷ (۱۲۱۶ هـ) درگذشت."

اما فرامجی پسر سومی بیکا بهرام پهلوان مقاله که اینهمه پیش درآمد را برای شناساندن خاندان او آوردیم باید حامی و ناجی بلکه پدر زرتشتیان ایران نامید. او نیز مانند برادر خویش پشوتن جی در سال ۱۸۱۲ مستقلاً "ببازرگانی و با بنادر خلیج فارس بدادوستد پرداخت و سفری هم ببوشهر نمود فرامجی چنانکه معمول زرتشتیان زمان بود. قبل از سنین بیست، ازدواج نمود. نگفته نگذاریم دستور مهرجی رانا، دستوران دستور هندوستان که

موفقیت‌های اورادر دربار اکبرشاه گورکانی سلطان مغول دره‌وخت شرح داده‌ایم در ۱۵ سالگی متاهل گردید. فرامجی چون به ۲۱ سالگی رسید پدر سه دختر گردید. اما زن جوان و محبوب و مهربانش در همان سال جوانمرگ شد و اورادا غذا و پریشان خانمان ساخت.

گفتیم که گلستان بانو در سال ۱۱۴۶ یزدگردی (۱۷۹۵ م) با اتفاق پدر در ساحل بمبئی پیاده شد و در پناه ایدلجی پور دارابجی لشکری بیارمید و چون نامبرده فرزندی نداشت اورا بعنوان فرزندی پذیرفت دوسال پس از فوت عیال فرامجی یعنی در سال ۱۷۹۸ (۱۱۶۶ ای) ایدلجی چون دید آن نیکمرد مردم نواز گرفتار بیخانمانی و کودکان خرد میباشد، دختر خوانده خود گلستان بانو را بعقد ازدواج او درآورد گلستان بانو هنگام عروسی ۱۲ سال داشت و شوهرش فرامجی ۲۳ سال.

همانطوریکه بیکا بهرام، پیروزه بانو دختر جوان وزیبا و نخستین مهاجر زرتشتی ایران را به بمبئی در سال ۱۱۰۳ یزدگردی (۱۷۴۲ م) بعقد ازدواج رستم جی پتل در آورده اورا بسر و سامانی رسانید و همچنانکه خاندان پتل بواسطه خوش قدمی و نیک نفسی آن بانوی پارسا بمقامات عالیه نائل گردیدند اهورامزدا بیکا بهرام را نیز فراموش نفرمود و در پادشاه این عمل نیک گلستان بانو دختر خوشکل و نیکخورا به بمبئی مهاجرت داد و این دومین مهاجر را بوسیله ایدلجی در خانواده او داخل و بعقد ازدواج پسرش فرامجی درآورد.

خاندان پانده بویژه فرزندان فرامجی از اثر جدیت و فعالیت و خوش قدمی گلستان بانو شهرت خاصی حاصل کرده و مصدر خدمات بسیار مهم اجتماعی و دینی گردیدند.

گلستان بانو بین پارسیان بمبئی بنام گل ولایت یعنی گل میهن معروف بود.

کلیه هندیها ازواژه ولایت شهر زادبوم خویش را اراده مینمایند. چنانکه هرگاه عازم دیار خویش باشند میگویند بولایت میرویم. حتی بانگلیسها نیز هنگام مراجعت بانگلستان میگویند بولایت میروند. مردم بواسطه محبتی که بگلستان بانو داشتند در بین خود با نام گل ولایت از او سخن میرانند. نیک نفسی و خوش بینی او بحدی مشهور بود که مانکجی صاحب‌اتریا در کتاب خویش اظهار سیاحت ایران صفحه ۱۶۴ مینویسد:

"گلستان بانو بسیار نیک نفس و سخی طبع بود، نسبت به بینوایان و مسکینان دلسوزی و رافت نشان میداد. بانوئی بود دانشور و دیندار، خوش خلق و شیرین سخن، با همه بمدارا و محبت سلوک مینمود چنان این بانو نیک

نفس و خوشقدم بود که پارسیان هنگام دعا بفرزندان و خویشان و نوادگان خود میگفتند چون گل ولایت خوش یمن و خوش نصیب باشی . "

گلستان بانو را ۹ فرزند بود . اسامی آنها بترتیب عبارتست از :

۱ - برزوجی ۲- پشوتن جی ۳ - مهربانجی ۴- بهرامجی ۵ - دارابجی ۶-  
دنبائی که با دادابائی هرمزجی کاماجی عروسی نمود ۷- دینبائی بانسوی  
پستن جی بروزجی لالا ۸- باچوبائی عیال منوچهر جی فرامجی کوهلا ۹- آبنهیر  
که بعقد ازدواج سردینشاه مانکجی پتیت بارون اول درآمد و بنام لیسدی  
شکربائی نامیده شد .

اوضاع زرتشتیان ایران چنانکه سابقاً " اشعار داشتیم در آن دوره بسیار  
خراب بود . از اثر تعدیات و ستمهای بی پایان ، مستاصل و پریشان روزگار  
و بسوی بمبئی فرار مینمودند . مانکجی صاحبدر یکی از مجالس سخنرانیهای  
خویش در سال ۱۸۶۳ میلادی ( ۱۲۸۰ هجری ) در حضور بزرگان پارسی چینی  
اظهار داشت : " سابقاً " اکثر از اهالی ایران بی تمیز و فتنه انگیز و شریر  
و مغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شو  
الواط و اشرار چند در ایران هستند که پیروی از آبا و اجداد خود کرده ساعت  
بساعت بر شرارت و جرئت خود افزوده در مقام آزار مردمان بی آزار برمیآیند  
و از هر نوع ظلم و ستم روا داشتن درباره هر کسی مضایقه نمیکند علیالتمثال  
بر خلاف شرع انور بمعصیت های کبیره اشتغال مینمایند . و در پی و درصدد  
خرابی مملکت و رعیت برآمده شرارت و مفت خوری خود را پیشه کرده از هر نوع  
تعدی و بیحسابی مضایقه ندارند و فتنه انگیزی را بجائی رسانیده اند که باعث  
قتل و عزل و زرای سلطنت و اولیای دولت نیز گردیده اند در اینصورت تصـ  
بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکنین ایران خصوصاً " متوقفین شهر یزد و کرمان  
چه حالت دارند هرگاه ده یک اینگونه تعدیات و بیحسابیها و ظلم و ستم کـ  
درباره زرتشتیان ایرانی می شود درباره هر مذهب و ملت دیگری میشد الیحا  
تا بمقاومت نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست از دین و آئین  
آبا و اجداد خود برداشته یا اینکه خود را هلاک مینمودند . در اینصورت  
زرتشتیانی که فی الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هر آن،  
هزاران تحسین برایشان نمایند . . . .

بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافر حین اقامت

در ایران سرزمین برای سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج و  
خسارت بسیار و زحمت و مشقت بیشمار و استدعا و تمنا ، از طرف اولیای دولت

وامنای شریعت مطهره و بزرگان واعیان یزد و کرمان خاطر جمعی و اطمینان حاصل و همگی را در تحت سرپرستی معاونین خود قرار داده بود . با وجود آن در این مدت با آن همه اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط و اشرار بقتل رسیده چندین نفر از ضرب قمه و خنجر زخمی گردیده و قریب چهل نفر را در عرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنها را برده اند .

از اینها گذشته گاهی در خیال قتل این مسافرو بنده زاده هر مزدیار هم افتاده ، دایم در صدد فرصت بوده اند . . . اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت و امنای شریعت که فی الحقیقه در این اوقات بهیچوجه راضی بتعدی به طایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط و اشرار بظهور میرسد آیا حال سابق این گروه بچه پایه بوده است ؟ " ( نقل از ترجمه اظهار سیاحت ایران )  
 برای تهیه آسایش و سرپرستی مهاجرین زرتشتی به بمبئی که شماره آنها اخیراً " رویافزونی بود فرزندان گلستان بانو دست با اقدامات مجدانه زدند . برزو فرزند مهتر اوباکمک برادران خود پشوتن جی و مهربانجی در سال ۱۸۳۴ ( یزدگردی ) خیریه ای بنام خیریه زرتشتیان بینوایان تشکیل و از خیرخواهان غالباً " نوه و نوادگان کیخسرو ایزدیار و پیروزه بانو عیال رستم جی پتل که در گذشته از او یاد کردیم و خویشان آنها درخواست اعانه نمودند .

سیل دهم دهمندادن روی بافزونی نهاد بنا بر این برزو در پنجاه سال بعد در دهم اوت ۱۸۳۹ برای دادن ترتیبات بهتری در اداره امور خیریه و سرپرستی مهاجرین کلیه دهمندادن را در مجلسی دعوت و بتصویب آنها لوده انجمن خیریه زرتشتیان بینوایان ایرانی را بنام Destitute Irani Charity Funds ریخت و متولیانی چند برای اداره امور خیریه بریز زیر معین گردید .

۱- فرامجی بیکا جی پانده شوهر گلستان بانو و پدرو موسس ( رئیس )

۲- فرامجی نوشیروانجی پتل نسل چهارم پیروزه بانو ( متولی )

۳- پستن جی رستم جی پانده برادرزاده فرامجی بیکا جی ( متولی )

۴- منوچهر جی فرامجی کاما ( متولی )

۵- پشوتن جی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو ( دبیر )

۶- مهربانجی فرامجی پانده فرزند گلستان بانو ( دبیر )

سرمایه خیریه نامبرده ده سال بعدتر هنگام تنظیم تولیت نامه و ثبت

آن بر طبق آئین نامه دولتی به ۲۹۴۷۶ روپیه میرسد .

با جدیت مهربانجی دبیر خیریه در سال ۱۸۵۰ برای آسایش واقامت مهاجرین ایرانی یک قطعه زمین وسیع در بهترین نقطه هوادار بمبئی در چوپاتی از یک نفر هندو ابتیا ع گردید . خورشیدجی اردشیر دادی شیت خانواد که پیرو تقویم ایرانی میباشند و نخستین بار آتش بهرام و درمهر قدیمی را در بمبئی بنا نهادند و نسبت به زرتشتیان ایران کمال محبت را داشتند حاضر شد که بر زمین مذکور پذیرشگاهی مخصوص زرتشتیان ایران بسازد . اما روزگار با و اما نداد و در ۱۲۱ و ۱۸۵۱ درگذشت . لیکن در صبح چهارم پسرانش اردشیر جی و نوشیروانجی و هومجی و دخترانش مهربانو و مانک بانو و نوادگانش هیرجی جهانگیردی منی حاضر شدند فکر آن روانشاد را عملی و پذیرشگاهی بزمین مذکور بنا مگانه آن مرحوم برای مسافرین ایرانی بنا نمایند به پیروی قول خویش در سال ۱۸۵۳ عماراتی در آن محل ساختمان کرده حواله امنای خیریه نمودند در سردر عمارت برسنگ مرمر به زبان فارسی و گجراتی و انگلیسی چنین نوشته شده است :

" بنام پاک یزدان بخشنده مهربان ، خیرات خانه خورشیدجی اردشیرجی دادی شیت که بجهت پرورش غربای زرتشتیان ایران ساخته در تصرف ترستیان (متولیان) داده فی سنه ۱۲۲۲ یزدگردی مطابق ۱۸۵۳ عیسوی موافق ۱۹۰۹ بکرماچیت (سه معموله بین هندو)

خورشید جی دادی شیت فرزند مهتر اردشیر دادی شیت میباشد ، بزرگوار که مرزبان ظهرا بکسنویه ای را مامور احداث قریه مبارکه در یزد و نجات دستهای از زرتشتیان آنجا نمود . موقع فرصت در آینده از او سخن خواهیم راند . بابنای پذیرشگاه کار مهاجرین زرتشتی سروسامانی گرفت . هنگام ورود به بمبئی در بدر و سرگردان نمیشدند . از دلسوزیهای گلستان بانو و فرزندانش نه آن که برای اقامت خود محلی یافتند بلکه مخارج خوراک و لباس کلیه واردین بپذیرشگاه تا هنگام اشتغال بکار و کسب باخیریه نامبرده بود .

ایران بویژه یزد در سال ۱۸۷۱ ( ۱۲۴۰ یزدگردی ) ببلای قحطی سختی دچار گردید : بسا از زرتشتیان از بینوایی بنا توانی رسیدند . از خیر واقعه ، پارسیان خیراندیش ، پارسیانی که خون تازه ایرانی در عروق خود داشتند و یا بعبارت دیگر نیمه ایرانی بودند پریشان گشتند بتوسط سفارتخانه انگلستان بزرتشتیان کمک رساندند سیل مهاجرت اینان بسوی بمبئی جریان یافت . گروهی در این مسافرت جان برباد دادند جمعی در زیر ریگ گرم بندر عباس بگنودند دسته ای که پس از چندین ماه بمقصد رسیدند شبی بیش نبودند و



بتوسط امنای خیریه یکسره به بیمارستان منتقل گردیدند مگر انسدکی پذیرشگاه وارد شدند ، چون عمارت پذیرشگاه گنجایش آنهمه مسافری را نمیداد . بنا برخواست مهربانجی پانده سومین فرزند گلستان بانو سرکا وسجی جهانگیردی منی بارون اول درسال ۱۸۷۲ ساختمان دیگری در زمین پذیرشگاه بنا مگانه همان خورشیدجی دادی شیت جد مادری خود بساخت و برسر در آن سنگی بدینگونه به زبان انگلیسی و گجراتی و پارسی نصب نمود .  
 " این مسافرخانه را سرکا وسجی جهانگیردی منی نایت سی اس آی بیادگار روح پرفتوح جد خودش خورشیدجی اردشیر دادی از پول خویش بنا نموده بجهت مساکین زرتشتیان ایران درسنه ۱۲۴۱ یزدگردی وسنه ۱۸۷۲ عیسوی . "

سرمایه خیریه نامبرده درسال ۱۹۳۵ هنگام تنظیم و تثبیت آخرین تولیت نامه به ۸۶۴۹۰۰ روپیه رسید واینک ۱۰۹۶۴۰۸ روپیه میباشد ازمنافع آن هرماه درحدود ۱۲۰۰ روپیه نقد به بینوایان زرتشتی ایرانی بمبئی کمک خرج پرداخته میشود و درحدود ۸۰۰ روپیه مخارج مراسم دینی صاحب خیران و خوراک باشندگان پذیرشگاه میرسد .

اسامی متولیان امروزی آن بترتیب از قرار زیر است : دکتر دادی بانی نوروزجی شاعر ( رئیس ) کیخسرو هرمزجی کاما ورستم جی بیژن جی آل بسلس ( متولی ) دارا بکیخسرو دارابجی پانده ونوروزجی جهانگیر کاماریا ( عضو ) این رشته سردراز دارد . برگردیم باصل موضوع وکارنامه گلستان بانو وشوهر وفرزندانش . فرامجی بیکاجی شوهر گلستان بانو پس از یکدوره زندگانی درخشان وکسب نام و شهرت در ۷۳ سالگی روز تیرایزد وشهریور ماه قدیم ۱۲۱۶ ( ۷ فوریه ۱۸۴۷ ) جهانرا بدرود گفت .

نامه نگار وقت نوروزجی دارابی چندار ودبیر روزنامه بمبئی چابک در ستایش او مینویسد : " یکی از بزرگان پارسی وشخصیت برجسته گروه زرتشتیان قدیمی فرامجی بیکاجی پانده معروفیه فلاکا کا پس از ۷۶ سال زندگانی پس از خدمت وفداکاری از این گیتی ناپایدار رخت بر بست وبسرای جاودانسی شتافته ، روح پاکش قرین سروش ایزد واشوزرتشت سپنتمان گردید این مرد اشویکی از بزرگان نامور جامعه پارسی وبزرگان معروفو امین جزیره بمبئی وخیرخواه توانگران ومربی مهربان ناتوانان بوده پدر زرتشتیان ایسران محسوب و پشت و پناه و پرورنده مسافرین دربدر و پیریشان روزگار و ناجی وحامی و تسلی بخش دردمندان بود . "

مردی بود پرهیزگار ، فریضه گذار ، سپاسگزار دانادل ، دلسوز ، فروتن ، شریفه ، راست گفتار فرصت شناس ، درست کردار ، آریاب ، دانشمند ، صاحب فرزندان وقبیلله ، باهمت ، باعیش و نوش دمساز ، شوخ و ظریف ، فعال ، مشاوری مهربان و همدرد و خیرخواه و بالجمله دوست نیکی و دشمن بدی .

روزنامه نامبرده سن فرامجی را ۷۶ اشتباها " نوشته است . رتن جی وچا صاحب بمبئی بهار در ص ۲۸۵ در ستایش او مینویسد : " از معاینات و مشاهدات خود می گویم که روانشاد فرامجی بزرگی بود نمونه کامل پرهیزگار سادگی ، دینداری ، خوشیمنی . اگر از بزرگان سابق کسی در حیات باشد و بدرستی قولم گواهی خواهد داد لذا بگفتار خود بیشتر ادامه نمیدهم .

فرامجی بیکاچی ، صاحب بهترین صفات حمیده و فضایل نیکو بود و بسا بهترین و پاکترین خون و خانواده ایرانی وصلت نمود گلستان بانو همسر نجیب و مهربانش بقول مانکجی هاتریا " هیجده سال پس از او در ۸۰ سالگی روزتیر ایزد و مهرماه قدیم ۱۲۳۴ ( ۷ مارس ۱۸۶۵ ) در حالیکه شهرت نام نیکش درهند پیچیده و خانواده بزرگ و دلسوز و مهربان و خدمت گزار و نوع دوست و مردم پرور که در کمال خوشی و شادکامی بودند از خود بیادگار گذاشت ، رهسپار گروثمان و قرین شوهر مهربان گردید .

گلستان بانو در طی زندگانی خویش با موفقیت همراه و نوادگان بسیاری دورش جمع و بمشاهده سومین نسل خود نائل ویا بعبارت دیگر مادر جد و جدیه گردید .

در زندگانی کسی را سراغ نداریم که مانند گلستان بانو خوش قدم بوده و از حیات خود برسودمند چیده باشد ، بشودکه همه مانند او مهربان ، خوش یمن و نیک نفس باشیم .

تکرار پی در پی مصایب همکیشان در ایران و تبلیغات گلستان بانو بود که شوهر و فرزندان در راه خدمت بهمکیشان ایرانی اینهمه فعالیت ابراز داشتند و سایر خویشان و دوستان و آشنایان را بمساعدت تشویق نمودند ، جماعت زرتشتیان ایران را از پرتگاه نیستی برهانیدند . خون پاک این دختر نجیب ایرانی و احساسات لطیف و دعا های بی ریای او در بارگاه اهورامزدا پسران و دخترانش را برای خدمت بمیهن و همکیشان ایرانی و نوع پرستی برانگیخت .

خواهران گلستان بانو که سابقا " از آنها نام برده ایم مانند او مصدر چنین خدمات مهم فراموش نشدنی نشدند ، بیائید از خدا بخواهیم بشودکه ما و فرزندانمان چون گلستان بانو و فرزندان او در خدمت بمیهن و بهدینان موفق

گردیم . آمین

کیخسرو ایزدیار پدر گلستان بانو چند سال پس از آنکه دختران وفامیل خود را در ساحل بمبئی پیاده و همه را عروس نمود راه دیار آخرت پیمود گلنار دختر آذرباد کرمانی عیال کیخسرو و مادر گلستان بانو سالهای درازی در هند بزیست و بنام کووربائی نامیده شد : مانکجی صاحب در ضمن آثار خود از آشنائی خویش با گلنار و پاکی و اشوئی او اشاره ها نموده است .

برزو فرامجی فرزند مهتر گلستان بانو و فرامجی بیکاجی است : در سال ۱۷۹۶ قلم بعرضه وجود نهاد و در سال ۱۸۲۳ ببازرگانی بچین مسافرت نمود پس از اندک مدتی از آنجا مراجعت و باتفاق جهانگیر هیرجی ردی منی ( پدرسرکا و سبجی جهانگیر بارون اول ) و لکشمین هر بچندر شرکتی بنام برزوجی جهانگیر کمپانی تاسیس و بتجارت و حق العمل کاری پرداخت . شرکت مذکور در ماه آوریل ۱۸۳۲ منحل گردید . یکسال بعد بنمایندگی شرکت معروفش موتیچند امیچند بسمت سواحل ملبار رهسپار شد . در امارت نشین میسور با مهاراچه آنجا آشنائی حاصل نمود مهاراچه مجذوب کفایت و درایت او گشته وی را در دربار خویش عزیز و محترم داشت و مامور توسعه بازرگانی امارت نشین خود نمود برزوجی تا هنگام وفات ۱۸ نوامبر ۱۸۴۴ در دستگاه مهاراچه نفوذی بغایت داشت . برزو چنانکه گفته شد باتفاق برادران خویش در تهیه وسایل رفاهیت مهاجرین زرتشتی به بمبئی و ایجاد انجمن خیریه زرتشتیان بینوای ایرانی نهایت اهتمام را مبذول داشته است .

پشوتن حی دومین فرزند گلستان بانو است و در سال ۱۸۰۶ متولد گردید در سال ۱۸۳۰ بشرکت برادر خویش مهربانجی بنام پستن جی و مهروانجی مغازه نوشابه فروشی و کالای نفیسه و امتعه اروپائی باز نمود و شعبات آنرا در سال ۱۸۴۴ در شهرهای کراچی ، مسگر ، فیروزپور و حیدرآباد سند دایر نمود . باکناره گیری مهربانجی در سال ۱۸۴۵ از شرکت مزبور برادر کهنتر بهرامجی را با خود یار و ببازرگانی ادامه داد . پشوتن در ۱۲ ژوئن ۱۸۵۳ جهان را بدرود گفت .

مهربانجی سومین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۱۲ از مادر بزاد و در خدمت بگروه زرتشتیان ایرانی و جماعت بهدینان و جددینان خدمات گرانبھائی انجام داد .

مهربانجی چنانچه گفتیم در سال ۱۸۳۰ باتفاق برادر خویش پشوتن ببازرگانی پرداخت اما ۱۵ سال بعد شرکت را منحل و مستقلاً بتجارت مشغول شد و در ضمن حق العمل کاریهای شرکتهاى انگلیسی را نیز انجام میداد . در سال ۱۸۶۳ بشرکت نوشیروانجی فرزند خود و دادا بجی برادر کهنتر و رهنجی بائی پشوتن برادرزاده

خویش شرکتی بنام مهربانجی فرامجی پانده ایجاد نمود . در سال ۱۸۶۰ با توافق دینشاه ( بعد به سردینشاه پتیت ملقب شد ) ونوشیروان فرزندان مانکجی پتیت نمایندگی شرکت محدود کارخانه نخریسی و نساجی مانکجی پتیت واقع در بمبئی و سپس نمایندگی کارخانجات دیگر را هم برعهده گرفت . بعد چندین کارخانه پنبه پاک کنی در نقاط مختلفه هند دایر کرد .

مهربانجی چنانکه گفته شد در سال ۱۸۲۴ بکمک برادر مهتر خویش برزوجی در جمع آوری خیریه برای آسایش مهاجرین زرتشتی دست با اقدامات مجدانه زد و تا سال دبیر افتخاری آن خیریه بود و امورش را با حسن وجه اداره مینمود . نخستین تولیت نامه آن که در سال ۱۸۴۹ تنظیم و بثبت رسید از اثر جدیتهای او بود .

پس از روبراه شدن امور رسیدگی باحوال مهاجرین زرتشتی در بمبئی مهربانجی بیکار نشست و بتشویق مادر و کمک سردینشاه پتیت شوهر خواهر کهتر خویش انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران ، در بمبئی را دایر ساخت و مانکجی صاحب پولیمجی هاتریا را بعنوان نمایندگی بایران اعزام داشت . انجمن نامبرده در ایران بانجمن اکابر صاحبان پارسی معروف مییاشد . در آئینده برسر آن صحبت خواهیم داشت . مهربانجی تا آخرین لحظه حیات ریاست آنرا دارا بود .

در سال ۱۸۵۶ بنا بتوصیه گلستان بانو مادر خویش بمانکجی صاحب دست و دوداد در زیارتگاه خاتون بانو نزدیکی عقدا یک خیله بزرگ و گنبد پیرا بخرچ اوبساز در سال ۱۸۶۹ مهربانجی بتولیت انجمن پارسی پنجاب برگزیده شد .

مهربانجی نه اینکه تنها در فکر مهاجرین زرتشتی ایران بود بلکه همکیشان پارسی هندو بینوایان میهن ثانوی را نیز از نظر نینداخت . در ۷ مارس ۱۸۶۵ روز درگذشت مادر خود گلستان بانو مبلغ صد هزار روپیه بانجمن خیریه مهربانجی پرداخت که خود موجد آن بود تا اراضی وسیع بخش گیرگام که آن زمان کشتزار بود بقیمت مناسب اکتیاع و بقیمت تمام شده یا ارزانتر در قطعه هائی کافی برای ساختمان یک خانه بزرگ زرتشتیان طبقه متوسط بفروشد مشروط بر اینکه برای نشیمن خود یا زرتشتیان دیگر بکار برند . بدین طریق در محله کرل وادی تحت سرپرستی خودش اراضی وسیعی خریداری شد و بقیمت مناسب بین پارسیانی که از گجرات به بمبئی رهسپار میشدند توزیع و کولونی پارسی نشین در آنجا برپا نمود . اکنون که قریب صدسال از واقعه میگذرد و کلیه بخش گیرگام هندونشین شده است باز پارسیان زیادی در آن محله سکنی دارند .

مهربانجی در انجام این نظریه که با موفقیت تام همراه بود موازی ۲۵ هزار روپیه خسارت را از کیسه فتوت خود بذل نمود . کاش خیرخواهی نیز در ایران پیدا میشد تا با پیروی از فرزند نیک نهاد گلستان بانو اراضی وسیعی را در تهران که نسبتاً " ارزانتر از قطعه های کوچک میباشد بخرد و قطعه قطعه کرده بقیامت تمام شده بین زرتشتیان بشرط اقامت خود یا بهدینان بخش نماید و محله تمام زرتشتی نشین در تهران بوجود آورد مهربانجی برای اقامت موقتی پارسیانی که از دهات اطراف و بوشهای گجرات برای انجام امور خویش به بمبئی میآمدند پذیرشگاهی با مخارج ۱۱۴۷۴ روپیه بنا نمود و در روز درگذشت مادر خویش گلستان بانو افتتاح و پذیرشگاه پانده نامیده شد اینک پذیرشگاه مذکور محل استفاده عموم زرتشتیان میباشد و هیچوقت خالی از مسافر نیست .

مهربانجی بیماران بینوای زرتشتی نیازمند آب و هوای و استراحت را نیز فراموش ننمود . در کنار دریا بهترین محل بخش قلابه در بمبئی روی زمین بسیار وسیعی آسایشگاه بزرگی با مخارج ۴۱۴۱۰ روپیه برای اقامت چند ماهه زرتشتیانی که نیازمند آب و هوا و استراحت باشند ساختمان نمود . این آسایشگاه مشجر ، گنجایش اقامت ۷۶ خانواده زرتشتی دارد . در ۴ دسامبر ۱۸۶۵ جشن گشایش آنرا گرفتند . و باغ مهربان نام نهادند . در موقع نگارش این مقاله در حدود بیست خانوار زرتشتی ایرانی در آنجا ساکن میباشند .

بغیر از آنچه در بالا ذکر شد مهربانجی در حدود شصدهزار روپیه بعناوین مختلفه از دارائی خود انفاق نموده است . مهربانجی در ۶۴ سالگی ۷ مارس ۱۸۷۶ برابر فروردین و مهرداد قدیم ۱۲۴۵ یزدگردی ۱۱ سال پس از درگذشت مادر خود بمینو مسافرت کرد .

بهرامجی چهارمین فرزند گلستان بانو بنمایندگی برادران در اداره کراچی بکار مشغول و شعبات تجارتخانه رادر شهرهای سند تاسیس نمود و زمین ساده آرامگاه پارسیان را در حیدرآباد سند بخرچ خود گلکاری و اطرافش دیوار کشید . بهرامجی در عین جوانی در ۲۸ سالگی ۱۵ دسامبر ۱۸۴۷ درگذشت .

دارابجی پنجمین فرزند گلستان بانو است در سال ۱۸۲۸ متولد شد و اولین زرتشتی است که در سنگاپور اداره باز کرد و ببازرگانی مشغول شد .

در سال ۱۸۶۳ چنانکه گفتیم در شرکت مهربانجی فرامجی پانده و خیریه بینوایان زرتشتی ایرانی بود. بنا مگانه روانشاد مادرش گلستان بانو دخمه و آتشگاه نزدیک آنرا با خرج خویش در کرمان بمبلغ ۸۰۷۵ روپیه بساخت دخمه و آتشگاه نامبرده در دهم ژوئیه ۱۸۶۷ تقدیس و افتتاح شد. دارابجی در ۲ ژوئن ۱۸۹۰ (فروردین و دیماه ۱۲۵۹ ق) بدار آخرت شتافت و پینج فرزند بنام کاوسی، فرامجی، پستن جی، خورشید جی، و برزوجی از خود بیادگار گذاشت. بیت از آنچه گذشت دیده میشود پسران گلستان بانو دیندار، فعال، پاکفای و درایت بوده و ببازرگانی باطرافواکنا فوحتی چین و سنگاپور مسافرت نموده و در کارهای خود موفق و کامروا بوده شهرت خاصی حاصل کرده اند. فرامجی بیکاچی شوهر گلستان بانو چنانکه گفتیم ببوشهر و بنا در خلیج فارس مسافرت و در آنجاها دادوستد داشته است. اگر فرصت یاری کرد راجع به شکر بانو - کهنترین دختر گلستان بانو و فعالیتهای او و شوهرش سردینشاه پتیت و برادرش مهربانجی که در بالا از او سخن داشتیم در آئینده بیشتر صحبت خواهیم کرد.

### پاسخ پرسش آقای اردشیر برزگر در مورد تاریخ :

چندی پیش متوجه شدم که آقای اردشیر برزگر در شماره پنجم دوره پنجم هجرت از انجمن زرتشتیان تهران و دکتر جمشید اونوالا و اینجانبدر مورد تاریخ یزدگردی سؤال نموده بودند. آقای برزگر در درستی تاریخی که دکتر اونوالا در کتاب خویش "مسکوکات تبرستان" تقویم تبرستانی و ۱۱ ژوئن ۱۸۵۴ میلادی برابر ۳۲ هجری را مبداء آن میدانند تردید نموده و اینکه مورخان نامی تبرستان حسن بن اسفندیار و اولیاء الله آملی و میرظهیرالدین مرعشی از تاریخ دیگر که "عجم بنونهاده بودند" و مبداء آن سال ۶۱۰ میلادی و ده سال پیش از هجرت میباشد سخن بمیان میآورند. آقای برزگر معتقد است "ایرانیان باستانی را مانند ملل دیگر مبداء تاریخ نبوده و سال جلوس هرپادشاهی را مبداء تاریخ خود قرار میدادند که در دوره ی پادشاه دیگر از نو آغاز میشد. ایرانیان بنا بر روش نیاکان باستانی مبداء تاریخ خود را از سال جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاهان ساسانی (۱۰/۱۱ ه = ۶۳۱ م) برگزیدند که تا امروز دنباله دارد و گروهی سال کشته شدن یزدگرد (۳۱/۲ ه برابر ۶۵۲ م) و گروهی سال تولد او یعنی (۶۱۰ م) برابر با سال بعثت پیغمبر اسلام را برگزیدند."

در پاسخ نوشته آقای برزگر اینجانب با استفاده از " تقویم و تاریخ در ایران " تالیف آقای ذبیح الله بهروز و تحقیقات و مطالعاتی که مستقلاً از منابع دیگر بعمل آورده باین نتیجه رسیده‌ام که محال است ایرانیان باستان با آنهمه فرهنگ و بزرگواری که جهان تمدن را مدیون خویش ساخته‌اند تقویم و تاریخ مستقلی از خود نداشته باشند . ابن خلدون نقل از طبری میگوید " در ایام ملوک الطوائف ولادت عیسی بود این ولادت در سال ۶۵ از غلبه الاسکندر بر سرزمین بابل در سال ۵۱ اشکانی بود " از این قرار اشکانیان از نحو تاریخ مستقلی داشته و مبدأ آن ۳۲۲ سال پیش از میلاد است . در کتب پیشینیا بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان بوده یکی تاریخ بن زایش مهر که بقول بهروز مبدأ آن ۲۷۱ پیش از میلاد و دیگر تاریخ نیبران مبدأ آن ۲۰۸ پیش از میلاد میباشد . سال نزول وحی را بمانی در سال ۵۳۹ مهر اشکانی و سال مرگش را ۵۲۲ نیبران داده‌اند . آقای تقی زاده در کتب خویش " گاه شماری در ایران قدیم " از تاریخهای اوستای جدید و پارسی قدیم و اوستای قدیم که در ایران معمول بوده سخن میراند . ولی تاریخهایی با این نام بغیر از پارسی که مبدأ آن هم فرق دارد دیده نشده است .

در دو ورقه از تقویم پهلوی اشکانی که پنجاه سال قبل در تورفان چین پیدا شده و قدمت آن بقرن هشتم قبل از میلاد میرسد نام تاریخ یزدگردی آمده است . بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت . بنا بر این ایرانیان باستان قبل از یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی و حتی قبل از دوره اشکانیان صاحب تاریخی بوده‌اند که از زمان قدیم بنام یزدگردی مخروف بوده است . کلیه " تقویم یزدگردی " معمول که امسال سال ۱۳۲۴ آنست و مبدأ آن اول فروردین و سه شنبه ۲۲ ربیع الاول میباشد و منسوب به یزدگرد سوم و سال جلوس او است از اونیست ، زیرا سال ۱۱ هجری و شب سه شنبه و ماه ربیع الاول سال و روز و ماه رحلت سید کاینات رسول الله است . بقول مورخان ایران و عرب یزدگرد نه آنکه در آن سال بر تخت سلطنت ایران جلوس ننموده بود بلکه ایرانیان از وجود او هم بیخبر بودند و چون پوراندخت در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری شکست سختی خورد بزرگان بر آن شدند مردی را از خاندان ساسانیان پیدا کنند و بر تخت نشانند .

بقول مورخان در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه ابوبکر بخلافت رسید . . ( حمزه ) خالد در سال دوازدهم هجری بفرمان ابوبکر بایران لشکر کشید و در موضوع الحفیر بهرمز یکی از اسواران برخورد کرد . ( مجمل ) چون هرمز خبر آمدن دشمن را شنید شاه اردشیر را مطلع ساخت . ( ابن الاثیر ) ابو

عبیده بفرمان عمر بعراق شتافت خسرو مرده بود و پوران دخت بجای او نشسته بود رستم و فیروزان دوقیم بودند بکارهای ملک می پرداختند و هر دو وضعی بودند لشکر ابو عبیده شکست خورد و همه کشته شدند . ( یعقوبی ) جنگ جسر که ابو عبیده در آن کشته شد آخر رضا ن سال ۱۳ هجری بود . ( بسلاذری ) فیروزان و رستم بیوران دخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو و خاندان ساسانیان بمابده و او داد و ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی را از فرزندان کسری نشان دهند . ایشان گفتند جزیک پسر بنام یزدگرد شهریار نمانده او را آوردند مسلمانان ب عمر خبر دادند و این در ذیقعه سال ۱۳ هجری بود . ( طبری ) چون یزدگرد بتخت سلطنت نشست روزگار خلافت عمر بود و حرب قادسیه ( مجمل ) جنگ قادسیه در سال ۱۵ هجری بود . ( تاریخ گزیده ) اندر عهد یزدگرد شهریار پنج سال عمر خلیفه بود و بعد عثمان ( مجمل ) عمر ده سال و شش ماه خلافت کرد و در سال ۲۳ هجری کشته شد . بقول حمزه اصفهانی نقل از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التواریخ ، یزدگرد شهریار در سال ۹۵۳ اسکندری برابر ۲۰ هجری بسلطنت رسید .

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی پس از نقل روایت معمولی جلوس یزدگرد در سال ۱۱ هجری مینویسد " ولیکن اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال ، سال وفات سید کائنات است و در تواریخ چنان مذکور است که لشکر ظفر اثر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد پوران دخت از دختران کسری پادشاه بود " صاحب روضه الصفا نیز بهمین روش در خاتمه ذکر روایت معمولی میگوید " در کتب معتبره بنظر رسیده که اسلام جابان بلکه <sup>قعه</sup> و آنگاه قتل ابو عبیده و جسر در زمان حکومت پوران قبل از آنکه یزدگرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد . "

از آنچه گذشت دیده میشود که در سال ۱۱ هجری برابر ۶۳۲ میلادی یزدگرد سوم بر تخت سلطنت ایران ننشسته و ایرانیان از وجود او بی اطلاع بودند . بنا بر این اگر در آن سال بیپادشاهی نرسیده سنه یزدگردی معمول از او نیست و سنه رحلت حضرت محمد میباشد . این تاریخ تا روزگار درازی دوش بدوش تاریخ هجری تاریخ عربها بوده . سنه هجری در زمان خلفای عباسی بصورت امروزی درآمد و سنه رسمی شد و سنه رحلت بتدریج متروک گشت . اما کارگردانان مدعیان نبوت و ظهور در قرن سوم و چهارم هجری که جدال و بحث بر سر تاریخ و تاریخگذاری بلند کردند و اختلال در نوشته های پیشینیان امر عادی گشت ، سنه رحلت را که مبداء اش اول فروردین و با سنه یزدگردی معمول زمان ساسانیان یکی است تاریخ جلوس یزدگرد قرار داده تقویم یزدگردی نامیدند تا تاریخ یزدگردی قدیم فراموش



شود و طول زمان زرتشت تقلیل یابد و پیشگوییهای جاماسب که در ۱۵۰ سال بعد از زرتشت دوره ظهور است برابر با عهد آنها گردد. ( برای اطلاع بیشتر در این مورد و تقویم یزدگردی و رحلت به " تقویم و تاریخ در ایران" تالیف ذ. بهروز ، تهران مراجعه شود . )

امیران عرب در دوره حکمرانی خود در استانهای مفتوحه بتقلید پادشاهان ایران بنام خود سکه ضرب نمودند . غالباً اینها دارای سنه هجری و بعضی سنه رحلت میباشد . سکه شناسان سنه اخیر را یزدگردی نامیده اند که بین زرتشتیان معمول است . عربها در اوایل لشکرکشیهای خویش بصره را که آبادی نداشت پادگان ارتش قرار دادند . با ادامه لشکرکشیها و فتوحات بتدریج توسعه یافت و ترقی کرد و در زمان بنی امیه مرکز مهم فرماندهی استانهای شرقی گردید و قلمرو آن تا کرانه های خراسان و ماوراءالنهر رسید . بعضی از سکه های که در ضرابخانه بصره ضرب شده دارای سنه رحلت و بنام عبیدالله بن زیاد است و بر روی آن تاریخ ۵۱ و ۵۲ میباشد . زیاد پدر عبیدالله تا هنگام وفات در سال ۵۳ هجری امیر بصره بود و عبیدالله بنیابت او در خراسان حکمرانی و لشکرکشی مینمود . پس از فوت پدر در سال ۵۵ هجری امیر بصره گردید و تا بعد از ۶۴ هجری که برخلاف مرکز خلافت قدبرافراشت و بنام خود خطبه خواند در آنجا سروری داشت . بنابراین تاریخ ۵۱ و ۵۲ بر سکه او از بصره چون در آن هنگام در آنجا امیر نبود هجری نیست و بیقین سنه رحلت است که برابر با ۶۳ و ۶۴ هجریست . آشکار است امیران و نایبان عرب که در محو فرهنگ و شعائر ایرانی منتهای کوشش را بعمل میآوردند هرگز راضی نمیشدند بر سکه های خود تاریخ جلوس یزدگرد را ضرب نمایند . بفتوای عقل سلیم سنه مسکوکات ضرابخانه شهر بصره که بوسیله تازیان و جمعیت آنها آباد گردید بطور حتم سنه رحلت است و نه یزدگردی . سنه رحلت در مسکوکات سایر امیران کم و بیش دیده میشود که با اتفاق سنه هجری بین عربهای وقت معمول بود . مسکوکات ضرابخانه های دیگر ایران که دارای سنه رحلت میباشد عبارت از ضرابخانه شاپور در فارس بنام عبیدالله بن زیاد و ضرابخانه دارا بجرد بنام عبدالملک بن مروان و عبدالله بن الزبیر و زیاد بن ابی سفیان و از ضرابخانه های خراسان و مروالروذ در همان استان بنام امیه بن عبدالله و ضرابخانه نهرتسیری در خوزستان بنام عبدالله بن عامر و سجستان بنام سلم بن زیاد . ژهن واگر صاحب کتاب مسکوکات عرب ساسانیان تاریخهای مذکور را اشتباه " یزدگردی" میخواند .

بازدلالی در دست است که قبل از قرن هفتم هجری سنه یزدگردی معمول و عبارت دیگر نسه رحلت بین زرتشتیان معمول نبوده است. تاریخ تحریر نسخه های خطی اوستائی و پهلوی ودینی که پیش از قرن هفتم هجری نوشته شده سنه یزدگردی ندارد. در بعضی از نسخه های خطی مذهبی محفوظ در کتابخانه های اروپا و هند، رونوشت تاریخ تحریر و اسم کاتب نسخه های قبلی که از آن استنساخ شده ضبط گردیده. اینگونه کتابها چندین تاریخ تحریر دارد که از نسخه های ماقبل استنساخ گردیده است. از آنجمله نسخه خطی وندیداد (اوستا پهلوی) متعلق بکتابخانه هیربد بهمن جی اسپندیارجی دستور راه بادینه در سورت، دارای ۷ تاریخ تحریر و اسم کاتبان نسخه های ماقبل میباشد. دیگر نسخه خطی وندیداد در کتابخانه دانشگاه کوپنهاک بنشانی (II) دارای سه تاریخ تحریر میباشد که با تاریخ تحریر شماره ۲، ۳ و ۵ نسخه سورت برابر است و دیگر نسخه خطی وندیداد بنشانی (PB) متعلق بکتابخانه دستور دارا بدستور پشوتن سنجانا بمبئی، شش تاریخ تحریر دارد که دو تاریخ تحریر آن مطابق نسخه (KI) و نسخه سورت و سه تاریخ دیگر برابر نسخه وندیداد سورت است. تاریخ تحریر این نسخه ها به پهلوی است. و دیگر نسخه های خطی دستگیر محفوظ در کتابخانه ملا فیروز در بمبئی بنشانی (HP (ms) 131) یک تاریخ تحریر نسخه بسیار کهنه را که از آن استنساخ شده ضبط نموده است. این تاریخ که در قرن چهارم هجری نوشته شده و در زیر دیده میشود با وجودیکه کاتب آن موبد زرتشتی است و نام روزدینی مزدیسنا را داده سنه یزدگردی را نداده و اگر چنانچه سنه نامبرده در زمان او مرسوم میباشد بکار میبرد و یا لاقلاً با اتفاق سنه هجری مینگاشت و آن اینست:

"در آخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته اند یزدان بر آسمانی کاغذ این آسمانی نامه که دستورانش دستگیر خوانند بفرمان خرد موبد روان ایزد که فرازین هوش را فرزانه فرزند هم او بر این شید اسپهبد را بهین پورا است و در هر مزد روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد و پنجاه و هشت تازیانی شمار بدست کار موبد نوبهار شناخت بانجام رسید."

چنانکه دیده میشود کاتب زرتشتی بواسطه تعصب از نوشتن نام ماه عربی خودداری کرده است اگر سنه یزدگردی معمول میباشد بطور حتم آنرا مینوشت و نه سال تازی را. تاریخهای تحریر و اسم کاتبان در نسخه خطی سورت باختصار بدینقرار است:

اسم کاتب اولی نسخه سورت، هیربد هماست بنشانی بن هر مزد میباشد،

ولی تاریخ ندارد. بقول کترک صاحب‌کتا بجواهر شرق پحتمل در قرن پنجم هجری نوشته شده .

اسم کاتب‌دومی " دین بنده اردشیر بن وهومن بن روزوه بن شاه برزین بن شاه مرد نوشتم اندر ماه تیر و روز سروش سال ۵۵۴ " این سال معلوم نیست چه تاریخی است بظن قوی یزدگردی نیست زیرا کاتبان زرتشتی سال یزدگردی را بعنوان " شاهنشاه یزدگرد هرمان از تخمه خسرو قبادان و یاساسان " با تجلیل ذکر نموده‌اند .

کاتب‌سومی رانام " دین بنده موبد رستم بن میتروآوان (مهربان) بن مرزبان بن دهشن هیار پس از ورود بهند این کتاب و نندیداد رانوشتم اندر روز سپندارمزد و ماه فروردین و هیزگی برای خود " این کاتب‌سنه راننداده است بنا بر حدس دستور دارا بسنجانا باستناد از تاریخ تحریر کتاب اردای ویرا فراکه در ایران همین کاتب در روزا مرداد و ماه شهریور سال ۶۱۸ پارسی نوشته است بایستی بعد از سال ۱۲۶۹ میلادی برابر ۶۳۸ یزدگردی نوشته شده باشد . سنه پارسی با سنه یزدگردی چنانکه خواهیم دید چهل سال فاصله دارد . ۶۱۸ پارسی برابر ۵۷۸ یزدگردی خواهد بود بنا بر این حدس دستور سنجانا با این حساب درست در نمی‌آید .

کاتب چهارمی رانام " دین بنده هیرید زاده میتروآوان بن کیخسرو بن میترو و آوان بن دهگان نوشتم اندر روز خرداد و ماه آبادن و هیزگی سال ۶۹۲ بعد از یزدگرد شاه از تخمه خسرو قبادان . " این موبد بشغل کتابت مشغول بوده و بسیاری از کتابهای خطی از اوست .

کاتب پنجمی همان کاتب چهارمی است و مینویسد " دین بنده میتروآوان که بکشور هندوان آمده ام این نسخه و نندیداد رادرنوساری در سال ۷۳۲ پارسی بروانشادی زال سنگان پارسی مقیم کمبایت برای استفاده عموم نوشتم " . سنه ۷۳۲ پارسی یزدگردی نیست بعد راجع بآن صحبت خواهیم داشت .

تاریخ تحریر ششمی بزبان سانسکریت می‌باشد و ترجمه اینست " در این شهرناکساریک ( نوساری ) هنگام حمله سلطان غیاث‌الدین استاد مهربان بن استاد کیخسرو پارسی مذهب که از کشور ایران آمده این نسخه و نندیداد رابخر زال پارسی مذهب پسر سنگانه و بروانشادی پدرونیاکان او در سال ۱۳۷۸ سموات چهاردهم ماه اشوین سو دوشنبه برابر ۶۹۲ پارسی ماه آبان روز او رداد این کتاب و نندیداد رانوشته و وقف نموده . " مقصود از سال پارسی در اینجا سال معمول بین پارسیان است و هنوز آنرا سال پارسی میگویند و این سال یزدگردی معمولی است .

کاتب هفتمی را نام ربادی است و کتاب را در روز ما را سپند و ماه اردیبهشت سال ۱۱۸۰ یزدگردی نوشته است.

از مفاد مندرجات بالا دیده میشود که تاریخهای قبل از ۶۹۲ یزدگردی نام یزدگردی ندارد. سال ۵۵۴ یحتمل پارسی است و هجری نیست والا ماه عربی را هم مینوشت و امکان ندارد یزدگردی باشد زیرا کاتبان زرتشتی چنانکه گفتیم در نوشتن این تاریخ نام یزدگرد را با تجلیل و احترام ذکر میکردند. سال ۷۳۲ پارسی بیقین یزدگردی نیست کاتب آن موبد مهربان کیخسرو در سال ۶۹۲ ی از ایران بهند آمده و در همان سال درنوساری کتاب را نوشته و بجای سنه یزدگردی که در نسخه‌های دیگر دارد تاریخ پارسی گذاشته است. شاهد مانوشته دیگری که همین کاتب در کتاب خطی دیگر محفوظ در کتابخانه دانشگاه کویپنهاگ بنشانی (KS) پس از اختتام کتاب بیپهلوی مینویسد که اهورامزدا و یزدان را سپاسگذار است که در روز ۰۰۰۰ ماه بهیژگی ۰۰۰۰ سال ۶۹۲ شاهنشاه یزدگرد هرمان بکشور هندوان آمده و در شهر کمبایت کتاب را از نسخه هیربد رستم مهربان استنساخ کرد است. کاتب جای نام روز و ماه را چون بیاد نداشته سفید گذاشته است شاهد دیگر مانوشته ۶ سانسکریتی است که میگوید استاد مهربان در سال ۱۳۷۸ سموات کتاب را بخرج زال کمبایتی نوشته است. سال ۱۳۷۸ سموات برابر ۱۳۲۲ میلادی و ۶۹۲ یزدگردی است.

بنابراین مبداء سال ۷۳۲ پارسی سی سال قبل از هجرت و چهل سال قبل از رحلت و بیست سال پیش از بعثت و برابر ۵۹۰ میلادیست. مبداء این تاریخ بیست سال پیش از تاریخی است که ابن اسفندیار در مورد مرگ آذر و لاش و میسر ظهیرالدین در مورد مرگ گیلگا و باره اسپهبدان تبرستان ذکر میکنند. در سال ۵۹۰ میلادی چنانکه تاریخ نشان میدهد بسطام برخلاف خسرو پرویز طغیان نمود و تبرستان و بخشی از خاک شمالی ایران را متصرف و استقلال خود را اعلام نمود و بنام خود سکه زد. سکه‌های او با سنه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۰ در دست است.

هرچند مبداء سال پارسی با سال طغیان بسطام برابر است اما شرافت و اخلاق و بالاخره تعلیمات دینی بزرگواران اجازه نمیدهد سال پادشاهی یکنفر طاغی را که شاهنشاه خویش عاصی گردیده مبداء تاریخ قرار دهند. مبداء تاریخ پارسی که آقای تقی زاده در کتاب "گاه شماری" از آن سخن میدارد با زمان این سال بسیار فرق دارد. مبداء سال ۳۵ مرگ آذر و لاش که ابن اسفندیار و خورشیدی مرگ گیلگا و باره که میرظهیرالدین مرعشی مورخان تبرستان ذکر نموده اند یحتمل سال بعثت باشد که با ورود علویان در تبرستان در گوشه و کنار بجای مانده و این

اسفندیار آنرا تاریخ جدید عجم تصور کرده باشد و با تاریخی کدبر مسکوکات تبرستان دیده میشود و با سال تولد یزدگرد رابطه ندارد. چون در قرن هفتم و هشتم هجری تاریخ رحلت بنام یزدگردی بین زرتشتیان رواج گرفته بود، اولیاء الله آملی در تاریخ رویان اشتباها " سال مرگ آذرولاش را یزدگردی نامیده است. با احتمال قوی سال ۳۵ مرگ آذرولاش که "عجم بنونهاده بودند اشتباهی از کاتب باشد و جمله "عجم بنونهاده بودند" را از خود در عبارت آورده. حک و اصلاح مرضی است که کاتبان شرقی بدان گرفتارند و بعدها میرظهیرالدین و اولیاء الله آملی با استناد از تاریخ ابن اسفندیار در کتاب خویش ذکر نموده اند. در هر حال سال ۷۳۲ پارسی در این یک مورد در مورد کتاب اردای ویرا فکه بسال ۶۱۸ پارسی در ایران نوشته شده و سال ۳۵ و ۵۰ خورشیدی و در دو مورد تاریخ تبرستان در جای دیگر دیده نشده و راجع بدان نمیتوان اظهار نظر نمود و آنچه گفته شد از روی حدس و قیاس است مگر آنکه دانشمندان با تحقیقات خویش و یا اکتشافات جدید روشنی بر آن افکنند.

اما سنه تبرستانی را که دکتر اونوالا و ژهن واگر در کتاب مسکوکات تبرستان و عرب ساسانیان مبداء اش را ۱۱ ژوئن ۶۵۲ م = ۳۲ هـ پس از کشته شدن یزدگرد میدانند شایان بحث و تحقیق میباشد. بنا بقول مورخان ایرانی که ذکر شد<sup>شیت</sup> جلوس یزدگرد سوم در سال ۱۱ هجری نبوده است بنا بر این مرگش نیز که بیست سال پس از جلوسش اتفاق افتاد ممکن نیست در سال ۳۲ هجری باشد. در خط مفریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان یزدگرد سوم روز اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیر میکرده است. آقای ذبیح<sup>الله</sup> بهروز صاحب "تقویم و تاریخ در ایران" اول فروردین یزدگردی را در سال ۶۷۸ میلادی برابر پنجم حزیران حساب میکند و با استناد بطالع اردشیر بابکان که منجمین ضبط نبوده اند و مدت سلطنت بین او و یزدگرد سوم که مورخان متفق القو<sup>لند</sup> سال جلوس یزدگرد را ۹۴۴ مهری اشکانی برابر ۶۷۳ میلادی و ۵۲ هجری شمسی میدانند. بزعم اینجانب فرضیه آقای بهروز با در دست داشتن مسکوکاتی که بقو<sup>ل</sup> با سنه تبرستان ضرب شده مورد تردید است. مبداء تاریخ تبرستانی با احتمال قوی سال جلوس یزدگرد سوم میباشد که فرخان اسپهبد تبرستان پس از کشته شدن شاهنشاه در سال ۵۲ هـ و برقراری آرامش در قلمرو خود آنرا ادامه داده بر سکه های خود زده زیرا وجدان با سپهبدان که شاهنشاه را سایه خدا و صاحب فرمان میدانستند اجازه نمیداد در آن گیرودار و کشمکشهای با تازیان و اضمحلال خاندان<sup>ن</sup> ساسانی که خود نمک پرورده آنها بودند و در حالیکه پیروز پسر شاهنشاه در

بدست آوردن سلطنت از دست رفته از همسایگان استمداد میجست ، شاهنشاهی خویش را اعلام و تاریخ جدیدی بوجود آوردند .

اگر قول آقای واکر و دکتر اونوالامینی براینکه اسپهبدان تبرستان پس از کشته شدن یزدگرد در سال ۳۲ هـ استقلال خود را اعلام و تاریخ جدیدی بوجود آورده اند صحت داشته باشد لااقل بایستی مسکوکاتی هم با سنه اتا ۵۹ و بنام گیل کاوباره ( ۴۰ - ۲۵ هـ ) و دابویه ( ۵۶ - ۴۰ هـ ) که بعد از یزدگرد در تبرستان فرمانروائی داشتند بدست آمده باشد . مسکوکات تبرستان از سال ۶۰ و بنام فرخ بقول اونوالا و بنام فرخا بن مرقول Mordfman شروع میشود . اگر گیل کاوباره با کشته شدن یزدگرد سوم استقلال خود را اعلام نموده بود طبیعی است که سکه نام خود و سال پادشاهی را نیز رواج میداد و بنام اسپهبد قناعت نمینمود بزعم ما یزدگرد در سال ۳۲ هـ جلوس نمود و در سال ۵۲ هجری کشته شد لذا گاوباره در حیات نبود و دابویه نیز چندان پس از یزدگرد نزیست که سکه ضرب نماید بنا بر این جانشین او چون پس از کشته شدن شاهنشاه و سپری شد زمان و بجائی نرسیدن مساعی شاهزاده در تصرف کشور و کمی سکه رایج را احساس کرد با ادامه تاریخ سال جلوس شاهنشاه سکه بنام خود ضرب نمود . قولی که ممکن است سکه های گاوباره و دابویه ضرب شده و بدست نیامده قابل قبول نیست زیرا تاکنون کلیه مسکوکات تبرستان حتی عمال عرب که یکسال و دو سال حکمرانی داشته اند بدست آمده است .

دلیل دیگر اگر این تاریخها تبرستانی میبود بایستی در ضرابخانههای خارج از قلمرو تبرستان ضرب نشده باشد مسکوکاتی که با این سنه در خارج از تبرستان در دست است ، عبارتست از ضرابخانههای شوش ( خوزستان ) بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۳۰، ۳۱، ۳۴ برابر ۶۲-۶۴ هجری اردشیر خره و دارا بخر ( فارس ) هردو بنام سلم بن زیاد با تاریخ ۲۶ برابر ۵۸ هجری نهادند (جبا) زرنج ( سیستان ) هردو بنام عبیداله بن زیاد با تاریخ ۲۷ برابر ۵۹ هـ و ۲۶ برابر ۵۸ هجری - علت چهل سال فاصله بین سال ۲۰ یزدگرد و ۶۰ فرخان همانا علم احساس قلت سکه رایج و مساعی شاهزاده فیروز در بدست آوردن سلطنت و گسیختن شیرازه امور و کشمکشها و حملات عرب برای تصرف تبرستان میباشد که مجال آرامش بآنها نمی داد .

سال جلوس یزدگرد سوم را بر تخت سلطنت ایران بتحقیق نمیتوان معین کرد . با در دست داشتن مسکوکات تبرستان و مسکوکات ضرابخانه های خوزستان و فارس و جبال و سیستان با تاریخ یزدگردی بنظر اینجانب بایستی در حدود سال ۳۲ و ۳۵ هجری باشد . در این صورت قول علی بن یحیی منجم در خطط مقریزی مبنی

براینکه در زمان سلطنت یزدگرد سوم اول فروردین برابر پنجم حزیران بوده صادق می آید، چه بقول آقای بهروز آن در سال ۶۷۶ میلادی است که چندی بعد از سلطنت یزدگرد می باشد و اختلاف چند سال در روایات پیشینیان امر عادی و قابل خرده گیری نیست."

گفتیم که امیران عرب در محو فرهنگ و شعائر ایرانی بغایت می کوشیدند و راضی نمیشدند برسکه های خود سال جلوس یزدگرد را صرب نمایند بنا براین مسکوکاتی که با این تاریخ از عبیدالله بن زیاد و برادرش سلم پیدا شده بطلان گفته بالا میشود. در پاسخ میگوئیم مسکوکاتی که با جلوس یزدگرد از امیران عرب در خارج از قلمرو تبرستان بدست آمده فقط از عبیدالله و سلم می باشد که بین سالهای ۵۸ و ۶۴ هجری است. عبیدالله در سال ۵۳ هجری از طرف معاویه امیر خراسان گردید و بسوی بخارا لشکر کشی نمود و ارتش بخار خدای را درهم شکست و قبلاً "نیز بنیابت پدر در فارس حکمرانی داشت. سکه های او از سال ۵۳ هجری و ۴۱ رحلت شروع میشود و همینطور سلم نیز که امیری دست و دل باز و به اجود بنی زیاد معروف بود بنیابت برادر در بخشهای فارس حکمرانی مینمود پس با امیری خراسان منصوب گردید. سکه های آنها با سکه جلوس یزدگرد فقط هنگام اوج قدرت آنهاست که خیال سروری و مخالفت با مرکز خلافت را در سر می پخته اند فکر این دو برادر با یکبار بردن تاریخ جلوس برجستی از سکه های خود این بود که در دل جوئی ایرانیان بکوشند و آنها را هواخواه خود بسازند چنانکه امیران عرب در تبرستان همین اقدام را نمودند عبیدالله در سال ۵۵ هجری امارت بصره و استانهای شرقی و سپس کوفه را در دست داشت و برادرش سلم بنیابت او امیر خراسان بود. چون در سال ۶۴ هجری بر سر خلافت کشمکش در گرفت عبیدالله در بصره و سلم در خراسان بنام خود خطبه خواندند. طولی نکشید بین هواخواهان او و برادرش سلم و طرفداران خلیفه کشمکش آغاز و چندین سال تا هنگام وفات آنها ادامه داشت. غالب امیران عرب که شماره ایشان به ۲۷ نفر میرسد با استثنای عمال آنها در تبرستان برسکه های خود تاریخ هجرت دارند و بعضی ها هم تاریخ رحلت. از اقدام دو نفر امیر در یکبار بردن تاریخ جلوس آنها هم بروی جزئی از سکه های خود در اواخر فرماندهی و با نظری خاص نمیتواند بطلان گفته بالا باشد. تاریخ یزدگردی که در تقویم تورفان ذکرش آمده و در ایران معمول بوده با این جهت یزدگردی میگفتند که روز و ماه آن یکی از ایسزدان نسبت داشت یزدگردی یعنی الهی نه آنکه منسوب بشخص یزدگرد نام باشد. مبداء تاریخ یزدگردی ۷۴۷ سال پیش از میلاد و بموجب زیجها ۵۰۳۳۳۵ روز پیش از تاریخ رحلت

و اول هزاره یازدهم است. این هزاره بقول بندهشن سیوشانس اوشیدر نام دارد و تفسیر آن بختان و پیروزگرو نرسی میباشد بعدها پیروزگرا بمعنی عربی آن ناصر گرفته هزاره را تاریخ بختان ناصر میگفتند سپس مختصرگشته بختنصر گردید تاریخ بختنصر درزیجها تاریخ یزدگردی است که منجمین دوره اسلامی نام یزدگردی را انداختند و بتدریج تاریخ رحلت را چنانکه گفتیم بنام یزدگردی معرفی کردند. بکسانیکه مایل باشند راجع بتاریخ و تقویم وجهت اختلال درحساب زیجها کلاماً اطلاع حاصل کنند توصیه میشود از مطالعه دقیق کتاب تقویم و تاریخ در ایران شماره ۱۵ ایران کوده تالیف آقای ذبیح الله بهروز غفلت ننمایند.

## موبدان و علمای اسلام

هفته قبل یکی از دوستان با وفا در نامه خود باینجانب سخت گله داشت که مدتهاست گوشه ای از تاریخ در صفحات هوخ ت بنظر نرسیده است. شکایت دوست بجاست و هرچه بگوید و بنویسد حق دارد. زیرا پس از مسافرتم بایران و مراجعت از آنجا که بایستی بیش از پیش گوشه های تاریک تاریخ زرتشتیان روشن گشته و جماعت از پیشامدهای گذشته خود آگاه شود اصلاً "قلم در دست نگرفته ام و علت آن کسالت مزاج و ناخوشی است که ورود به بمبئی بآن گرفتار و اینک نیز از آن راحت نشده ام. در این مدت نه تنها برای هوخ چیزی ننو<sup>شتم</sup> بلکه توانائی سپاسگزاری از ذوات محترمی که هنگام اقامتم در ایران بنده را مرهون مهربانیهای خود ساخته اند نیز از من سلب گردید و از این پیش آمد بسیار شرمنده ام در فکر بودم با استفاده از یادداشت های مسافرتم مقالات خواندنی برای هوخ تهیه ببینم و یزدان را سپاس گویم که جماعت ما را با داشتن بزرگان خدمت گذاری چون ارباب رستم گیو، ارباب مهربان مهر، ارباب بارشیر جهانیان، آقای سهراب سفرنگ، آقای دکتر صرفه آقای میرزا سروش لهراسب و سایر کارمندان انجمن زرتشتیان تهران که ذکر نام همه سخن بدرزا کشد و کسانیکه علیرغم سیل ناسزاها که افراد جماعت بجای حق شناسی چون کودکی نادان بروی آنها روان میسازند و بازهم بانیروی مالی و معنوی خود در بهتری و ترقی جماعت میکوشند سرافراز کرده است. البته نام این بزرگان و خدمتگزاران در صفحات تاریخ زرتشتیان ثبت و هرگز محو نخواهد گشت. چون



تدبیر با تقدیر موافق نبود درانجام وظیفه ادبی خویش کوتاه آمدن و از خوانندگان گرام هوجت و دوست با وفا پوزش میطلبم و امیدوارم که گوشه از تاریخ درصفحات آئینده هوجت نمودار گردد.

پس از ذکر این مقدمه برگردیم بگوشه‌ای ازتاریخ .

بعدا ز اضمحلال دولت ساسانیان کشور آباد ایران جولانگاه تازیان قرار گرفت . اسلام درمیهن زرتشت راه خود را بگشود . مردم بقهر و جبرویا از استیصال و عداوت دین جدید را پذیرفتند . زرتشتیان مالک الرقاب مقهور و مورد حمله و طعن و لعن گروه قوی مسلمانان قرار گرفتند پادشاهان و علمای اسلام همواره بنحوی از انحاء میکوشیدند که زرتشتیان اسلام بیاورند . گاهی بانیروی شمشیر و سوزاندن کتب دینی و زمانی با مباحثه و مناظره آنانرا طرف حمله خویش قرار میدادند . یکی از این مباحثات درسال ششصدیزدگردی اتفاق افتاد . علمای اسلام پاسخ مسائلی چند از زرتشتیان خواستار شدند . موبدان موبد وقت که متاسفانه اسم او بر ما مجهول مانده بطور بسیار منطقی پاسخ و مسئله آفریدگار و یزدان و اهریمن را حلّاجی میکند . پاسخهای نامبرده بطور بسیار دلکشی نوشته شده و در تحت عنوان " کتاب علمای اسلام " بتوسط موبدان ایران در سده نهم یزدگردی به پارسیان هند ارسال و در روایت دارا بهرمز دیار برای ما به یادگار مانده است . بخشی از آغاز کتاب نامبرده که پرسشهای علما را از مضامین آن میتوان دریافت برای نمونه در ذیل دیده میشود :

" در عهدالدین بعد از ششصد یزدگردی علمای اسلام از یکی از دین آگاهی مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته اند و نام این کتاب علمای اسلام نهاده اند . یعنی پیدا کننده چگونگی جهان و روح مردم از ازل تا ابد پرسید که شما انگیزش را چه گوئید و ایما ن دارید یا نه ؟ موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایما ن داریم و قیامت خواهد بودن . پس علمای اسلام گفتند که جهان بوده است و خدای را آفرینش مردم و نیستی و باز مردن و باز زنده کردن در اینن چه مصلحت است ؟ این دستور آن ایام گفت که آنچه تو میپرسی بسسوی انگیزش نخست ببايد دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست . ببايد گفتن که جهان بوده است یا آمده . اگر گویند بوده این سخن محال بود . بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید و هم در جهان میکاهد و چون چنین بود که میکاهد و میافزاید و نقصان میگیرد و باز زیادت میشود . پس هر چه پذیرنده کون و فساد بوده و معلول بود خدای را نشاید . پس درست شد که جهان نبوده است و ببا فریده اند پس هر آفریده را از آفریدگار چاره نیست و ببايد دانستن که در دین

پهلوی که زرتشتیان بدان مذهب اند جهان را آفریده گویند. پس چون گفتیم که جهان آفریده است ببايد گفتن که ، که آفریدوکی آفریدو چون آفرید و چرا آفرید ... "

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین برمی آید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته می شده و جماعت زرتشتیان در مقابل تبلیغات اسلام استقامت نمی ورزیده و بدین جدید می گرویده اند. موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و با صراحت لهجه سخن میراند و بیزیر عقیده جبر میزند و بدی را از خدای نمیداند. بخش نامبرده از این قرار است :

" چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده اند و واجب دیدم اصل دین به پیدا کردن تا هر کسی سخن از جماعتی که نه بردین باشد، نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رها نکند و از خدای تعالی برستگاری خواهد که این گیتی پتیاره مندناگاه خواهد گذشت. موبدان موبد گفت که ایزدان و امشاسفندان که میگویند نام همکاران است (موکلان) و نام خدای تعالی یزد است و صف هورمزد و اورمزد یزد را هیچکس تغییر نتوان گفت. اورمزد بی صفت است و آویژه و نیکی و روشنائی باشد که با او هیچ بدی و تاریکی نیامیزد و قومی که مخالفان دین به اند با مادر این مسئله خلاف می کنند و گویند نیکی و بدی از خدای است و زراتشت اسپنتمان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر بر ذات خدای تعالی روانداشته است. پس ما را جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون ما را برکتا بشما و شما را برکتا با ما اعتقاد نیست و روشن کردن اصل دین بپی جز با دلیل و برهان معقول دست ندهد. شما را با مادر این مسئله خلاف نیست که خدای شناسی بعقل باید کرد. جواب چون در دنیا و هر چه در دنیا هست پذیرنده کون و فساد اند و هر آینه معلول باشند و معلول خدای رانشاید.

واقعه دیگری شبیه بمباحثه بالا که تاثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان و داستانی چامه سرائی یکی از شاهان دهاتی قرار گرفته و نامش بر ما مجهول است در سال ۷۲۴ یزدگردی در یزد رویداده است در آن وقت شاه نظام فرماندار یزد بود. نسبت بزرشتشتیان حسن ظنسی نداشت و زیری داشت بدخو و ظالم و آن وزیر در شخص حاکم نفوذی بغایت داشت. یزد در آن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان و موبدان بیشماری در آن شهر تمرکز داشتند دستور آن دوره رانام دستور بندار بود.

فرماندار بواسطه خبث طینت و نفوذ وزیر زشتخو و تحریکات او باسلام آوردن اجباری گروه زرتشتیان فرمان صادر ساخت و همه زرتشتیان، پیرو جوان

وبزرگ و کوچک را در یک محل جمع کرد و آنها را بقبول آئین اسلام امر نمود گفت که اگر دین کهن خود را نهشته و اسلام بیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری مطالبه نمود .

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب چنین پاسخ دادند " فرمان شه را شنفتیم . مانیز پرستنده<sup>۶</sup> خدای یکتا و فرزندان کیا رو پیرو راه راست و جویای نام و نشان و از داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم . آنچه مراد و مقصود فرماندار است از این بیچارگان میسر نیست . ما راسه دستور و پیشوای دانا است . شاه پیمان کند و آنها را طلبیده از دین و توحید پرش نماید و پاسخ پذیرد اگر پیشوایان دانای ما اسلام بیاورند ، ما همگی بجان حاضریم . "

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول<sup>اسلام</sup> و یا دادن جان فرمان داد . دستور بندگان بزرگ آنها بود عرض کرد " پادشاه ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خدای یکتا و صاحب خرد و هوش خدا داد . کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است . مانه ساحریم و نه جادوگر ، بلکه دل را بمهر و پیمان پیغمبر خویش استوار داشته ایم . "

فرماندار از استماع جواب اصول و فروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت اما چون خودبین و غرض داشت قانع نشد .

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صدحجا با زدل بسوی دیده شد

پیشنهاد کرد " اگر شما این انگشتی مرا که اکنون در این گل انداخته و یک هزار خشت خام میسازند نشان دهید که در کدام خشتی است ، آنگاه بدرستی دین و ایمان شما یقین حاصل کرده آزارتان روا نخواهیم داشت . " سپس فرمان داد هر سه دستور دانا را در یک اطاق زندانی سازند و انگشت را در گل انداخته بساختن هزار خشت امر نمود . پس از چهار روز خشت حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزدان شتافتند آنرا خالی دیدند و از زندانیا ن اثری نیافتند . هر طرف جستجو پرداختند تا آنکه سه دستور را که متاسفانه اسم دونفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را با زداشت و بخدمت شه نظام آوردند . فرماندار برآشفته که " با علم جادو از زندان جسته اید . اینک نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است . "

هر سه دستور زبان بواج و اوستا را زمزمه کنان خشتها را بچهار بخش تقسیم

نموده از آن یک بخش را اختیار نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه یک خشت باقی ماند .

آنگاه دستور بندار بفرماندار عرض نمود که انگشتری در آن خشت و در فلان گوشه میباشد چون فرماندار بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود دستور گفت حیفاست که چنین خشت عالی شکسته شود و انبری بدست گرفته آنرا زمزمه کنان در خشت فروبرد و خاتم را بیرون آورده بشاه تقدیم نمود .

فرماندار و تماشاچیان در حیرت فروماندند . اما شه نظام به پیروی خوی زشت ، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافرو سحر خوانده و بی پذیرفتن اسلام امر فرمود دستور جواب داد " جان بر کف حاضر ولی دست از دین بر نخواهیم داشت . "

فرماندار از استماع پاسخ رُک غضبناک گشته حکم کرد سربک دستور را با تیغ از تن جدا کردند و دستور دیگر را تکه تکه ساختند تا شاید دستور بندار از جان بترسد و باسلام آوردن تن در دهد . اما دستور نامبرده آه سردی از جگر برکشید و بشه نظام گفت " وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینک مرا هم چون دیگران خواهی کشت . ولی بدان پس از شهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد و چهل روز بعد دیگری ترا بکیفر اعمالت خواهد کشت . "

فرماندار از شنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امر نمود . تا او را دورتر برد و باره بدنش را دونیم کند .

دستور بندار چون حال را بدین منوال دید به پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس از شهادتش فوراً " با بستگان بخراسان مهاجرت و نزد خویشان آنجا پناه گزیند زیرا شهر یزد پس از چهل روز بیلا و خونریزی دچار خواهد گشت . دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود باره دونیم ساخت . بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همان جا جان بجان آفرین تسلیم نمود .

پس از شهادت دستور بندار چنانکه فرموده بود . سه قطره خون بردامن فرماندار پدید آمد . شه نظام از عاقبت و خیم خویش هراس برداشت ، سایر زرتشتیان را که دید حاضرند برای دین باسانی جان بدهند آزاد ساخت .

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . در روز چهارم قشونی از مشرق به یزد حمله آورد و جمعی کثیر از مردم شهر را در خون غرقه ساخت و شه نظام با خانواده اش در آن گیرودار بقتل رسیده و ارکان آنان بغارت رفت .

احمد بن حسین بن علی الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بفرمانداری یزد مینویسد " در زمانیکه رایت منصور خاقانی ( شاه رخ بهادر پسر امیر تیمور ) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس شد و بشیراز آمد در سال تسع و

عشر و شمانمائه ( ۸۱۹ ) در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی را بحکومت ابرقوه ویزد نصب کردند و شاه نظام با برقوه آمد و از ابرقوه به یزد آمد و کاشی مسجد تمام کرد و بر غرفه‌ها سوره فتح نوشت ... الخ " مولف نامبرده دو صفحه در ستایش کارهای مذهبی او و تعمیرات مساجد و ابنیه‌های دینی مینگارد و از وضع حکومت و کشتاری که موضوع داستان ماست هیچ اشاره نمیکند. تاریخ فرمانداری شاه نظام در یزد طبق تاریخ جدید یزد با تاریخ ۷۲۴ یزدگردی که چاه سرای ماضبط نموده است ۶۲ سال فرق دارد .

واقعه دیگر در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرمانداری فرزندان شاهزاده محمد ولی میرزا در یزد واقع شد ، علمای متعصب ب زرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند. بنابه پیشنهاد شاهزاده دادگر ، علما در مسائل دین و توحید پرسشهایی از زرتشتیان بعمل می آورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همراه با جبار مسلمان یا بقتل آورند . اما برخلاف انتظارشان جواب طبق دلخواه فرماندار بود و دست از سر زرتشتیان بیچاره برداشتند . پرسش‌های علما و پاسخ‌هایی را که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربند جاساس پدراشا عر داده‌اند در سالهای بنام " دین مسئله " بتوسط هیربند خدابخش پور جاساس در سال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی بطبع رسیده است .

نیم قرن بعدتر فرزانه خدابخش پور اردشیر پور خسرو پلگذار دینیارپور بهرام پور ظهرا پور نوشیروان یزدی محلتی بسا اوقات با بزرگان و علمای اسلام در حقانیت دین نیاکان خود بمباحثه و مناظره مشغول میبوده و بر مراسم معموله بین مسلمانان اعتراضی مینموده است فرزانه نامبرده میباحثات مذکور را در روز هر مزدوماه اسفند سال ۱۲۳۹ یزدگردی در مجموعه‌ای بنام " تیغ براه دین " جمع کرده و برای مابیادگار گذاشته است . در ضمن مقدمه چنین مینویسد " درباره بحث دین و مذهب در هر کجا اتفاق افتاده آنرا بقلم در آورده که انشاء از دیده و شنیده و گفته بهره و فیضی بامید یزدان بهره بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم " تیغ براه دین " از راه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست ، بی شک است و شبهه ... چون بنای آدمی از جسم فانی است بجهت یاد بود هراوقاتی با بزرگان اسلام مباحثه داشتم نوشتم تا به دینان آگاه باشند و یقین حاصل کنند از دین ، و بحرف باطل خود را از راه در نبرند . "

میباحثات نامبرده در نوع خود بی نظیر و بسیار دلکش و شیرین است نسخه خطی آن جزو کالکسیون روانشاد مانکجی هاتریادر کتابخانه ملافیروز در بمبئی

محفوظ است. از قرار معلوم مولف نامبرده رساله خویش را بخدمت مانکجی صاحب تقدیم و خواهش کرده آنرا بگجراتی ترجمه و عنوان بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد.

## فرزانه مرزبان ظهرا ب

### چگونه قریه‌های مبارکه وزین آباد در یزد ایجاد شد

فرزانه مرزبان پور ظهرا براد مرد دین دوست، فعال، خیر خواه، نیک اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود. خانه مسکونی آنها در کسنویه که دواشکوبی و از همه منازل اطراف بلندتر و باشکوه تر و دارای بالاخانه و سه سر طویله و غیره است و حتی بلندتر از منازل مسلمانان حوالی و اطراف است درحالی که مساکن زرتشتیان به اجبار میبایستی پست تر باشد، از جلال و ابهت و بزرگی و رشادت صاحب آن داستانها میسر آید. قریه مبارکه نزدیک تفت مستحدثه است. فرزانه مرزبان در اوان جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۷۰ یزد گردی چندین سال بعد از موقعی که کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش از ایران فرار نمود رهسپار بمبئی گردید و در خانه اردشیر دادی شیت از خاندان ثروتمند پارسی که نسبت بجماعت زرتشتی ایران علاقه وافر نشان میداد بخانه شاگردی و پیشخدمتی مشغول گشت.

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی، کارگری در منازل خانواده‌های پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بجماعت سازش نداشت. کلیه حقوق اینگونه نوکرها بسیار کم و بیش از ماهی یک یا دو روپیه نبود. زرتشتیان ایرانی که از آن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دونفر همه در خانه‌های پارسی استخدام میشدند و پس از آن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند.

فرزانه اردشیر دادی شیت سردسته پارسیانی است که پیرو تقویم زرتشتیان ایرانی یعنی تقویم قدیمی هستند و در بمبئی آدریان و آتش وره رام قدیمی راکه بنام آنها معروف است بنا نموده اند و موبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل و ماوا میدادند. خاندان دادی شیت بسیار بزرگ و توانگر و برای اموات خود در بمبئی دخمه ساختند اینک دخمه نامبرده بسته شده و اموات آنها در دخمه عمومی سپرده میشود.

فرزانه مرزبان در چنین خانواده توانگر بکار مشغول بود. شوکت و جلال آنها را با بیچارگی و بردگی زرتشتیان در ایران که بپرتگاه نیستی و زوال نزدیک و محکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد. اندوه و ملال روز افزون سینه تنگ او را فشار میداد. زیرا هر سال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی پراکنده در دهات دور دست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون مانند ربودن دختران و پسران حتی زنان آنها را با جبار مسلمان کردن، غصب اراضی و دارائی منقول و غیر منقول آنها بحکم شرع بوسیله خویشان تازه جدید اسلامها و یا فشار وستم نامحدودهنگام وصول مالیات جزیه و غیره مجبور بترک دین نیاکان خویش میگشتند. اینگونه افکار او را اذیت میکرد. فکرنا بودی زرتشتیان در میهن خود و خورشور برایش غیر قابل تحمل بود. محزون و مغموم بکنجی مینشست و خیال خورد و خواب از سرش میپیرید. گاه و بیگاه این حال برای او دست میداد. دادی شیت گمان میکرد دوری از وطن و خویشان باعث نگرانی اوست. روزی بتسلی خاطرش میکوشد. اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشک آلود اظهار میدارد درقبال اینهمه لطف و مهربانی که از اربابان محترم میبیند غربت برای او معنی ندارد و دوری از میهن و خویشان برایش نگرانی نیست. اما حزن و اندوه او برای دین است، برای جماعت است، برای گروه زرتشتیانی است که در ایران بپرتگاه نیستی رسیده اند و هر سال از شماره آنان میکاهد و نزدیک است روزی که نام آنها از صفحه وطن محو گردد.

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مهربان و علت اندوه و ماتم او حالش دگرگون گردید و خود نیز ماتم زده و در دریای حزن غوطه ور و چون فرزانه مرزبان از آینده بهدینان نگران و گریان گردید و پرسید راه نجات چیست و آیا روزنه امیدی بنظرش میرسد؟ فرزانه مرزبان پس از تفکر زیاد جواب میدهد بنظر او یک راه هست و آن احداث یک قریه نو و منزل دادن خانواده زرتشتیانی که در دهات دور افتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جد دنیا ایمن گردند. این رای را فرزانه اردشیر بیسندید و هزینه اقدام بطرح را پرسید جواب شنید

در حدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت و علاقه و محبت فراوان نسبت بزرگترتیشان ایران . دلش با وضع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها و حفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتر برایش قابل توجه نبود بفرزانه مرزبان گفت حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان از چنگال جد دینان فوری اقدام نمود و هر چه زودتر خود را برای مراجعت بوطن و احداث قریه نوحا ساز . کلیه مخارج هر چه باشد ولو هر قدر هم از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم . "

فرزانه مرزبان از شنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت و بآدلی پراز امید رخت سفر بر بست و بسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تک و پوافتاد . بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و مناسب انتخاب بود در حفر قنات آب اقدام نماید ، عقلش بجائی نرسید حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک و پوی زیاد خسته و کوفته ، مایوس و دلواپس در بیابان زبرد رختی بخوابید سرش عالم غیب با و مزده داد و محل حفر قنات و آفتابی شدنش و اراضی قریه را در عالم رویا با و بنمود . شادمان از خواب برجست و محلی را که در رویا دیده بود بیافت و مادر چاه را بکند . آب فراوان تو قنات پر میاه و آبادانی بزرگ را با و میداد .

در آن زمان حاجی علی نقی خان پسر بزرگ محمد تقی خان با فقی معروف بخان بزرگ پس از فوت پدر در سال ۱۲۱۳ هـ ( ۱۱۶۸ ی ) که بعنوان گروگان در پایتخت بود از طرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید و تا هنگام مرگ سال ۱۲۱۹ هـ در یزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ، ولی فتحعلیشاه با او نظر موافق نداشت و امر کرد برادر کهنترش زین العابدین خان بنیابت او در یزد فرماندار باشد . زین العابدین خان بقول صاحب تاریخ یزد مردی عصبی مزاج بوده و در خشم بمنتهی درجه شدت و جان را عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که در بحبوحه زمامداری خود بر متصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکار سگته کرده " ( ۲ ) دوره فرمانداری زین العابدین خان چندان طول نکشید و زین آباد حومه تفت مستحده اوست . پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از

( ۲ ) بتاریخ یزد تالیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .



فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیمخان و برادرش زین العابدین خان کلاهفت سال بوده است ( ۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی ) فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان و حاجی عبدالرحیم خان باحادث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان زمانه زین العابدین خان بنیابت برادر در یزد آب قریه براراضی فعلی مبارکه آفتابی میشود . فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدید الاحداث را از زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان محصور و دردهات کوهستان و نقاط دوردست مانند سخیبد ، خراشه ، دهبالا ، دشتک و غیره میزیسته اند

زین العابدین خان پائین قریه چم و بالای زین آباد فعلی قنات محقری داشته بنام زین آباد که آبادی آن بیش از یک جریب زمین نبوده و اینک خشک شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و آنجا می رود . در آن عهد بزرگان مقتدر اگر بجائی بتماشا و گردش میرفتند و بر بیچارهائی وارد میشدند و کالائی از مال آن شخص را می پسندیدند و تعریف میکردند و مبارک باو میگفتند طرف بایستی در جوا بگوید پیشکش است و آنرا تقدیم نماید بنا بر این زین العابدین خان چون بدیدن قریه جدید الاحداث فرزانه مرزبان می رود و با اتفاق او در اراضی مستحده می گردد متصل و پی در پی میگوید مبارکه ( مبارک است ) مبارکه مبارکه تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبور میشود بگوید نصف آب پیشکش است .

زین العابدین خان فورا " جلو نصف آب قنات را گرفته میبرد بقریه زین آباد جدید الاحداث خود و آنجا را مشروب میسازد و قریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارکه مشهور میگردد . هر چند فرزانه مرزبان از زین العابدین خواهش مینماید آبراه در همان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی را که او با سرمایه خیریه اردشیر دادی شیت برای زرتشتیان بیچاره آفتابی کرده بود بواسطه ظلم فرماندار از دست داد و زرتشتیان از استفاده تمام آب محروم ماندند . قریه مبارکه بین سالهای ۸۲ - ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام فرمانداری زین العابدین خان و برادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید . فرزانه اردشیر دادی شیت که با همت و سرمایه او قریه مبارکه ایجاد گشت در سال ۱۱۲۴ یزدگردی در بمبئی متولد و در ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ ی درهما شهر رهسپار مینو و گروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال ۱۲۲۲ یزدگردی در حیات بوده . ثبوت قول ما حواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ ه که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند . سند نامبرده در صندوق پنجایت در آتشش ورهرام یزد محفوظ بوده است . ( ۳ )

نسب آقای رستم یزدان پناه ایرانی ساکن تهران بدین ترتیب به فرزانه مرزبان ظهرا ب میرسد . رستم پور شهریار هرمزدیار پور خدابخش پور مرزبان ظهرا ب هرمزدیار جد آقای رستم ایرانی ونوه فرزانه مرزبان ظهرا ب در عهد خویش هنگام پیری جد خود کلانتر زرتشتیان بوده است . آقای رستم ایرانی از زرتشتیان نامور و سرشناس و متنفذی است که با کلیه رجال دولت آشنائی و دوستی دارد و در پس پرده مصدر کارهای مهمی بوده که ذکرش خارج از این مقوله است .

زرتشتیان مبارکه بانی قریه خود را از یاد نبرده اند و تا کنون در آنجا گهنباری بنام اردشیر دادی و مرزبان ظهرا بخوانده و روان آن دونفر خیرخوا را شاد مینمایند .

حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه ای که در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان و مسافرخانه ای در قریه مبارکه بنا نمود روی سنگ آن چنین نوشته است : " مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهرا بر ایاد و شاد نمایند . "

## اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته

کوشش پارسیان در اصلاح تقویم - مشاجرات و مباحثات دینی - تاسیس انجمن پژوهش دینی در بمبئی - بوجود آمدن تقویم فصلی ( دینی ) اضمحلال یکی از امارت نشینهای هند بعلت مشاجرات تقویم پارسیان .

بازها اتفاق افتاده که مباحثات و مجادلات مذهبی بین جماعت موجد مساعی در مطالعات و پژوهش در فرهنگ و آثار دینی گردیده است . دوره رفورم و اصلاحات

مذهبی اروپا نیز از اثر همین گونه پیشامدها بوده .  
 کوشش پارسیان هند در مطالعات فرهنگ دینی را نیز در طی دو قرن گذشته  
 تولید اختلاف نظر در سنن و فروع مذهبی باعث گردید .  
 مادراینجا مختصراً " در شرح مسائلی که مولد مباحثات و مجادلات مذهبی  
 و باعث پیشرفت مطالعات دینی پارسیان گردید میپردازیم . قبل از شروع  
 باصل مطلب ذکر مختصری از وضع اطلاعات دینی پارسیان در پنج قرن که از خلال  
 سطور نامه های ایران پیدا است خالی از فایده نیست .  
 بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل تاریخ نویس پارسی و صاحب پارسی  
 پراکش پارسیان هند بیش از ۱۲۰۰ سال قبل برای حفظ دین ، خان و مان و زاد  
 و بوم خود ایران را ترک و بسوی هند مهاجرت اختیار و تا امروز غالب مراسم  
 دینی و آداب جماعتی خود را نگاه داشته اند . هنگام اقامت در هند و در شهر سنجان ،  
 شاعر ملی و طرز ادای مراسم دینی را تا مدت های متمادی بنا بر روش باستانی  
 بجای آوردند . در جنگ سنجان ، الفخان سردار سپاه اسلام فاتح شد و با غارت  
 شهر مرکز و ماوای پارسیان را تباہ ساخت و کتابخانه و خانمان آنها بر باد رفت .  
 اما آتش مقدس تا ۱۲ سال در پناه غار کوه بهاروت محفوظ ماند .  
 پس از این پیشامد پارسیان بخشهای مختلف گجرات پراکنده شدند و بمرور  
 زمان سنن و فروع دین را بواسطه دوری از یکدیگر فراموش کردند . بالاخره در قرن  
 ۱۵ میلادی پس از آنکه از حقیقت تعمیل بعضی از مراسم و سنن دینی مشکوک  
 گشتند و اختلافات نظر تولید گشت ، پارسیان مقیم نوساری و سورت و بروج و کمبای  
 و انکلیر با توافق آراء جوان باهوش و دلیری را در سال ۸۴۷ یزدگردی با پرسشهای  
 چند بسوی موبدان دانشمند ایران فرستادند تا جواب بسیاری از مطالب دینی را  
 که در آن اختلاف داشتند بیاورد .

نریمان هوشنگ قاصد نامبرده با جواب پرسشها که در آبان ماه ۸۴۷ یزدگردی  
 نوشته شده به هندوستان مراجعت کرد . ( برای اطلاع کامل از این مراسلات بفرزادگان  
 زرتشتی تالیف نگارنده مراجعه شود . )

موبدان ایران در ضمن نامه خود مینویسند :

" از ایراخط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ  
 که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت وی  
 بهروج و انکلیر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی  
 نمیدانند . . . . از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از این هزاره  
 سرهیشم نبوده است و نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تورج داد و نه

اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراندو از این هزاره سزکه اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته بیشترین روزگار بتر نبوده است. اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن راه اورمزد دسترس اندک است ونیرنگ وبرسم ویوژ داشرگری وپاکی وپرهیزکاری هم اندکی بجای مانده است وباقی ازدست افتاده است.... که درنوساری سالاری بههدیــــن است داور نام چنگه شاه وجزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است.... ودیگر بدانند که نسای بهدین بکافر فرمودن وبدخمه بردن دردین.... ودر کمبایت والکلیسرگاها ن چوبین است.... دو هیربد دانا بیایند وخط پهلوی بیاموزند وشایست وناشایست بدانند درراه خشکان نزدیک است وازقندهار تاسیستان نزدیک است واز سیستان تا یزدبیم نیست.... "

نریمان هوشنگ درسال ۸۵۵ یزدگردی باردوم بایران رفت تا پاسخ پرسشهای بیشتری را بیاورد درضمن نامه موبدان ایران چنین ذکر است :

" سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند بسیار درطلب وانتظار بوده اند که یکی درملکی از نشان بهدین آگه شوند... "

درسال ۸۸۰ یزدگردی نامه سومی ازایران بهند میرسد که درآن اشعار شده ".... تا ایام عرب گذشته وایام ترک درآمده این فقیران را معلوم نبود که درمالک هند بهدینان مانده اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجان بشد مکتوب از اشوروان بهرام شاه وچنگه شاه وازجماعت بهدینان ودستوران بدینجانب نوشته بودند.... این فقیران جواب آن نوشته بدست نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار قبل از این ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی هم ارسال نفرمودند واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان آن ولایت چون است.... "

درنامهٔ بهمن روز وخرداد ماه ۹۲۸ یزدگردی دربارسال کتب دینی و ورس آمده " ودیگر آنکه ورس را از جهت خاطر دین وه که در آنجا ضعیف شده فرستاده شد. در اینجا ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند. "

بدین طریق تا سال ۱۱۴۲ یزدگردی پرسشها از هند بایران میرسید وپاسخها از ایران بهند ومجموع این نامه ها بنام روایات معروفه گردید. از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزدگردی ۲۶ نامه پاسخ پرسشها از ایران بهند میرسد ( صورت کامل آن در فرزانگان زرتشتی داده شده است. ) صدها مسائل دینی در این نامه ها با شرح وبیان توضیح داده شده و تا سالیان درازمانند کتب مذهبی دارای احترام بودو از اصول وفروع دین پارسی شمرده میشد.

از ذکر این حقیقت تلخ و ناگوار نباید خودداری کرد که اکثریت جامعه پارسی در آن دوره بشهادت آقای خان بهادر بهمن جی پتل تاریخ نویس پارسی بیسواد بوده‌اند و موبدان و پیشوایان دینی تنها خواندن و نوشتن میدانستند و استثناء بین بهدینان افرادی دانا و برجسته یافت می‌شدند که نسخه‌های کتب دینی و گزارشات آنرا چون جان عزیز می‌داشتند و حفظ می‌کردند. مردم عوام فقط نماز خواندن را از موبدان فرامی‌گرفتند و اطلاعات دینی آنها از این بیش تجاوز نمی‌کرد.

پارسیان پس از تماس با اروپائیان در سورت در کسب دانش مساعی ابراز داشتند. از نیمه قرن ۱۶ تا ۱۸ میلادی بسیاری از بهدینان کتب مذهبی و روایات مذکوره در بالا و نامه‌های حماسی و غیره را برای خود نویسانیدند. از آنجمله است ترجمه گجراتی مینو خرد در سال ۱۵۵۴ میلادی بوسیله هیربند زال پور هیربند کامدین مقیم دمن - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۶۸۰ بوسیله هیربند گرشاسب جی برزوجی سورتی برای نانابهائی پتل مقیم اومرا - ترجمه گجراتی خرده اوستا در سال ۱۶۸۳ بوسیله دستور داراب هرمتزدار مقیم بلسر - ترجمه گجراتی خرده اوستا در سال ۱۷۲۴ بوسیله دستور جاماسب آسا مقیم نوساری - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۳۳ بوسیله دستور داراببائی مقیم نوساری برای شت دادابهائی فرامجی رستم جی شیت مقیم سورت - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۶۰ بوسیله موبد بهمن جی دادابهائی رستم ختانی مقیم سورت برای بهدین جی پور ماکاپتل مقیم سنگاپور - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۶۳ بوسیله هیربند شاپورجی رستم جی ملامقیم نوساری برای بهدین رانجی رتن جی جسه والامقیم بمبئی - خرده اوستا بالفبای گجراتی در سال ۱۷۷۸ بوسیله دستور رستم جی بهرامجی سنجانا مقیم سورت برای دهنجی بهائی منوچهر جی ردیمنی مقیم بمبئی.

پس از ذکر این مختصر در مورد تاریخ روایات که نماینده اوضاع فرهنگ دینی پارسیان تا ۲۰۰ سال قبل می‌باشد اینک بذکر مسائل و مباحثاتی که موجود پیشرفت دانش و تحقیقات مذهبی و بررسی فرهنگ و سندن باستانی گردید می‌پردازیم. در اوایل قرن ۱۸ میلادی دو مسئله مهم دینی مولد مباحثات و بالاخره باعث مطالعات در فرهنگ دینی گردید. مسئله نخست این بود که آیا صورت جنازه را باید باپنام ( پارچه سفیدیست که موبدان هنگام ادای مراسم دینی بر روی خود می‌بندند پوشانند یا خیر. مباحثات در مورد این مسئله بی نتیجه ماند و اختلاف بین مردم رفع نگشت و تا امروز در سورت و نوساری و دهات اطراف آن صورت میت را باپنام می‌پوشانند در حالیکه در سایر نقاط زرتشتی نشین باز می‌گذارند.

مسئله دوم این بود که آیا پای میت را باید جمع کرد و یا دراز گذاشت. اختلاف نظر در این مسئله نیز تا کنون مرتفع نشده و هر دو روش باقیست.

مسئله سوم ایجاد مباحثات در مورد کبیسه و وجود اختلاف یکماه در تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند بود. موبد جاماسب ولایتی کرمانی در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ (۱۰۸۹ یزدگردی) بعزم سورت از ایران حرکت و هنگام ورود بمقصد متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند یکماه اختلاف موجود است. از جلب توجه پارسیان باین اختلاف خودداری کرد زیرا دید که تعصبات بیجا آتش خشم آنانرا در کار مباحثات و اختلافات دو مسئله نامبرده بالا برافروخته و نتیجه ای هم بدست نیآورده اند و مشاهده نمود که گروه پارسیان در مورد علوم دینی و مراسم و سنن باستانی بکلی بیخبر و عامی اند. بنابراین سه نفر از موبدزادگان با هوش را بشاگردی خویش برگزید و اوستا و تفسیر پهلوی را بآنها بیاموخت. ایشان رانام دستوردار را بمعروفه کوما نادا دادا دارومقیم سورت و دستور جاماسب معروفه بجاماسب آسا مقیم نوساری و دستور دیگری از بروچ یحتمل در همان اوان آقای مانکجی ایدلجی دلال ارمنیهای سورت با اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم معروف بتقویم قدیمی ایران را اختیار کرد. این پیش آمد موجد مباحثات سختی در مورد تقویم بین پارسیان شد. چون در سال ۱۱۰۴ یزدگردی بهدین جمشید ایرانی مطلع از علم نجوم و ستاره شناسی از ایران وارد سورت گشت. بر شدت مباحثات افزود. پارسیان از او خواستند با محاسبات تنجیم تردیدی را که بوسیله ورود جاماسب ولایتی بهند در دل آنها راه یافته است رفع نماید. او نیز بجای آنکه رای خود را ظاهر سازد علم نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاوس پور فریدون بیاموخت که بعدها بکاوس منجم معروفه گشت. این شخص با مباحثات خویش نشان داد که گفته دستور جاماسب ولایتی درست و بجاست. جمشید در سال ۱۱۰۸ رهسپار بمبئی گشت ولی نتوانست توفیقی در آنجا بدست آورد. موبدی از بمبئی بنام شهریارجی نوروز در نامه خود مورخه ۱۱ نوامبر ۱۷۴۰ بنوساری و بنام دهسائی خورشیدجی تهمولجی مینویسد جمشید ایرانی از سورت به بمبئی وارد و در ترغیب پارسیان با اختیار تقویم قدیمی کوشاست و امیدوار است آنها را با خود هم عقیده سازد.

پنجسال بعد از این واقعه در سال ۱۱۱۳ یزدگردی چند نفر از بهدینان بینوا<sup>ی</sup> سورت بنام بهمن پورلیمنو - رانجینوپور خورشید - بهرام پور دادا - بوبست جینوپور رستم - لالابینوپور سهراب تقویم قدیمی را اختیار و مراسم پنجه و

را یکماه جلوتر بعمل آوردند . در این هنگام چند نفر از پارسیان دیگر متمایل بتقویم قدیمی آنرا بی ترس و وا همه اختیار نمودند . وقوع اینگونه وقایع پارسیان را در مورد دین نگران ساخت و چون از حقیقت آئین بیخبر بودند در آموختن و پژوهش آن بکوشیدند . دهنجی شاه منجی شاه یکی از بزرگان پارسی سورت که بتقویم قدیمی متمایل بود موبد کاوس رستم جلال پدر ملافیروز معروف را از بروج دعوت نمود و او را بایران فرستاد تا در مورد تقویم واختلاف آن پژوهش بعمل آرد . موبد کاوس در هیجدهمین روز شهریور ماه سال ۱۱۳۷ یزدگرد با تفاق فرزند خردسال خود پشوتن که بعدها بملافیروز مشهور گشت از سورت رهسپار دیار ایران گردید . دوازده سال در ایران بماند و در تحقیق از حقیقت مسئله تقویم مساعی جمیله از خود ابراز داشت . ببخشهای مختلف زرتشتی نشین در ایران مسافرت و بالاخره در سفندارمذ روز و امرداد ماه ۱۱۴۹ یزدگردی بسورت برگشت . چندین نسخ خطی اوستا و محضرها و استنسیاداتی از علما و دانشمندان در مورد تقویم با خود بیاورد . رونوشتهای آن فوراً " بین روشنفکران جماعت و مشتاقان پخش گردید . از طرف دیگر پیروان تقویم معموله در هند معسروف بتقویم شاهنشاهی پارسی نیز بیکار ننشسته دلایل و براهین گوناگونی را در مورد حقیقت تقویم خویش بین مردم منتشر کردند . مباحثات و مجادلات سختی در بروج و سورت آغاز گشت . دستور کامدین جی و پس از او فرزندان دلایل محکم در لزوم کبیسه و حقیقت تقویم شاهنشاهی از کتب باستانی بیافتند . مباحثات در مجمع عمومی منجر بحملات و دشمنی و کینه گردید . چنانکه در حدود سال ۱۱۵۱ یزدگردی در مجمع عمومی مباحثه در بروج بهم دیگر حمله کردند . در آن گیر و دار بیک خانم حامله پارسی و پیرو تقویم قدیمی از حمله هماجی پور خورشید جی از پای درآ و درگذشت . هماجی در دادگاه محکوم باعدام و سایر فتنه جویان محکوم بزندانی و تاوان شدند . اختلافات شدت یافت و بین خانواده ها نزاع وجدائی تولید گشت و حتی ازدواج بین قدیمیها و شهنشاهیها نیز ممنوع شد و بیکدیگر نسبتهای زشت میدادند و کودکان نیز در پی آزار و اذیت یکدیگر بودند .

پیروان تقویم قدیمی بمبئی در سروش ایزد و فروردین ماه ۱۱۵۴ یزدگردی اولین آتش وره رام را در شهر بنانهادند . در این موقع چندین خانواده پارسی بمبئی تقویم قدیمی اختیار کردند . وقوع این حادثه پارسیان بمبئی ، سورت و بروج را بر آن داشت که در تقویت مساعی خویش در آموزش و پرورش و پژوهش فرهنگ و تاریخ دینی بکوشند .

در سال ۱۱۸۸ یزدگردی ( ۱۸۱۹ میلادی ) هنگامیکه مباحثات تقویم بر شدت

خود افزود . شالوده بنای دوآتش‌بهرام در بندرسورت ریخته شد . یکی برای گروه شاهنشاهی و یکی برای گروه قدیمی<sup>۱</sup> انجمن پارسی محل بنای آتش‌بهرام قدیمی سخت اعتراض و ازساختمانش ممانعت نمود باین دلیل که آتش‌بهرام پادشاه دین است و دوپادشاه در یک اقلیم ننگنجد کار بمحاکمه کشید و دادگاه ساختمان هر دو آتش‌بهرام را موقوفه بیخاتمه محاکمه نمود .

دهجیشاه و منوچهر شاه فرزندان ایدلجی وادیا سردسته شاهنشاهی‌ها در دادگاه ادعای ۲۵ هزار روپیه خسارت از کالاهائی سازنده آتش‌بهرام<sup>۲</sup> قدیمی نمود . محاکمه چهار سال طول کشید و دادگاه پس از تحقیق و پرسش از گواهان<sup>۳</sup> بیشمار و استماع دلایل فریقین از کتب اوستا . و جرکرد دینی ، روایت ، زرتشت نامه ، سکندرنامه ، برهان قاطع و غیره در چهارم نوامبر ۱۸۲۲ رای خروجی را بطرفداری قدیمیها صادر و حکم بنای آتش‌بهرام آنها را صادر کرد و در ضمن هر دو فرقه را آشتی داد و قرار شد گروه شاهنشاهی‌ها اول ساختمان آتش‌بهرام و تخت نشینی ( تقدیس ) آنرا طی مدت یک سال یعنی تا سرور روز و وارد بیست ماه ۱۱۹۳ برابر ۱۹ نوامبر ۱۸۲۳ بپایان برسانند و بعد گروه قدیمیها دست بکار ساختمان و تخت نشینی آتش‌بهرام خود گردند . ( رونوشت جریان محاکمه و رای دادگاه سورت که همه بفارسی بوده در یک نسخه خطی بشماره ۱۳۰ در کتابخانه خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است ) .

دستور اسفندیارجی کامدین مقیم بروج برای حقانیت نظریه شاهنشاهی‌ها رساله‌ای بگجراتی تحت عنوان " حقیقت کبیسه در تاریخ پارسیان " را در ژوئیه ۱۸۲۶ در سورت منتشر ساخت . مندرجات رساله در اثبات کبیسه و اینکه زرتشتیان باستان در تقویم مذهبی خود کبیسه را مرعی میداشتند صحبت میکند .

همینکه کتاب به بمبئی رسید مباحثات پس از بیست سال خموشی دوباره با شدت هر چه تمام آغاز گشت . ملا فیروزبن کاوس در هفتم اوت ۱۸۲۸ ( ۱۱۹۷ ی ) در پاسخ رساله دستور اسفندیارجی و تکذیب مندرجاتش و بطرفداری تقویم قدیمی بانشار یک سلسله مقالات در روزنامه بمبئی سماچار اقدام نمود . دستور اسفندیارجی یک هفته بعد در سورت درگذشت و فرزند بزرگش دستور کاوس بجای پدر مباحثات را ادامه داد . روزنامه بمبئی سماچار بعلت وصول مقالات زیاد در مورد تقویم او را ق خود را دوبار ساخت .

دستور فریدون جی داراچی جا ماسب آسانا . پشتیبان دستور اسفندیارجی کامدین در بمبئی بطرفداری تقویم شاهنشاهی روزنامه دیگری بنام اخبار کبیسه منتشر کرد . طرفداران تقویم قدیمی نیز در عین حال روزنامه دیگری بنام



ابطال کبیسه بطرفداری تقویم خود بوجود آوردند بعلاوه ستون جراید نیز از مکاتبات در این مورد پرمیشد .

طرفداران تقویم شاهنشاهی قدیمی چند نفر از دانشمندان رابین خود برگزیدند تا در انجمنی در مورد مسئله تقویم بحث نمایند . گاهی نیز بعضی از مسلمانان و دانشمندان بمبئی برای شرکت در مباحثات دعوت میشدند . حاجی هاشم اصفهانی بطرفداری گروه شاهنشاهی برخاست و آقا محمدشوشتری بطرفداری دسته قدیمی داد سخن میداد . گروه پارسیان برای ادامه مباحثات ونیل به نتیجه قطعی نگران بودند . مقالات درجراید پس از یکسال ونیم منقطع گشت ولی هر دو دسته برای اثبات نظریات خویش بتدوین وانتشار کتب و رسایل پرداختند . پیروان تقویم قدیمی از دستوران دانشمندان ایران و علمای اسلام خواستند تا در مسئله مورد بحث روشنی افکنند . گروه شاهنشاهی نیز دلایل جدیدی بلزوم کبیسه در دین از کتب دینی بجستند وهم از کتب نویسندگان اسلامی فقراتی دال بر حقیقت نظریات خود بیافتند .

پس از انتشار کتاب گجراتی دستور اسفندیار جی کامدین نخستین کتابی که بفارسی در این مورد ، مطبوعه سال ۱۸۲۷ عیسوی میباشد . یکسال بعد هیربد دوسابهای سهرابجی منشی آنرا بگجراتی ترجمه و منتشر ساخت .

ملافیروز در جواب ورد نظریه لزوم کبیسه کتابی بنام " ادله قویه بر عدم جواز کبیسه در دین زرتشتیه " تالیف و پیش نمود . سپس حاجی هاشم اصفهانی در جواب ملافیروز " رفع الهزل " را در سال ۱۸۳۳ تدوین و منتشر ساخت و آنرا باز دوسابهای سهرابجی منشی در سه سال بعد بگجراتی ترجمه نمود . دستورایدلجی سهرابجی سنجانا در سال ۱۸۲۸ کتابی بنام " خروه وهیزک " تدوین کرد مندرجات آن فقراتی است از اوستا ، پهلوی و پازند بطرفداری کبیسه و ملافیروز در جواب آن اویژه دین را نوشت که بعد از وفاتش در سال ۱۸۳۲ منتشر گشت وهم در سال ۱۱۹۷ یزدگردی کتابی بنام رساله استشهاد طبع نمود که شامل رونوشت محضرها نیست که از منجمین و علما و دانشمندان اسلامی وزرتشتی بوسیله پدرش ملاکاوس هنگام اقامت در ایران جمع آوری شده بود و مندرجات آن تصدیق بر عدم کبیسه در تقویم یزدگردی میباشد . گروه پیروان تقویم شاهنشاهی نیز در قبایل این اقدام محضرها واستشهاداتی که دال بر وجود کبیسه در تقویم زرتشتی و از اصفهان برای آنها رسیده بود . تحت عنوان گواه الکبیسه با اتفاق ترجمه گجراتی آن بوسیله هیربد دوسابهای سهرابجی منشی و دستور فریدون دارابجی جا ماسب آسانا در سال ۱۲۰۳ یزدگردی منتشر کردند . در خلال این مدت رسالات و کتابهای دیگر نیز در همین موضوع منتشر گشت که اینکا اثری از آن در دست نیست .

کمیته تقویم شاهنشاهی برای تبلیغات خویش هزینه چهل هزار روپیه آن زمان را متحمل شد و کمیته<sup>۶</sup> قدیمی نیز در حدود همین میزان بمصرف رسانیدند. در خلال جریان این مباحثات عده دیگر از پارسیان نیز تقویم قدیمی اختیار کردند. طبق آمار سال ۱۸۹۱ میلادی بین نفوس ۹۱۳۶۱ پارسی در کشور هند ۷۲.۶ نفر پیرو تقویم قدیمی بوده‌اند.

ذکر واقعه دیگری که باعث مساعی پارسیان در توسعه فرهنگ دینی و تاسیس انجمن پژوهش دین زرتشتی گردید خالی از اهمیت نیست.

پارسیان پس از سال ۱۸۳۹ میلادی و رویداد یک واقعه مهم از بذل مساعی در تحقیق دین و تشویق بهمدینان در آموختن حقایق مذهب کوتاهی ننمودند. این واقعه عبارت بود از تغییر مذهب دونفر جوان پارسی بنام دهنجی بهائیی نورو و هرمزجی پستن جی بمذهب مسیحی. مرسلین و مبلغین عیسوی درجراپید بمبئی برخلاف آئین زرتشتی و انتقاد از تعلیمات پیغمبر مقالات منتشر میکردند. دکتر ویلسن سردسته آنها در مقالات و خطابه‌های خویش از وندیسناد انتقاد و پارسیان را بتغییر مذهب و پذیرفتن دین عیسوی ترغیب مینمود.

دانشمندان پارسی نیز بیکار ننشستند و در دفاع از حقایق دین خویش خا فرسائی مینمودند. چنانکه در سال ۱۸۴۰ یعنی یکسال بعدتر دارابجی هرمزجی بنگالی کتاب "راستی مزدیسنان" و هیربد دارابجی منشی "تعلیم زرتشت" و دستورایدلجی سهرابجی سنجانا "معجزات زرتشت" را تدوین و طبع نمودند.

در سال ۱۸۴۱ دستور منوچهرجی ایدلجی جا ماسب آسا مباحث دینی خویش را تحت عنوان "نیرنگهای قلمکش" و دستور اسفندیارجی فرامجی رابسادی نخستین مترجم اوستا پهلوی وندیداد و "سنا" "حدیث گمراهان" را منتشر ساختند و از ژوئیه ۱۸۴۲ مجله ماهانه بنام "رهنمای دین زرتشتی" بسردبیری و دبیری نورو جی فرامجی و دستور ایدلجی سهرابجی سنجانا در دو بخش شروع به انتشار نهاد. بخشی در شرح حقایق آئین مزدیسنا و بخش دیگر در انتقاد از دین نصاری و نقایص آن.

دکتر ویلسن پیشوای مسیحیان و سردسته مخالفین دین در ژانویه ۱۸۴۴ کتا<sup>بی</sup> برخلاف عقاید پارسیان منتشر ساخت که درجراپید گجراتی و مجله راهنمای زرتشتی برخلاف مندرجات آن قلمفرسائی شد.

در ۳۱ اوت ۱۸۵۶ جوان دیگر پارسی دین عیسوی پذیرفت. در این موقع نیز پارسیان چندین رساله برخلاف دین عیسوی و توضیح حقایق آئین خود برای اطلاع همدینان بی اطلاع خویش نگاشتند.

چنانکه دیده میشود پیشامدها و مباحثات مذکور بدون نتیجه نبوده است و بهترین ثمره آن واداشتن پارسیان بکسب اطلاع و تحصیل فرهنگ دینی خود و ایجاد انجمن پژوهش دینی و کوشش در رفع اختلافات مذهبی و تعصبات و عقاید بیجا بوده است .

روانشاد خورشیدجی رستم جی کا ما استاد اوستا و پهلوی که مورد ستایش بینهایت خاورشناسان مغرب واقع گردیده در ۳۰ مارس ۱۸۶۴ برابر روز آذر و ماه آبان ۱۲۳۳ یزدگردی انجمن پژوهش دینی زادربمبئی بنیاد نهاد . اعضای اولیه آن عبارت بودند از شاگردان خودش و دستوران و موبدان معروف دین . دستور پشوتن بهرامجی سنجانا - دستور ایرج جی سهرابجی مهرجی رانا - دستور جاماسبجی منوچهرجی جاماسب آسا - آقای خورشیدجی رستم جی کا ما - دستور داراب پشوتن سنجانا - آقای منوچهرجی پستن جی خرگات بترتیب از سرنشینان اولیه انجمن بودند . این انجمن تاکنون بفعالیت مشغول و مصدر خدمات بسیار مهمی نسبت بجماعت زرتشتیان بوده است .

خورشیدجی کا ما بانی انجمن در سال ۱۲۳۶ یزدگردی مسئله تقویم و اصلاح آنرا چنانکه دیدیم مشاجره سختی بین پارسیان براه انداخته بسود در ۲۴ نشست مورد مطرح قرار داد . چون همه وقت انجمن در پیرامون موضوع نامبرده بآخر میرسید بالاخره کمیته مخصوصی بنام کمیته فصلی معین شد تا در اطراف آن تحقیقات لازمه بعمل آورده گزارشات خود را بجماعت بدهد . این کمیته پس از چندین سال نتایج مذاکرات خود را انتشار داد و پیشنهاد نمود که روز نوروز جمشیدی برابر ۲۱ مارس را بایستی اول سال قرارداد و در ضمن ماه دی را باید ماه اول سال محسوب نمود . در سال ۱۲۴۲ یزدگردی خاورشناس معروف مغرب زمین مرداتمن در مقاله خود با دلایل و براهین با ثبات رسانید که زرتشتیان در دوره ساسانیان در هر چهار سال یکبار کبیسه میکردند . خورشیدجی کا ما نیز صاحب همین عقیده بود .

در جلسات انجمن پژوهش دینی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی چندین خطابه که بطور مستقیم یا غیرمستقیم در مورد تقویم و کبیسه صحبت مینمود خوانده شد . سخنرانان خطابه‌های نامبرده را نام خورشیدجی کا ما - هیربد مهرجی بهائی مدن - هیربد جمشیدجی دادا بهائی نادرشاه - هیربد شهریارجی با روچا و منوچهر پستن جی خرگات میباشند .

باز در سال ۱۲۶۷ آقای خورشیدجی کا ما و هیربد شهریارجی با روچا در نشست انجمن مسئله تقویم و کبیسه را مورد مذاکره قرار دادند .

بنا بگواهی نامه هفتگی " راست گفتار " مورخه ۲۹ مارس ۱۹۰۸ پارسیان روشن فکر روز نوروز جمشیدی سال ۱۲۷۷ یزدگردی را اول سال و هر مزد و فروردین ماه بشمار آوردند و ۲۰ مارس که آخر سال ۱۲۷۶ یزدگردی باشد او را دروزو کبیسه خوانده و مراسم مذهبی آنها بجا آورده و تقویم فصلی یادینی را شروع کردند و هر چهار سال را بعد از این یکروز کبیسه حساب مینمایند .

موضوع اصلاح تقویم دوباره توجه جماعت پارسی را بخود متوجه ساخت و در سال ۱۲۷۹ پس از دو جلسه مذاکرات در مجمع عمومی حل موضوع را محول بکمیتسه مخصوصی ساخت که اصلاح تقویم را عملی نمایند . سه سال بعدتر تقویم فصلی عملی گردید و مراسم پنجه و راد را در آخر سال و قبل از نوروز جمشیدی بعمل آوردند .

اختلافات و مشاجرات و کینه و دودستگی که مسئله تقویم بین پارسیان تولید نموده بود در سال ۱۲۵۲ یزدگردی از بین رفت و دوستی و یگانگی جای آنها گرفت . بدین طریق که گروه موبدان دسته بگریا پیرو تقویم شاهنشاهی بعلمت اختلاف نظر بادستور سنجانان از آتش و رهرام وادیا در بمبئی خارج شده و بآتش و رهرام دادی شیت که مال گروه قدیمی هاست پناه برده و در آنجا مشغول تعمیر مراسم دینی خود گردیدند امنای آتش و رهرام قدیمی ها کمال محبت را در حق آنها مرعی داشتند تا آنکه پس از مدتی شاهنشاهی ها آتش و رهرام دیگری بنام آتش و رهرام انجمن در بمبئی تقدیس نمودند . همچنین در سال ۱۲۸۵ یزدگردی بزرگان گروه قدیمی دستور کیخسرو جا ما سب آسانا را که شاهنشاهی بود بدستوری آتش و رهرام خود در بمبئی بنام بنا جی برگزیدند .

روانشاد دینشاه ایرانی سلیس تر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در سال ۱۲۹۴ یزدگردی از کلیه دانشمندان و موبدان پارسی در مورد تقویم فصلی سؤال نمود و همگی با دلایل و براهین متین پاسخ دادند که پیروی تقویم فصلی طبق قانون دین میباشد .

پاسخهای نامبرده در سالهای چاپ و منتشر گردید و در نوروز جمشیدی سال ۱۲۹۵ جماعت زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی در مجمع عمومی با اتفاق آراء برای اتخاذ تقویم فصلی رای دادند و از آن سال زرتشتیان ایرانی تقویم فصلی را معمول داشتند . انجمن زرتشتیان تهران نیز در همان سال به رهبری ارباب کیخسرو شاهرخ تقویم فصلی را بکار بردند .

پیش از پایان کلام خلاصه داستانی دیگری که چگونه مشاجرات تقویم بین پارسیان باعث سقوط و اضمحلال خاندان نواب بروج گردید از قول دکتر حیوانجی

مدی در ژورنال آسیائی بمبئی مورخه ۱۵ مارس ۱۹۰۷ برای اطلاع همدینان در اینجا درج مینمائیم .

حقیقت داستان را سیدعباسعلی منشی مخصوص خود نواب تحت عنوان قصه مودودخان بهادر برای مابیدگار گذاشته و در سال ۱۱۹۳ هجری بربان اردو تالیف گشته .

دهنجی شاه منجی شاه سردسته گروه قدیمیان از نواب امارت نشین بسروج خواهش میکند که در اختلاف موجوده تقویم بین پارسیان قضاوت کرده رای خود را صادر سازد .

نواب مودودخان فرزند میرزا احمد بیک بقاضی خود امر بتحقیق موضوع دادقاضی نیز سردسته شاهنشاهیها را خواسته وبدون مراجعه بدلائل قدیمیها قول او را مقرون بحقیقت دانسته بخدمت نواب عرض مینماید . نواب نیز برآستی تقویم شاهنشاهی رای داد .

دهنجی شاه از این امر آزرده خاطر و در پی فرصت انتقام میگشت . اتفاقاً نواب از کالای وارده او گمرک و عوارض گزاف مطالبه مینماید . بنابر این دهنجی شاه بمقامات مربوطه انگلیسی بندر سورت که از سال ۱۷۵۹ میلادی متصرف شده بودند مراجعه وبآنان خاطر نشان میسازد که شهر بسروج از قدیم جزو علاقه سورت بود وعواید گمرکی آن سالیانه در حدود صد هزار روپیه میباشد ونواب در طی چهل سال گذشته هیچ نپرداخته است لذا رئیس اداره بازرگانی هند شرقی موازی چهار میلیون روپیه را از نواب بابت عواید گمرکی مطالبه مینماید و چون نامبرده از پرداخت آن سرباز میزند پادگان سورت با هفتصد نفر از سربازان هندی بعزم پیکار بانواب از راه دریا عازم بسروج میگردد . فرمانده هندی پادگان سورت ودوست نواب اوراقبلا " از حرکت قشون مطلع میسازد . نواب بسروج با کمک سربازان مهاراجه باروده ، نواب کمبایت ، راجه را جیپله وسلطان دهلکه نیروی انگلیسیها را در میدان پیکار شکست میدهد .

مقامات انگلیسی بمبئی پس از تئبیه فرمانده پادگان سورت بانواب بسروج از درآستی درآمده و او را بعنوان مهمان خود به بمبئی دعوت وباشکوه وجلال تام از او استقبال و پذیرائی بعمل می آورند و در ضمن در مورد مطالبه چهار میلیون روپیه آنرا بچهار صد هزار روپیه صلح مینمایند مشروط بر اینکه نواب آنرا در دو سال وشش قسط بپردازد .

چون موقع پرداخت قسط اول منقضی میشود پادگان سورت ناگهان بسروج حمله میکنند . در این گیرودار فرمانده نیروی انگلیسی مقتول ولی شهر بسروج در ۱۸ نوامبر ۱۷۷۲ بتصرف آنها درمیآید .

اطلاع یک خبر دیگر نیز خالی از اهمیت نیست. در سال ۱۸۷۳ میلادی یک دختر پارسی طبق قانون عیسوی بایکنفر جوان نصاری ازدواج کرد. در طی ۴۵ سال زندگی با شوهر، پیرو دین زرتشتی و مراسم دینی را مرتباً " بجای میآورد. قبل از وفات در سال ۱۹۱۷ میلادی بپدر و مادر خود وصیت کرد که جنازه او را طبق آئین زرتشتی در دخمه بسپارند. والدین جنازه او را بدادگاه میبرند و پس از کسب اجازه از دکتر جیوانجی مدی سکرتری پارسی پنچایت چون خواستند مراسم دینی بعمل آورند دستور داراب سنجانا دستور بزرگ بمبئی ممانعت مینماید و میگوید شخصی که در طی زندگانی همخواه بایکنفر جد دین بوده خود نیز جد دین است و نباید جنازه او در دخمه سپرده شود لذا آنرا بقبرستان نصاری منتقل مینمایند.

انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی برای استحکام شالوده تقویم دینی از سال ۱۲۹۶ یزدگردی بفعالیت مشغول و با کمک خیرخواهان زرتشتی ایرانی و مهروانجی منوچهرجی کاما ولیدی همابائی پتیت یک درمهر فصلی رادربمبئی مقابل ایستگاه چرچ گیت بنیاد نهاد و مراسم تقدیس آن در نوروز جمشیدی سال ۱۳۰۹ یزدگردی پایان و درمهرباشکوه و جلال تمام گشایش یافت.

## مانکجی و انجمن زرتشتیان

### کرمان در ۹۴ سال پیش

روانشاد مانکجی ها تریا پس از اقامت و گردش در ایران و انتظام امور زرتشتیان و دادخواهی از مرکز سلطنت و رفع بعضی از محرومیتها برای دادن گزار فعالیت خود بانجمن پارسیان بمبئی به هندوستان مراجعت و پس از سخنرانیهای چند بین بزرگان زرتشتی و آشنا ساختن آنان با وضع اسفناک بهدینان ایران و لزوم حمایت و کمک فوری دوباره از راه بندرعباس و کرمان بتهران مراجعت نمود. صاحب تاریخ کرمان که نام مولف مجهول مانده در مورد ورود او بآن دیار مینویسد " مجمل صاحب مزبور (مانکجی) در سنه ۱۲۸۲ هجری (۱۲۳۵ ی) از بندر معمره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندرعباس گردیدند و قریب یکماه در بندرعباس توقف نموده از راه بلوک رودبار و جیرفت و بم و راهان و اردشهر وارد کرمان شدند و نیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار و غیره یک منزل دو منزل استقبال کردند. وکیل الملک حکمران کرمان، دولاب سهرابخان

را که دو بیست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین فرمودند و همه اعزه و اکابر کرمان دیدن از صاحب نمودند و کمال احترام را داشتند و نیز صاحب از آقای حاجی سید جواد و حاجی محمد کریم خان دیدن نمودند و وکیل الملک آنچه لازم تعارف و تشریفات بود نسبت بصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر و اشراف کرمان سوغاتی فرستادند. مکث صاحب سه ماه در کرمان شد و از کرمان ۱۲ بچه از طایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته روانه یزد شدند.

روانشاد مانکجی صاحب در روز دبیآذر و خرداد ماه ۱۲۳۵ یزدگردی زرتشتیان شهر و اعضای پنچایت (انجمن) را بدولاب سهرابخان دعوت نمود و جلسه خصوصی تشکیل داده در مورد امور زرتشتیان و وظایف همگان صحبت داشت. مذاکرات این جلسه و جلسات بعد در دفتر ثبت و در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بشماره HP (ms) 213 محفوظ است. مطالب زیر با کمی تغییر و تبدیل از آنجا اقتباس و برای اطلاع بهدینان در اینجا درج میشود. مانکجی صاحب در جلسه نامبرده چنین اظهار داشت:

" میدانید بابا که در هر ملتی رسم است ریش سفیدی و بزرگتری داشته باشد که سرپرستی طایفه بکند بزرگتری و دانشمندی لازم است. نه آنکه امر بجهت خود پسندی آن شخص باشد بلکه برای خدمت جماعت محل خود است چنانکه چوپان برای نگهداری گوسفندان مقرر میشود. گفته شده است که ما دو چشم داریم، دو گوش، دو دست و دو پا و هر کدام بکار مخصوصی مشغول و زحمت میکشند و شکم بزرگ است و میخورد اگر چشم و گوش و هوش و فهم و زبان و دست و پا رشک ببرند که چرا ما کار کنیم و شکم بخورد و دست از کار بکشند آنوقت خودشان بی قوت میشوند زیرا شکم نمیخورد تا بآنها نیرو برساند. بنابراین بر افراد طایفه واجب است که بزرگتر خود را محترم بدارند و برای اندکی ناراحتی یا ضرر زبان بنا سزا نگشایند و اگر رنجش و کدورتی در میان آید ندیده انگارند و صبر و حوصله بخرج دهند. و همچنین بر بزرگان واجب است که برای فقیری وضعیفی و زعیمی و شالبافی از صد تومان خود صرف نظر کنند و نگذارند ضرر بآنها وارد شود و خسارت را بر آن بینوایان رواندارند. زیرا یک صد تومان آن بزرگ با یک دینار آن فقیر برابر است. اما بزرگان نیز نباید دستی و بی سبب بخود ضرر بزنند بلکه اگر از جد دینی بدردمندی صدمه وارد آید آنرا رفع کنند و نگذارند جد دین به بینوا و وضعیف فشار وارد آورد. ناتوان را دستگیری کنند و در راه ترقی دین بکوشند که باعث خشنودی خدا و پیغمبر باشد در هر جماعتی پنچایت و انجمنی هست اعضای پنچایت باید اول این فکرها را بکنند و اگر قوت انجام این کارها را در خود می بینند عضو پنچایت گردند و پای در عمل خیر بگذارند که در خدمت پادشاه و میا

خلق عالم نامشان باقی بماند و تحصیل آخرت بشود . نام همه اعضای پنچایت یابزرگان در دفتر نوشته نمیشود بلکه نام کسانی نوشته میشود که زیادتیر برای جماعت زحمت کشیده و از کیسه خود خرج کلی و بیشتر نموده و در راه دین عقیده درست داشته و بی ریا و از ته دل برای گروه کوشش نمایند .

همان کسرت دهسال پیش که اینجا آمدم و پنچایت تشکیل یافت و شما برادران عضو آن گشتید بسیار ممنونم که بدرستی و راستی امورات وقفی و کارهای دینی و گهنبار و غیره را هریک بجای خود بانجام رسانیدید و بسیار ممنونم نه اینکه زبانی میگویم بلکه در دفتر پنچایت بمبئی نام شما برادران را نوشته و خرجهای را که کرده و زحمتهائی را که کشیده اید نوشته اند . حاصل دنیا هم همین است که اسم شخص به نیکوئی بلند و تحصیل آخرت شود . اگر صدهزار تومان از شخص باقی بماند حاصلی ندارد بجز همین نام نیکو که در میان خلایق برده شود . خداوند عالم را سپاس گوئید که این سعادت را بشما داده است حال چون اتفاق آلهی شد که باز هم دیگر را دیدیم خدا را شکر میگویم و از زحمتهائی که دادم مرا خواهید بخشید .

عرض اولم در این مجلس اینست که از ۱۲ نفر اعضای پنچایت ۷ نفر باقیمانده اید حالا زحمت افزا میشود که پنج نفر دیگر شخص معقول و درست دیگر را با خود هم دست نمایند که باز ۱۲ نفر بشوید . شما برادران بترتیب ذیل ۷ نفر میباشید :

- ۱- دستور جهانگیر مرحوم دستور رستم ۲- ملا بهروز ملا اسکندر ۳- ملا گشتاسب دینیار ۴- ملا اورمزدیار خسرو ۵- ملا دینیار اورمزدیار ۶- ملا ظهرا ب گشتاسب ۷- استاد آذرباد اورمزدیار .

الحال اینجانب پنجنفر دیگر را بدین ترتیب معین مینمایم که باشما برادران هم دست شوند . ۱- ملا خسرو مرحوم فولاد ۲- ملا رشید شهریاری مهریان شهریاری ۳- ملا بهمن جمشید ۴- استاد سهراب خداداد بهمن ۵- ملا خداداد خسرو صندل و از شما برادران پنچایت توقع دارم کسانی را که نام بردم با خود عضو پنچایت سازید و ایشان هم این زحمت را قبول نمایند .

" عرض دیگر اینکه دستور جهانگیر را سر نشین پنچایت قرار دهید و ملا گشتاسب دینیار که تا حالا زحمت تحویل داری کشیده همینطور بآن کار برقرار باشد و یک نفر منشی که همه مراسلات و اسناد را بنویسد لازم است و این زحمت را تا بحال ملا بهروز اسکندر کشیده و بهتر است آینده هم با او باشد . عرض دیگر اینکه سالی شصت تومان برای مصارف مدارس کرمان معین شده و چیزی بر آن



نمیتوان اضافه کرد . بنا براین دومدرسه درشهریکی پای آتش ورهرام و معلم آن هم دستور رستم ولد دستور جهانگیر باشد با سالی ۲۴ تومان موجب و دیگری در محله پرمون و ملاشاهرخ پسر ملا اسکندر معلم آنجا باشد و او هم سالی ۲۴ تومان موجب بگیرد و یک مدرسه هم در قنات غسان پای آتش آدریان آنجا موبد جهانگیر موبد مرزبان با سالی ۱۲ تومان موجب بمعلمی آنجا برقرار شود . ( ملاشاهرخ و ملا بهروز پسران ملا اسکندر بترتیب پدر و عموی روانشاد ارباب کیخسرو شاهرخ بزرگ و سرور و نماینده جماعت در مجلس شورای ملی و رئیس انجمن زرتشتیان تهران میباشند ) .

عرض دیگر اینکه ده دوازده نفر بچه بینوایا توانگر راهمراه من کنید تا بتهران برده و سه سال در آنجا درس بخوانند و عالم شوند و بعد هر کار خود میخواهند بکنند و اگر هم میخواهند معلمی بکنند من بآنها موجب میدهم . مطلب دیگر راجع بسدره پوشیدن است . شما برادران پنچایت و موبدان قبول داده بودید که سدره بپوشید حالا می بینم بسیاری بقول خود رفتار نمیکنید خوبست بین خود قراری بگذارید و اگر کسی بعد از این بی سدره و کشتی باشد اورا تنبیه نمائید .

پائین گزارش امضای اشخاص زیر ثبت شده دستور جهانگیر ابن اشویه روان دستور رستم ، بهروز اسکندر ، گشتاسب دینیار ، شهریار ، اورمزدیار خسرو نامدار آدرباد اورمزدیار - خسرو فولاد رشید مهربان - دهموبد رستم مهربان ، کریمداد دینیار - بهروز اورمزدیار خسرو ، محراب برخوردار بیژن - داراب ولد خدا داد بهمین - خسرو مهربان ظهرا ب خدا داد - جمشید ابن دستور جهانگیر موبد رستم جهانگیر - مرزبان ظهرا بارد شیر رشید - رشید جهان بخش .

در جلسه روز خورشید ایزد و تیر ماه ۱۲۳۵ یزدگردی در پای آتش ورهرام کرمان مانگی صاحب در ضمن صحبت اظهار داشت . " میخواهم چند نفر بچه ها را با خود بتهران ببرم که در آنجا درس بخوانند و عالم دانا شوند ولی مادر و پدر ایشان مانع میشوند . اکابران میدانند که پریشانی جماعت همه بجهت نادانی است اینست که وسایلی فراهم کرده اند که بچه ها در تهران درس بخوانند و خودتان هم در اینجا اقرار نموده اید که همه بدبختیها بواسطه نادانی است . حالا من مسئولیت را از گردن خود دور کردم . اگر کسی بچه ها نفرستند که درس بخوانند شما شغل الذمه هستید در یزد قرار گذاشتیم که گهنبار نانی یکقران و گهنبار چاشنی دوقران بدهند که برای راه خیر خرج شود . شما هم در اینجا در میان خود چنین قراری بگذارید و این پول را جمع کرده برای کار جماعتی خرج

کنید . پول گهنبار برای خیر است هرکس گهنبار خواند پول زیادی گهنبار را باید به پنچایت بدهد که در راه خیر خرج کند و هرکس ندهد پنچایت حق وصولی آنرا داشته باشد و هرکس داماد میشود یکقران و عروس هم نیم قران بدهد بصندوق پنچایت و شما دورهم بنشینید و هرچه خیر جماعت است بکنید .  
اگر توانگران ونیم توانگران این دوره جماعت نصف ده ها هزار تومان هزینه عروسی و دامادی خود را بصندوق انجمن اهدا میکردند تا بمصرف کمک به بینوایان یا کارهای اجتماعی مهم دیگر گروه بشود ارزش مقام جماعت از این بیشتر میگشت .

بازیکهفته بعد درجلسه روز روشن ایزد و تیرماه دریای آتش ورهـرام کرمان مانکجی صاحب اظهار داشت : " برای بهدینان کرمان چندکار لازم است که بانجام برسد . از آنجمله است تعیین دونفر سالار مردودونفر نسا سالار زن و ۱۶ نفر گهن پیچ ویکنفر آتش سوزکه سالیانه مواجب بگیرند و هر وقت اتفاق افتاد دیگر عذر نیاورند . سوای این بین زرتشتیان کرمان فقیروبی بضاعت و شل و کور بسیارند که بنان روزانه خود محتاجند باید بآنها کمک شود . خوبست امروز هرکس بقدر توانائی خود کمک بنماید تا از جوه گردآوری شده املاکی خریده و منافع آن بمصارف مذکور در بالا برسد و تتمه آن نسیس آب و آتش ضعیفان و بینوایان جماعت گردد . "

در آن مجلس طبق صورت ذیل اعانه جمع آوری شد :

گشتاسب دینیار ۱۰۰ ریال موبد رستم دستور جهانگیر ۲۰ ریال بهمن جمشید ۲۰ ریال خسرو فولاد اسفندیار ۱۵ ریال کیخسرو نامدار داراب ۸۰ ریال بهمن رستم فولاد رستم فرود ۵۰ ریال دینیار اورمزدیار ۳۰۰ ریال موبد جهانبخش موبد خدا بخش ۳۰ ریال جمشید دستور جهانگیر ۲۰ ریال موبد خدا بخش بهمن ۱۰ ریال خداداد داراب ۱۰ ریال خداداد خسرو صدله ۲۵ ریال کیخسرو آبادان ۵ ریال دینیار بهرام ۵ ریال جهانگیر رستم جمشید ۲۵ ریال خسرو و مهر و فریدون ولدان جمشید کیخسرو ۱۰۰ ریال دستور اسفندیار جمشید ۵ ریال ولدان استاد برخوردار ۱۰ ریال دهموبد رستم مهربان ۱۰ ریال رستم دهموبد سیاوخش ۱۰ ریال اسفندیار سیاوخش قاصد ۵ ریال ظهراب رشید ۵ ریال بهروز اورمزدیار خسرو ۲۰ ریال مهربان رشید ۳۰ ریال رستم بهرام رشید ۱۰۰ ریال بهرام فریدون ۵۰ ریال شهریار خدا بخش ۲۵ ریال اسفندیار فولاد ۲۰ ریال اورمزدیار خسرو ۱۰ ریال مسافر مانکجی لیمجی ۱۰۰ ریال بهروز اسکندر ۱۰ ریال مرزبان ظهراب ۱۰ ریال رشید مهربان شهریار ۱۰۰ ریال رستم رشید شهریار

۲۰ ریال گشتاسب مهربان شهریار ۵۰ ریال مهربان رستم داراب ۷/۵ ریال  
 بهمن نامدار ۱۰ ریال کریمداد دینیار ۵ ریال شاهجهان مهربان ۱۰ ریال  
 نوذر خداداد ۲۰ ریال موبد نوشیروان مرزبان ۵ ریال اردشیر خداداد دهم<sup>سد</sup>  
 ۵ ریال رشید کیخسرو نوشیروان ۲۰ ریال

### جندیشاپور (گندشاپور)

شاپور اول بنیادگزار جندیشاپور - بازداشتگاه اسیران  
 رومی و پناهگاه دانشمندان یونان - دانشگاه بزرگ ایران  
 سهم نستوریان و هندوان و یونانیان در پیشرفت دانشگاه -  
 برزویه طبیب بیمارستان جندیشاپور آبشخور بیمارستان  
 بغداد و قلمرو سلطنت اسلامی است - دانشگاه جندیشاپور  
 طب اسلامی را از سرچشمه خویش سیراب ساخت .

دردوران اولیه تاریخ گروهی از مردم سامی نژاد ساکن شبه جزیره عربستان  
 بدیار شام و عراق مهاجرت و آنجا را نشیمن خویش قرار دادند . پس از تسلط اسکندر  
 بر آن سرزمین تحولی در فکر و روحیه آن مردم ایجاد و فکر و روحا " یونانی و  
 پیرو فرهنگ یونانی گردیدند . ولی سایر باشندگان آندیار فرهنگ باستانی  
 خویش را دنبال مینمودند . گروهی که یونانی شدند بعدها بنام نستوری معرو<sup>ف</sup>  
 گشتند و اینک جمعی از آنها در جنوب هندوستان نیز ساکن میباشند .

با اضمحلال سلسله سلوکیددیاری سامیهای نامبرده بچندین ملوک الطوائف  
 کوچک تقسیم گردید . شهرها یکی از آنهاست و سلوکوس نیکاتر در حدود سال ۳۰۴  
 پیش از میلاد احداث کرد . میگویند نخستین مردمی که در این بخش جهان بدین  
 نصاری درآمدند مردم نامبرده میباشند . شهرها بواسطه موقعیت جغرافیائیش  
 که در شاهراه تجاری ایران و روم و مصر و یونان قرار داشت اهمیت زیادی کسب  
 کرد و ثروت و مکننت زیاد بدان شهر و مردمش روی آورد . ترسایان این شهر برای  
 فهم کتب دینی خود که بیونانی بود بتحصیل آن زبان مجبور گشتند و بتدریج  
 در علوم و فلسفه یونانی سرآمد شدند ، علمی که اصل و سرچشمه آن از کتب<sup>هنر</sup>  
 کتابخانه هخامنشی بود که بفرمان اسکندر بیونانی ترجمه و آتش زدند تا فر  
 ایرانی را بنام فرهنگ یونانی بدنیا عرضه دارند .

پس از درگذشت شاپور اول ساسانی، صلح و آرامش تا سالیان متمادی بین ایران و روم برقرار گشت و بازار بازرگانی بازرواج یافت. فرهنگ و علم بار دیگر بنموورش طبیعی خود پرداخت و آمدوشد مردم بکشور یکدیگر آغاز و فرهنگ یونان با ایران رسید و باز در قرنهای بعد از راه ایران با اروپا رفت. در این عصرها تحت پرچم روم قرار داشت. با شکست دولت روم از شاپور دوم نصیبین با ایران واگذار شد و در قلمرو روم باقیماند. فردوسی گوید:

چنین داد پاسخ گرانمایه شاه	که خواهی که یکسرببخشم گناه
زدینارومی بسالی سه بار	همی باژ باید دوره صد هزار
دگر آنکه باشد نصیبین مرا	چو خواهی که کوتاه شود کیمن مرا
بزانوش گفتا که ایران تراست	نصیبین و دشت دلیران تراست

با واگذاری نصیبین با ایران بسیاری از دانشمندان و الهیون و بازرگانان نصرانی آنجا برها مهاجرت کردند و در آن شهردانشگاه ایرانی را ایجاد و بتدریس الهیات در درجه اول و طب در درجه دوم پرداختند. استادان دانشگاهها بزبان یونانی ماهر و با داشتن بسیاری از نسخ خطی فلسفه طب و الهیات در تعلیم طب بقراط و جالینوس در دانشگاه بکوشیدند و از تعصبات مذهبی علوم بابلی و غیر یونانی را ناچیز و حقیر دانسته تعلیم یا تعلم آنها جایز نمیدانستند. بنابراین در آن زمان دانشگاهها بدون رقیب سنت و فرهنگ و طب یونانی را در دنیا مشهور ساخت.

چند سال بعد از ایجاد دانشگاه، نستوریوس اسقف قسطنطنیه که عقاید و نظریاتش با عقاید و نظریات کلیسای روم وفق نمیداد از طرف انجمن ترسایان از کرسی خود مخلوع گشت. مردم رها و دانشگاه آن بطرفداری اوقیام نمودند و نستوری نام یافتند. دانشگاه مرکز فعالیت آنها گشت و عقاید و تعلیمات نستوریوس تدریس میگشت. پاپ با صدور فرمانی مراده و رابطه ترسایان جهان را با آنها قطع نمود و امپراطور زنو Zeno با تاسی با و در سال ۴۸۹ میلادی دانشگاه و مرکز فعالیت آنها را تعطیل ساخت.

با تعطیل دانشگاه رها الهیون و فیلسوفان آن شهر به نصیبین واقع در مرز ایران و پزشکان بجندی‌شاپور واقع در خوزستان مهاجرت نمودند. چه آن شهر در گذشته تا سالیان دراز محل نشیمن اسقف نستوریان و مرکز علم و دانشگاه بود. شاهنشاه ایران نسبت بمهاجرین کمال محبت را نشان میداد، بخصوص از مهاجرینی

که از سلطان روم رنجش خاطر داشتند دلجوئی بعمل میآورد . قباد پسر انوشیروان با کمک گروه نستوریان از جنگال اسارت هونها فرار و پادشاهی خود را دوباره بدست آورده بود لذا دانشمندان رها را طرف توجه و مهربانی خویش قرار میداد .

محیط جندیشاپور با محیط رها اختلاف کلی داشت . محیط رها کاملاً یونانی و بیگانگان را در آنجا نفوذی نه برعکس در جندیشاپور اختلاف نژاد و ملیت وجود نداشت و گروههای مختلف چون روح و ریحان با هم زندگی و در تحقیقات و تتبعات علمی میکوشیدند .

جندیشاپور شهریست باستانی و بنام جنتاشاپیرتا مراد باغ زیبا معروف بوده شاپور اول پس از شکست امپراطور روم آنرا دوباره آباد ساخت و اسیران رومی و یونانی را در آنجا جای داد .  
در شاهنامه آمده :

یکی شارسان نام شاپور کرد  
همی برد یکسال از آن شهر رنج  
یکی شارسان کرد آباد بوم  
در خوزیان دارد آن بوم و بر  
شاپور دوم چون بتخت سلطنت نشست در آبادانی و توسعه جندیشاپور اقدام نمود و آنرا پایتخت خویش قرار داد و بواسطه التفات شاهنشاهی دومین شهر بزرگ ایران و مرکز مهم ساختن عطریات و نساجی گشت . ایجاد دانشگاه نیز با و نسبت داده میشود . مانی نقاش در این شهر محکوم باعدام شد و نعش او بـ  
دروازه شهر نزدیک دانشگاه بیاویختند و بدروازه مانی معروف گشت . در شاهنامه آمده :

چنین گفت کاین مرد صورت پرست  
چه آشوبگیتی سراسر بدوست  
همان چرمش آکنده باید بکاه  
بیاویختن از در شارسان  
نگنجد همی در سرای نشست  
بباید کشیدن سراپاش پوست  
بدان تانجوید کس این پایگا  
دگر پیش دیوار بیمارسان

شاپور پس از ازدواج با دختر رومی در رومی ساختن محیط جندیشاپور بکوشید . طب بقراط نخستین بار در این شهر بوسیله پزشکان یونانی که با اتفاق او آمده بودند تدریس میگشت شاپور شهر را " وهازاندوشاپور " مراد شاپور بهتر از انطاکیه نام نهاد که بعدها به گندشاپور مشهور گشت و اعراب آنرا جندیشاپور خواندند . بقول فردوسی :

باهواز کرد آن سوم شارسا ن  
کنام اسیرانش کردند نام  
بدواندرون کاخ وبیمارسان  
اسیراندر او یافتی خوابوگا  
بقول الکودیحتمل ترسایان نستوری دراداره دانشگاه دست داشته‌اند  
واستادان محلی جای خود را با استادان یونانی سپرده باشند . بقول ابن  
ابی اصیبه صاحب طبقات الاطباء رئیس دانشگاه تئودور نام داشت وبسیار  
طرف توجه شاهنشاه واقع چنانکه کلیسیای مخصوصی برایش ساخته شد . بقول  
صاحب الفهرست نخستین کتب ایرانی که در دوره اسلامی بعبی ترجمه گشت  
کتابی است که تئودور درطب نوشته است .

بقول الکود تدریس در دانشگاه در درجه اول بزبان سریانی بود و بعد  
ایرانی و عرب و با حتمال قوی سیستم طب ایرانی با تفاق طب یونانی و هندی  
تدریس میگشت ، چنانکه از تاریخ سیاسی کشور برمیآید ترقی زرتشتیگری  
پیشرفت فلسفه یونانی را مانع و یحتمال پیشرفت طب یونانی را نیز در ایران  
عقیم گذارده باشد .

پور  
اما محیط کاملاً خالی از هرگونه تعصبات ملی یا نژادی یا مذهبی جندی‌شاپور  
راه پیشرفت سیستم مختلفه فرهنگی را باید آزاد گذارده باشد .  
بقول القفطی صاحب تاریخ الحکماء دانشگاه سیستم مخصوصی از خود پدید  
آورده بود که گلچینی بود از سیستم مختلفه عصر . مینویسد :

" پیشرفت شایان توجهی در راه علم نمودند و در معالجه امراض روش نوینی  
که با داروشناسی مطابقت میکرد پدید آوردند و درمان شناسی آنها برترو بهتر  
از درمان شناسی یونانی و هندی بود طبیبان جندی‌شاپور با تجربیات و تتبعات  
خود در تکامل طب بکوشیدند . آئین نامه طبی را کاملتر ساختند و پژوهشات و  
نتایج حاصله از تجربیات خود را ثبت میرسانیدند . "

ورود مهاجرین رها بجندی‌شاپور بنفوذ یونانی دانشگاه تقویت بخشید و  
باز استقبال از تبعیدشدگان دانشمند یونانی در سال ۵۹۹ میلادی هنگام تعطیل  
مکتب نو افلاطونی . نفوذ نامبرده قویتر گشت . نوشیروان پادشاهی بود سخت  
دادگر ، بیطرف و صاحب وسعت مشرب . در توسعه جندی‌شاپور و ترقی تجاری و صنایع  
آن بکوشید .

هرچند ایجاد دانشگاه از او نیست لیکن نجوم و ستاره شناسی را مشوق بود .  
بقول الکود صاحب تاریخ پزشکی ایران ، بفرمان او کتابی درسی جلد در انواع  
واقسام زهرها و خواص آن تدوین گشت که تا اوایل دوره اسلامی وجود داشته و بعدها  
راه نیستی را پیمود . در زمان او کتب بسیاری از یونانی و هندی بپهلوی ترجمه

شده از جمله آنهاست آثار افلاطون ، ارسطو و داستان بیدپای هندی معروف بکلیله ودمنه ، برزویه طبیب دربار برای تحصیل کتاب اخیر و مطالعه در طب هندی به هندوستان رهسپار شد و او تنها پزشکی است از دوره ساسانیان که اطلاعات مختصری از او در دست داریم و آن در دیباچه کلیله ودمنه برای ما بیادگار مانده چنانکه آمده است :

"برزویه مقدم اطبای فارس گوید : پدرم از لشگریان بود و مادرم از گروه موبدان . از فضل و کرم خداوندی نور دیده پدرم مادر بودم و از برادران دیگر عزیزتر و در تعلیم و تربیت من بیشتر دقت کردند . چون به هفت سالگی رسیدم بدبستانم فرستادند و مرا بتحصیل طب ترغیب نمودند چون اندکی از آن علم بیاموختم رغبتم در تحصیلش بیشتر شد . همینکه دانستم بحد کمال رسیده و توانستم در معالجه بیماران بکوشم ب فکر افتادم که از چهار گونه کار که جهانیان در پی آن در تکاپویند کدام را احصار نمایم . جمع مال ، کسب شهرت ، لذت دنیوی یا پاداش خروی ، دیدم دانشمندان پزشکی راستو<sup>انده</sup> و در کتب طب آمده که پزشک نیکو کسی است که بادل و جان و برای رضای خدا بمعالجه بیماران بپردازد . لذا تصمیم گرفتم آنرا پیروی کنم و دنبال مادیات نروم و مانند بازرگانان گوهر گرانبهای خود را که ارزش جهانی دارد ببهای ناچیز نفروشم . در کتب پیشینیان خواندم طبیبی که برضای خدا در شفای بیماران بکوشد از نعم دنیائی بی بهره نخواهد ماند .

زیرا کشاورزی که در مزرعه خود برای خوراک خویش گندم میکارد گاه نیز که علوفه ستوران است بدست میآورد .

بنابراین معالجه بیماران را وجهه همت خود ساختم و در تندرستی آنها بغایت بکوشیدم و در تخفیف رنج بیماران را که غیر قابل علاج تصور میکردم جد وافی بعمل آوردم . در صورت امکان شخصا " بمعاینه بیماران میرفتم و در غیر آن نسخه مینوشتم و دارو تجویز میکردم و تقاضای مزد نمینمودم چون چندی بگذشت امثال واقران را در مال و جاه برخویش برتر دیدم و دل بدان مایل گشت و نزدیک بود پرت شوم بنفس رجوع کردم و گفتم بین سودوزیان فرق نتوانی کردن چرا چیزی آرزو کنی که رنج آن بیش از لذت آن باشد .

صواب آنست که پیروی کردار نیک را که ستوده پیغمبرانست وجهه همت خود سازی . پس از رنجانیدن جانوران و قتل وزشتیها و کبرونا راستی و دزدی و دروغو بهتان و بدگوئی دوری گزیدم از بدان ببریدم و به نیکان پیوستم . سخن کوتاه تن برضای خدا دادم و بقدر توانائی بنیکوکاری گرائیدم با امید اینکه بروزگار

رسم تا آنکه سفرهندوستان پیش آمد برفتم و در آن دیار بجستجو و تحقیقات پرداختم و بوقت بازگشتن کتابهای چندی با خود آوردم و مورد لطف و مهربانی شاهنشاه واقع گردیدم ، "

سیلستر دوسای دانشمند فرانسوی پس از تحقیقات دامنه دار خود در مورد کلیله و دمنه باین نتیجه رسیده است که برزویه در ترجمه کتباسب پنج تا نتر هندی بپهلوی اصول حکایات را موافق با ذوق ایرانی و متناسب با محیط زرتشتی نوشته است . اصل کتاب مشتمل برده باب بوده و شش باب را هنگام تدوین پهلوی بر آن افزوده اند مانند باب ابتداء کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب و چهار باب آخری آن .

میگویند موقعیکه برزویه بآموزگاری هرمزفرزند انوشیروان برگزیده شد توجه شاهنشاه بدو معطوف گشت و او را وزیر و طبیب مخصوص خود و " ایران درست پد " ساخت .

برزویه آثاری در طب و حکمت داشت که تا زمان رازی موجود بوده زیرا گفتارهایی از او در کتاب الحاوی آمده است . کتاب حکمت و فلسفه هند که در سال ۱۰۷۰ میلادی از پهلوی بیونانی ترجمه شده منسوب با وست و درموزه بریتانیا کتابیست در مغیبات بنظم فارسی بنشانسی Add. 6591FF122-25 که طبق مندرجاتش بقول الکوود از برزویه میباشد . فورمول هایی که در نوشته یحیی بن سرابی آمده و نام برزویه بلاتین بر آن اطلاق است بظن قوی از اوست . بقول آقای محمدی صاحب فرهنگ ایرانی و تاثیر آن در تمدن اسلام و عرب " توسعه و پیشرفت دانشگاه و بیمارستان جندی‌شاپور در زمان انوشیروان شروع شد و این شهر در تاریخ طب و فرهنگ عمومی جهان اهمیت بسیار دارد زیرا در این مرکز فرهنگی که در زمان خود یگانه بود شمره افکار پزشکان ملت‌های گوناگون از ایرانی و هندی و یونانی و سریانی بهم آمیزش یافته و برای پیشرفت این علم زمینه مساعدی فراهم میساخت . جندی‌شاپور قرن‌ها مشعلدار این علم بود و از این راه خدمت بزرگی بفرهنگ و تمدن جهان انجام داد . "

بقول القفطی صاحب تاریخ الحکما در زمان پادشاهی خسرو و بفرمان او کنفرانس پزشکی بزرگی با شرکت پزشکان ملل مختلفه در جندی‌شاپور منعقد گشت و جبرئیل ملقب با ایران درست پد رئیس بیمارستان ریاست کنفرانس را برعهده داشت .

السوفسطائی و اصحاب او و یوحنا و شاگردانش پرسشها و پاسخهای علمی را ایراد مینمودند و گزارش کامل کنفرانس در دفتری ثبت میگردد .



دانشگاه جندی‌شاپور هنگام حملات اعراب برای آن در اوج ترقی خود بود. نعمان پس از فتح شوش بجندی‌شاپور روی آورد و شهرپس از زردو خورد تسلیم مهاجمین گشت ( ۶۳۶ م ) نعمان آنرا ویران ساخت .

جندی‌شاپور در عهد خویش دسراسر جهان اسلامی مرکز مهم علمی و فرهنگی و بیمارستان آن با پزشکان حاذق و مجرب مجهز بود تا آنکه بانمو مقرر فرمانروا خلافت در بغداد بهترین پزشکان و استادان آنجا بدربار خلیفه احضار گردیدند و کم کم دانشگاه از پزشکان حاذق محقق خالی گردید و بتدریج تعطیل شد . اما شهر بواسطه اهمیت تجاری آن از رونق نیفتاد . ابن حوقل مینویسد در زمان او ( ۹۷۶ م ) جندی‌شاپور دارای استحکامات معتبر و خوار و بار و مزارع زیادگندم بود . یعقوب لیث صفار بقول ابن خلکان در این شهر هنگام بسیج و حمله به بغداد بمرض قولنج درگذشت طبیبان اماله را تجویز نمودند اما او مرگ را بر اماله ترجیح داد .

بقول صاحب الفهرست در بیمارستان جندی‌شاپور عده‌ای از طبیبان هندی میزیستند که بتعلیم اصول طب هندی اشتغال داشتند و چندین کتاب از آثار طبی آنها بپهلوی ترجمه گردید که بعدها بعربی برگردانده شد . اثر این آمیزش در طب اسلامی فراوان باقیمانده که از ایران پیش از اسلام بتمدن اسلامی نقل شده است .

بقول صاحب طبقات الاطباء شهرت بیمارستان و مدرسه طب جندی‌شاپور محصلین ملل مجاور را بدانجا میکشاند از آن جمله است الحارث بن کلدۀ الثقفی پزشک نامور عرب

جندی‌شاپور در زمان یاقوت ( متوفی ۶۷۲ هـ ) عظمت سابق خود را از دست داده بود و بقول او خیابانش شطرنجی بود یعنی هشت خیابان در هشت خیابان متقاطع میشد . قزوینی ( ۷۴۱ هـ ) مینویسد که جندی‌شاپور شهر کوچکی است و محصولات آن نیشکر میباشد . اینک خرابیهای آن بنام شاه آباد باقیست که در حدود ۱۰ کیلومتری شمال غربی شوشتر نزدیک صالح آباد دزفول واقع وزمانی گهواره طبایران بوده .

بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء آخرین حکم رسمی که از طرف بیمارستان جندی‌شاپور صادر گشت این بود که کلیه داروسازان مفردات و مرکبات خود را بایستی طبق مندرجات قرابادین کبیرتالیف شاهپور بن سهل ( ۲۵۵ هـ ) تهیه نمایند . قرابادین مذکور نخستین کتابی بود که در قلمرو خلافت عربی برسمیت شناخته شد .

الجرجانی صاحب‌ذخیره ( ۵۱۹ هـ ) از داروها و فورمولهائی صحبت میدارد که در بیمارستان جندی‌شاپور معمول بوده . سنت بیمارستان ودانشگاه جندی‌شاپور پس از تعطیل نیز برجا بود . الانصاری صاحب اختیارات بدیعی پی در پی از فورمولهائی که به الخوزی نسبت میدهد صحبت میدارد الخوزی نام شخصی نیست بلکه مراد خوزستان و شهر مهم آن جندی‌شاپور میباشد .

بقول آقای دبستانی در شماره ۵ سال ۲ مجله مهر " شهر جندی‌شاپور از ابتداء فتح عربی بواسطه تسلیم و پذیرفتن گزیتها مصون از تـسـاراج و استرقاق اهالی مانده بیمارستان و مدرسه و موسسات علمی آن شهر شهیرپایدا ماند . در عصر منصور عباسی بواسطه مرض مزمنی که منصور پیدا کرده بود محتاج بطبیبی حاذق شد بواسطه قرب بغداد بجندی‌شاپور مشاوران ایرانیش راهنمایی کردند که پزشک بزرگ رئیس بیمارستان را احضار نماید و بختیشوع رئیس بیمارستان در نتیجه احضار بغداد آمده خلیفه را معالجه کرد و او خانوادهاش تا چندپشت جزء اطباء مخصوص دربار بوده و پایه بنای طب عربی را گذاشتند و اولین پرتوی که در طبیعیات و طب و علوم عقلیه بر دربار عباسی تابید از این روزنه بوده است و معلوم است که جندی‌شاپور از شهرهای درجه دوم ایران بوده و دلیلی ندارد بر اینکه یک شهر درجه دوم مزیتهائی بر پایتخت و شهرهای بزرگ دیگر داشته باشد . البته از این گونه موسسات در سایر شهرها هم کمابیش بمناسبت زیادی نفوس و وسعت عمارت بوده که در نتیجه ترکتازی عربها نابود گردید . "

استادان و پزشکان جندی‌شاپور یکی پس از دیگری بدربار خلافت و بغداد احضار میشوند و در آن شهر بزرگ بجلال و کبکبه عادت کرده تحقیقات و پژوهشهای علمی را ترک میگویند . بنا بر این دوران ثبت تجربیات و اکتشافات سپری میگردد . آخرین استاد بزرگی که از جندی‌شاپور برخاست جبرئیل بود از خاندان بختیشوع . این پزشک عالی‌مقام برخلاف نیاگانش که در منجلاب دوز و گلک و توطئه و دسایس دربار و جمع ثروت هنگفت فعالیت مینمودند اوقات خود را صرف تتبعات علمی مینمود . طب اسلامی در دوره خلافت عباسی از منابع و سرچشمه‌های گوناگون سینتراب میگشت و بخش مهم آن طب یونانی بود که بوسیله دانشگاه جندی‌شاپور در دسترس آنها گذاشته شد . بنا بر این گفتاری که عصر خلفای عباسی عصر آغاز ترجمه کتب یونانی است با درستی جور نمیآید زیرا ترجمه سریانی و پهلوی طب یونان قبل از تولد اسلام در دانشگاه جندی‌شاپور موجود بود . بقول ابن ابی اصیبعه صاحب طبقات الاطباء سرگیوس راس العین نخستین کسی است که آثار طبی و فلسفی یونانی را بسریانی ترجمه کرد و الگودا احتمال میدهد که وی برای کسری کارمیکورده و نوشته‌هایش در جندی‌شاپور مورد استفاده بوده .

ابن ابی‌اصبیعه نامهای کسانی که بکار ترجمه و گزارش کتب پرداخته‌اند در آخر فصل نهم طبقات‌الاطباء برای ما بیادگار گذاشته است. بعضی از خریداران، کتب سریانی را طالب بودند و بعضی عربی. کلیه کار ترجمه کتابها مختلف بزبانهای مختلف بسته بطالبان و صنف خواستاران بود. دانشجویان نصرانی و یهودی جندی‌شاپور طالب کتب علمی بودند و آنها هم سریانی و لسی مردم بصره و بغداد سریانی نمیدانستند و طالب کتابهای فلسفی و الهیات بودند و برای آنها بعربی ترجمه می‌گشت.

نخستین نامی را که ابن ابی‌اصبیعه بمانمیدهد شیرشوع بن قنبر جندی‌شاپوری است که کتب یونانی را برای ترجمه سریانی می‌خرید و دیگر صدرا الاسقف، یحتمل تئودور همت خود را صرف تحصیل کتب برای ترجمه مینمود. بسیاری از کتبی را که دانشمندان نصرانی ترجمه نموده‌اند بنام اوست.

میگویند محمد بن عبدالملک الزیات هر ماه دو هزار سکه طلا برای تدوین و ترجمه کتب دانشمندان و مترجمان و کاتبان می‌پرداخت و نویسندگان نامور آثار خود را بنام او مینوشتند.

از آثار آن عهد چنین بنظر میرسد که اطلاع بر چندین زبان بیگانه حتی بین دانشمندان نیز مهم و شگفت‌انگیز بود. جرجیس بن بختیشوع رئیس دانشگاه جندی‌شاپور چون بدربار المنصور بغداد وارد گشت با خلیفه بعربی و پهلوی صحبت نمود که باعث تعجب او و درباریانش گردید. میگویند دانشمند نصرانی ابویزید حنین بن اسحق العبادی نویسنده و مترجم مشهور و دانشجوی جندی‌شاپور برای تحصیل زبان عربی و یونانی ببصره و یونان رهسپار گردید، زیسرادر جندی‌شاپور شهر مهم و مرکز فرهنگ و دانش تحصیل عربی امکان نداشت. بنابراین تحصیل یونانی در بغداد یا خوزستان بسیار مشکلتر میبود. جندی‌شاپور پناهگاهی بود برای دانشمندان که در مواقع احتیاج بدانجا روی می‌آوردند. بختیشوع سوم و پزشک المتوکل، المستعمم والواثق خلفای عباسی چون غمازی و توطئه‌دشمنان را مشاهده کرد با اجازه خلیفه ب جندی‌شاپور برگشت.

جندی‌شاپور و بیمارستانهای ساسانیان آبشخور کلیه بیمارستانها و بنگاههای خیریه‌ایست که بعدها در قلمرو کشور اسلامی مانند بغداد، گر بلا، گرگان، شیراز، نیریز، سمرقند و غیره ایجاد گردید. بیمارستانهای بغداد بسرپرستی پزشکان ایرانی اداره میگشت و دانشگاه جندی‌شاپور تا سالیان دراز کارکنان بنگاههای پزشکی و فرهنگی عربها را تربیت مینمود بنابراین اگر بگوئیم بنگاهها فرهنگی و دانشگاههای دوره ساسانیان برای آبادانی و ترقی بنگاههای تازه

تاسیس اسلامی قربان گردید راه مبالغه نه پیموده ایم . از نوشته وشکا یست اسدبن جانی طبیب عربی نژاد که مردم حتی در دوران کثرت بیماری و مراجعه نمی نمودند دیده میشود که مردم به پزشکان مسلم توجهی نداشتند . چنین مینویسد "اولا" مسلمانم قبل از تحصیل طب بلکه قبل از تولد مردم معتقد بودند که مسلمان پزشک خوبی نیست . اگر بجای نام اسدمراسلیبه ، مرائل ، یوحنا یا بیره که نامهای آرامی و سریانی است موسوم میساختند و بجای کنیت ابوالحارث کنیت ابو عیسی ، ابوزکریا ، یا ابراهیم را که نامهای نصرانی و یهودیست میداشتم و زبانم بجای زبان عربی زبان مردم جندی‌شاپور میبود بیماران برای معالجه پیش من میآمدند .

بقول الکو دواژه فارسی بیمارستان حتی بیرون از مرز خلفای بغداد مانند مصر و شام نیز بین عربها معمول گشت و آنها نیز بیمارستان یا مارستان میگفتند بیمارستان بردوگونه بود سیار و ثابت . بیمارستان سیار با پزشک حاذق و دارو و آلات و ادوات خود همیشه در حرکت بود و در جاهای مورد نیاز برای مدت معینی مکث میکرد .

کلیه دانشجویان پزشکی آن عصر در صغر سن بتحصیل میپرداختند چنانکه حنین قبل از ۱۷ سالگی دوره تحصیلات جندی‌شاپور را طی کرد و برزویه در هفت سالگی و شیخ الرئیس ابوعلی سینا در ۱۱ سالگی بتحصیل طب مشغول شدند و همینطور دیگران .

کلیه عربها علم و فرهنگ را حق بیگانگان میدانستند و بآن توجهی نداشتند و فکرشان شکار و پیکار بود و امور علمی را بموالیان ( غیر عرب ) وا میگذاشتند که با ذوق آنها موافقت داشت و در آن سرآمد بودند . عربها از پیشرفت و ترقی فرهنگ بیگانگان ناراحت نبودند زیرا که از بیابان علم و دانشی نیامورده بودند تا بمردم عرضه دارند و بالطبع میدان وسیع علم و دانش را بملل بیگانه سپردند و خود بحدیث و تفسیر قرآن پرداختند . بنابراین شگفتی نیست که ایرانیا ن بواسطه فخر بجای عربها و هوش فطری و دانش و فرهنگ موروثی خود از زمان داریوش تا دوره شهرت جندی‌شاپور بازیگر میدان علم و فرهنگ بخصوص طب و داروسازی بوده اند .

ابن الاخوه در سال ۷۳۰ هـ مینویسد "پزشکان غالب شهر اهل ذمه یعنی زرتشتی ، یهود و ترسا میباشند . اینها کسانی اند که گواهی آنها در مورد داروسازی و طبابت درد ادگانه و محضر شرع پذیرفته نیست . مسلمانان با داروساز و طبابت سروکار ندارند و همه در پی تحصیل الهیات و فلسفه و منطق میباشند . شهر پراست از مفتی که در برابر پرسشهای شرعی و حقوق فتوی میدهند ."

بقول صاحب‌المدخل با وجود فاصله ژرفی که بین اعراب و خارجیان وجود داشت عربهای بادیه‌نشین کم‌کم ایرانی شدند و ایرانیان با فرهنگ و هوش برای چاپلوسی بعرب خود را عربی ساختند این روش در بخش طب و داروسازی کاملاً مشهود است. پزشک ایرانی تالیفات خود را با فکر و زبان عرب تدوین میساخت و عیادت و معالجه را نیز با ذکر بسم الله آغاز میکرد.

## توضیحی برگوشه‌ای از تاریخ کرمان

بورود به بمبئی پس از گردشهای گاه‌گاهی در هند مجله هوست شماره اردیبهشت ۱۳۴۳ برایم رسیده بود. مقاله مفصلی از دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی در مورد شاه عباس و زرتشتیان کرمان نظرم را جلب کرد. کسه لازم آمد بر آن توضیحی بنگارم.

بیقین شاه عباس پادشاهی مقتدر بود که در بسط مرز ایران و آبادانی کشور و ساختمان ابنیه‌ها، راهها و کاروانسراها برای استراحت کاروانیان بکوشید. برای تقلیل نیروی ارمنستان جمعیت بزرگی از ارمنیها بقول صاحب تاریخ منتظم ناصر ۲۳ هزار نفر از آنها را از خانه‌ها و کاشانه خود دور کرد و با ایران آورد و جمعیتی را در اصفهان و جلفا مستقر گردانید، سپس متوجه زرتشتیان شد، عده بسیاری را از یزد و کرمان باصفهان کوچانید و در گبرآباد نزدیکی جلفا جای داد. بدبختانه زرتشتیان اصفهان که زندگانی پزیشانی داشتند در زمان شاه سلطان حسین صفوی بواسطه نفوذ علمای فئاتیک و خودخواه قتل عام گردیدند. جمعی با آتش مقدس فرار و بیزد پناهنده شدند. بقید که تا بتوانائی نداشتند اسلام آورده از آتش قهرم میهنان نجات یافتند. اینک گبرآباد بنام حسین آباد و مردمش بجدید اسلام معروفند.

مند

صدور فرمان تعقیب و کشتار نقطویان بیگناه که یکی از فرق ۷۲ گانه اسلام بواسطه نفوذ علمای و ناشی از تعصب اوست. قولی که نقطویان ستون پنجم اکبر شاه فراخ حوصله بودند پذیرفتنی نیست زیرا اکبر شاه در کشور پهناور هند بخود مشغول بود و فکر تسخیر یا حمله بایران بسر نداشت.

شاه عباس سپس بزرتشتیان پرداخت که در محرومیت‌های سخت زندگی میکردند و برای جمع آوری کتب دینی آنها بخصوص جاماسب نامه که بواسطه پیشگوئیهای مندر در آن شهرت خاصی دارد و در کتب زیچ و نجوم بآن اشاره شده ستم روا داشت غافل از آنکه :

اگرزبا غرعبیت ملک خورد سیبسی  
به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد  
برآورند غلامان اودرخت از بیخ  
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

گفتم زرتشتیان کتب و آثار دینی خویش را مثل جان دوست میداشتند و چون عمال شاه عباس آنها را مطالبه نمودند پنهان کردند بنا بر این ما مورین بمصد<sup>ق</sup> قول شیخ دست بستم و کشتار و غارت زدند.

اکبر شاه گورگانی پادشاه هند در جمع کتب و آثار دینی مذاهب گوناگون در کتابخانه خود کوشا بود و جویای کتب دینی زرتشتیان ایران نیز بود. بدیهی است پادشاه هند نمیتوانست با رعایای پادشاه مقتدر ایران تماس حاصل کند. لذا بایستی مامول خود را بوسیله شخص پادشاه برآورده سازد و یحتمل شاه عباس برای رضای خاطر او در جمع آوری کتب زرتشتیان اقدام نموده باشد. یک رساله<sup>س</sup> خطی بنشانی (R84) محفوظ در بنگاه خاور شناسی کاما، بمبئی صورت یکصد و نه کتاب با موضوع مندرجاتش که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند ضبط نموده‌است، در صفحه آخری برای جلب نظر در وسط دایره<sup>ه</sup> بزرگی بخط کاتبی دیگر چنین نوشته شده‌است: "تواریخ شید آئین - جمشاسپ نامه - آئین خسروی - آئین بهمنی - باستان نامه - تواریخ یزدانیا - این شش کتابها را که بر مدت هفتصد نهصد سال موبدان وهیرید<sup>ان</sup> کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی بخواش تمام از ولایت ایران طلب نمود - نقل از مکتوب ایران". کاتب نام و تاریخ مکتوب را نداده است.

کلیه زرتشتیان مردمی هستند نمک شناس، مهربانیهائی که شاه عباس نسبت بآنها کرده فراموش ننموده‌اند و او راستائیده‌اند و در عین حال موقعی که بگرد آوری کتاب آنها پرداخت بعد از وفاتش در نامه‌های خود ببرادران دینی در هند در دل نموده‌اند. ذکر آن نبایستی سید جلیل القدری را از تحقیق باز دارد. بقرار تحقیق در طی مدت سیصد سال بیش از ۲۲ مکتوب از زرتشتیان ایران بهند رفته است و شماره آن آنچه تا کنون معلوم شده ۲۶ مکتوب میباشد فهرست خان بهادر بهمن جی پاتل و بعد مرزبان که از او نقل قول نموده ناقص میباشد. هنگامیکه انجمن پارسی پنچایت در فکر تدوین تاریخ درست پارسیان افتاد، خان بهادر پاتل باین امر منصوب گشت و او نخستین جلد پارسی پراکش را در سال ۱۲۵۸ یزدگردی (۱۸۸۸ میلادی) منتشر نمود. پاتل برای انجام این امر مهم میبایست اسناد و اوراق و نامه‌های قدیمی و مکاتیب گوناگون گذشته را که در تصرف افراد جماعت بود ملاحظه و مطالعه نماید. انجمن پارسی پنچایت بوسیله روزنامه جام جمشید

از پارسیان مقیم گجرات و بمبئی خواهش کرد اسناد و اوراق و مکاتیب قدیمی موجود در خانواده خود را بانجمن وام دهند و پس از استفاده لازم دوباره بآنها مسترد میگردد. بعضی مدارک خود را در دسترس پاتل گذاشتند و جمعی هم نگذاشتند. پس از درگذشت پاتل آقای پی ماستر مامور انجام این مهم گردید. پی ماستر مقداری دیگر از مکاتیب و مدارک قدیمی را جمع نمود و مجلات دیگر پارسی پراکش را تدوین کرد. در فهرست مکاتیب واصله از ایران که نامبرده میدهد ۲۶ نامه ضبط است و اینجانب عین آنرا از کتاب ایشان بنام (The Early History of the Parsis) در صفحه ۳-۳۰۲ فرزنانگان زرتشتی نقل نموده‌ام. اینک آقای بیلیموریا پس از درگذشت پی ماستر در کار تدوین پارسی پراکش میباید.

هنگامیکه اینجانب در کار تدوین فرزنانگان زرتشتی بودم. کتابدار بنگاه خاورشناسی کاما مقدار زیادی از مکاتیب پارسی که پهلوی آنها بود برای استفاد<sup>ه</sup> اینجانب و در ضمن تهیه فهرست برایم آورد و اظهار داشت کسی تاکنون آنها را ملاحظه ننموده است. چون نامه‌ها را باز کردم دیدم کرمهای مخرب آنها را خراب و از حیز انتفاع خارج ساخته و تهیه فهرست ناممکن است. بدین طریق در هوای مرطوب هند بسیاری از کتب نا در خطی از بین رفته است.

اما راجع بنامه مورخه بهمن و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ بزدگردی که محقق نامبرده وجود آنرا تردید نموده است بنشانی (S.B.248) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی جزو کتبی که وارث شهریاری با روچا استاد اوستا و پهلوی اهدا نموده‌اند ضبط است. نسخه دیگر آن که مورد استفاده اینجانب بوده در مجموعه روایت معروف برزوکا مدین متعلق بدانشمند خاورشناس هیربید ایدلجی انتیاضبط میباید و بدبیرستان سرکا و سچی جهانگیر در نوساری هدیه گردیده است. این نامه چون پراز عناوین و طولانی بود فشرده مطالب آنرا در فرزنانگان زرتشتی آوردم. اینک رونوشت آنرا از مجموعه (S.B.248) میفرستیم که اگر چنانچه صفحات مجله اجازه داد هئیت تحریریه آنرا بچاپ رساند. کاتب مجموعه در زیر رونوشت آن نامه بگجراتی نوشته که اصل مکتوب در نوساری نزد دستور جمشیدجی جا ماسبجی میباید.

شمس العلماء دکتر جیوانجی مدی دانشمند بنام که بین خاورشناسان مغرب زمین شهرت خاصی دارد، در روایت دارا بهرمزدیار مطبوعه سال ۱۹۲۲ بمبئی در دیباچه خود بانگلیسی بر آن کتاب در صفحه ۱۰ ترجمه خلاصه نامه مورخه ۱۰۰۵ بزدگردی مورد مذاکره را داده و اینکه شاه عباس نسبت بزرتشتیان چنانکه در فرزنانگان زرتشتی آمده ستم روا داشته و کتابهای دینی آنها را غارت نموده سخن میراند و بعلاوه در صفحه ۴۵ همان کتاب بخشی از نامه موبد فریدون مرزبان را

که طرف‌اعتماد دانشمند ارجمند آقای محیط طباطبائی می‌باشد و از ایران بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و دستور نوشیروان بهمنشاه نوشته شده بفارسی و با ترجمه انگلیسی ضبط نموده است. چندسطری را در زیر برای مزید اطلاع خوانندگان و امیدواری برفع سوء تفاهم محقق محترم مینگارد و آن اینست " احوال ایران زمین در غایت پریشانی و آشفتگی و گرانی و تنگی طعام و ظلم و تعدی آنچنانست که شرح در این طومار نمی‌گنجد مگر که پادشاه دین و دنیا پناهی بظهور رسد. " متأسفانه دکتر مدی تاریخ این نامه را ضبط ننموده است.

در مورد عنوان ملا کلیه بهدینان با عنوان ملا خطا ب‌میشده‌اند و پیشوایان دینی بعنوان دستور و موبد یا هیرید.

اما راجع بنامه دستور بهرام اردشیر ترکابادی مورخه ۱۰۱۹ باید باستحضار محقق محترم برسانم که باصل مجموعه دست‌داشته‌ام و قسمت آخری آن از " ثانیاً الخ " الحاقی از طرف اینجانب نیست و چنانکه در صفحه ۲۸۷ فرزنانگان نوشته‌ام بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا، نوساری ضبط است. این قسم الحاقی نوشتن در نامه‌های ایران دیده میشود. این نامه‌ها در حضور انجمن و دستوران در خانه کلانتر زرتشتیان تنظیم میگرددیده و در یک روز تمام نمیشده. در نامه‌ئی که بدستور ماهیار و دستور هوشنگ و غیره نوشته شده و در صفحه ۴۶۲ جلد دوم روایت‌دارا بهرمزدیار ثبت است پس از امضا ماندن نامه ۱۰۱۹ که از بهدینان کرمان زمین است بی‌خمه‌ل آنها در یزد بوده و بعد از امضای موبدان بانضمام مطلب دیگر امضا نموده باشند.

و یا آنکه بخشی از نامه ۱۰۰۵ دومی مورخه ۱۰۰۵ باشد زیرا پی‌ماستر در فهرست خویش ریز دو نامه ۱۰۰۵ میدهد و شاید نامه دومی از کرمان زمین باشد ولی بنظر نگارنده نرسیده است.

بر فرضی که بخش نامبرده الحاقی و از نامه مذکور نباشد در هر حال از نامه‌ئی است که از ایران بهند رسیده و پارسیان آنرا در مجموعه‌های خود ضبط نموده‌اند و حاکی خیر کتاب‌گیری شاه عباس می‌باشد و دکتر مدی چنانکه گفتیم تصدیق نموده و گیتی نوردان خارجی هنگام گردش در ایران از زبان ساکنان محل شنیده و در سیاحت نامه‌های خود بدون غرض درج نموده‌اند.

در مورد ۳۰۰ جلد کتابهای نیاگان دستور کیخسرو که در کرمان لای دیوار گذاشته شده نباید موجب شگفتی شود زیرا اوضاع زرتشتیان کرمان در آن دوره و زندگانی در تحت فشار و محرومیت‌های سخت که فاقد هرگونه اختیار بودند و حتی از اقامت در شهر ممنوع بودند و بیرون دروازه شهر زندگی میکردند خود زرتشتیان بهتر میدانند. توضیح این مسئله سخن بدرازا کشاند. خوانندگان محترم برای



اطلاع بصفحه ۵۴۷ - ۵۴۶ فرزنانگان زرتشتی مراجعه نمایند .

شگفتی محقق محترم از اینکه چرا اخلاف دستور کیخسرو کتابها را از لای دیوار بیرون نیاورده اند برای ما تعجبی ندارد زیرا آنها تیکه اجبارا " برای حفظ ناموس فرار را برقرار اختیار میکردند. در اینصورت خبردارائی مخفی و گل گرفته آیا در حافظه ها میماند و یا کسی در فکر آشکارا کردن آن بر میآید ؟

نصرااله خان سردار موصوف در کرمان توقف ننمود و بدون تسخیر پزدببا قشون محمود مستقیما " باصفهان رفت و شهر را محاصره کردند چون ارمنیه ها مانند زرتشتیان تحت فشار بودند و بمفاد دلسوخته حال دلسوخته میدانند نسبت بآنها مهربانی و دلسوزی نمود بحدیکه در کتب ارمنیها ذکر خیرا و باقیست . در آن هنگام زرتشتیان بواسطه قتل عام در اصفهان نبودند و خودا و نیز در کرمان نبود که در خدمت آنها جانفشانی نماید و همیشه در میدان جنگ بود تا در محاصره شیراز کشته شد. اما در مورد مقبره او که محقق محترم میخواهد او را زرتشتی بشمارد، باید دانست که شاهان و بزرگان زرتشتی همه دخمه های تن بتنی داشته اند و اینگونه دخمه های انفرادی در اطراف اصفهان زیاد است .

آقای دکتر کارومیناسیان ارمنی مقیم اصفهان هنگام پژوهشهای خویش، بسیاری از دخمه های انفرادی برکوههای اطراف اصفهان برخورد نموده است نگارنده تعریف آنرا زمان ورود باصفهان در سال ۱۹۵۴ میلادی و آشنائی با ایشان از زبان خودش شنیده ام .

در مورد طبع نامه منظوم کرمان زمین قسمتی که شامل نام دستوران و بزرگان زرتشتی آن دوره بود در فرزنانگان آوردم و بواسطه سستی ابیات از درج همه آن خودداری نمودم و غرض و مرضی نداشتم که ابیات شاه عباسی را ببیندازم . در پایان از طول کلام پوزش میجوید در آئینده نیز در این باره از اشغال صفحات آن مجله عذر میخواهد .

## فصلی از تاریخ زرتشتیان پس از اضمحلال دولت پارسیان

استعمال روزگانه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی  
در مورد وقایع مربوط به پارسیان و بخشهای آنان .

با اضمحلال دولت پارسیان در ایران بسال ۶۵۱ میلادی ( ۳۱ هـ ) و تسلط کامل تازیان بر ایران ، فارسی قدیم زبان بومی کشور با جبار بگوشه فرا موشی خزید . فرمانروایان بی بهره از ادب و فرهنگ و ایمان بقرآن ، کتب علوم و فلسفه و مذهبی و ادب ایران را زاید دانسته ، نابود کردندش را اولی دانستند . تحقیر ایرانیان و تکریم امهرا بفرمان روز بود .

عربی زبان رسمی کشور گشت . گفتن و نوشتن بزبان ایرانی سخت قدغن و متخلفین محکوم باعدام میشدند . بگفته صاحببیت مقاله قزوینی مامون عباسی ( ۲۰۰ - ۲۱۸ هـ ) با وجود اینکه از مادری ایرانی و داماد ایرانی بود و با وجود علاقه و محبت نسبت با ایرانیان که او را بخلافت رسانیدند ، آنگاه که در مرو روز عید رمضان شاعران مدیحه های عربی برای او خواندند ، پرسید آیا کسی فارسی گو در این مجلس موجود است ، جوانی بلند شد و قصیده فارسی در ستایش او بسرائید ، پس از پایان قصیده ، جوان بیچاره بگناه پارسی دانی بفرمان مامون در همان مجلس سراز دست داد .

قتیبۀ بن مسلم ( ۸۹ - ۹۱ هـ ) بگفته ابوریحان بیرونی با فتح خوارزم کلیه دانشمندان آنجا را اعدام و کتب و آثار ادبی و دینی و علمی آنها را بسوزانید و مردم بواسطه پراکندگی و آوارگی ، زبان خود را از یاد بردند . بگفته دولت شاه سمرقندی ، امیر عبدالله بن طاهر خراسانی ( متوفی ۲۳۰ هـ ) با صدور فرمانی از هریک از زرتشتیان قلمرو خود یک من کتب و آثار دینی و ادبی و علمی آنها را بخواست و بسوزانید و هر کس که نداد جانش را باخت .

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسیان " دره گوشه و کنار سلاطین اسلام بتباهی زرتشتیان و کتب مذهبی ایشان میپرداختند من جمله در زمان معاویه حکیمی از معاویه درخواست کرد که ویرا اذن دهد تا از کتابخانه که از فارسیان در نینوا باقی است ، برخی از نامه های علمی و عملی که قوام دولت و سلطنت و قواعد سیاست و ریاست و حکمت است بعربی ترجمه کند . معاویه پس از آنکه بر بودن آن کتابخانه اطلاع یافت امر کرد تا آنرا آتش اندر زدند و بسوزانیدند که ورقی

از آن بیرون نیاید . دیگر درهرات پادشاهی از اهل اسلام کتابخانه بزرگ آنجا را بسوزانید . "

فرمانروایان بیگانه تا مدت دو بیست سال واندی ، با قهر و غضب و وسایل گوناگون در محمولیت ایرانیان کوشش نمودند ولی چنانکه در مصر و سوریه و شمال افریقا موفقیت حاصل نمودند ، در ایران بایاس مواجه گشتند ، بلکه تحت نفوذ فرهنگ ایرانیان قرار گرفتند . یکی از خلفای بنی امیه اظهار داشته ، متعجبم که ایرانیان در طی هزارها سال کشور داری بمانند ما نداشتند و ما کمتر از صد سال فرمانروائی بکمک آنها نیازمندیم .

چنانکه گفتیم تا زیان در ترویج زبان عرب بین ایرانیان ، بنیروی شمشیر و یا تطمیع بمقام و جاه و زوروسیم و استعمال روزمه اسلامی در شیت رویدادها روز بنایت بکوشیدند ، چنانکه دانشمندان ایرانی . بمیل تمام ، آثار و نوشته های خود را بزبان عربی تالیف نموده و آنرا غنی ساختند . بسیاری از ایرانی پرستان . در بیرون انداختن بیگانگان از کشور خویش مساعی جمیله ابراز داشتند . ولی چون کوششهای آنها انفرادی و مواجه با مخالفت های خودی و بیگانه بود ، بجائی نرسید .

اسپهبد مازیار غارنوندی ( ۲۲۴ - ۲۰۱ هـ ) طرح های بزرگی در تبرستان ، برای برقراری استقلال پارسیان بریخت ، ولیک بواسطه عُدُر برادران خود که بوعده های دروغ و مکر اعراب فریفته شده بودند ، بدست دشمن گرفتار گردید و سر از دست داد . بابک خرمی که در بخش آذربایجان دم از استقلال میزد و سالیان دراز سپاه اعراب را بیچاره ساخت ، بالاخره بفریب گیدرافشین پسر کاوس پادشاه اشروسنه خراسان که در دربار خلافت میزیست و با او دم از یگانگی و دوستی میزد و او را در پیکار با خلیفه محرک بود گرفتار شد و بدست خلیفه بوضع ناهنجاری کشته گردید . مساعی یعقوب لیث صفار که در ترویج زبان فارسی بکوشید ، در برانداختن دستگاه خلافت ، بواسطه مرگ ناتمام ماند . مرد آویژ زیار ( ۳۲۶ - ۳۱۶ هـ ) که آهنگ برجیدن دستگاه خلافت و خراب کردن بغداد بر سر خلیفه و تعمیر بارگاه انوشیروان و پایتخت ساختن تیسفون داشت ، بواسطه خیانت نزدیکان خود که خویشان را بزوروسیم خلیفه بغداد فروخته بودند ، در حمام کشته گردید . بسا از بزرگان و ایرانیان باستان دیگر در همین راه جان از کف دادند که ذکر همه سخن بدرازا کشد .

بنا بر آنچه در بالا گفته شد ، اعراب در محو ملیت ایرانی و نابود کردن آثار و نفوذ زرتشتیان میکوشیدند ، باز هم در گوشه و کنار ، وقایع و حوادثی را

## استعمال روزمه زرتشتیان بوسیله مورخان اسلامی ۳۴۷

میابیم که باروزمه زرتشتیان در کتب تواریخ که نویسندگان آن مسلمان و یاسید بوده اند ثبت گردیده است .

اینگونه روزمه های زرتشتی تا سال ۸۷۱ هجری ( ۱۴۶۶ میلادی ) بنظر میرسد و دلیلی است برای اینکه نفوذ و اقتدار زرتشتیان در آن خطه ها پایدار بوده است . مورخان اسلامی در ذکر چنین وقایع . روزمه زرتشتی را نیز با تفاق روزمه اسلامی یاد نموده اند . در همه این روزمه ها سنه مستعمله هجری است و از سنه یزدگردی معمول بین زرتشتیان امروزی ذکری در میان نیست ، و خود برهانی است که سنه جعلی یزدگردی در آن بخشها معمول نبوده . چنانکه چهل سال پیش در نامه هوست آورده ام سنه یزدگردی با مبداء سه شنبه ۲۲ ربیع الاول سال ۱۱ هجری برابر ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی سال رحلت پیغمبر اسلام بوده که کارگردانان مدعیان نبوت ، در طی سده های اوایل اسلامی بنام یزدگردی مشهور ساختند .

منظور ما در این فصل نشان دادن روزمه های زرتشتی است که تا سده نهم هجرت بوسیله مورخان اسلامی در ذکر وقایع بکار رفته است . در بخشهایی که روزمه زرتشتیان با تفاق روزمه اسلامی در ثبت وقایع بکار رفته ، ثبوت اکثریت ، بلکه اکثریت تام نفوس زرتشتیان در آن روزگار را در بخشهای نامبر می باشد . بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار الکاتب الاملی الطبری معروف با بن اسفندیار و صاحب تاریخ تبرستان ( ۶۱۳ هـ ) و مولانا اولیاء الله الاملی الطبری صاحب تاریخ رویان ( ۸۰۵ هـ ) و نیز ظهیرالدین مرعی الاملی الطبری از سادات مراغه صاحب تاریخ تبرستان و رویان و مازندران ( ۸۹۳ هـ ) و حمزه اصفهانی صاحب تاریخ سنی الملوک در آثار خود روزمه زرتشتیان را یاد کرده اند . سلطان ابوکالینجار فرزند فنا خسرو عضدالدوله دیلمی نیز هنگام زیارت آثار تخت جمشید ، نام خود را با روزمه زرتشتیان بردیوار آنجا نقر کرده است و این خود نشان احساسات زرتشتیگری این پادشاه است . در زیر صورتی است از وقایع یاد شده با روزمه زرتشتی :

ابن اسفندیار در مورد مسجد جامع ساری مینویسد " پس اول والی از قبل بنوالعباس بطبرستان ابوالخصیب بود . و اول عمارت که اهل اسلام فرمودند . مسجد ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال بر ۱۴۴ هجری ( ۷۶۱ م ) روز ورود حسن بن زید معروف بداعی کبیر را بساری در نخستین روز مستقره پارسی بسال ۲۵۰ هـ ( ۷۴۶ م ) نوشته اند .

یعقوب لیث صفا ربگفته ابن اسفندیار در هر مزدروز وارد بیبهشت ماه ۲۶ هـ

( ۸۷۳ م ) رهسپار ساری شد و خروج او از تبرستان چهار ماه بعد در شهریور ماه همان سال است .

داعی کبیر حسن بن زید العلوی در روز ۳ رجب برابر شهریور ماه سال ۲۷۰ هجری ( ۸۸۳ م ) درگذشت .

حمزه اصفهانی در سنی الملوک روزگشته شدن داعی صغیر محمد بن زید العلوی را آسمان و شهریور ماه برابر جمعه ۵ شوال ۲۸۷ هجری ( ۹۰۰ م ) مینویسد . محمد بن هارون سرخسی روز تیر و مهر ماه قدیم ۲۸۷ ه از گرگان روانه تمیش و ساری شد .

ابوالعباس عبدالله عامل امیر اسمعیل سامانی در تبرستان ، در هر مزدروز و بهمن ماه ۲۹۰ هجری ( ۹۰۳ ) در دشت تمنگ یا تفنگا بنا صر کبیر و محمد بن هارون مصاف داد .

امیر احمد سامانی ، امارت تبرستان را بسلام ترک داد و اوبتا ریخ جمادی الاولی برابر روز اشتاد و آذر ماه ۲۹۷ ه ( ۹۰۹ م ) رفت . مردم آمل در ۲۲ مهر ماه ۲۹۸ هجری بسلام ترک شوریده او را از آمل بیرون کردند .

اسفار پسر شیرویه در ۲۶ ذیقعدة ۳۱۶ هجری برابر اشتاد و آبان ماه در طالقان کشته شد .

مرد آویز پسر زیار در ۳ ربیع الاول ۳۲۳ ه برابر آبان روز و بهمن ماه در گرما اصفهان کشته شد .

بگفته میرز پهرالدین مرعشی روز ۳ شنبه ۱۴ شوال اول مهر ماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری ( ۱۴۶۶ میلادی ) ملک کاوس دعوت حق را اجابت کرد . بفرمان سید سلطان محمد پادشاه مازندران ، امیر کیا سید برادر سلطان با تفاق جمعی از بزرگان و خود مورخ میرز پهرالدین برای ادای مراسم تسلیت بملک جهانگیر و سایر فرزندان ملک کاوس و برادرش ملک اسکندر روز پنجشنبه ۱۵ ذیقعدة موافق اول آبان ماه قدیم سنه ۸۷۱ هجری بتوجه کجور شدند . ملک کاوس استندار رویان بود و سی و دومین پشت مستقیم او بجای ماسب برادر قباد پدر انوشیروان میرسد .

بگفته صاحب اقلیم پارس در تخت جمشید ( پارسپولیس ) بردیوار پنجره بین ایوان و تالار از جانب مشرق کتیبه عربی زیر بخط نسخ نقر گردیده " حضرت شاهنشاہ المعظم ملک الملوک محیی دین و غیاث عباد اله و قسم خلیفة الله ابو کالنجار بن سلطان الدوله معز امیر المومنین اطلاله بقائه هذا المکان روز بهمن من ماه آبان سنه ثمان و ثلثین و اربع مائة متوجهها بالطالع الاسعد الی کرمان و کان حضره فی سنه ثمان عشره و اربع مائه و هی سنه الفتح بفاروق " .

کتیبه ۶ بالاحکایت ازدویا حضورا بوکالنجاردر تخت جمشید مینما یدیکی در روز بهمن و آبان ماه سال ۴۳۸ هجری ( ۱۰۴۶ میلادی ) که عازم کرمان بوده و کتیبه فوق را نوشته و یکبار در ۲۰ سال پیش از آن بسال ۴۱۸ هجری که سال پیروزی آن شهریار در فاروق بوده است .

دانشمند معاصر آقای علی سامی در کتاب آثار تاریخی مرودشت ، ضمن توضیح درباره ویرانه های شهر استخر مینویسد که محیی الدین ابوکالنجار فرزند فنا خسرو عضدالدوله در سال ۳۷۲ هجری بفرمانروائی فارس رسید و بدستور او در سال ۴۳۶ هجری شهر استخر را خراب و برج و باروی آنرا با خاک یکسان نمودند و ساکنین آنجا را بکلی بشیراز کوچانیدند .

## چتراپاتی شیواجی

نسب نیاکان شیواجی ملقب به چتراپاتی ( ظل الله )  
مرد دلیر و بیباک و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مراته  
در هندوستان ، بگفته تاریخ نویسان هند پادشاهان  
ساسانی میرسد .

چتراپاتی شیواجی پورسا هوجی از گروه بهونسله ، یکی از کشا ورزان دلیر و بیباک و متهور و ماجراجو و بنیان گزار سلطنت مراته میباشد . شیواجی در طی زندگی پرماجرا و پیکارها ، روح دلیری و سلحشوری را در عروق مردم استان فعلی مهارا اشترا دمید ، مردمیکشا ورزان آرام و زحمتکش و توسری خور بودند و هرگونه زجر و آزار و هتک شرف و ناموس و خرابی و بی احترامی نسبت بمعابدشان را که سرداران و سربازان و فرمانروایان خارجی بر آنها وارد میآوردند با خموشی متحمل میگشتند . فقط کوهسار نشینها رزمی و تیرانداز و ژوبین انداز ما هر بودند .

برگهای زرین تاریخ مراته ، ویژه پیروزیهای شیواجی است ، دلاوری که دولت نیرومند گورگانی معروف بمغول و اورنگ زیب سلطان جبار آن خاندان و سرداران مجرب و رزم دیده و آزموده او را پریشان و بی اعتبار ساخت . اینک که مردم هند با آزادی و استقلال رسیده اند ، شهرهای مهم استان مهارا اشتراستان نشین آن شهر بازرگانی و صنعتی بمبئی را با مجسمه های بزرگ این فرزندان دلیر و ماجراجوی خود که ضربات سهمگین بمناطق نیرومند قلمرو سلاطین مغول وارد ساختند .

بگفته علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته ریاست مرهته با خاندان بهونسله میباشد و نسبت آنها به راجه های اودیپور میرسد که لقب راناندارند . رانای متقدم بقول

مشهورا ز اولاد نوشیروان بوده. بهنگامیکه سپاه اسلام ایران را زیر و کردند، اولاد نوشیروان بهرجانب پراکنده شدند و یکی از آنها بهندا فتا دو بمنصب را جگی ارتقا یافت. الحاصله یکی از اولاد رانا، بنا بر نزاع و خصومت اخوان خود، سرزمین او دیپور را گذاشت. بکشوردکن رفت و در کرنا تک مقیم گشت. بزرگان دکن نظر بجلالت دودمانش طرح خویشی با وی در افکندند. فرزندان او دو گروه شدند یکی انتولیه دیگری بهونسله. بنا برگفته علی ابراهیم خان، خون ایرانی در عروق شیواجی جاریست که نسب او بوسيله نیاگاننش با نوشیروان شاهنشاه معروف ساسانی میرسد. مادر این موردبنا ذکر گفتار تاریخ نویسان دیگر در بعد صحبت خواهیم داشت.

نام ساهوجی پدر شیواجی پهلوان گفتار ما و یکی از افراد خاندان بهونسله که بکشاوری مشغول بود، نخستین بار در سال ۱۶۲۸ میلادی در برگهای تاریخ شیبیت گردیده است و آن هنگامی بود که فتح خان وزیر خاندان سلطنتی نظامشاهی در احمدنور را بتعاقب سپاهیان شاهنشاهی مغول، ما مورگار و وچپاول خاندیش شرقی ساخت. بحران اوضاع سیاسی روزگار و کشمکشهای با دولت مغول و تهاجمات مستمر سپاهیان بیجا پوری، رشته شیرازها مورسلطنت نظامشاهی را از هم گسیخته و فرصت خوبی بدست ساهوجی که مبرز، ورزیده و کار دیده بود داد تا سروسامانی با وضا پدرم و برهم و پیریشا خود بدهد و دهستانی چند از قلمرو نظامشاهی را مالک گردد.

### تولد شیواجی

چتراپاتی شیواجی دومین پسر از نخستین بانوی ساهوجی بنام جیجی بائی در دهم آوریل ۱۶۲۷ قدم بعرصه وجود نهاد. بگفته ما حسب تاریخ مرهته، ساهوجی از قوم بهونسله نخست در زمره ملازمان برهان نظامشاه انسلک یافته بعد از آن در سلک اتباع عادلشاه که فرما نروای کوکن بود داخل گشته شرایط خدمت بتقدیم رسانید. بسال ۱۶۳۷ بخش پونه و غیره در جاگیر (املاک) خود یافت و در آن بخشها بآیین زمینداری بنای توطن گذاشت و در آخر عمر بنوکری شاهجهان پادشاه گورگانی سرمایه افتخار اندوخته ملازم رکاب شد و شیواجی پسرش در جاگیر بود. شهر پونه که اینک بعد از بمبئی مرکز استان مهاراشتر است را بشمار میآید در آن روزگار روستای مخروبه ای بود و باشندگان آن بسیار اندک و پراکنده و خانه های پوشالی، مساکن آنها را تشکیل میداد. مباحث ساهوجی در آبادانی پونه اقدامات مجدانه بعمل آورد و مزارع و باغات عالی احداث و بناهای رفیع برای اقامت ارباب خود ساختمانمود. پس از مسافرت ساهوجی از پونه واشتغال او در پیکارهای ابراهیم عادلشاه، با نویش جیجی بائی با تفاق کودک خردسالش شیواجی بسرپرستی مباحثا ملاک در آنجا

میزبستند. شیواجی تربیت یافته ما در دانشمند و مباحث سردلسوز پدر خویش میباشد. در تمام مدت عمر لذت مهر و محبت پدری را نچشیده است.

بگفته سرکار رضا حب تا ریخ شیواجی، شیواجی بسال ۱۶۳۸ وارد پونه میگردد و ۱۱ سال بعد هنگام وفات مباحث و مربی خویش، رتق و فتق امورا راضی و مزارع را خود بدست میگیرد، در حالیکه پدرش در میدان پیکارها و تهاجمات گوناگون روزگار خود را بسپری میبرد. بگفته سرکار، شیواجی نیز مانند اکبر شاه و حیدر علی و رانجیت سینگ پادشاه بزرگ هند بیسواد و امانی بوده است. بگواهی کارمندان شرکت بازرگانی شرق انگلیسی که در آن روزگار در هند بسر میبردند، عرایضی که به پیشگاه شیواجی تقدیم میگشت بدست وزیر میداد تا برایش بخواند و تا کنون هیچگونه نوشته‌ای بخط خود او دیده نشده است. اما شیواجی هوش و ذکاوت فراوانی داشت و غالباً مندرجات کتب دینی و داستانهای حماسه‌ای را که بگوشش میخوانده اند در حفظ داشت.

هنگام بیماری دوساله ابراهیم عادلشاه که بمرگش پایان یافت، آتش آشوب و شورش در سراسر قلمرو سلطنت او شعله ور گشت و سربازان و سرداران را که برای حفظ قلاع و نگهبانی مرزها گذاشته بودند، بواسطه نبودن کارفرما و نرسیدن جیره و آذوقه آواره گردیدند. از طرف دیگر سرداران سپاه دولت مغول با وارد ساختن فشار بر عادلشاه و تهاجمات پی در پی، بخش مهمی از قلمرو سلطنت او را باضمام دهستانهای متفرقه ساهاجی پدر شیواجی را که در بخشهای دیگر داشت بین خود و سلطان بیجاپور تقسیم نمودند. شیواجی که مرد بیباک و متهور و ماجراجو و ورزیده بود در آن حال فرصت یافته سربطغان و تمبردیرا فرشته اطرافیان را بدور خود جمع ساخت و اکثر قلاع و باروهای معتبره را برای عادلشاه که خالی از سپاهیان محافظ و آلات دفاع بود بتصرف خود درآورد بگفته ظهوری صاحب محمدنامه، اقدامات شیواجی در بسط متصرفات خود، بواسطه توقیف ناگهانی پدرش ساهاجی بوسیله مصطفی خان امیرالامرای بیجاپور و غصب او و ملاک او در بخش جنوبی کشور بحال ایست درآمد. شیواجی برای نجات پدر بفرار افتاد و چاره را منحصر در جلب دوستی و حسن نظر شاهجهان شاهنشاه مغول نسبت بخویش و خدمت در بسط قلمرو سلطنت او دید که با سلطان بیجاپور روابط حسنه نداشت. لذا بشاهزاده مراد بخش که از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت متوسل گردید و پیشنهادهای ضروری خود را در خدمت شاهنشاه با و گوشزد کرد و در ضمن وساطت شاهنشاه را در نجات پدرش از چنگال سلطان بیجاپور تقاضا نمود. شاهزاده مراد بخش بغیر از وعده‌های زبانی، بشیواجی همراهی نکرد، تا آنکه سلطان بیجاپور پس از چند ماهی بنا بمصالح سلطنتی خویش، ساهاجی را با گرفتن پیمان وفاداری و تعهد پرداخت مبالغی هنگفت برای آزادی از زندان رها کرد.



چون شاهنشاه مغول برای نجات ساهوچی اقدامی بعمل نیاورد، شیواجی نیز وفا به پیشنها خود را لازم ندانسته پیروی از فعالیت‌های دولتین مغول و بیجا پور تکه‌هایی از قلمرو سلطنت نظامی را متصرف گردید. بگفته‌ی ابراهیم خان "چون علی‌عادلشاه به سلطنت رسید بوا سطر صغرسن، خبرگیری ملک چنانکه با یدنتوانست. لذا زور و قوت شیواجی دوچندان شد، و ساقی قلاع ککوکن را بتصرف درآورد و نیز حصنهای جدید را با آلات جنگ برپا و آماده ساخت و از متابعت علی‌عادلشاه بی‌محابا سر باز زده شروع بتاخت و تازوتاراج نواحی و اطراف ککوکن کرد."

در آن اوان شاهزاده اورنگ زیب از جانب پدر در دکن نیابت سلطنت را داشت. شیواجی بکوشید تا او را برسمیت شناختن متصرفات تازه خود و اداسا زدکاه از علی‌عادلشاه تسخیر کرده بود ولی اورنگ زیب روی موافقت نشان نداد. بنا بر این پس از چندی بخشی از سواران جنگی خود را، برای تهاجم و غارت و چپاول قلمرو دولت مغول در دکن اعزام داشت و آنها نیز ما موریت خود را با تهور و جسارت بی‌اندازه انجام دادند و تا دروازه احمد نگر پایتخت نیابت سلطنت تاختند. خود شیواجی با متابعت از طرف دیگر مراکز بازرگانی دولت مغول را در شمال بجا پید و زروسیم و جواهر و اموال فراوانی بچنگ آورد.

اورنگ زیب برای دفاع از قلمرو خویش و حفظ رعایا از تهاجمات شیواجی با سلطان بیجا پور پیمان مودت بست و با تفاق یکدیگر برخلاف شیواجی به پیکا رپرداختند. شیواجی دشمنان را بدرون قلمرو خود، و ارتفاعات کوههای صعب‌المرو رکشانید و رستم و افضل خان بزرگترین و قهارترین سر لشکرهای سلطان بیجا پور را با مهارت و تدبیر قتل و غنایم بیشمار بدست آورد. سپس سواحل دریا را هدف خویش قرار داده بعضی از بنا در را متصرف و راههای دریائی برای خود باز کرد.

بگفته‌ی ابراهیم خان "شیواجی دست بغارت قوافل بحری که عبارت از جهاز است برگشا دورفته رفته با بعضی از منتسبان دولت شاه اورنگ زیب عالمگیر که درامان متعلقه آن حضرت بسرزمین دکن قیام میداشتند جا ده پر خاش پیمودن گرفت. حضرت خلد مکن که غیورترین پادشاهان بود، این گستاخی را از وی نپسندیده، با میرالامرا شایسته خان صوبه دار دکن فرمان فرستاد که به تنبیه شیواجی متوجه گردد. هر چند میرالامراسعی و تلاش بسیار بکار برد کاری نتوانست ساخت. شبی شیواجی فرصت یافته با عده قلیل و تهور و سرعت شگفتی که خاصه او بود بر لشکرگاه میرالامرا شبی خون زد و در پی قتل شایسته خان در حرمسرای او داخل گردید ولی میرالامرا بوا سطر هوش یکی از کنیزان با جامه خواب فرار نمود و بوالفتح خان پسرش در آن گیرودار کشته گردید و شیواجی با نشان دادن ضرب دست سختی بدشمن و غنایم فراوان مراجعت کرد.

اورنگ زیب پس از اطلاع از چنان شکست ننگین ، شایسته خان را از سر لشگری معزول و پسر خویش شاهزاده محمد معظم را رسماً بنیابت سلطنت قلمرو دکن منصوب و سر لشگری ورتق وفتق امور و فرمان صلح و جنگ را براهه جیسینگ سردار مجرب خویش سپرده او را روانه دکن ساخت . راجه جیسینگ با مهارت خاص خویش و اطلسلاع بسپه تاکتیک جنگی شیواجی ، در حملات و پیکارهای چندکله با او نمود ، قلاع چندی را متصرف و قلمرو وی را تاراج کرده ، او را مغلوب و بزانودر آورد . چنانکه شیواجی برای حفاظت جان و مال بقیه اتباع خویش درخواست صلح داد و با تخلیه چندین قلاع معتبر دیگر پیمان صلح را طبق مقررات کمر شکن بدلخواه راجه جیسینگ مهر کرد و از بیچارگان لوازم اطاعت بجا آورد . راجه فرمان عفو تقصیرات گذشته او را از دربار شاهنشاهی دراگره بخواست و سنبها جی پسر شیواجی را با خلعت زینا و لقب پنجهزاری سرافراز نمود .

شیواجی پس از آنکه دغدغه خاطرش از ناحیه نیروی مغول آرامش یافت بسپه حملات خویش بر قلمرو سلطان بیجا پور بیفزود . آبا جی سندیسردار او شهر کلیان را مسخر ساخت چنانکه فرماندار شهر در گریز و فرار فرصت بردن بستگان خود را هم ننمود . سردار شیواجی یک دختر زیبا و خوشگل مسلمان را دستگیر و بشیواجی تقدیم کرد . دختر پریشان و مضطرب و از ترس ناموس رنگ باخته بود . شیواجی برای دور کردن ترس و خوفش گفت " اگر مادر من نیز چون تو و جیه میبود من هم مرد خوشگلی میبودم . سپس او را با زینت و جواهر بیا راست و با تفاق پانصد سوار نزد خویشانش بسپه بیجا پور فرستاد که در آنجا پناهنده شده بودند . بگفته خانی خان مورخ متعصب اسلام ، دختر نامبرده عروس ملا حمدنواب فرماندار کلیان بود و اخلاق نیکوی شیواجی را که برخلاف مهاجمین مسلم دست بناموس مردم نمیزد ، بسیار میستاید .

شیواجی با اصرار پی در پی راجه جیسینگ و وعده و پیمانهای مبنی بر اینکه اگر ناصیه سای دربار شاهنشاهی گردد ، اورنگ زیب شاه مغول او را با خلعت و جاه و مقام پیشین سرافراز میسازد و با احتمال قوی قلمرو مفتوحه او را دوباره با و مسترد میدارد ، بالاخره برخلاف میل و تصویب شورای سرداران خویش پس از ترتیب امور کشورداری در صورت غیاب همیشگی بسال ۱۶۶۵ م بسپسرش سنبها جی و برگزیدگانی از متابعان با گره و پایتخت اورنگ زیب عزیمت نمود ، از قضای روزگار و رودا و آنجا مصادف شد با نخستین جشن تولد شاهنشاه پس از نشستن بر سریر شاهنشاهی دراگره ، و جاور و جنجال زیادی در دربار برپا بود . بواسطه تاخیر شیواجی و ورود او بروز جشن ، کسی از بزرگان دولت و همشان با او بواسطه حضور در دربار فرصت استقبال او را نداشت مگر یکی از سران ناچیز و مهماندار او پسر راجه جیسینگ . شیواجی هنگام ظهور وارد دربار گردید و بزرگان و سرداران بنسبت مقام خویش رده بسته ایستاده بودند . شیواجی را اشتباها " در چند صد فپشت سردیگران و

دررده سرداران پنجهزاری رتبه پسرش که نسبت بمقام سلطان مرهته ناچیز و حقیر و ننگین بود نگاهداشتند و آنهم در جائیکه از نظر شاهنشاه مخفی بود . بعلاوه مهاراجه جسونت سینگ که جلو او ایستاده بود ، سرداری بوده که در میدان پیکار با شیواجی روباه صفت پشت بسربازان او کرده روی بگریز نهاده بود . شیواجی از دیدن اینحال بغرید و با غضب صدای اعتراض بلند نمود که مردی چون من پشت سرنا بکاری قرار میدهید که در میدان رزم پشت خود را بسربازان من نشان داده است . این را گفته از دربار قدم بیرون نهاد .

پادشاه پس از اطلاع از پیش آمد چند نفر از بزرگان دربار را مامور کرد که شیواجی را آرام کرده و خلعت با و پوشانیده بدربار باز آورند . ولی مزاج گرم و تند شیواجی از سخنان نرم و عذرهای آنان آرام نیافت از رفتن بدربار رو پذیرفتن خلعت سرباز زد . لذا بزرگان با سیاست بشاه فهماندند که حال شیواجی بواسطه حرارت روز و مسافرت دور و دراز که پیموده است دگرگون گردیده و از حال اعتدال بیرون است . بنا براین مهماندار بفرمان شاه ، شیواجی را برای آسایش بمنزل برد .

سر لشکر و سردارانی که در میدان آورد گاه از شیواجی شکست یافته و شرمساری دیده بودند وهم بواسطه حسادت با راجه جیسینگ که شیواجی را منکوب ساخته بود ، فرصت خوبی یافتند که شاه را برخلاف شیواجی برانگیخته و پیمانها راجه جیسینگ با و داده بود بی اعتبار سازند . لذا گوش شاه را نسبت برفتار حق بجا نبشیواجی ، در دربار و تهور بی سابقه و مسموم ساخته و را بقتل وی ترغیب مینمودند . پسر راجه جیسینگ که سمت مهماندارى او را داشت پشاهنشاه عرض نمود که پدرش شیواجی را با وعده های بسیار خوب مبنی بر نوازش و دلجوئی شاهنشاه از وی او را بدربار و آگره روانه ساخته است . اگر چنانچه شاهنشاه ب فکرنا بود کردن شیواجی است بهتر است اول او را (مهماندار) بقتل رسانیده سپس بشیواجی پرداز اورنگ زیب برای تسکین خاطر او قاصدی بدکن اعزام داشت تا گزارش وعده و پیمانی را که راجه جیسینگ بشیواجی داده است برایش بیاورد و در ضمن شیواجی را در منزل حبس نظر نمود و خانهاش را با پانصد سرباز مسلح محاصره کرد و چندین نفر نیز در خود منزل کشیک میدادند و او را از نظر دور نمیداشتند و در ضمن قدغن ساخت کسی بملاقات شیواجی نرود . بالاخره شیواجی در طی سه ماه حبس نقشه فرار خویش را طرح و عملی نمود و مسافت یک هزار میل را از آگره پایتخت اورنگ زیب تا را جگر دپا پتخت خویش بیراهه و پیاده در مدت ۲۵ روز پیمود .

فرار شیواجی از آگره ، اورنگ زیب را پریشان ساخت و مهماندار او را زندانی و محافظان را سیاست نمود . شیواجی پس از ورود بما وای خویش خود را تا سه ماه پنهان ساخت . پس از استراحت و بهبودی کامل خود را آفتابی و نقشه کین تیزی از دولت مغول را طرح و عملی نمود و دو دفعه ناگهان و با سرعت شگفتی بشهر سورت پایگاه نظامی دولت مغول و مرکز بازرگانی حمله برد و آن شهر را با استثنای کاخانهای انگلیسی و پرتغالی و هلندی کاملاً غارت و آتش زده مراجعت نمود .

غا رتگری و سرعت حملات شیواجی چنان بغایت زیاد بود که استماع نامش مردم آن سرزمین را بلرزه درمی آورد. سورت موقعیت بازرگانی خود را بواسطه تهاجمات شیواجی از دست داد. شرکت بازرگانی شرق انگلیس سورت را ترک و جزیره ما هیگیرا با تلاقی بمبئی را پایگاه و مرکز بازرگانی خویش قرار داد. شیواجی در زندگی ماجراجویانه و دلورانه خود سالودهٔ سلطنت مرهته را بریخت و این گروه برزگر و رنجبر را بسوی زندگی دلیرانه و سلحشوری سوق داد.

### تا جگذاری

بین هندو رسم است تا پادشاه هندو مراسم تا جگذاری را که با مراسم دامنه دار و پرپیچ و خم دینی توأم است بجانیا وردا و رایادشا همیشه سندیلکه و راطا غیویا غی میخوانند و فرما نبری نمیکنند. شیواجی برای رفع این نقیصه و هم برای اینکه پادشاهان دیگر هند را پادشاهان نونی بشناسند، ناگزیر شد که پس از پیروزیها و بسط قلمرو سلطنت مراسم تا جگذاری را بعمل آورد. برای انجام اینکار مانع بزرگی وجود داشت و آن اینکه برهمنان فقط گروه رزمیان (خستریا) را محقق تا جگذاری میدانند و مراسم را برای اوج می آورند. لذا برای شیواجی که نیای بزرگش مردی کشا و رز بود و پیر مردان قوم بیاد داشتند تا جگذاری خالی از اشکال نبود. بایستی بزرگترین و سرگروه برهمنان پندیت بخشتریان بودند و گواهی دهند. بنا بر این وزیرا و پس از کوشش بسیار شجره نامه خاندان بهونسله را که وی از آن بود پیدا کرد و برهمنان را نشاند و متبخر در چا روید، بنام گاگا بها ته بدرستی آن شجره نامه گواهی داد و پس از الحاح و اصرار بسیار بزرگان مرهته حاضر شد مراسم تا جگذاری شیواجی را بشخصه انجام دهد و از مرکز خویش در بنارس و شمال هند بد جنوب هند و راهیری پایتخت شیواجی مسافرت نماید.

گاگا پس از ورود به راهیری، مراسم تا جگذاری را نخست با پایبوسی از ما در پس از ۹ روز در ۶ ژوئن ۱۶۷۴ میلادی بپایان رسانید. نماینده شرکت بازرگانی شرق انگلیس نیز با هدایای مناسب برای راضی نگاشتن او و عدم تجا و زحمله برشته بازرگانان آنها در مجلس جشن حاضر در ۱۱ ژوئن پیمان بازرگانی و کسب اجازه در تشکیل تجا رتخانه در پرا و قلمروا و با دولت شیواجی منعقد ساخت. شیواجی بسال ۱۶۸۰ میلادی بمرگ طبیعی درگذشت.

### اصل و نسب شیواجی

چنانکه گفتیم علی ابراهیم خان صاحب تاریخ مرهته قوم بهونسله را از اخلاف راناهای اودیپور میداند که نسب خود را بیکی از افراد انوشیروان دادگر شاهنشاه ساسانی میرسانند و گفته امبئی برای اینکه اولاد انوشیروان هنگام هجوم عرب بر ایران با طرف پراکنده شده و یکی از آنها بهندا فتاده و بمقام را جگی رسیده پذیرفتنی نیست زیرا که شیرویه پور خسرو پریوز در قتلعام شاهزادگان ساسانی کسی را باقی نگذاشت مگر دوسه کودک شیرخواره که در ایران بگمنا می میزیستند. لذا هنگام جنگهای عرب با

ایران شاهزاده‌ای باقی نبود که پا بفرار گذارد. بعلاوه شاهزادگان ایرانی مرگ را بر پشت بدشمن کردن گوارا نترمیدانسته‌اند. با احتمال قوی شاهزاده‌ای از ساسانیان در روزگار هرمز یا خسرو پرویز بهند رفت‌ه باشد.

آقای جی‌جی باهی مورخ پارسی در مقاله خود مورد شیواجی و رابطه او با بمبئی در سالنامه ۱۹۶۰ قیصر هند بمبئی با استناد از مندرجات بمبئی گزت Bombay Gazette سالمه مه ۱۹۰۶ م مینویسد "شیواجی خود را از اخلاف رانای (پادشاه) "مارور" یا "اودیپور" میدانند. شاهانیکه خود را از نسل نوشزاد پسر انوشیروان عادل (۵۳۱ - ۵۷۹ م) از دختر امپراتور موریس (۵۳۹ - ۶۰۲ م) می‌شمارند و به آن مباحات مینمایند. نوشزاد بواسطه پیروی دین نصارا طرف توجه پدر نبود. بکمک عیسویان ایران برخلاف پدر قدبرافراشت و سپس بهند فرار نمود. شاهزادگان راجپوت او را عزیز و محترم داشتند. بعدها با یکی از دختران آنها ازدواج نمود و راناهای اودیپور از این پیوند بوجود آمده‌اند."

قسمت اخیر گفته آقای جی‌جی باهی قابل قبول نیست زیرا که نوشزاد بگواهی شاهنامه و روضه الصفا جلداول در پیکاری که با کمک عیسویان ایران با سپاه پسر نمود در میدان جنگ کشته شد. ناسخ التواریخ نیز همین قول را تکرار اما نام پسر مسیحی انوشیروان را نوبر داد مینویسد که تحریفی است از نوشزاد. دکتر آرتسور کریستنسن نیز با همین عقیده موافق است.

اورم Orme در آثار تاریخی خویش Historical Fragments 1782 مینویسد "شیواجی از اخلاف راجه چیتور می‌باشد که نسل خود را به پورس میرسانند و مباحات میکنند براینکه خاندان آنها قدیمترین و معتبرترین پادشاهان هند و راجه بزرگترین گروه راجپوت می‌باشند. سرتامس روه Sir Thomas Roe باریسر Barnier تیونات Theuenot نیز با این قول موافقت. اما ابوالفضل در آئین اکبری مینویسد که شاهان چیتور از اولاد انوشیروان پادشاه ایران می‌باشند."

دکوننه De Cunha مورخ مشهور پرتغالی در کتاب خویش Origin of Bombay

مورد اصل و نسب شیواجی چنین صحبت میدارد:

"شیواجی از گروه بهونسله می‌باشد و نام پدرش ساهاجی و نام نیایش مالوجی است. طایفه بهونسله نسل خود را از شاخه جوانتر خاندان شاهی اودیپور میدانند. پدر مالوجی را نام بالاجی فرزند بهوساجی و نخستین فرد این خاندان است که در دکن سکونت اختیار کرد. ساهاجی پدر شیواجی با جی‌جی بائی دختر جادورا و ازدواج نمود. جادورا و خود را از نسل راجپوت مارور میدانند که چیتور پایتخت آنهاست. بگفته Tod

صاحب تاریخ راجستان پادشاهان چیتور نسب خود را از یکسو به گلوت Ghelot پادشاه مارور میرسانند و از دیگر سو بخاندان ساسانیان ایران . پرنس گوها Goha که در ولای پایتخت نیاکان خود فرمانروائی میکرد بدختر انوشیروان از زن عیسویش که دختر امپراتور موریس بود ازدواج نمود و راجه باپور Bapur از این پیوند متولد شد . یکی از دختران راناها ( شاهان ) بعقسد ازدواج جوانترین پسری زدگرد آخرین پادشاه ساسانی در آمده است .

بگفته پروفیسور عباس شوشتری (مهرین) . پسر ونوه یزدگرد مدتی در تخارستان از جانب خاقان چین فرمانروائی میکرده اند . بنا بر آنچه گذشت در عروق شیواجی نه تنها خون هندی از راجپوتهای دلیر مارور جاری بود بلکه بگواهی مورخان نامبرده در بالا خون پادشاهان ساسانی ایران نیز جاری داشت .

## ایرانیان وزرتشتیان درهندا زروزگاران کهن

شاهنامه فردوسی ، آئین اکبری شیخ ابوالفضل ، تاریخ فرشته ، از پادشاهان سرداران ایران ، درهند ، دردوران پیشین صحبت مینماید . درمهابهاراتا ، ریگ ویدا ، کتب دینی هندوان ، اشاراتی موردپارسیان وپارتیان موجود است . ظفرنامه تیموری مولفه ۸۲۸ هق ، که مولانا شرف الدین علی یزدی ، بامیرزا ابراهیم نوه امیر تیمور ، از روی یادداشتها و اسناد خبرنگاران تیموری تدوین کرد ، بسازگبران و مجوسان وثنویه یاد میکند ، که درسند ، بطئیر ، پانی پت ، دهلی ، میرتهه و جمون با تفاق هندوان بمقابله سپاهیان تیموری بسه دفاع میپرداخته اند . اینک بکوتاهی بذکر گفتار آنها و دیگران میپردازیم . شاهنامه مورد فرانک ، مادر شاه فریدون که برای تامین جان فرزند شیرخواره خود از خطر ضحاک خونخوار او را بهند میفرستد چنین گوید :

چنین گفت با مرد زنها ردار  
فرا ز آمده است از ره بخردی  
که فرزند شیرین روانم یکیست  
شوم با پسر سوی هندوستان  
مرا این را برم سوی البرزکوه  
چو غرم ژیان سوی کوه بلند  
که از کارگیتی بی اندوه بود

دمان مادر آمد سوی مرغزار  
که اندیشه ای دردم ایزدی  
همی کرد با یدکز آن چاره نیست  
ببرم پی از خاک جادوستان  
شوم نا پدید از میان گروه  
بیاورد فرزند را چون نوند  
یکی مرد دینی بر آن کوه بود

منم سوگواری ازایران زمین  
همی بودخواهدسراجمن  
پدروار لرزندهبرجان اوی  
نیاورد هرگز بدو بادسرد

فرانک بدوگفت ای پاکدین  
بدان کاین گرانمایه فرزندمن  
ترا بادباید نگهبان اوی  
پذیرفت فرزند او نیکمرد

شاهنامه مورد تبلیغ دین زرتشتی و نامه نوشتن شاه گشتاسب با طرافس  
از پیروزی در پیکار با ارجاسب گوید .

که ما را خداوند یافه نهشت  
گزینی با آذر پرستان دهید  
که فرخ شد آن شاه و ارجاسب شوم  
غلامان و اسبان آراسته  
گزینش بدادند شاهان سند

سوی کاردانانش نامه نوشت  
چوپیزی شاهتسان بشنوید  
چو آگاه شد قیصر آن شاه روم  
فرسته فرستاد با خواسته  
شه بربرستان و شاهان هند

در جای دیگر مورد آتش پرستی گوید :

میگوئید که آتش پرستان بدند  
مورد اسفندیار روئین تن که از سوی شاه گشتاسب ما مور بروائی دین میگردد چنین  
آورده :

همه کشوران را بدین اندر آر  
بگرد همه کشوران با سپاه  
زدریا و تاریکی اندر گذشت  
همه نامه کردندزی پیلتن  
از این دین گزارش همی خواستند

بدوگفت پایت بسزین اندر آر  
بشد تیغزن گرد کش پور شاه  
بروم و هندیستان بر بگشت  
شهروم و هندوستان و یمن  
مر این دین به را بیا راستند

شاهنامه مورد پیکارهای خاندان رستم در هندیان صحبت میدارد که ذکر همه  
سخن به درازا کشاند .

صاحب تاریخ فرشته موردایرانیا در هندیان گوید "مهاراچ ولدکش پیوسته  
پاشاهان ایران طریقه محبت و داد سلوک میداشت . اما آخر کار برادرزاده از او  
رنجیده بخدمت فریدون رفت و وی گرشب بن اطرد را با سپاه رزمخواه بکمک او  
تعیین فرمود و چون گرشب بدیار هند درآمد ، خرابی بسیار آن دیار رسانید و  
تاخت و تاراج بده سال کشید . مهاراچ پاره ولایت ببرادرزاده خود داد و از خود  
راضی ساخت ، و پیشکش خوب بهمهری گرشب ، جهت فریدون ارسال داشت . در زمان

مهاراج، سام نریمان از جانب فرمانروای ایران متوجه بقصد گرفتن هندوستان، روبه پنجاب آورده بود و مالچند سپهسالار، با خلاصه لشکر هند بمقابلها و شافته، جز صبر چاره نداشت، تا آنکه مالچند بوسیله ایلچیان چوبزبان و فرستادن زرو جواهر و پیلان و دادن ملک پنجاب بسام نریمان صلح کرده برگشت، بعضی بر آنند که از عهد فریدون، با زینجا بدرتصرف پادشاهان عجم بوده و اولاد گرشب کد رستم و اولادش باشند پنجاب و کابل و زابل و سند و نیمروز بجا گیرداشتند.

"کیشوراج بن مهاراج چون دید حکمرانان دکن برخلاف او بلند شدند، عریضه مع پیشکش فراوان بخدمت منوچهر فرستاده استمداد نمود. منوچهر سام نریمان را با سپاه گرانگسیل نمود. کیشوراج تا موضع جالندر استقبال کرد و لوازم ضیافت بتقدیم رسانید و بهمراهی وی روی توجه بجانب دکن آورد. رایان دکن از هیبت سپاه ایران، پریشان گشته، ملک دکن با زبنتصرف راجه هند درآمد.

"زمان فیروز رای ولد کیشوراج، چون از فوت سام نریمان، ضعفی در سلطنت منوچهر پدید آمد و افراسیاب که آنته از فرصت مینمود بر او لشکر کشید و غالب گشت، فیروز رای حقوق منوچهر و سام نریمان بر طاق نسیان گذاشته، لشکر به پنجاب کشیده، از تصرف مردم زال بن سام نریمان بر آورده جالندر را دارالملک خود ساخت و ایلچی مع تحف بخدمت افراسیاب فرستاده، خویشتن را از زمره دولت خواهان او شمرد. تا عهد کیقباد پنجاب بدرتصرف رایان هند بود. اما چون جهان پهلوان رستم دستان مسند پهلوانی را بوجود خویش مزین گردانید، بقصد استرداد پنجاب متوجه هند شد. فیروز رای تاب صدمه رستمی نیاورده. خود را بکوهستان ترهت کشید و چون رستم، سند و ملتان و پنجاب گرفته بطرف ترهت روان شد، فیروز رای هراس بیقیاس بخود راه داده، بکوهستان چهارکنده و کنده و ارگریخت و دیگر روز خوش ندید و در همان ایام درگذشت. چون خبر فوت فیروز رای، برستم دستان رسید، بنا بر بیحقوقی و بیوفائی که از رای مذکور بوقوع پیوسته بود؟ نخواست که فرزندش بر مسند سلطنت متمکن گردد. پس یکی از سرداران هند را که سورج نام داشت و در آن اوان بخدمتش شتافته بود. بر تخت هندوستان نشانیده خود با ایران مراجعت نمود - سورج بعد از ۵۰ سال حکومت درگذشت. معاصر کیقباد بود و هر ساله باج میفرستاد. پس از او پسرش بهراج پادشاه شد، کیدار نام برهمنی بر او خروج کرده زمام سلطنت هند بکف گرفت و پادشاه بزرگ شد اما غاشیه اطاعت کیکاوس و کیخسرو بردوش داشته تحف میفرستاد.

صاحب آئین اکبری (جلد سوم) در مورد اقامت و آمدورفت پادشاهان و سرداران ایران به هندوستان و چین مینویسد "جمشید شانزده سال در کابل بسر برد و نهفته



میداشت ، چون برزبانها افتادشبی بهندوستان بدررفت ، اسدی از آن شب  
گوید :

شبی تیره چون روی زنگی سیاه      نشا ندم دم دود بر روی ماه  
چنان تیره گیتی که از لب خروش      زبس تیرگی ره نبردی بگوش  
و چندی ما بین سپاه هیگری بسر برد و چون نزدیک شد آشکارا گزرد ، از راه  
بنگاله به چین گریخت و در آن راه بدست پژوهندگان ضحاک افتاد . ضحاک ابن  
مرداس نیز چند بار به هند رفته ، اسدی گوید :

همان سال ضحاک کشورستان      زبا بل بیامد بکابلستان  
بهندوستان خواست بردن سپاه      کهرفتی بدان بوم هرچندگاه  
گرشاسپ بن اطرب بهندوستان آمد و شگرف آویز شبهائی کرد اسفندیار روئین  
تن بروائی آئین زرتشت برآمد ، و از کوشش او جهانیا ن بدان کیش گرویدند . بیاس  
نصیحت نامه فریدون داشته بروش خویش گذاشت . نریمان بن گشتاسب ، سام  
نریمان ، زال سام ، فرامرز پور رستم و بهمن اسفندیار نیز بهندوستان  
آمدند .

" چون اخترشناسان ، گرشاسب را از پادشاهی بهمن و برانداختن خاندان و  
ویران ساختن زابلستان و فرزندان رستم و بر آوردن میت گرشاسب و فرزندان و را از  
دخمه آگاه ساختند اولادش دخمه او را در قنوج هند بر ساختند . و چون گرشاسب عنصر  
پیوند گسیخت نعلش او را سام بدان معموره رسانید . و چون سام را پیمان نه زندگی  
بر شد ، زال او را بدان شهر برد و چون رستم فوت کرد ، فرامرز او را بقنوج رسانید  
و چون بهمن بر زال و فرامرز چیره دست آمد و فرامرز در آن آویزه فروشد  
زابلستان را خراب کرد ، و بقنوج آمد . آهنگ آن دخمه نمود ، از سهمناکی نتوانست  
درآمد . گویند هر کدام از آن چهار بزرگ ، از پیش بینی جهت او ، تحفه سترک  
در آنجا گذاشته بود . از آن جمله جام جهان نما ؟ که کیخسرو هنگام بدرود کردن  
این جهان برستم داده ، و نودمین الماس از گرشاسب و هر کدام از ایشان برخی از نیکو  
کاریهای خویش بر لوحی نگاشته ، چنان خواهش نموده اند که بدخمه ایشان گزندی  
نرسانند . بهمن از چنان پیش بینی و پیشکش ، بدر ازای غم در شد و دست از آن سکا  
باز کشید . همانا که فرامرز دوبار با این ملک آمد ، چه رستم هنگامی که با برز و نبرد  
میباخت و بازوی او آسیب یافت ؛ بکیخسرو میگفته که اگر امشب پور من از هند  
بیاید ، چاره برزو تواند کرد و بناگهانی رسیدن و کار ساختن او برزورا ."  
" مانی پیکرنگار از چیره دستی خود را پیغمبر و انمود که منم فارقلیط .  
شاپور بن اردشیر با بکان او را پذیرفت و در کمتر زمان ناسرگی گفتار ، بروی روز

افتاد. خواست که او راه‌گرای نیستی گرداند. بحیله‌کاری راه‌گریز فراپیش گرفت، و از آنجا بهند آمد و هنگامه‌لختی گرمی پذیرفت و بختا و ختن رفت. بیشتر بشرقی زمین بسرمیبرد. " بدیهی است بسیاری از پیروان ایرانیان نیز با تفاق او در هند در حال اقامت افکنده بتبلیغ مشغول گردیده‌اند.

دانشمند پارسی دکتر جیوانجی مدی در تائید گفته آئین‌اکبری، در یکی از مقالات ایرانشناسی خویش گوید که هنگام مسافرت بدره خیبر، مردم آن حدود بنای باره جمرو، واقع در آن حوالی را بشاه جمشید پیشدادی نسبت میدهند پرفسور دارمسترنیز همین قول را از مردم آن سامان شنیده.

چندین نفر از خاورشناسان معتقدند که ایرانیان از دوره ویدا بخاک هندوستان قدم گذاشته‌اند. دکتر اشپیکل در دیباچه اوستا جلد دوم ص ۱۰۶ گوید: " محل سکونت ابتدائی نژادهند و آلمان را در منتهی شرقی ایران در بخشی باید جست که جیحون و سیحون سرچشمه میگیرد... نه تنها ایرانی بلکه هندی نیز با تفاق آنها بشهرهای سند مهاجرت نموده‌اند و یحتمل ایرانیان بنا با اختلافی که در دین و ایمان با هندوان پیدامی نمایند، بسوی مغرب رهسپار میشوند. " پروفیسور مکس مولر گوید " حتی با گواهی جغرافیائی نیز میتوان ثابت کرد که زرتشتیان قبل از مهاجرت با ایران، در هند ساکن بوده‌اند. زیرا واژه‌ای که در دوره ویدا، برای زرتشتیان بکارفته، در حق فرقه‌ها و ملل گوناگون هند و ایران نمیتوان اطلاق کرد. بیشک نیاکان زرتشتی کنونی در دوره ویدا از هند با ایران مهاجرت نموده‌اند. " باز در سخنرانی خویش مورد علم زبان همین گفته را تکرار و گوید " زرتشتیان از جمله کولونی‌ای میباشند که در شمال هند و بسا مردمی که کتب دینی آنها ویدا میباشند با هم میزیسته‌اند. سپس زرتشتیان بسوی اراچوسیا (قندهار؟) و ایران کوچ مینمایند. "

پروفیسور بهاگوت واپته در کتاب خویش کلید تفسیر ویدا اشعار میدارند در ریک ویدا اشاراتی مورد پارسیان و پارتیان موجود است، چنانچه در یک ویدا ( 8-1105 ) آمده پارشوها (پارسیان) مرا مثل چندین زن بستوه در آورده‌اند. در بخش ( 46-6-VIII ) آمده از یادوا، شهر تریندیره، صدگا و واز شهر پارسی هزار گابزور گرفتم، باز جای دیگر آمده " ای مردم پارتیان و پارسیان ثروت شما را دیده حاضر بغارت میباشند. ای ایندرا و ارونا پیش آمده، دشمنان دسیو و آریان را نابود ساز.

پروفیسور لودویک، واژه سانسکریتی پریتوپارشوارا بپارتی و پارسی معنی میکند. در سنگ نبشته بیستون نیز واژه پارسا و پارشوه آمده که برابر واژه‌ها

پارشوا و پریستوسا نسکریت است. بنا بر آنچه گذشت گروه پارشوا و پریستومردم ناحیه‌ای میباشند که برهند حمله می نموده‌اند. و کتر مویرد رمتون سا نسکریت اشعار میدارد که از واژه دسیودرکتب سا نسکریت مراد انسا ن است نه دیوان. دسیومردم اروپائی میباشد. شاپورجی هدی والا با مدارک نشان میدهد که واژه دسیودریگ ویدا برای نام زرتشت و زرتشتیان بکار رفته است. در متن منوسمریتی آمده که کامبوجه، یا وانه، سکا، پراده، پهلوه و مانند آن مردم دسیومیباشند. بگفته چندین دانشمند از پهلوه. مراد پارسی یا پارتی است. بنا بر این اگر مردم دسیو در دوران ویدایا پیش از آن در هند میزیسته‌اند پهلوه هم جزو آنان بوده‌اند، به گفته استرابو، ارشاک بنیان گزار خاندان اشکانی راداهی میگفته‌اند. بگفته کنینگام واژه داهی در اوستا دهیو و در سا نسکریت دسیو میباشد.

نویسنده مقاله واژه هون در دایرة المعارف بریتانیا گوید مردم هون پیکارهای بسیار در دوره زرتشت و حتی قبل از آن با پارسیان و پارتیان داشته‌اند. بگفته گشتا سب نریمان با ستناد از طبری، انوشیروان و خسرو پرویز با پیمانهای با پادشاهان هند جنوبی و سند، رابطه دوستی برقرار و تحف و هدایا با تفاق سفیران بهم دیگر رد و بدل میکردند. سال ۶۲۵ میلادی سفیری از جانب پولی کسین دوم پادشاه هند بدربار خسرو دوم رفت. شاهنشاه ایران نیز سفیری از جانب خود بدربار پادشاه هند فرستاد که با احترام شایانی پذیرائی شد، تا بلونقاشی بزرگی در غار نمره یک اجانته نزدیک اورنگ آباد: هر چند از گذشت زمان خراب گشته: باز هم مراسم تقدیم نامه شاهنشاه ایران، بشاه هند، توسط سفیر نمایان است. بگفته صاحب بمبئی گزت (جلد ۱۳ ص ۲۴۸) نقاشی مزبور سندی است که مکتب نقاشی اجانته از مکتب نقاشی ایران الهام گرفته است بگفته فرگوسن، در سال ۳۶ پادشاهی خسرو دوم نامه و هدایائی بین پادشاه ایران و پادشاه هند پولی کسین دوم (۶۱۰ - ۶۳۴ م) رد و بدل میگردد. ورود سفیرانوشیروان بدربار پولی کسین دوم، پادشاه بادامی واقع در جنوب مرآتة موضوع یک تابلو نقاشی در غار اجانته میباشد. تابلو دیگر بنظر میرسد خسرو پرویز و معشوقه زیبایش شیرین باشد.

صاحب بمبئی گزت (جلد ۱۳ ص ۲۴۸) مینویسد طبق خبر در دست در اوایل سده هفتم میلادی دسته‌ای از ایرانیان وارد هند میگرددند. بعقیده ویلفورد رئیس دسته نامبرده پسر خسرو پرویز بوده و خاندان مهاراجه اودیپورا نسل اوست.

شیخ ابوالفضل صاحب آئین اکبری در جلد اول ضمن تشریح صوبه اجمیر، در تأیید گفته بالا مینویسد که رانای میوارازگروه کهلوت، خود را از نژاد انوشیروان عادل می‌شمارد چتراپاتی شیواجی، بانی دولت مهاراشترا، در دکن، که اورنگ زیب پادشاه مقتدر مغول را پریشان ساخت، خود را از اولاد رانا ونسل ساسانیا ن میدانند. نگارنده در مجله مهر شماره ۵ دوره ۱۳ در مقاله‌ای تحت عنوان شیواجی بطور مشروح در این مورد صحبت داشته‌ام.

### نفوذ دین زرتشتی در هند

در دوره ظهور اشوزرتشت، برهمنی دانشمند و عارفی کامل در هند میزیست که چنگر نگاه‌ها چه نام داشت. ( دره سند را با حتمال قوی در روزگار پیشین هند می‌گفته‌اند) جا ما سب وزیر شاه گشتا سب پادشاه بلخ یکی از مریدان او بشمار بود. چون شنید پادشاه و درباریان دین اشوزرتشت را پذیرفته‌اند، برانگیخته شد. نامه‌ای بسوی شاهنشاه گسیل کرد، که ترک پیروی پیغمبریزدان گوید. شاه گشتا سب او را ببلخ و مناظره باشت زرتشت دعوت نمود. چون بپایتخت رسید و با پیغمبر روبرو گردید. پاسخ پرسشهایش را بدون گشودن لب بشنید. سربکرنش فرود آورد و دین پیغمبریزدان را پذیرفت و بهند مراجعت نموده، بروائی آئین مزدا پرداخت. همینطور سنت زرتشتیان، از بیاس‌نامی ذکر میکند، که از عارفان هند بوده و در بلخ به حضور پیغمبر رسیده و ایمان آورده، بهند مراجعت نموده است. صاحب زرتشت نامه و دبستان المذاهب از آنان صحبت میدارند، چون خراسان شامل بخش مهم افغانستان کنونی. مهد دین آریائی مزدیسنی و زرتشتی میباشد، بیقین میتوان گفت که دین به از راه قندهار به پیشا و روپنجا بوشمال هند و فلوات جنوبی کوه هیمالیا نفوذ پیدا کرده و با حتمال قریب، بواسطه نفوذ ایسن دو عارف هندی بسیاری از مردم آریائی نژاد شمال هند، بدین زرتشتی درآمده‌اند. دکتر جیوانچی مدی، با مدارک لازم نشان میدهد، که گفتار صاحب زرتشت نامه، هر چند که در دوره اخیر سروده شده، لیکن پذیرفتنی است، زیرا اسنادی در دست داشته که اینک راه زوال پیموده است. مندرجات اثرهای دیگرش با گفتارهای بعضی نوشته‌های پهلوی در دست برابر میباشد.

دکتر اسپونر با ستان نشناس انگلیسی که حفریات پتلی پوترا، پایتخت آشوکا،

درپتنه کنونی بسرپرستی اووهزینه سررتن تاتا پارسی مقیم بمبئی انجام یافته درگزارش خودا وجود نفوس بیشمار زرتشتیان و مغان در شمال هند ، ازبیهار گرفته ، تا به پنجا ب و پیشاور ، سخن میراند ، که هنگام پادشاهی خاندان موریان ، که مقارن سال ۳۲۳ پیش از میلاد بوسیله چندرا گوپته بنیاد گردید میزیسته اند . دکتر اسپونر معتقد است ، که چندرا گوپته ایرانی وزرتشتی بوده بتشکیل سلطنتی در شمال غربی هند اقدام نموده است . کابل و شهرهای جنوب هند و کش و پنجا ب جزو قلمرو سلطنت او بوده و نوه اش آشوکا بروسعت آن افزوده تا بمرز آسام و بخشی از اوریسه میرساند .

دکتر اسپونر ، باستناد از مهاباراتا و نوشته های باستانی سانسکریت معماران کاخ شاهنشاهی آشوکا ، درپتلی پوترا ، را ایرانی میدانند ، که بعینه مانند کاخ شاهنشاهی داریوش درپارس ولی کوچکتر ساخته شده است . مصالح ساختمانی عمارات درپتلی پوترا ، بطور کلی از چوب میبوده ، اما ساختمان قصر آشوک ، از سنگها و ستونهای شفاف بزرگ بتقلید تخت جمشید معماری گردیده . بگفته مهاباراتا ، کاخ آشوک رادیوهائی بنام آسوره مایه ساخته اند . آسوره مایه واژه سانسکریت است که بجای اهوره مزده بکاررفته و چون ایرانیان چنانکه درسنگ نبشته های هخامنشی ثبت است . انجام کارهای خود را بکمک اهوره مزده میدانسته اند .

معماران کاخ آشوک نیز انجام کارهای خود را بیاری اهوره مزده قلمداد نموده اند . بنا براین هندیان در داستان ساختمان کاخ مذکور ، آسوره مایه را معمار کاخ پادشاهی خاندان موریان نامیده اند . نوشته های باستانی هند بجای اینکه کار خود را بیاری خداوند قلم دهند ، آن را کار خداوندان مینامند . جهانگرد چینی بنام هیوئن تسنگ ( ۶۹۵ م ) مینویسد قصر چندرا گوپته بشکل قصر پادشاه کشور بسیار دور ساخته شده است .

بگفته مهاباراتا کاخ سلطنتی خاندان موریان را پادشاهان بیگانه بنام دانهوه ساخته اند . دانهوه تغییر شکلی است از واژه دنگهاوه ایرانی ، زیرا زرتشتیان خود را از نژاد آریاوه دنگهاوه (کشور ایران) نامیده اند . نکته جالب توجه دیگر واژه موریان نام خاندان چندرا گوپته است ، تعبیرات درست دانشمندان هند ، مورد این نام بنظر دکتر اسپونر ، قانع کننده نیست ، جیسوال معتقد است واژه موریان از واژه " مروه " اوستائی و " مرگو " فرس باستان و مرو پارسی است . دکتر اسپونر معتقد است واژه مروه مشتق از مرغاب است که در مرودشت پارس واقع است و در هند بشکل موریان بنام خاندان چندرا گوپته تبدیل

گشته ، بنظر نگارنده دکتر اسپوندر این مورد در اشتباه است . مرغابی نیز در استان بادغیسات افغانستان موجود است . موریایستی از موشق و چندرا گوتیه باشند آن شهرستان ، بخش جنوبی خراسان را بتصرف خویش در آورده ، سلطنتی بنام میهن خویش موریای تشکیل میدهد که بیپارسی امروزی مراد از آن مروزی است .

شمس العلماء دکتر جیوانجی مدی در یکی از مقالات ایرانشناسی خویش در موضوع اوستا و هند مینویسد " ایرانیها و هندیها دوشعبه مهم آریائی نژاد هند و ایرانی میباشند ، که در روزگاران بسیار کهن ، با یکدیگر آشنا و از کَشور همدیگر با خبر بوده اند .

در کتاب منو و کتاب نتریا شاستر ، از خاندان پارتهای ایرانی سخن میرانند و آنها را به نام پهره وه خوانده اند . پهره وه یا پل لوه یا پهلوه خاندان اشکانی پارته میباشند : خاندان باین نام تا زمان درازی در هند سلطنت داشته اند و قلمرو شاهی آنها تا بمیسور جنوب هند امتداد داشته است .

" تاریخ کشمیر ، بعنوان راجته رنجینی ، از گروهی بنام گندهاره ، برهمنان کهتر نژاد سخن می دارد ، که در دوران خاندان ملچا و پادشاهی " مهمیره گولسه " که آئین اکبری بنام میرخول ضبط کرده ، طرف توجه این پادشاه ظالم میبودند ، پادشاه بآن گروه برهمنان کهتر نژاد ، اجازه میدهد ، تمام اوقافزیساد و گرانبهای معبد مهمی رسواره را تصرف کنند . "

هنگام مسافرت دکتر مدی بکشمیریکی از پندیت های دانشمند سرینگر بسا و تذکرمی دهد ، که منظور از گندهاره برهمنان کهتر نژاد ، مذکور در تاریخ نامبرده موبدان و پیشوایان دینی زرتشتیان بوده است . مندرجات دیگر همان تاریخ مویید قول پندیت مزبور میباشد . بنا بر این ایرانیا و هندیان از روزگاران بسیار کهن ، با هم ارتباط داشته اند .

بگفته دکتر مدی ، مدارک ایرانی دیگر نیز در دست است که فرضیه سکونت ایرانیان را در هند ، در روزگاران قبل از تشکیل سلطنت خاندان موریایاثبات میرساند .

اوزلی در ترجمه جغرافیای ابن حوقل ( ۳۵۶ ه ) آورده که بخشی از سندهند بگبران تعلق دارد . ایلیات در تاریخ هند خویش متذکر است که منظور از گبران ، زرتشتیان هند می باشد . بگفته سعودی ( ۳۴۶ ه ) در زمان او تشکده های بسیار در هند و سندهروزان بوده است . مسعر بن مهلهل نیز همانند گفته بالاصحبت داشته است .

بزعم مورخ پارسی پرفسور شاپور شاه هرمزجی هدی والا، باستناد از نظریات پرفسور براون و ریومرادا واژه گبر را که در ظفرنا مه تیموری بکار رفته، هندویا بت پرست میدانند و معتقد است که منظور نویسندگان اسلامی در استعمال این واژه، پیروان مذاهب غیر اسلامی مانند مسیحی، هنود، برهمنائی و غیره است. بنظر نگارنده چون شرف الدین علی مولف ظفرنا مه کیزی میباشند و مسلمانان یزد عموماً "زرتشتیان را گبر میخوانده اند، منظور در استعمال این واژه زرتشتی باشد، چرا که در نقاط دیگر کتا با زگروه ثنویه که بنه یزدان و اهریمن قائلند و خلقی کثیر از مجوس و اصناف هندیان سخن میدارد. بنا بر این واژه گبر مستعمله در آنجا، دال بر زرتشتیان است نه بت پرستان هنود، چنانکه منقدان معتقدند.

بگفته صاحب ظفرنا مه تیموری، امیر تیمور درتهاجم خود بهند، هزاران زرتشتیان را که با تفاق پیروان سایر مذاهب هندی، بدفاع ایستادند، بقتل میرساند. از لابلای مندرجات کتا ببر میآید. که نفوس زرتشتیان در آن دوره در هند بسیار بوده است.

مثلاً "می نویسد، در قلعه بطنیر آنچه گبران بودند، یا مردم سامانه و کتیل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشتند، یا اهالی حصار تغلق پور، طایفه ای از بیدینان ثنویه بودند، یا ساکنان قلعه لونی گبران و نوکران ملو خان، یا پیش از پیکار دهلی بعرض رساندند، بیش از صد هزار هندی بیدینان از گبر و بت پرست اسیر شده اند، فرمان قتل همگی صادر شد، یا هندیان گبر، مراد گبران ساکن هندی، یا در بعضی مواضع گبران بیباک یا صفی گبر با جماعتی از گبران، یا شیخه گبر بر لشکر اسلام حمله نمود، و بسا مانند آن در سراسر کتا بیافت میشود. در حمله تیمور بهند، نفوس بیشماری از زرتشتیان هلاک گردیدند. ولی باز عده بسیاری از آنان در هند باقی ماندند، که بالباس هندیان ملبس بودند.

از گفتار صاحب دبستان المذاهب، چنانکه خواهیم دید، در زمان اکبر شاه گورکانی نیز زرتشتیان در شمال هند باقی بودند.

ظفرنا مه شامی نیز که در زمان حیات خود تیمور نوشته شده مانند ظفرنا مه تیموری، واژه گبران را مورد زرتشتیان استعمال نموده است: این ظفرنا مه در موزه بریتانیا نگهداری میشود بنشانسی Add. 23980

صاحب دبستان المذاهب، مولف حدود (۱۰۶۰ هـ) در فصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا گره، لاهور، کشیم رالی کاشمر سخن میراند نام چند نفر از آنان را که بعزم بازرگانی در آن

شهرها آمد و شد داشته‌اند و یا صاحب‌دلانی چند که در لاهور و شهرهای شمال هند در گذشته‌اند یاد مینمایند. اگر زرتشتیان در آن بخش‌ها نمی‌زیستند، گمان نمی‌رود صاحب‌دلان نامبرده، در دبستان المذاهبتا پایان زندگی خود در آنجا اقامت میکردند.

صاحب‌دبستان مینویسد که در پتنه بملاقات فرشیدورد، خراد و خرد مندرسید<sup>ه</sup>، خراد و فرشیدورد از دهاقین پارسی میباشند، که در شیراز بخدمت دستور آذرکیوان<sup>ن</sup> میرسند، موبدهوشیا ردرسورت متولد شد و از مریدان بنام آذرکیوان گردید. بهرام بن فرهاد از شیراز به پتنه رهسپار شد و بدستور آذرکیوان پیوست و سپس در لاهور درگذشت. موبدهوشیا ر بسال (۱۰۵۰) در آگره جان تسلیم نمود. موبدسروش و موبدهوش، با تفاق فره‌قاری، غلام شیدوش در ترخان بودند. هنگام رسیدن بخان بالیق، مردم آنجا آنها را اذیت کردند. موبدخداجوی از مردم هرات است. در استخر با تفاق موبدخوشی هراتی، با آذرکیوان پیوست. بسال (۱۰۴۰ هـ) در کشمیر صاحب‌دبستان را دیدن کرده و در همان سال در آنجا وفات میکند.

فرزانه بهرام فرشاد، بسال (۱۰۴۸ هـ) در لاهور بخدمت صاحب‌دبستان رسیده و همان سال در آنجا رهسپار جهان دیگر میگردد. موبدپرستار بن خورشید در پتنه تولد یافت، پدرش از مردم اصفهان است. در کودکی با آذرکیوان پیوست ولی پرستاری موبدسروش با او بود. بسال (۱۰۴۹ هـ) در کشمیر دیدن صاحب‌دبستان رسید. موبدپیشکارا بن خورشید، در پتنه متولد شد و با برادر خویش موبدپرستار بکشمیر آمد و از آنجا آهنگ ختا نمود. فره‌قاری و شیدوش، با هنگ بازرگان از پتنه بکشمیر و از آنجا بکاشغر حرکت نمودند، اما شیدوش بسال (۱۰۴۰) در کشمیر درگذشت.

صاحب‌دبستان بسال ۱۹۴۸ هـ چند نفر از سردیان، که دنیا و مافیها را وهم می‌پندارند، در لاهور دیده‌که نام آنها کامجوی، نیکخوی، ماهیار و شادکیش میباشد که به بازرگانی مشغول بودند و نام مسلمانی هم داشتند. و بظاهر خود را مسلمان مینمودند.

صاحب‌دبستان در نظر دوازدهم، در شرح عقاید مختلفه هند مینویسد: "باید دانست چنانچه گذارده آمد سردیان، خدائیان، رادیان، شیدرتگیا<sup>ن</sup> پیکریان، میلانیا، آلاریان، شیدابیان، آخنسیان و مزدکیان که در ایران و توران میباشند و پیروان همه را در هند دیده، بلباس مسلمانی در رفته و پنهان رهسپر کیش خویش اند."



نظرات چند نفر از دانشمندان و ایران‌شناسان بنام پارسی‌واستان اوستاپهلوی مورد مهاجرت پارسیان بهند که در رساله گجراتی منتشره (۱۹۴۱م) داده‌اند، بمنظور مزید اطلاع ذکر میگردد. استاد بهرام گورانکلسریا، مورد سکونت زرتشتیان در شمال هند مینویسد "داریوش شاهنشاهی هخامنشی سال ۵۱۲ پیش از میلاد، هند را متصرف شد. از آن زمان بسیاری از پارسیان وارد هند گردیده اقامت اختیار کردند در بعضی نوشته‌های سانسکریت بواژه پادروشیو برمیخوریم که مراد از آن پارسی است. این پارسیان از دوهزار سال پیش، در نواحی شمال هند سکنی داشته، در استقرار روابط بازرگانی کوشیده‌اند. بازرگانی ایران با بندر بهروج (گجرات) مشهور است. فردوسی نیز در شاهنامه از بهرام گور شاهنشاهی ساسانی که با نام مستعار برزوبهند آمده و اسپینودختر سنگل پادشاه قنوج را پس از انجام مراسم زرتشتی نمودن، او را بعقد ازدواج خویش در میآورد، صحبت میکند. اینک نسل آنها در هند بنام گروه‌گدی سینک را چپوت معروفند."

دستور خورشیدجی دابو، پیشوای بزرگ پارسیان مینویسد "پارسیان تنها از راه دریا بهند مهاجرت ننموده‌اند، بلکه مدارکی در دست است که در روزگار کهن، از راه هرات کابل سیستان و چمن. بقصد بازرگانی بهند آمده در آنجا میزیستند. مهاجرت از راه خشکی در روزگار درازی پیش از مهاجمان عربستان با ایران صورت گرفته است. در اولپندی و تکسیلا بقایای آتشکده پارسیان موجود بوده که بعدها بکلیسا تبدیل گردیده است؛ بعلاوه هنگامیکه سلسله هخامنشی منقرض گردید زرتشتیان بیشماری در هند میزیسته‌اند."

استاد سهراب جمشیدجی بلسارا میگوید "پارسیان ۱۲۰۰ سال پیش از حمله مهاجمان عربستان با ایران، در هند ساکن بوده‌اند. داریوش بزرگ شاهنشاهی هخامنشی با فتوحات خویش در هند، پنجا بوسندوکشمیر را جزو قلمرو سلطنت خویش ساخت. ناپاد السلطنه و فرمانروایان بسیاری از جانب او با سپاهیان پارسی، در هند سکونت اختیار کردند و بازرگانان پارسی نیز با آنها در استقرار روابط بازرگانی کوشیده و در هند رحل اقامت افکندند. بنا بر این از سال ۵۱۸ قبل از میلاد تا اواخر شاهنشاهی ساسانیان، پارسیان در هند متنفا و صاحب اقتدار بوده‌اند."

ایدلجی فرامجی مینویسد "زرتشتیان ایران با هند ارتباط داشته‌اند. گروه بسیاری از آنان، از راه خشکی بهند مهاجرت کرده و تا سده ۱۵ میلادی در شمال هند میزیسته‌اند."

فرمانروای پنجا بدرزما ن هخامنشیان پاریسی بود . زرتشتیان از دو هزاروپانصدسال پیش در شمال هند اقامت داشته اند . مهرداد اول اشکانی (۱۳۱ - ۱۷۱ پیش از میلاد) جهلم و مضافات آنرا تصرف کرد . بر روی سکه هرمز اول نقر شده " شاهنشاه ایران و غیرایران و بزرگ کوشانشاه " و در پشت آن نوشته " شاه هند " وجود این سکه ثبوتیست که سندر اچوتانه و پنجا بقلمرو شاهان کوشانی ، در زمان ساسانیان از متصرفات ایران بوده است . پاریسیان از روزگاران باستان در شمال هند ساکن بوده اند . مدارک بسیاری در این مورد در دست است . به بیان یکی از آنها اکتفا میشود .

در شهر اوچ ، کنار رودخانه بیاس ، استان پنجاب ، پاریسیان زیادی سکنی داشتند . موبدانها بنام ماهیار ، بسال ۱۱۷۸ میلادی ( ۵۷۴ هـ ) بعزم تحصیل علوم دینی رهسپار ایران میگردد و پس از شش سال با ترجمه پهلوی اوستا مراجعت مینماید .

بنا بگفته بالا اقامت پاریسیان یا زرتشتیان در اوچ دوسده ونیم پیش از حمله و کشتار خونین تیمور در هند میباشد .

## مسافرت زرتشتیان ایران به هند در سده های اخیر

پس از انقراض دولت پاریسیان و خاندان ساسانی ، دسته کوچکی از زرتشتیان بظن قریب بسال ۱۲۰ یزدگردی ، از بخش کهستان شمال ایران بسوی هندوستان مسافرت و بسال ۱۵۴ ی باشنده سنجان از شهرهای جنوبی گجرات گردیدند . پس از حدود ۲۰۰ سال به تدریج بشهرهای بیکانر ، بروچ ، واریا و ، انگلیس ، نوساری ، سورت و کمبایت ، بسوی مرکز گجرات پیش رفته ، بزندگی مشغول شدند ، اما از آن استان خارج نشدند . بنا بر این زرتشتیان شمال هند که از آنان صحبت شد و بتدریج نابود یا مستحیل شدند ، غیر از دسته مذکور میباشد .

در مورد سال مسافرت دسته کوچک نامبرده به هند ، اختلاف آراء موجود است ، بعضی سال ۷۷۵ و ۷۸۵ و ۷۱۶ میلادی بشمار میآورند . نگارنده سالی را که دکتر مدی پس از پژوهش زیاد پذیرفته است برگزیده ام . سالها پیش از این دسته کوچک که شامل عارفان ، ستاره شناسان و صاحبان بود و پیش بینی نموده بودند ، که دیس در هندوستان حفظ خواهد شد ، دسته های کوچک دیگر یا افراد بهند روی می آورند . مسافرت زرتشتیان بگجرات ، پس از انقراض ساسانیان فوری و دستجمعی نبوده و چنانکه گذشت از روزگار کهن ، زرتشتیان در شمال هند ، اقامت داشته اند ، وطنی

سده‌های درازنا بودیا مستحیل گشته‌اند، مسافرت زرتشتیان ایران، پس از  
 ساسانیان بهند، بسوی گجرات بوده و نه شمال هندوستان.  
 بگفته دکتروست، درنامه خود بمنوچهرجی پهالنجی کوتر "برابر  
 اخبار دردست، نفوس زرتشتیان، تا سنه ۱۳ میلادی در ایران فراوان بوده  
 وهمه در نهایت آرامش زندگی میکرده‌اند، در حالیکه پارسیان وهمدینان  
 آنها در هندوستان و در شهر غربت در تک و پو و در برقراری خویش میکوشیده‌اند"  
 چنانکه گفتیم مسافرت زرتشتیان بهند بتدریج بوده، که برای بازرگان  
 یا سیاحت اقدام مینموده‌اند. مثلاً "موبدرستم مهربان، بعد از سالهای ۱۲۶۹  
 میلادی از ایران رهسپار هندوستان گردید و در ۱۲۷۸ میلادی کتاب ویسپرد را  
 در شهر انگلیسراستنساخ نمود موبد مهربان کیخسرو در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴  
 میلادی از ایران بهند آمده و بکتابت کتب دینی وانجام مراسم مذهبی پرداخت.  
 باید بخاطر داشت که تا سده ۱۵ میلادی، زرتشتیان نواحی خراسان، تک تک  
 بگجرات رهسپار شده و پارسیان آنجا با زرتشتیان خراسان مراوده داشته‌اند.  
 زرتشتیان یزد و کرمان، از وجود پارسیان در هند، برابر خبری که از نامه مورخه  
 ۹۱۶ هجری آنان برمی آید، بی اطلاع بوده‌اند.  
 از اینکه مسافرت زرتشتیان بهند دستجمعی و عنوان مهاجرت رانداشته  
 باید گفت که خانواده، ملافیروزدان شمند معروف پارسی حدود سال ۸۰۰ یزدگردی  
 از شهر سهرورد خراسان بهند مسافرت و رحل اقامت افکندند. بنظر میرسد در سده  
 ۱۶ میلادی، وقایعی پیش آمده که زرتشتیان خراسان بسوی یزد و کرمان کوچ  
 مینمایند. لذا پارسیان هند، برای رفع اختلاف و حل مسائل دینی بین خود در  
 سال ۸۴۶ یزدگردی، چاپاری را بانامه به یزد گسیل میدارند.  
 پس از برقراری مکاتبات، بین زرتشتیان یزد و کرمان و پارسیان سورت و  
 نوساری مسافرت افراد بمقصد بازرگانی بهند آغاز میگردد. مثلاً "نامه مورخه  
 ۹ شوال ۹۶۰ هـ نشان میدهد که آنسال چهار نفر از پارسیان ایران بقصد بازرگان  
 بهند متوجه و حامل نامه بیپارسیان آن کشور بوده‌اند. آن چهار نفر موسوم‌اند  
 به بهدین فرخ برنجش، بهدین نوذر فریبرز، بهدین سعدالمرء مرزبان، بهدین  
 نوشیروان مهربان. اما ۲۹ سال پیش از این تاریخ یعنی سال ۸۵۱ ی دونفر  
 بهدین بنام نوشیروان خسرو، و مرزبان اسفندیار برای نخستین بار بیدار هند  
 عزیمت نموده بودند. با زدرسال ۸۷۸ ی ایزدیارنام زرتشتی دیگر تا به کمبایت  
 پیشرفته و هنگام مراجعت حامل نامه پارسیان، با ایران بوده در سال ۱۰۰۱ هجری  
 دستور اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی، بنا بدعوت اکبر شاه گورکانی

به هند و پایتخت رفت و در دربار بکمک میرجمال الدین انجو، مولد فرهنگ جهانگیری، بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت و در سال ۱۰۰۵ هـ باز بایران مراجعت نمود. ولی در مولتان نامه ای بدستور قیامدین پدم، بهروچی مینویسد. بمراکز پارسیان در سورت و جاهای دیگر نمیروند. یکی دیگر از بزرگان زرتشتی ایران، که بدعوت اکبر شاه گورکانی به هند مسافرت نمود، دستور آذرکیوان پور آذر زرتشت و اهل اصفهان میباشد. آذرکیوان، سرگروه روشن روانان، دلپتان و سروشا و رز یا قطب زمان خود بوده است، در شیراز بارشاد طالبان میپرداخت.

عرفانی را که دستور آذرکیوان ارشاد میکرد، عرفان قدیم ایران بود. عرفانی است که شیخ شهاب الدین سهروردی، معروف بشیخ اشراق، در حکمه الاشراق خویش، شمه ای از آن سخن رانده است و معتقد بود که خمیره حکمت و میراث معرفت از ناحیه مشرق بکیومرث و فریدون و کیخسرو از ملوک افاضل انتقال می یابد، اصل مشرقی را آن می دانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیا تاسیس یافته است.

صدرالمتالهین شیرازی، نام سهروردی را، پس از پنج قرن، با عناوینی مانند محی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت بتجلیل یاد کرده و حکمای قدیم ایران را حافظ حکمت اشراقی میدانند.

پایه عرفان دستور آذرکیوان بر آتش مقدس که دوده نامند و نور و چراغ و دعای نور قرار دارد. نگهبان دود، رادوده دار میگویند. عرفان او از روزگار باستان در ایران معمول بوده، برای حفظ استقلال ایران و سلامتی شاهنشاه، همیشه دوده دار، در چهار گوشه ایران بحفظ فروغ آتش کوشا بوده است. دوده مذکور از دیدگان مردم پنهان است. شماره انگشت شماری از آن آگاه و آنرا زیارت مینمایند. آثار و سنت عرفان قدیم که دستور آذرکیوان پیروی مینمود، اینک نیز در ایران کنونی رواج دارد. در چهار گوشه ایران دوده دوران نظرا غیا رفروزان است. مسئولان عرفان قدیم و سروشا و رزان، با نام مستعار، بحفظ و استتار رموز آن از بیگانگان میکوشند. لنک، دوده، کمر بند و چهار گل که در کمر بند تمثال زرتشت نیز دیده میشود، لباس بلند بنام تنوره و سایر چیزها، اینک نیز در ایران موجود و در حفظ آن اهتمام بعمل می آید.

نکته بسیار مهمی که ذکر آن بیمورد نیست، آبشخور قیام آزادگان و جوانمردان ایرانی، مانند سپید جامگان، سیاه جامگان، ابومسلمها،

بابک خرمدینها ، دیلمیها ، یعقوب صفارها ، حمزه آذرکها و مانند آنها ، ارشاد مسئولان و سرشاهان و فرزندان عارفان قدیم ایران بوده ، که با نام مستعار و گمنامی : در راه یزدان و ایران ، از فعالیت غافل نبوده اند .

دستور آذرکیوان در پرتنه بنزدیکی کاخ آشوک و بگفته گروه علم خشنوم بر روی زمین بایر آتش و رهرام باستانی آنجا اقامت میگزیند تا آنکه خرگه تهی میسازد . در حیات او بسیاری از زرتشتیان در آن حدود رفت و آمد داشته اند . مریدان بسیار داشت . گروه فراوانی از زرتشتی ، مسلمان ، هندو ، کلیمی وین نصرانی از زمره مریدان یا خلفایش بودند . شیخ بهاء الدین عاملی ، از مجتهد گروه امامیه و میر محمد باقر داماد و میرزا ابوالقاسم فنر سکی ، از مشایخ عالیمقام اسلام همواره در مجلس دستور آذرکیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم بودند .

چنانکه زرتشتیان مقیم شمال هند ، هنگام حملات دژخیمان تيمورلنگ ، دوشادوش هندوان و مسلمانان بدفاع ایستاده و نابود گردیدند ، دسته کوچک پارسیان که پس از ساسانیان بنا به پیش بینی ، برای حفظ دین به هند رهسپار شده و باشنده سجان شدند ، کم کم بوسیله مسافرت افراد شماره آنها روبافزونی گذاشت . و در سال ۸۵۹ یزدگردی ، بگفته صاحب قصه سجان ، هنگامیکه سپاه سلطان محمود بیگراه پادشاه گجرات ، بسرداری الفخان ، بر ارتش فرمانروای سجان حمله نمود ، دوشادوش هندوان بدفاع ایستادند .

یکهزار و چهل و صد نفر جوان پارسی بفرماندهی اردشیر ، برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند . جنگ مغلوبه شد . هندوان فرار نمودند و سربازان پارسی راتنها گذاشتند . اردشیر بادویست نفر از جانبازان خود ، در میدان پیکار حمله میکرد تا دیگران با آتش مقدس وزن و فرزندان ، خود را بمانی برسارند . کلیه سربازان پارسی ، در میدان رزم سربا ختنند سجان غارت شد و باروبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان و کتب دینی و هر چه داشتند نابود گردید . اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت و غار آن در هشت میلی سجان بسلامت ماندند .

حمله برسجان ، بگفته صاحب پارسی پراکش ، خان بهادر بهرامجی پتل شالوده مذهبی پارسیان را متلاشی ساخت . کتب دینی خود را از دست دادند . اوستا و پهلوی را بتدریج از یاد بردند . موبدان مناطق ، مختلف در بسیاری از سنن و مسائل دینی اختلاف نظر حاصل کردند . چون از حل آن عاجز ماندند ، به برادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند . چا پار مخصوص را با پرسشهای بسیاری به یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی برای آنها فرستادند .

در نامه مورخه خوروماه آبان ۸۴۷ ی پارسیا ن یزد در جواب نامه پارسیا ن سورت نوساری مینویسند " ازیرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمود نریمان هوشنگ ( چاپار نامه پارسیا ن هند) که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان ما زدیسان نوساری و کمبایت و بهروچ و سورت و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست ، مگر خط پهلوی نمیدانند . " زرتشتیان یزد در همان نامه از اوضاع پریشان خود در ایران تذکر میدهند . " بدانید در روزگاری که گذشته است ، از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت تر و دشوارتر از هزاره سرهیشم نبوده است ، نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی ، که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه تراند و از این هزاره سر که اورمزد گفته است که ۸۴۷ سال گذشته است بیشترین روزگار بتر نبوده است . " باز در همان نامه یاد آور میشوند . " همچنین اگر میتوانند فریضه است که دوهیربد دانا بیایند و خط پهلوی بیا موزند شایست و ناشایست بدانند . و دیگر در آنجا نیک کار بنددین اورمزد شوند بگرفه کردن تخشا شوند تا بگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند . و در راه خشکان نزدیک است و از قندهار تا سیستان نزدیک است و از سیستان تا یزد از این بیستم نیست . "

چنانکه از نامه زرتشتیان یزد مورخه دیدیدین و دیماه سال ۸۵۵ ی برمی آید پارسیا ن هند از فرستادن هیربدان برای آموختن سنن مذهبی عذرا آورده ، از ایران میخواهند ، موبدی کامل برای تعلیم پارسیا ن بهند گسیل دارند . اما پارسیا ن یزد ، در جواب چنین مینویسند " دیگر اینکه هیربد اینجا نمیتوان فرستند که در آبدریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده اند و بهمدارستانی گناه نشده اند . براه خشکان از ترس دروندان نتوان آمد و اگر چنانچه لطف و مرحمت شما و اعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیا موزند و تعلیم دادن بر این بابت هیچ مانع و دریغ نیست . "

بنابخبر در دست ، چندین نفر از پارسیا ن هند ، طی سیصدسال ، چاپار نامه های متضمن پرسشها با ایران بوده اند . از آنانند نریمان هوشنگ در سال ۸۴۶ ی هیربد زاده کامدین دوبار ، دفعه دوم با تفاق هیربدیدم در سال ۹۳۷ ی بهدین اسفندیار بن سهراب ساکن سورت سال ۹۸۱ ی حامل نامه زرتشتیان ایران است و دونفر موبد و یکنفر بهدین با تفاق او عازم هندوستان میشوند . باید تذکر داد تا ۱۳۷ سال که موبدان هند و دونفر موبد ایرانی میخواستند کسی حاضر برفتن نشد . اینک دونفر از آنان بمیل خود عازم هند میشوند ولی از نام و قصد آنها اطلاعی در دست نیست . بهدین بهمن اسفندیار معروف به بهمن سورتیه در سال ۹۵۵ ی و

بهدین مهر نوش در سال ۱۰۰۴ ی ازهندتا بشیراز میروند و از آنجا برای دستور بزرگ ایران ساکن ترکا بادیزد تحفه میفرستد . دستور ملاکوس با تفاق پسرش ملافیروز در سال ۱۱۸۶ یزدگردی .

در آخر سده دهم یزدگردی ، چند نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازرگانی آمد و رفت بهند را شروع می نمایند و در ضمن حامل نامه های دوطرفه نیز بوده اند از آنانند بهرام مهربان یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی و شهریار بن رستم کرمانی .

یکی از اشخاص برجسته زرتشتی که جامعاً اوستا و پهلوی و ایران شناسی ، باید مرهون مساعی او باشند ، موبد جا ماسب حکیم معروف ولایتی است ، بگفته صاحب پارسی پراکش در ۲۶ نوامبر ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ ی) واردت بندرسورت گردید . کوششهای او در رفع اختلافات جماعت پارسی ، بواسطه تعصب نادانان کار بجدال انجامید . از تجربیات گذشته میدانست ، انگیزه اصلی اختلافات ، جهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سندن مذهبی است بنا بر این برای اصلاح حال سه نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف پارسی نشین گجرات ، برای تعلیم انتخاب ، و در تربیت آنها ابراز فعالیت می نماید دستوردارا بپورهیربد کوماناساکن سورت ، دستور جا ماسب جا ماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری از بهروچ با حتمال قوی دستور فریدون پوردستورکا مدبن از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آنرا یاد گرفتند - انکیتل دوپرون فرانسوی ، از دستوردارا بشاگرد دستور جا ماسب ولایتی ، اوستا ، پهلوی آموخته باروپا برگشت و ایران شناسی از آنجا آغاز گردید ، اگر دستور جا ماسب رنج مسافرت بهند و تعلیم موبدان آنجا را بر خود هموار نکرده بود ، ایران شناسی و ترجمه و تفسیر اوستا ، در اروپا و ایران امکان نداشت . امروز رسته پیشرفته ایران شناسی را باید از اثر مساعی او دانست . امیدوار است که دولت و ملت ایران دریابد بود این موبد روشنروان نیز همتی بنمایند .

چهارده سال پس از دستور جا ماسب ولایتی ، فرزانه جمشید متخلص به نسیمی و استاد در دانش اختر شناسی بسال ۱۱۰۴ ی بقصد مهاجرت رهسپار سورت گردید . ورودش بسورت ، که در محاسبات نجوم و تقویم استاد بود ، برای پارسیا هند : نعمت غیر مترقبه بشمار آمد ، از او درخواستند ، تردیدی را که مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم زرتشتیان ایران و هند بواسطه اظهارات دستور جا ماسب در دل آنها راه یافته بود ، رفع نماید . فرزانه جمشید برای خود را ظاهر

ساخت . ولی موبدکاس پور موبدفریدون را ، در محاسبات نجوم و فن اسطرلاب استاد ساخت وی بعدها بکاس منجم مشهور گردید . موبدکاس بحقیقت اظهارات دستور جا ماسب ولایتی رای داد . و مشاجرات سختی بین پارسیان در این مورد رویداد . مخالفت سختی با فرزانه جمشید آغاز گردید ، چنانکه با جبار دوباره بایران برگشت .

یکی دیگر از روشنرانا زرتشتی که در این دوره اخیر بمرحله عالی عرفان ایرانی رسید و چراغ عرفان ایران باستان را ، پس از دستور آذرکیوان اصفهان ، در هندوستان روشن ساخت ، اوتار مهربا با میباشد . نام او مهربان پور شهریار خرمشاهی است که به بمبئی مهاجرت نمود . مهربا با در پونه متولد و بسن ۱۹ سالگی بمرحله کمال و صاحبلی رسید . با دعوت های پی در پی و مسافرت با روپا و آمریکا آتش عرفان ایران باستان را ، برابر ذوق مردم زمان در هنداروپا و آمریکا شعله در ساخت . امروز گروه بیشماری از دانشمندان و حتی استادان علوم طبیعی از اروپا و آمریکا بدوستداری او سرافرازند شماره دوستداران او در هند بشمار نمی آید . در ایران هم دوستدارانی دارد ، این را نیز نگفته نگذارم که روانشاد کاظم زاده ایرانشهر که اخیراً "درسویس میزیست ، برابر مندرجات ماهنامه ارمنان از دوستداران او بود مهربا با پرچمدار عرفان ایران باستان است .

کلیه کتب دینی اوستائی و فارسی از پهلوی و پازند موجود بین زرتشتیان ایران پیش از مسافرت دستور جا ماسب به هند ، بتوسط چاپارها پارسیان نوسار و سورت فرستاده شده بود ، مگر کتا بپهلوی دینکرد ، که آنرا نیز به دین ملام بهرام منجم پور ملام بهرام کلانتر وقت مقیم روستای خرمشاه ، در سال ۱۲۵۲ی با خود به هندوستان برد . همین کتا بهاست که بعدها مورد استفاده ایران شناسان قرار گرفت .

تذکار این نکته باختصار خالی از اهمیت نیست . زرتشتیانی که پس از انقراض ساسانیان ، بتدریج بهند ، مسافرت ، و در گجرات سکونت اختیار کردند ، در زمان اکبرشاه گورگانی ، پادشاه آزادمنش و روشنروان و دادگر و جاننشانس ، توانستند اصالت نژادی خویش را بمنصه شهود برسانند . دستور مهرجی رانا ، بنا بدعوت شیخ ابوالفضل وزیر اکبرشاه ، در کنفرانسهای دینی پایتخت که عبادتخانه نام داشت ، شرکت نمود ، در مباحثات مذهبی ، حقایق دین ایران باستان را ثابت کرد بفرمان شاهنشاه تقویم و جشنهای ایران باستان در کشور هند را بیچ شد و تقویم قمری در ادارات منسوخ گردید .



هنگام تاسیس شرکت های بازرگانی هلندی ، فرانسوی پرتغالی ، انگلیسی در بندرسورت پارسیان با تحصیل زبان خارجی ، واسطه بازرگانی بین آنها و هندیها ، حتی دولت وقت قرار گرفتند . پارسیان پیش آهنگ کلیه صنایع هند میباشند ، چه سنگین چه سبک ، چه نساجی چه شیمیائی و غیره . جمشیدجی تاتا حدود ۶۵ سال پیش ، با وجود مخالفت سخت بازرگانان انگلستان ، صنعت ذوب آهن را در هنددایر ساخت هنگام جنگ جهانی اول و دوم ، کارخانه فولادسازی تاتا ، مورد استفاده متفقین قرار گرفت . دادا باهائی نوروژی ، بهاونگری و سکت والا ، تنها پارسیان ایرانی الاصل از اتباع هند میباشند که از طرف مردم انگلستان بعضویت مجلس عوام انگلیس انتخاب شدند . هنگامیکه اورنگ زیب برخلاف رویه نیاکان خویش ، مالیات جزیه را دوباره برهنودمقرر ساخت ، رستم جی مانکی یکی از بزرگان پارسی مقیم نوساری ، جزیه بینوایان هنود را از کیسه فتوت خویش میپرداخت . لوجی وادیا ، پارسی معروفی است ، که کشتیهای ساخت کارخانه اودرسورت و سپس در بمبئی ، شهرت جهانی پیدا کرد . انگلیسها کشتیهای تجاری و جنگی خود را با وسفارش میدادند که با دوا مترو محکم تراز کشتیهای ساخت خود آنها بود . خیرات و مبرات پارسیان ، بدون تبعیض دین و نژاد و ملیت ، بمنظور کمک همگانی است نخستین بیمارستان هند که بدانشکده پزشکی تبدیـل گردید ، از خیریه یکنفر پارسی بنام سر جمشیدجی جی جی باهای ، بارون اول بنا گردید .

اینک نیز پارسیان در هند محترم هستند ، صنعت آتم را در هند یکنفر پارسی بنام دکتربها بها ، بوجود آورد . نخست وزیر کنونی هند با نوگاندی در نامه خویش از دهلی نوبتاریخ ۲۲ فوریه ۱۹۷۲ ، هنگام برگزاری جشن یک هزار و دو بیست و پنجا سالگرد تقدیس نخستین آتشکده در هند بنام ایران شاه ، چنین مینویسد .

" شماره بسیار اندک و ناچیز پارسیان ، اصالت نژادی خویش را حفظ و در پیشرفت و بهسازی کشور هند ، سهم بسیار مهمی دارند ، این جماعت کوچک مشهورترین پیش آهنگان را در فرهنگ ، صنعت و سیاست بهند تقدیم کرده و مورد تقدیر و تجلیل ملت هند قرار گرفته اند ."

بنا بر آنچه که گفته شد ، پارسیان هند . بواسطه پیش آمدهای ناگوار مسائل دینی خود را فراموش کردند و کتبدینی را از دست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل دینی و اوستا و پهلوی را به آنها یاد دادند و کتبدینی موجود بین خود را برای آنها فرستادند بعدها بواسطه فشار وستم نامحدودی که از دوره سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجاریه بر آنها وارد آمد ، کلیه کتبدینی و قسمت مهمی از نفوس

خود را از دست دادند، از علم و ادب و خواندن و نوشتن بی بهره گردیدند. اگر نخستین دسته کوچک پارسیان، پس از انقراض ساسانیان بهند مسافرت ننموده بود. کتبا و ستا و پهلوی امروز در دست ما نمی بود. و شاید شماره اندک زرتشتیان نیز باقی نماندند. بنابراین پیش بینی نخستین دسته کوچک که برای حفظ دین بهند مسافرت نمودند بحقیقت پیوست.

## نامه اردوان سوم بشهر شوش

در حفريات شوش از جمله یادگارهای تاریخی و کهنه کاریهای دوران هخامنشی سلوکید و اشکانی، زیر ستونهای است با نوشته میخی و نقشها از شاهان هخامنشی وزیر بناهایی با نوشته یونانی دوران سلوکید و اشکانی. یکی از نوشته های مربوط بدوره اشکانی، مورد اداره امور شهری و دینی ساکنان شهر شوش و مدرکی است که در سده اول میلادی جزو قلمرو شاهنشاهی اشکانی و بوسیله ساتراپی منصوب با زطر فواد اداره می گشته. لیکن شهرداری شهر شوش از خود استقلال تامه می داشته است.

پادشاهان اشکانی، چنانکه از سکه های ایشان بر می آید، خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند. بگفته دیوکاسیوس (۱) و هیرودیان (۲) و مراسلات سیاسی بین اشکانیان و رومیان بیونانی میبوده. از نامه اردوان سوم که بیونانی فصیح نگاشته شده، معلوم میشود زبان سفارتخانه های یونانی بوده.

بعضی از شاهان ضعیف اشکانی، تاج و تخت خود را، بردوستداری یونان نهاد. دوستداری یونان، انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر بابکان برخلاف اردوان پنجم بود. زیرا ایرانیا در دل ایرانی بودند نه اشکانی. پس از این پیشگفتار، نامه اردوان سوم در زیر دیوار ساختمان ساسانی در شوش پیدا می شود، و آن بر تکه سنگ آهک بقطع مربع مستطیل بدرازی ۶۵ و بلندی ۲۲ و کلفتی ۱۶ سانتیمتر و درازترین سنگ نبشته یونانی در شوش بلکه در ایران میباشد یک سند سنگی بیمانند مربوط بپادشاه اشکانی و حائز اهمیت زیادی است. سنگ نبشته بسیار خوشخط و با امضای خود حکاک حک گردیده است.

سنگ نبشته نامبرده پایه تندیس مرمر بزرگی بنام هستی هستی اوس آسیوس (۳)

راتشکیل می‌داده که پدرش بسال ۲۵ و ۲۶ م بیادگار انتخا بپسرش بخزانهداری ریاست هئیت دادرسا ن شهرشوش با تائید اردوان سوم ، بنا کرده است . موضوع نامه رویداد انتخا ب شخص مذکور و ترجمه آن چنین است .  
 "دریافت بسال ۲۶۸ اشکانی " برابر سال ۳۳۳ باستانی (سلوکی ) (= ۲۱۲ میلادی ) .

" نظر باینکه هستیه‌ئی اوس آسیوس ، همشهری شماویکی از نخستین و ارجمندترین دوستان ویکی از گاردها و کسی است که بسال ۳۲۹ باستانی (۱۷۱۸ م) امور خزانهداری را بخوبی و درستی و بداد و تمامیت و بی کاست با انجام رسانیده و هزینه شخصی را مضمول هزینه شهری نکرده ، هنگام اشتغال با مسور هیئت دادرسا ن شهرو لزوم اعزام سفیر بخارج ، دوبار خسارات وارده بمنافع شخصی را نادیده گرفته و بارحجان و اهمیت بمنافع وارده امور شهری و عدم اعتنا برنج و تعب مسافرت و صرف هزینه شخصی ، نخستین و دومین سفارت را ببهترین وجهی بسود و استفاده شهر زادبوم خویش انجام داده و طبق گواهی فرمان صادره پیوست ، بسال ۳۳۰ (= ۱۹۱۹ م) مورد احترام شایان و در خوری واقع می‌گردد .

" بنا بنیاز بشخص درستکار و متدینی ، دوباره بسال ۳۳۱ (= ۱۹۲۰ م ) بهمان مقام برای سال ۳۳۹ ( ۲۰۲۱ م ) نامزد و انتخا بمی‌گردد . پس از مدتها باز جوئی مورد استواری نامزدی او . پیته سوس پسران تیوکوس که با تفاق اریستومین پسر فیلیپ بهموندی مجلس انتخا بمی‌گردد ، در مجلس شهرداری اظهار می‌دارد ، طبق قانون مقرر ، کسی نمی‌تواند مقام ریاست هئیت دادرسا ن را ، پس از طی ۳ سال دوباره اشغال کند . مردم شهر آگاه از اندیشه‌های نیک او و خاطرات خوش از حسن اداره امور ، هنگام ریاست وی بمقام نامبرده ، باز بنا مزدی شانوی وی بهمان مقام تصمیم می‌گیرند ، و در نتیجه برای سال ۳۳۲ ( ۲۰۲۱ م ) دوباره انتخا بمی‌شود .

" نظر بحقایق مذکوره ، بیجهت برهسته‌ئی اوس تهمت وارد آمده است . انتخا باو بنا بر آئی ما معتبر و قانونی است . هیچگونه اقدامات قانونی نبایستی بر علیه او در پذیرفتن مقام مذکور پیش از گذشت سه سال و یا طبق مواد آئینهای دیگر ، مربوط باین مورد نسبت با و برداشته شود . کلیه موارد بازداشت و بازجوئی نسبت با و ملغی است ، بویژه اقداماتی که اینک برخلاف او برداشته شده است غیر معتبر اعلام می‌شود .

" بتاریخ ۱۷ آدنئی اوس ( ۴ ) سال ۲۶۸ (= ۲۱ دسامبر ) " .

نامه نامبرده بالا نامه ایست از اشک شاهنشاه اشکانی ( اردوان سوم ) بعنوان انتیوخوس و فراتیس ، ساتراپ و فرمانده ارتش شوش و هموندان انجمن شهرداری شهرشوش مورخه سال ۳۳۰ سلوکی برابر ۲۶۸ اشکانی و ۲۱۲۲ میلادی و در آن اقدامات قانونی و تهمت اشتغال غیرقانونی ریاست خزاننداری و هیئت دادرسان را بر علیه هستیهئی اوس آسیوس پسر دمتریوس یا بنام عاریتی ایسا گورس غیرقانونی اعلام میدارند. هستیهئی اوس ، بنا بنظر شاهنشاه ، نه تنها یک نفر شهری ممتاز شوش است ، بلکه یکی از ارجمندترین دوستان و گارد شاهنشاهی است . بسال ۳۲۹ سلوکی ( ۱۷۱۸ م ) ریاست هیئت دادرسان و خزاننداری ، انتخاب می گردد . طی مدت اشتغال بمقام نامبرده ، درستی و امانت و تمامیت خویش را بطور ممتازی آشکار و حتی گاه و بیگاه ، کمبود هزینه شهر را از منابع درآمد خویش جبران می کرده . طی مدت اشتغال با موراداری ، دوبار بمست سفارت اعزام و نظر با اهمیت انجام وظیفه نسبت بشهر زادبوم خویش ، آنرا بدخواه پذیرفته و برغم خلل بمنافع و اداره امور شخصی هنگام غیاب از شهر سفارت را با تحمل رنج و هزینه شخصی به بهترین وجهی بانجام میرساند . هنگام مراجعت بشوش ، موجب فرمان صادره بسال ۳۳۱ سلوکی ( ۱۹۲۰ م ) مورد احترام و تجلیل شایان رجال و مردم شهر واقع می شود .

نیاز بخدمات شخص متدین و درستی ، برای اداره ریاست خزاننداری و هیئت دادرسان باز برای سال ۳۳۲ سلوکی نامزد و انتخاب می گردد . اما پس از تحقیقات مفصل مورد اعتبار نامزدی وی به آن مقام ، پینته سوس و اریستومین اعضای مجلس درسالون انجمن شهر با استشهاد از قانون مقرر ، مورد انتخاب بوی صدای اعتراض بلند و برخلاف او به اقدامات قانونی می پردازند ، که حق ندارد پیش از گذشت سه سال از کناره گیری از مقام مذکور ، دوباره نامزد گردد . مع هذا مردم شهر نظربه تجربیات حاصله از درستی و حسن اداره امور با زوی را برای سال ۳۳۲ سلوکی بهمان مقام ریاست هیئت دادرسان و خزاننداری بر می گزینند .

اینک شاهنشاه نظر بحقایق نامبرده بالا ، اقدامات قانونی بر علیه او را ملغی و انتخاب مجدد وی را تایید و تصویب مینماید . بعلاوه از لحاظ قانونی و موارد دیگر ، کلیه اقدامات را برخلاف او سخت قدغن و غیرقانونی اعلام میکند . نامه شاهنشاه بسالمه روز ۱۷ ماه آدنئی اوس سال ۲۶۸ اشکانی برابر ۲۱۲۲ میلادی نوشته شده .

نامه مذکور جالب و مهم ، زیرا اوضاع کشوری شوش را در دوران اشکانی ، که اطلاعات بسیار ناچیز در دست است ، آشکار می سازد . انجمن شهر مستقل و حق

انتخاب و انتصاب هیئت دادرسان وکلانتران را خود دارد، که ریاست نیروی مجریه با آنها و یکی از اعضای هیئت با داوره امور خزاننداری منتقل می‌گردد. انتخاب بر رئیس هیئت در دفعه دوم پیش از گذشت سه سال، برخلاف قانون مقرر می‌بوده. در ماه مذکور شاهنشاه در کاخ زمستانی در تیسفون اقامت داشت که با زرسا مور شهرداری شوش، اوراق دعوا برخلاف هستیه‌ی اوس و پیوست با فرمان تقدیر از درستی، امانت و فداکاری وی را، برابر او مینهد. شاهنشاه مورد مسئله قانونی دعوا، رای دلخواه خویش را صادر، و اقتدار و صفت مشخصه اخلاقی را که مورخان با و نسبت می‌دهند، ابراز میدارد. گفتار استرابو که در زمان او (سده اول میلادی) شوش جزو قلمرو اشکانیان بود. از این نامه تایید میشود. حقیقت دیگر ذکر دو سال ما رمی باشد. یکی سال سلوکوی بامبداء اول اکتوبر ۳۱۲ پیش از میلاد بنام سال باستانی و دیگر سال اشکانی یا شاهی بامبداء بهار سال ۲۴۸ پیش از میلاد. نامهای در نامه یونانی و مقدونی است.

## ساختمان ایوان ملان از کیست

شمس‌العلماء دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی، در یکی از مقالات خویش مینویسد بسال ۱۹۲۵ م هنگام مسافرت با اروپا، دوبار طاق کسری یا ایوان مداین را دیده انگیزه آن اصرار خانم رتن بائی ایدلجی با مجی، خواهرشادروان جمشیدجی تا بنیانگذار خاندان معروف تا تا بود که میخواست با هزینه صد هزار روپیه آن زمان که مبلغ گزافی بشمار میرفت، بتعمیر طاق کسری در مداین اقدام نماید. تهیه وسایل انجام منظور خویش را از دکتر مدی تقاضا نموده بود. دکتر مدی بوسیله مکاتبات با دولت انگلستان و مراجعه با ولیای امور در بغداد متوجه میشود، دولت عراق، طرح تعمیر آن را با هزینه خود ریخته است. بنا بر این خانم رتن بائی را از اقدام خویش منصرف میگرداند. دکتر مدی هنگام اقامت در بغداد، از نظریه پروفیسور هرتسفلد اطلاع حاصل میکنند که ایوان مداین از ساختمان شاپورا و ل ساسانی است. دکتر جمشیدجی او نواله، که آنوقت در اروپا می‌زیست، بنا بخواهش او نظریه هرتسفلد را در نامه‌ای برایش میفرستد و اینست ترجمه آن:

"پارسیان معتقدند ویرانه‌های جالب توجه کاخ ساسانیان کناره رود نامور بطاق کسری، واقع در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی بغداد، از ساختمانهای خسرو اول انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۹ م) میباشد. دانشمندان مغرب زمین نیز

با این نظریه موافقند. مارسل دولافوا آنرا ( ۱ ) از ساختمانهای خسرو اول می‌شمارد، لیکن شاهنامه فردوسی ساختمان ایوان مداین را از فرمان خسرو دوم پرویز میدانند. پروفیسور هرتسفلد با نظرات دانشمندان مغرب‌وهم گفته شاهنامه مخالف و ایوان مداین را با استشهاد از اُپن مقفع و حفریات باستان‌شناسی از شاپور اول ساسانی ( ۲۷۲ - ۲۴۲ م ) شمرده در کتاب خویش ( ۲ ) بتفصیل در آن مورد صحبت می‌دارد.

هرتسفلد در ص ۷۵ کتاب خویش گوید، اینک مورد ساختمانهای کناره فرات، پرسشی پیش می‌آید، که آب‌شخور این هنردرهم و برهم ریخته از کدام ناحیه ایست؟ پالمیره شهر شگفت بیابان بشمار می‌رود. این تعریف قیاسی نیست بلکه حقیقت است. پالمیره در مشرق زمین، مانند پرسپولیس، یکی از منازل سلیمان و جمشید، بسیار موثر و در منطقه فرات واروند رود، نفوذ قطعی را اعمال نموده است، ایوان مداین در تیسفون مظهر نفوذ مذکور، هنوز پابرجاست.

ساختمان پالمیره نسبت بطاق کسری خیلی قدیم نیست... بنای ایوان مداین، گمان نمی‌رود بعد از سده سوم میلادی شروع شده باشد. اگر دیرتر می‌بایستی با استقرار هنریونانی معماری بهتر و جالب‌تر و استادانه‌تر ایجاد گردد. (هرتسفلد بشیطنت خویش دست‌یازیده در امتیاز فرهنگ یونان بر ایران میکوشد. شهردان)

در کتابهای قدیم که در دست است، ویرانه‌های مذکور را همه جا ایوان مداین می‌خوانند. قدیمترین کتابی که ساختمان مذکور طاق کسری نامیده از رشیدالد است. عربها بطور عادی، همه پادشاهان ساسانی را کسری مینامند و تنها نام خسرو اول و دوم نیست. افسانه‌های فراوانی اطراف نام انوشیروان و پرویز ورد زبانهاست، بویژه داستان اخلاقی که هنگام ساختمان کاخ شاهی پیرزن بفروش خانه خویش حاضر نمی‌شود و انوشیروان خانه وی را در گوشه میدان کاخ بحال خود می‌گذارد انگیزه مهمی است که ایوان مداین با انوشیروان نسبت داده شده. یاقوت، یعقوبی، قزوینی، حمداله، آنرا بخسرو دوم نسبت داده‌اند. کلیه اینها افسانه‌ای بیش نیست. مدارک واقعی بر حقیقتی که یکی از شاپورها بنیان گزار ایوان مداین بوده، از نواحی گوناگون بدست می‌آید. بگفته ابن قتیبه

1- Theophila ktos of Simocatha L'art Antique de la pense tome V.5,P63

2 - Sarre und Hertzfeld Archaeologische Reise im Euphsatund - Tigris-Gibiet, Berlin 1920, Vol. II P.50 -76.

وابن الخاطب (مسعودی) شاپوردوم را عربها ذوالاکتا فمینا میدانند. بدیهی است تسمیه مذکور. بین دوپادشاه اولیه ساسانی بنا بپایانات یا قوت، موجب اشتباه می گردیده.

حمزه اصفهانی می نویسد در کتابی که ابن مقفع (روزبه) ترجمه نموده چنین خواندم، ایوانی که هنوز در مداین پای برجاست، شاپور پسر اردشیر ساخته است. مطلب در اینجا پایا نمی پذیرد، زیرا موبدان موبدهمیت پسر شاه وهیسته، مرا اطمینان داد که منصور ابو جعفر آن کاخ را خراب کرد و آنرا که امروز ایوان مینامیم، ساخته خسرو دوم " پرویز است."

گفته ابن مقفع (درگذشت ۱۴۰ هـ) بهترین مدرک و اوست مترجم تاریخ ساسانیان از پهلوی عبری که بخداینامه معروف و سورچشمه کلیه اطلاعات دوره ساسانی است. گفته حمزه، گزارش او را که ساختمان ایوان مداین از شاپور اول (۲۷۲ - ۲۴۲ م) بوده برای ما حفظ نموده است. خبر موبدان موبدهمیت همزمان با ونسبت بخبر ابن مقفع فاقد ارزش میباشد. زیرا روایتی است از دوره بعدتر. مورد خراب شدن کاخ ساسانیان بدست منصور، همه مورخان متفق القولند مگر همیت که معتقد است معتمد و مکتفی ایوان مداین را خراب نکردند، بلکه کاخ سفید در مدینه العتیقه را ویران نموده اند.

بیشک اعتراض موبدان موبده که مدرک ویژه حمزه میباشد، برابر سنسنت ساسانیان که ارزش کلی در بردارد قابل اعتماد نیست. امید است محققان تاریخ عمارات، مدارک ویژه ساختمان ایوان مداین را یافته و ارائه دهند. اردشیر بابکان (۲۴۲ - ۲۲۶ م) قبل از آنکه رتبه پادشاه بزرگ بدست آرد، کاخ اردشیر خوره فیروز آباد را پیش از سالهای ۲۲۶ میلادی بنا نموده است چون اردشیر تیسفون را محل اقامت دائمی خویش قرار میدهد، پسرش شاپور اول کاخ تیسفون را در اوایل پادشاهی خود بنیاد می نهد. عراق و فارس برشالوده متساوی نبایستی قرار گیرد. با انتقال پایتخت بمغرب، هنری را که سنت باستان، بطور واقعی در استان دوردست فارس حفظ نموده بود، بپذیرائی نفوذ ممتاز مغرب حاضر می گردد. فیروز آباد و تیسفون در برابر یکدیگر واقع و اختلاف بین آن دو، سمبولی است برای هنر ساسانی.

## پارسیان کمبایت وسید دولت

۳۸۳

پارسیان ۳۰۰ سال پس از مهاجرت به هند و اقامت در سنجان و تقدیس آتشکده ایرانشاه در آن شهر و افزایش شماره جماعت ، برای کاروبازرگانی با طرافجرات پراکنده میشوند . طی ۲۰۰ سال در شهرهای بیکانر ، بروچ ، واریا و ، انکلیسر ، سورت ، نوساری و غیره اقامت اختیار و دسته‌ای بسال ۱۰۹۰ میلادی بگفته دکترمدی و پروفیسور هدی واله به کمبایت کوچ مینمایند . بنظر میرسد مستعمره پارسیان در کمبایت در سه چهاردهم میلادی روی بافزایش گذاشته و آتشکده‌ای در آن شهر بنا میگردد . موبدی از ایران بنام مهربان کیخسرو بسال ۲۴ - ۱۳۲۳ میلادی در آتشکده آنجا یک نسخه اوستاپهلوی وندیداد و یک نسخه یسنا برای چاهیل سنگان ، از توانگران آنجا کتابت مینماید .

در نامه‌هاییکه از سوی زرتشتیان ایران از سال ۱۴۷۸ تا ۱۵۵۳ میلادی بزرتشتیان هند فرستاده شده ، پارسیان کمبایت را با تفاق پارسیان شهرهای دیگر ججرات مخاطب قرار داده است . چاپار چندین نامه‌ها از میان زرتشتیان کمبایت انتخاب میشوند . چنانکه چاپار نخستین و دومین نامه که بسالهای ۱۴۷۸ و ۱۴۸۶ کتابت شده نریمان هوشنگ کمبایتی است . چاپار ۱۵۱۱ نامعلوم و سال ۱۵۱۶ جسامی باشد . که اهل کمبایت است نامه سال ۱۵۲۷ که اصل آن در کتابخانه مهرجی رانا محفوظ است ، شاپور آسا کمبایتی است . نامه سال ۱۵۳۵ مورد ساختما دخمه جدید از سنگ در کمبایت و بزگان پارسی شهرمانند آسا ، نرسنگ ، ناخوا آسا ، لمباکاما ، جیوا خورشید نیز ذکر شده است . چاپار نامه سال ۱۵۵۳ کاوس کامدین کمبایتی است . چون نامه‌های سالهای بعد بپارسیان کمبایت خطا بنمیشود ، بنظر میرسد مستعمره آنان در کمبایت کاسته و روی بزوال گذاشته باشد .

د . رابرتسن بسال ۱۸۱۳ میلادی ، روایت تاریخی شهر کمبایت را برای حکومت بمبئی از اخبار متداوله و افواه بین مردم و از یادداشت‌های بزبان پارسی و سانسکریت تدوین مینماید که بسال ۱۸۵۶ بنام روایت تاریخی شهر کمبایت ( ۱ ) چاپ میشود . مندرجات کتاب مذکور ، مورد استفاده نویسندگان بعدی از جمله صاحب بمبئی گزت ، دکتر جیوانجی مدی ، شاپورجی کاوسجی هدی واله دهسائی و نویسندگان دیگر پارسی قرار میگیرد . نگارنده نیز در فرزنانگان



زرتشتی با استفاده از نوشته دکترمدی درص ۴۳ چنین نوشته‌ام :

" بقول رابرتسن ، دسته پارسیان در شهر کوچک کمبایت بتجارت مشغول و استفاده سرشاری می‌برند. جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روزافزون می‌گردد و عرصه بازرگانی را برهندوان تنگ میکنند. یکی از آنها بنام کلیان رای دوسلر از گروه بانیه بسورت رهسپار میشود، و در آنجا ثروت فراوانی از دادوستد مروارید بدست می‌آورد. ب فکر انتقام وانهدام پارسی می‌افتد. جماعتی از او باش را چپوت و ماهیگیران را استخدام میکنند و بر پارسیان کمبایت حمله نموده، گروه بسیاری را بخاک و خون می‌افکنند و منازل آنها را طعمه حریق میسازد. کسانی که جان بدر می‌برند، فرار را برقرار اختیار کرده و از کمبایت روی برمی‌تابند . "

پروفسور شاپورجی هرمزجی‌هدی واله که مورد تاریخ پارسیان ، بررسی دقیقی دارد، و نگارنده در نوشتن این خبر از نوشته‌های او استفاده فراوانی برده است ، روایت نامبرده بالا را مغشوش و کشتار همگانی و خرابی مستعمره پارسیان را نادرست میدانند. بعلاوه راوی ، سال رویداد واقعه را ذکر نکرده است .

کلیان رای بانیه در اداره دولتی مغول سمت مستوفی داشته و یکی از زیردستان او بنام سید دولت از او جدا میشود و جماعتی از او باش را بدور خود جمع و بمظفر گجراتی می‌پیوندد .

صاحب‌مبئی گزت مینویسد " کاپیتان رابرتسن (۱۸۱۳ م ) در روایت تاریخی شهر کمبایت گزارش مختصری ، مورد پارسیان و آبادانی شهر بوسیله کلیان رای بدست میدهد. اما در ذکر سال رویداد حوادث ساکت است . دسته‌ای از پارسیان پس از ورود بسنجان بسال ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی بکمبایت واقع در دهانه مهی‌رود ، رهسپار و در بازرگانی و کسب توفیق جالبی بدست می‌آوردند . دسته‌های دیگر نیز بدنبال آنان روانه کمبایت میشوند و مستعمره آنان نیرومند می‌گردد. هندوان بانگیزه رفتار ناهنجار آنان ، شهر را ترک می‌گویند . از جمله فراریان یکی را نام کلیان رای از گروه دسالاد بانیه در سورت پناه می‌گیرد . و از تجارت مروارید سرمایه سرشاری بدست می‌آورد . باندسته‌ای از چپوتان و ماهیگیران در تاریکی شب بمستعمره پارسیان حمله برده بسیاری را طعمه شمشیر و منازلشان را آتش میزند، بقیه فرار و یکتان از آنان در کمبایت باقی نمی‌ماند . سپس کلیان رای بر خرابه مستعمره پارسیان ، شهری نوبنیاد ، آبگیر و قلعه میسازد ، و دفاع شهر را محکم میکند و سوداگران را برای کسب و دادوستد بشهر دعوت مینماید .

امور شهر را چنان با نظم و ترتیب اداره میکنند که ۸۲ روستای اطراف شهر فرمان اورا بجان می پذیرند . (۱) "

مفهوم گفتار صاحب‌مبئی گزت اینکه مستعمره پارسیان سده دهم میلادی شروع میشود که با خبر سنتی پارسیان و قصه سنجان صدسال تفاوت دارد ، و چنانکه گفته شد حدود ۱۰۹۰ میلادی است . مفهوم دومی آنکه ، کلیه پارسیان از ثروت بیشمار و پیشرفت خویش پر باد شده ، بواسطه رفتار ناهنجار خود ، هندوان را میگریزانند . هندوان برهبری کلیان رای ، چنان انتقام میگیرند که یکنفر پارسی در کمبایت باقی نماند .

مورد مفهوم اول هیچگونه سند و مدرکی از نوشته‌های سانسکریت و مورخان اسلامی در دست نیست که حاکی از آغاز مستعمره پارسیان در سالهای ۹۴۲ - ۹۹۷ میلادی باشد . گفتار صاحب‌مبئی گزت را ، با وجود اشعار صریح مبئی برای اینکه رابرتسن نخستین راوی سال حادثه را معین ننموده است ، بعضی از نویسندگان پارسی کورکورانه پذیرفته‌اند .

بگفته صاحب‌راس‌ماله چون موله راجه سولنکی (۲) فرمانروای کمبایت ( ۹۹۷ - ۹۴۲ میلادی ) صدنفر از برهمنان را با اعطای زروسیم و زمین ، آنانرا با قامت در قلمرو خود تطمیع مینماید ، بزعم صاحب‌مبئی گزت پارسیان نیز در زمان مذکور با تفاق برهمنان بکمبایت رهسپار شده باشند که خالی از حقیقت است .

اینک باید دید واقعه‌ای که یاد آن بسال ۱۸۱۳ میلادی تازه بوده و پارسیان و هندوان آنرا بیاد داشته ، کی اتفاق افتاده ، و این کلیان رای پهلوان-معرکه کی بوده و در چه سالی میزیسته .

باید دانست ذکر کلیان رای بقال ( بانیه ) ساکن کمبایت ، در گزارشات مورخان اسلامی آمده است . وی یکی از کارمندان دولتی مغول در کمبایت و بگفته صاحب‌طبقات اکبری ، توزک جهانگیری ، اکبرنامه ، و تاریخ‌های دیگر ، از جانب اکبر شاه گورکانی با تفاق قلیچ خان بما موریت‌های به بندرسورت و گفتگو با اولیای امور دولت پرتقال اعزام و فرمان او متصدی ساختمان حصار محکمی بدور شهر کمبایت میگردد . بگفته توزک جهانگیری ، پس از ساختمان حصار ،

۱ - ر - ک بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶ بخش رواکانتی ، ناروکت ، کمبایت .

سوداگران بیشمار ، بکمبایت روی آورده توطن اختیار مینمایند . بگفته مرآت اسکندری سیددولت یکی از نوکران سابق کلیان رای ، بجزر و زور و تهدید از مردم کمبایت زرگرفته ، چهار هزار اوباش بدور خود جمع و تشکیل سپاهی میدهد و بسلسلطان مظفر گجراتی ملحق میشود .

در هر حال بگفته مورخان ، کلیان رای بقال (بانیه ) زمان اکبرشاه متصدی امور دفاع کمبایت بوده و بما موریتھائی بسورت اعزام میگشته . دفاع شهر آباد و مستحکم کمبایت راکه جهانگیر ، سلطان مغول بسال ۱۶۱۸ دیدن کرده و در توزک جهانگیر از آن صحبت مینماید ، بفرمان پدرش ، بسرپرستی کلیان رای ساخته شده سیددولت که زمانی از نوکران کلیان رای بوده ، بسال ۹۹۱ھ (۵۸۳ م) بکمبایت حمله و آن شهر را غارت و تا چندی از سوی مظفر گجراتی اشغال مینماید .

کوتاه سخن آنکه ، کلیان رای بین سالهای ۱۵۷۵ و ۱۵۸۳ م مصدر امور دولتی مغول در کمبایت بوده است . بنا بر این لطمه سختی راکه وی بگفته رابرتسن وافواه عمومی پارسیان وارد آورده ، طی آن مدت بوده و پارسیان را چنانکه شهرت دارند نابود نساخته . مستعمره پارسیان حتی هنگام حمله و غارت و ویرانی کمبایت بوسیله سپاه علاءالدین خلجی بسال ۱۲۷۹ میلادی آسیب نمی بیند ، بلکه سیصدسال پس از آن از رونق میافتد . مستعمره پارسیان چنانکه از یک نسخه خطی بهمن یشت که بروز اورمزد و مهرماه ۹۷۰ یزدگردی ( ۱۶۰۱ میلادی) بوسیله هیربدمان داد استادش پوراستاد آدره هیربدر سنگ در کمبایت کتابت شده سالیان دراز پس از اقتدار کلیان رای آباد بوده است . نسخه خطی نامبرده در کتابخانه مهرجی رانادر نوساری موجود است .

ذکر این حقیقت خالی از اهمیت نیست که بارها در سده ۱۶ میلادی شهر کمبایت مورد حمله و غارت مهاجمین واقع گردیده است مهمترین آن سالهای ۱۲۹۷ - ۱۵۳۶ و ۱۵۷۳ میلادی بوده . حمله سیددولت و تصرف کمبایت و غارت آن و اشغالش برای سلطان مظفر بمدت ۱۴ روزا هالی کمبایت را بکلی مستاصل و بیچاره میسازد توانگر و بینوا ، هرچه داشتند از دست میدهند . جماعت پارسیان بظن قوی در حمله مذکور از دست راجپوتان و ماهیگیران اوباش که بدور سیددولت ، گماشته سابق کلیان رای جمع شده بودند ، صدمات بسیار سختی دیده و پیریشان شده باشند . شاید اندکی هم از نیروی خود کلیان رای بقال که شایده حسن ظنی پارسیان نداشته بیچاره شده باشند . پس از آنکه اقتدار پرتقالیها در سواحل گجرات روز افزون میگردد ، بنظر میرسد روزگار رونق مستعمره پارسیان در کمبایت بآخر میرسد .

نویسندگان مغرب‌هنگام ذکر پادشاهان اشکانی، آنها را با صفت دوستدار یونان یاد مینمایند، زیرا واژه فیلهلن بر بعضی از سکه‌های اشکانی که در دست است نقر شده، نویسندگان مشرق‌زمین نیز به پیروی آنها همین شیوه نام درست را بکار می‌برند. نام‌نگار نیز در نوشته خویش در مهنا مه هوست سال ۳۴ شماره ۲ تحت عنوان نام اردوان سوم بشهرشوش، همان‌گونه نام درست را پیروی و نوشته‌ام "پادشاهان اشکانی چنانکه از سکه‌هایشان برمی‌آید خود را دوستدار یونان و تحت نفوذ فرهنگ یونانی قرار گرفته بودند.... بعضی از پادشاهان ضعیف‌اشکانی، تلج و تخت خود را بردوستداری یونان نهادند، دوستداری یونان انگیزه سرکشیها بوده و یکی از آنها قیام اردشیر با بکان بر خلاف اردوان پنجم بود."

با ایدانست پادشاهان زیرک و سرسخت اشکانی هم در ظاهر و در باطن ایرانی بودند و همواره با دشمنان قدیم خود یونان و سپس روم پیکار می‌کردند و نام اسکندر مقدونی که موجب ویرانی و آتش زدن تخت جمشید و نوشته‌های ایرانی بوده، در پهلوی با صفت گجستک (ملعون) ذکر شده است، لذا چطور ممکن است خود را دوستدار یونان بنا مند؟ برسکه‌های بعضی از شاهان اشکانی، لقب‌هایی مانند شاهنشاه، دادگر، پیروز، نامور و همچنین فیلهلن نقر شده است. حتی برسکه اردوان دوم روی پیشانی شاه یک خال دیده میشود و همانند خالی است که هندوان بر پیشانی خود می‌گذارند و آن مشعر بر اسرار عرفانی است.

با استفاده از پژوهش نویسنده رجمند آقای جلال امام جمعه، واژه هلن و هلنیسم در روزگار باستان مفهومی که امروزه دارند نداشته است. برابر مندرجات اونیورسال اکسفورد دیکشنری صفحه ۸۸۷ هیچکدام از چهار ریشه معنی که برای واژه هلن و هلنیسم ذکر نموده‌اند از سال ۱۶۰۹ میلادی جلوتر نمی‌رود. همچنین هم (۱) برای شناساندن یونان و تمدن یونانی هیچگاه آنرا بکار نبرده است.

بنا بر این کلمات هلن و هلنیسم، با تمام مفاهیم کنونی آن، بیشک کهنه نیست و شاید پس از دوره رنسانس این اصطلاحات برای مقاصد خاصی ایجاد گردیده که خارج از گفتار ماست.

طبق نظر بعضی از پژوهشگران واژه هلن در نوشته‌های یونان باستان با کلمات بغانی و پاگان (۲) که اصطلاح مذهبی مربوط به آئین مهریاست می‌تواند بوده بکار میرفته باشد.

بمعنی بغا ن بوده چنانکه ماجیان (۳) را معنی مغا ن میباشد . همچنین دانسته شده که لقب مهر (میترا) هلیوس ان یکتوس (۴) یعنی مهریا خورشید شکست ناپذیر بوده است .

بر مبنای دلایل بالا میتوان گفت که واژه هلن از هلیوس که بمعنی مهر و خورشید است مشتق شده و از نظر لغوی بعید بنظر نمی رسد . نام چندین نفر از پادشاهان اشکانی مهر داد است که داده مهر با شد و مشعر بر مهر پرستی است . بگفته دکتر مسروپ آیکار یانس (۵) بسیاری از سکه های اشکانی دارای منوگرام میترا دت کرت (۶) میباشد که از آن دژ مهریا میترا مراد است .

بنا بر روال و ترتیب استدلال بالا واژه فیل هلن که بر روی سکه های برخی از پادشاهان اشکانی دیده شده : بروشنی میتوان ند بمعنی دوستدار مهریا میترا باشد نه معنای دوستدار یونان که عقیده محکم اغلب نویسندگان مغرب زمین میباشد . علاوه بر این چند تن از پادشاهان اشکانی مهر پرست بوده اند نه زرتشتی ، زیرا طبق برگها تاریخ ایران سال ۵۱ اشکانی (۲۹۷ پیش از میلاد) سال ظهور عیسی غیر مصلوب میباشد که همان آئین میتراست . بگفته شادروان بهروز بر سکه یکی از پادشاهان اولیسه اشکانی که گویا منحصر بفرد باشد دوستدار رکریست (۷) (عیسی - مسیح) نقر گردیده و پریشانی عیسویان را فراهم ساخته (۸) .

تفسیر بالا نتیجه طبیعی است که شخص میتواند از استدلالات بالا بگیرد ، در غیر این صورت پادشاهان اشکانی که میدانستند یونانیها تا چه اندازه با ایران ضرر رسانید و پرسپولیس را ویران کرده و کتابخانه ایران را آتش زده اند چگونه ممکن است آنها را دوست داشته باشند ؟

## زرتشتیان اوگاندا

ایدی مین رئیس کشور اوگاندا سفیران انگلستان ، هندوستان ، پاکستان و لیدران سایر گروه های آسیائی را در ۹ سپتامبر ۱۹۷۲ در کمپالابدر با خود حاضر نمود . بین جمعیت ۱۸ نفری که آنجا جمع شده بودند ، یک نفر زرتشتی پنجاه ساله بنام زالبا فقیر جی دستور نیز حضور داشت . نام این شخص بمناسبت فعالیت و خدمات اجتماعی که در اوگاندا انجام میداد و در زبان خاص وعام بود . ایدی امین مردم آسیائی نژاد را متهم ساخت بر اینکه موجب خسارت و زیان اقتصاد اوگاندا میباشند و فرمانی مبنی بر خروج آنها از کشور طی ۹۰ روز صادر نمود و او ۸ نوامبر ۱۹۷۳ آخرین روز مهلت خروج بود .

3- Magion . 4- Helio envctus

۵- نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان ۱۳۵۲ ص ۲۲ .

6- Mithradatkert . 7- Christ .

8- L'ere des Arsacides Per A. Terrian La Couperie 1891.

شماره زرتشتیان در اوگاندا ربین ۱۰۸ و ۸۸۸ کم وزیا دمیگشت، اما شماره آنها روز صد و فرمان اخراج ۶۴ نفر بیش نبود فریدون و پیروزه مرولیا از بین آنها در سپتامبر یعنی یکماه پس از صدور فرمان اخراج و وارد گانا شده از انجمن زرتشتیان آنجا در بریتیش کلمبیا تقاضا مینمایند برای اجازه مهاجرت خانواده‌های دستور و ادیا از کمپالا بگانادا اقدامات لازم بعمل آورند. انجمن فوراً با اداره مهاجرت گانادا در کمپالاتلگرا، فلانز مه را مخابره و نامه‌ای در پیرو آن ارسال نمودند. پس از اقدام مذکور معلوم میشود شماره بیشتری از زرتشتیان در اوگاندا سرگردان میباشند. بنا بر این صورت نامه‌های زرتشتیان مقیم آنجا را که خانواده مرولیا تهیه نموده بودند با اداره مهاجرت گانادا در کمپالا ارسال و از آنها خواستار میشوند تا رعایت لازمه را در حق زرتشتیان مقیم اوگاندا مبذول داشته مورد تقاضای آنها بمسافرت یا مهاجرت بگانادا همراهی خود را دریغ نفرمایند. مورد مهاجرت ایرج شاه و خانواده او بگانادا در ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۲ تلگرافاً لازم از سوی مقلات مربوطه با اداره مهاجرت گانادا در کمپالا مخابره شد.

### تاریخ کشف اوگاندا

مهاجرت و مسافرت پارسیان با فریقا از سال ۱۷۵۰ م آغاز گشت و خانواده‌های ثلاثی در شهرهای زنگبار، دوربان و کاپتاون در افریقای جنوبی سکونت اختیار نمودند، بسیاری از پارسیان در دنبال آنها با هنگ افریقا در ساحل آن قاره بکسب و بازرگانی میپردازند.

بنام احمد ابراهیم نخستین بیگانه ایست که در سال ۱۸۴۴ از زنگبار به اوگاندا مسافرت و اقامت اختیار میکند اسپک Speke و گرانت افسران انگلیسی ارتش هند بسال ۱۸۶۲ سرچشمه رود نیل را در جنجه کشف مینمایند. جستجوی منبع رود نیل موجب شناخت اوگاندا میگردد. هنری استانیلی جهانگرد دیگری بسال ۱۸۷۵ به اوگاندا میروود و از مشاهده اوضاع سفناک بومیان آنجا میسیونهای انگلیسی را بفرستادن نمایندگان خود بدان نواحی تشویق مینماید و نخستین گروه میسیون بسال ۱۸۷۷ بدانجا وارد میگردد.

با انعقاد پیمان بین آلمان و انگلیس در ژوئیه ۱۸۹۰ م اوگاندا در منطقه نفوذ انگلستان قرار میگیرد و سروان لوگارد در ۱۸ دسامبر همان سال بسمت نمایندگی شرکت سلطانی انگلیسی افریقای شرقی بدانجا وارد میشود، سرجرال دیپورتال بنا بر پیشنهاد اوضاع اقتصادی شرکت ما مورتحقیق و تهیه گزارش میشود. وی هنگام ورود به کمپالا در مارس ۱۸۹۳ م اوگاندا را کشور تحت الحما یه انگلستان اعلام و سرهنری جونسن با داد

امور کشوری آنجا منصوب میگردد .

مسافرت به اوگاندا بواسطه نبودن راه بسیا رسخت بوده لیکن در سال ۱۹۰۲ م راه آهن ممباسه را به کیومساحل دریاچه ویکتوریا وصل مینماید بقیه راه تا ورود به کمپالا بایستی وسیله سرویس دریائی دریاچه طی کرد .  
توسعه کشت پنبه و سایر کالای بازرگانی موجب میشود که در جنجه سال ۱۹۳۱ پل بر رود نیل ساخته شود و کمپالا بوسیله راه آهن به ممباسه وصل گردد بمیان اوگاندا طی سالیان ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۷ به بیماری واگیر خوا بگرفتار بودند و با کوشش و تلاش امنای انگلیسی این مرض در آنجا ریشه کن میشود .

آسیائیا چنانکه شایع است هنگام کشیدن خط راه آهن کمپالا به ممباسه به اوگاندا وارد سواکن میشوند بگفته امین رئیس کشور اوگاندا اگر راه آهن بوسیله کارگران آفریقائی ساخته شده بود واقعاً جای روزوا خراج آسیائیا بوقوع نمی پیوست اگر چه این سخن تا باندا زهئی حقیقت دارد لیکن آسیائیا های مقیم اوگاندا ثمره فرمانروائی هند بریتانی بود . مسافرتها ی اولیه با فریقا و کشف و آبادی اوگاندا از هندوستان آغاز گشت . اسیک و گرانت کاشف منبع رود نیل از افسران ارتش هند بودند .

نیاکان بلند پرواز پارسیان همه جا با توسعه روز افزون امپراتوری انگلستان همراه و به اوگاندا میرسند . بگفته آقای زالبهائی دستور نخستین زرتشتی که به اوگاندا میرود ، یحتمل وکیل پایه یک دادگستری بوده که گویا از بخشهای دیگر آفریقا برای دفاع در دادگاه از حقوق بکنفررئیسان آفریقائی مورد چندرا گاوگوسفند بسال ۱۹۰۴ بدانجا میرود و پس از خاتمه دعوا بمحل خود بر میگردد . دادگاه صالحه و استینا ف ۱۹۰۲ میلادی در اوگاندا دایر میگردد .

بگفته صاحب پارسی پراکش جلد ۴ دولت هند بریتانی بسال ۱۹۰۹ پشتون فرامجه دستور را که از یکسال قبل در اوگاندا میزیست بسمت ریاست خزاندار ی کشور تحت الحما اوگاندا منصوب میسازد . نام درست او پشتون فقیر جی دستور میباشد و صاحب پارسی پراکش در این مورد اشتباه نموده است . شخصی بنام هر مزجی مهتا نیز در همان اوان از سورت رهسپار اوگاندا میگردد . گویا این دونفر نخستین زرتشتیانی باشند که در آن کشور ساکن میشوند .

زالبهائی فقیر جی دستور بسال ۱۹۲۳ هنگام حیات هر مزجی مهتا به کمپالا پایتخت اوگاندا مهاجرت مینماید . در آن روزها اوضاع شهر بسیار ناگوار و بیماریها گوناگون گرمسیری همه جا شایع بود ، نه راه شوسه موجود و نه بهداشت و نه وسایل پزشکی و دارو . حتی آب آشامیدنی پاک هم حکم عنقار داشته است . شیرو بیروپلنگ پس

از غرو بپشت حیاط منازل مردم دنبال شکار میگشته اند.

با وجود سختیها و ناراحتیهای موجود در کشور مهاجرت پارسیان به اوگاندا ادامه مییابد. جهانگیرپردی والازرتشتی با نفوذ و محترم و توانگرا و گاندا و مقیم شهر جنجه آرا مگاهی بسال ۱۹۳۶ برای زرتشتیان آنجا ترتیب میدهد. زالبهائی دستور و جهانگیرپردی والاپس از انجام تشریفات جشن خوانی و مهمانی مفصل که همه زرتشتیان محل شرکت مینمایند، شالوده انجمن پارسیان اوگاندا را میریزند. زمین آرا مگاه بوسیله جهانگیرپردی والازرتشتی شهر داری گرفته میشود و هزینه اداره امور آن تا با مرز با شهرداری محل میباشد.

با کاهش شماره زرتشتیان جنجه و حرارت و علاقه شدید آنها طی سالیان انجمن پارسیان اوگاندا منحل میگردد. اما شماره زرتشتیان در کمپالا سوی دیگر روی با فزونی میگذازد و لزوم تشکیل انجمن پارسیان و احداث آرا مگاه اهمیت زیاده پیدا میکند. لذا انجمن پارسیان زرتشتی در کمپالا پخت اوگاندا تاسیس و با تلاش و فعالیت خستگی ناپذیر زالبهائی دستور زمینی بمساحت ۹ هزار متر مربع در بهترین نقطه شهر بمنظور آرا مگاه زرتشتیان تخصیص مییابد.

انجمن بسال ۱۹۵۶ جهت بنای پرستشگاهی بر زمین آرا مگاه تصمیم میگیرند مبلغ ده هزار روپیه برای انجام منظور جمع آوری میشود. در همان اوان اردشیر دارا شاه شرافا زساکنان هند در کمپالا حاضر شده هنگام مراجعت به بمبئی بوسیله روزنامه جام جمشید بمنظور ساختن پرستشگاهی در اوگاندا از پارسیان درخواست کمک مالی مینماید.

بگفته ارنولد تابیبن "تمدن باشکوه تمام روی بعقب نشینی است." با تقلیل مساحت و نیروی امپراتوری بریتانیا، شالوده پارسیان نیز موقتا متزلزل میگردد. از هم گسیختن رشته زندگی زرتشتیان در آفریقا بویژه در اوگاندا، جماعت را اندو<sup>هگین</sup>ن ساخت. اما جای خوشوقتی است که دولت کانادا با درخواست و فعالیت انجمن پارسیان آن کشور مبنی بر مهاجرت پارسیان اوگاندا بکانادا موافقت مینماید. زرتشتیان بیقین مانند پارینه بهر کشور که روی میآورند در وفاداری بانجا و حفظ اصول آئین خویش کمال جدید را نشان میدهند.

## میترا در دین زرتشتی

سه دوره مهرپرستی در جهان وجود داشته است

۱- مهرپرستی پیش از زرتشت در میان آریائیها. ۲- مهرپرستی در میان ایرانیان باستان ۳- آئین میترائی در اروپا بویژه روم که با میترا اییران و هند



اختلافی شکر فدا رد .

ایرانیان باستان وزرتشتیان نگاره فروهر را کالبد مینوی روان پنداشته اند و خورشید را کالبد مینوی پرفروغ میسر .

مهر بطور کلی فروغ تا بناک همه فروزها و خصایل نیک جهان است . زرتشتیان در ضمن نیایشی که در با مداد هنگام برآمدن آفتاب میسر ایند میگویند بمهر فزون جان پیوند ، هزار چشم ، ستوده ، رامش ده و خوراکی پرورد رو دفرستاده میشود . هنگامیکه روشنائی خورشید میتابد ، هنگامیکه نور خورشید میتابد ، آن نورها برای افزایش جهان اشو و برای افزایش تن اشو بزمین اهورا داده پخش میشوند . هنگامیکه خورشید ، فروغ مهر میتابد زمین اهورا داده پاک میشود ، آب روان پاک میشود ، آب چاهها پاک میشود ، آب دریاها پاک میشود ، آب ایستاده پاک میشود ، پیدایش اشو که از خرد و رجا و نداد اهورا بوجود آمده پاک میشود .

اگر خورشید طلوع نمیکرد هر آینه دیوان (میکروبها) سراسر آنچه در هفت کشور است نابود میکردند . هیچیک از ایزدان مینوی بنگهداری این جهان مادی و مقامت با آنها توانا نباشد .

کسیکه بخورشید نورانی تیزاسب برای مقامت در برابر تاریکی ، برای مقامت در برابر دیوانی که در تاریکی پیدا میشوند ، برای مقامت در برابر دزدان و راهزنان برای مقامت در برابر سختی مرگ درود میفرستد روان خویش را و همه ایزدان مینوی و دنیوی را خشنود میکند .

در مهنیایش چنین گویند و آرمایان دارند :

مهرایزد جان پیوند را میستا ئیم که راست گفتار ، نامور ، دارنده هزار گوش ، خوش پیکر ، دارنده هزار چشم ، بلندبالا ، دوربین ، نیرومند ، بیخواب و همواره بیدار است . بشود مهر پیرامون کشور ، مهر داخل کشور ، مهر خارج کشور ، مهر بالای کشور ، مهر پائین کشور ، مهر جلو کشور ، مهر عقب کشور ، از برای یاری ، از برای آزادی ، از برای شادی ، از برای تندرستی ، از برای فیروزی ، از برای بهروزی ، از برای اشوئی بسوی ما آید . نیرومندترین آفرینشهاست ، با مهر و درود بسوی او میرویم .

## صورت فرمانهای جماعت

در صندوق آهنی پنچایت در آتش وره رام قدیم یزد

از دفتر گزارشات شادروان مانکجی لیمچیها تریا که در کتبخانه کا ما اورینتل اینسنستیوت بمبئی به نشانی H.P.MS 213 ضبط است بر میآید که وی به روز بهمن و

- اسفندماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود و ۳ روز بعد در روز سینه را مزد و اسفندماه بزرگان و موبدان زرتشتی را دعوت و اساس انجمنی بنام پنچایت را میریزد که گاه بگاه تشکیل میافت و به کارهای جماعت و اصلاح مورسیدگی و اقدام میکرد.
- آخرین جلسه مضبوط در دفتر مذکور مورخ است بتا ریخ و رهرام و بهمن ماه ۵۵ ۱۲۲۳ یزدگردی و در محل آتش و رهرام یزد بر گزار گردیده است در این جلسه بنا برخواست زرتشتیان تهران موبدکیخسرو موبد بهمن را که بآ موزگاری مشغول بوده را ضی میسا زند که بتهران برود انجمن تهران سالی ۱۸ تومان حقوق برای وی مقرر میدارند مزد برگزاری مراسم دینی ویزشن و پشت و غیره افزون بر حقوق خواهد داشت در این جلسه فرمانهای که از دولت و سران دیگر طبق صورت ذیل در دست جماعت بوده در یکجا جمع و در صندوق آهنی گذاشته در آتش و رهرام میگذازند و بدست دستور نامدار دستور کیخسرو میسپارند. قرار بر این است هر کس هرگاه بخواهد آنرا ببیند و آنرا بخواند دستور در صندوق را برای آنها باز کند.
- ۱- فرمان از ناصرالدین شاه بابت میراث گبری و مسلمانی که هر کس دعوائی داشته باشد بدیوان خانها علی برود و هر کسی از دین خود بر میگردد در این باب مجتهد تحقیق نماید. به تاریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۶۸ هجری.
- ۲- تعلیقه مرحوم علی نقی خان بابت پول جزیه مقرر در دولت پنجاه تومان مدیون بتا ریخ شهر صفر المظفر سنه ۱۲۱۹ هجری.
- ۳- فرمان فتحعلی شاه بجهت ساختن دخمه بعهدده حاجی عبدالرحیم بتا ریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۲۹۰ هجری.
- ۴- تعلیقه سرکار بندگان پناهی ام سردار امضای فرمان ناصرالدین شاه که اول ثبت شده در گبری و مسلمانی در باره ارث هر کس بخواهد مدعی و مدعی علیه را بدیوانخانه عدالت روانه نماید بتا ریخ ربیع الثانی سنه ۱۲۶۹ هجری.
- ۵- حواله آدریان اسمی که مدعیان بکد خدا مرزبان صلح کرده اند مبلغ بیست تومانی بتا ریخ ۱۸ شهر محرم سنه ۱۲۶۹ هجری.
- ۶- تعلیقه میرزا عباس نایب الحکومه امضای تعلیقه مرحوم محمد تقی خان امیر دربار ارث طایفه که هر کس دعوی ارث داشته باشد و او را روانه دربار گیتی مدار نمایند که در دیوانخانه بزرگپادشاه غوررسی شود.
- ۷- سواد تعلیقه سرکار بندگان پناهی ام سردار بجهت گبری و مسلمانی در باره مالیات قصابی املاک وقفی سنه ۱۲۶۹ هجری.
- ۸- ملفوفه فرمان مرحوم محمد شاه جهت ساختن دخمه بتا ریخ شهر رمضان سنه ۱۲۶۴
- ۹- تعلیقه صدر اعظم در باره گبری و مسلمانی و امضای فرمان ناصرالدین شاه بتا ریخ صفر سنه ۱۲۶۶ هجری.

- ۱۰- حکم مرحوم میرزا عباس و حکم جنا با حاج سیدجواد جهت ساختن دخمه بتا ریخ ۱۸ شهرالذکر سنه ۱۲۶۲.
- ۱۱- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی بجهت ساختن دخمه بتا ریخ ۱۲ شوال سنه ۱۲۶۲
- ۱۲- سواد تعلیقه برجیس صاحب بجهت سفا رشنا مه که رفع جبر و تعدی شود.
- ۱۳- سواد تعلیقه سرکار عزیزخان سردار کل با اسم میرزا کوچک خان سرهنگ که سفا رش نوشته صفر هجری ۱۲۷۰.
- ۱۴- سواد فرمان دیوانه مبارک بجهت ارموقوفات که هرکس دعوی ارث داشته باشد دیوانه مبارک برونده که بحقیقت رسیدگی شود.
- ۱۵- سواد تعلیقه اشرفا مجدد صدرا عظم دربار ره یکصد تومان علاوه وجه جزیه که دربار ره پول قصابی و داروگی دربار ره جنا بشیخ محمد حسن بتا ریخ ربیع الاول ۱۲۷۰ هـ
- ۱۶- فرمان دیوانه مبارک دربار ره ملک وقفی و مطالبات که رسیدگی نمایند هرکس دربار ره ملک موقوفات سخنی داشته باشد دیوانه روانه نماید جمادی الثانی ۱۱۷۰ هـ.
- ۱۷- تعلیقه مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربار ره امضای فرمان مستمری موبد موبدان موبد بهرام بمهده سرکار شیخ علیخان جمادی الثانی ۱۲۶۶.
- ۱۸- تعلیقه مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربار ره موبد موبدان و مرخصی مشارالیه و حمایت طایفه مزبوره ذیحجه ۱۲۶۵ هـ.
- ۱۹- حکم شریعتمدار آقا میرزا علی که بیرون شهر سوار شوند طایفه پارس و در شهر هم دستور نامدار سوار شوند بتا ریخ ۱۷ ربیع الثانی بالای آنهم امضاء حکم سرکار میرزا کوچک خان پیشکار سرتیبخان شده است بتا ریخ جمادی الاول ۱۲۷۰ هـ.
- ۲۰- تعلیقه صدرا عظم که دربار لای عریضه ملا بهرام ثبت شده که جمع و خرج بدهی خیریه مزبور از قرار تصدیق میرزا محمد صادق مستوفی ۸۳۶ تومان و چهار رقران و چهار عباسی کار سازی نماید بتا ریخ ذیحجه ۱۲۶۸ هـ.
- ۲۱- فرمان محمد شاه دربار ره سی تومان مستمری بهمین ابن دستور کیخسرو ۴۴ صفر ۱۲۵۷ هـ.
- ۲۲- فرمان ناصرالدین شاه دربار ره پول جزیه که جمع و خرج شده ۶۹۷ تومان ۹ قران و یکشاهی بده دیوان شده که همه ساله بدهند شوال ۱۲۶۰ هـ.
- ۲۳- تعلیقه مرحوم سردار محمد حسنخان امضاء فرمان که احدی بیحسابی نکنند هرگاه احدی از طایفه کشیدا زقرار فرمان ۱۷ ربیع الاول ۱۲۸۶ هـ.
- ۲۴- تعلیقه مرحوم محمد حسنخان سردار امضاء مرحوم میرزا محمد تقیخان امیر دربار موبد موبدان پوشیدن خلعت و اورا مرخص کردن و مستمری مشارالیه را بدهند ربیع الاول ۱۲۶۶ هـ.

- ۲۵- تعلیقہ مرحوم محمد حسن خان سردار امضاء فرما ن پادشاہ دربارہ مستمری موبدان بتا ریخ شہر ربیع الاول ۱۲۶۴ھ.
- ۲۶- تعلیقہ مرحوم سردار امضاء فرما ن پادشاہ دربارہ تخفیف ۳۵۰ توما ن ربیع الاول ۱۲۶۶ھ.
- ۲۷- فرما ن قبلہ عالم و عالمیا ن دربارہ مستمری ملا بہرام بتا ریخ شہر رمضان ۱۲۶۷ھ.
- ۲۸- فرما ن محمد شاہ بعد شاہزادہ بہمن میرزا متوجہ ملاک وقفی را سرکار شریعتمدار میرزا محمد علی مدرس با شد بتا ریخ صفر ۱۲۵۷ھ.
- ۲۹- فرما ن محمد شاہ دربارہ اینکہ ہرکس یکنفر از ظایفہ را بقتل رساند قاتل را حکام بتہران بفرستند یکہزار توما ن بدیوان علی حاکم دادنی باشد صفر ۱۲۵۷ھ.
- ۳۰- فرما ن محمد شاہ کہ رئیس ظایفہ مزبور را واگذار کردند بعباسقلی خان کہ رئیس ظایفہ باشد ربیع الاول ۱۲۵۸ھ.
- ۳۱- فرما ن ناصرالدین شاہ دربارہ سیصد و پنجاہ توما ن تخفیف کہ دادند ہمہ سالہ از بدہی جزئیہ موقوفہ ارتداد ۱۶ رمضان ۱۲۶۸ھ.
- ۳۲- فرما ن ناصرالدین شاہ با بت مستمری موبد موبدان کہ ہمہ سالہ دریا فت نمایندسی ونہ توما ن در ہذا السنہ تخا قوئیل مرحمت شدہ بتا ریخ ۱۶ رمضان ۱۲۶۵ھ.
- ۳۳- فرما ن ناصرالدین شاہ امضاء فرما ن محمد شاہ ہرکس از ظایفہ را بقتل رساند موافق فرما ن مرحوم رفتار نماید ۱۴ شوال ۱۲۶۹ھ.
- ۳۴- تعلیقہ عزیز خان سردار دربارہ رستم برادر ملا بہرام و کسان او.
- ۳۵- تعلیقہ مرحوم محمد حسن خان سردار امضای فرما ن با بت پنجاہ توما ن مستمری ملا بہرام بتا ریخ ربیع الاول ۱۲۶۶ھ.
- ۳۶- تعلیقہ مرحوم محمد حسن خان دربارہ رستم برادر ملا بہرام و مستمری ملا بہرام ربیع الاول ۱۲۶۶ھ.
- ۳۷- سفارش میرزا محمد تقی خان امیر دربارہ ملا بہرام و رستم برادر ملا بہرام دربارہ تنخواہ کہ ہنگام الغارت بردہ اند گرفتہ عاید سا زند ذیحجہ ۱۲۶۵ھ.
- ۳۸- تعلیقہ صدر اعظم دربارہ با غتوت سیاہ و غیرہ کہ حاشیہ خط صدر اعظم باشد ذیقعدہ ۱۲۷۰ھ.
- احکام مجتہدین دربارہ شکایات ظایفہ ملک وقفی و غیرہ موافق همان حکم ۲۰ عدد تعلیقہ صدر اعظم دربارہ با غتوت سیاہ کہ اولہا مدار آورده بود.
- از قراریکہ دانشمندارجمند آقای اردشیر آذرگشسب ہنگام صحبت اظہار میداشت بعضی از اسناد مذکور دربارہ لارا در صندوق آہنی کھنہ در منزل پدری خود دیدہ است . اگر چنانکہ اسناد مذکور بہمت فرزندان شادروان موبد موبدان دستورنا مدار پیدا شود در تدوین تاریخ زرتشتیان دردوسدہ اخیر کمک بسیار بزرگی خواہد بود .

چون تاریخهای ایران پس از ساسانیان، حدود ۳۰۰ سال پس از وقوع وقایع تدوین گردیده، لذا به حقیقت سالهای وقایع مندرجه آنها نمیتوان اطمینان کامل داشت. در اغلب مواقع هنگام شرح حمله مهاجمین به ایران جنبه کرامات و معجزات به آن داده که تذکرات آن خارج از موضوعهاست. طول مدت خاندان ساسانی و تاریخ جلوس و سالهای پادشاهی بعضی از پادشاهان، در این تاریخها مغشوش بنظر میرسد. شاهنامه فردوسی سالهای سلطنت پادشاهان ساسانی را جمعا "۴۹۶ سال نشان میدهد. ابومعشر بلخی که با زیج شهریاران و مدارک دیگر ساسانی آشنائی داشت، شاهنشاهی آنها را ۴۲۷ سال میدانند. (۱) ابوریحان بیرونی آنرا ۴۲۶ سال ضبط نموده و مینویسد بنا بر رای عامه ایرانیا، ساسانیان ۴۳۱ سال پادشاهی کرده اند. حمزه اصفهانی در سنی ملوک الارض والانبیا ۴۲۹ سال و ۳ ماه و ۸ روز و ابن بلخی در فارسنامه ۴۲۹ سال و ۵ ماه و ۲۰ روز آورده است. بگفته مسعودی در مروج الذهب بسیاری از مولفان، فاصله بین جلوس اردشیربا بکان و مبدا تاریخ هجری را چهارصد سال میدانند (۲).

این گفتار پژوهش ناچیزی است با مایه اندک در موضوع مهم که به پژوهش بسیار دقیق و مایه دار نیاز دارد و به پیشگاه دانشمندان ارجمند پیشکش مینماید، باین امید که با دانش ژرف بین خویش آنرا بکمال برسانند.

فرضیه ای که ایرانیا باستان تقویم مستقلی از خود نداشته و سال جلوس هر پادشاهی را مبدا تاریخ خود قرار میدادند که در دوره پادشاه دیگر از نو آغاز میشد پذیرفتنی نیست. ابن خلدون نقل از طبری میگوید در ایام ملوک الطوائف و ولادت عیسی بود. این ولادت بر سرزمین بابل در سال ۱۵۱۸ شکانی بود. اشکانیان که تاریخ مستقلی از خود داشته اند، مبدا آن ۳۳۵ پیش از میلاد است. در کتب پیشینیا ما نند طبری و دیگران، بدو تاریخ دیگر برمیخوریم که در دوره اشکانیان معمول بوده، یکی تاریخ میلاد مهر که مبدا آن ۲۷۱ پیش از میلاد است و دیگری تاریخ نیبران که مبدا آن ۲۰۸ پیش از میلاد بوده. سال نزول وحی را بمانی ۵۳۹ مهربی اشکانی داده اند و سال مرگش را ۲۲۱ نیبران افزون بر این در دو ورقه تقویم پهلوی که در تورفان پیدا شد و در مجله آسیائی سلطانی مورخ اکتبر ۱۹۴۷ و ترجمه آن بفارسی در کتاب تقویم و تاریخ در ایران (۳) منعکس گردیده و قدمت آن بقرن هشتم پیش از میلاد میرسد، نام تاریخ یزدگردی آمده است.

۱- تقی زاده بیست مقاله ترجمه احمد آرام ص ۴۲

۲- مجله هنر و مردم شماره ۱۵۳-۱۵۴ ص ۱۱۸.

۳- تالیف ذبیح بهروز ص ۱۸ و ۲۴

مورخان فاصله بین جلوس اردشیربا بکان و جلوس یزدگردشهریا را ۴۰۷ سال ذکر کرده اند که بنا بر مدارک کرونولوژی درست است، لیکن سال جلوس اردشیربا بکان و سال جلوس یزدگرد سوم مغشوش میباید. کتابهای تاریخ سال ۱۱ هجری قمری برابر ۶۳۲ میلادی را جلوس یزدگرد میدانند. این سال، سال وفات رسول اکرم است. یکسال پس از آن خالدبا مرا بوبکرما مورفتح ایران شد. عمر چون بخلا رسید، ابو عبیده ثقفی را سپهسالار لشکرا سلام نمود و ابو عبیده در جنگ معروف بجسر کشته شد و کلیه لشکرا سلام با استثنای چند نفر نا بودگشت.

بگواهی کلیه مورخان جنگ نامبرده در زمان پادشاهی پوران دخت اتفاق افتاد است و ایرانیا از وجود یزدگرد بی اطلاع بودند. بنا بر این سال ۶۳۲ میلادی برابر ۱۱ هجری که سالها قبل از حادثه مذکور میباید بهیچ دلیل نمیتواند سال جلوس یزدگرد باشد.

رحلت رسول اکرم در سال ۱۱ هجری بوده، خلافت ابوبکر در این سال است و درگذشت او در سال ۱۳ هجری است. عمر دهسال و شش ماه بعد از ابوبکر خلافت کرد. در جنگهای بعد از سال ۱۴ هجری و شکست پوران دخت به جستجوی یزدگردشهریا پرداختند.

به گفته حمزه صفهانی صاحبسنی ملوک الارض والانبیاء در ماه چهارم از پادشاهی اردشیر بن شیرویه، ابوبکر خلیفه شد.

به گفته صاحبمجمل التواریخ ابوبکر در سال ۱۲ هـ خالد را به عراق فرستاد. خالد انبیا را بصلح بگشا دوسوی مرزبان کس فرستاد بمدا این بدعوت اسلام. اندر آنوقت پوران دخت را همی نشانند. آمدن خالد بحیره در روزگار پوران دخت بود و آخر خلافت ابوبکر. در سال ۱۳ هـ اندر عهد پوران دخت، پیغمبر در گذشته بود و ابوبکر صدیق به خلیفتی بنشسته و آخر عهدش بود. چون ۳ ماه از سلطنت پوران دخت بگذشت خلافت به عمر رسید.

به گفته ابن اثیر صاحبالمکامل فیالتاریخ، ابوبکر بمثنی نوشت بخالد ملحق شود. خالد لشکرا بسه دسته تقسیم کرد و قرا ردا در الحفیر به دشمن برخورد کند. این موضع از بزرگترین موضعهای فارسین بود و شوکت آن از همه شدیدتر. امیر آنجا یکی از اسواران بود که او را هرزمینا میدند. وقتی خبر آمدن دشمن را شنید به اردشیر شاه خبر ایشان را نوشت.

به گفته بلعمی پوران دخت یکسال و چهار ماه پادشاه بود. پیغمبر بروزگار او وفات یافت و ابوبکر بخلافت نشست. چون پوران بمرد پادشاهی بخواهرش دادند.

به گفته خوند میر صاحبحبیب السیرا و ایل خلافت عمر، مثنی بمدینه شتافت و جهت جنگ با عجم استمداد نمود. ابو عبیده ثقفی با چهار هزار مرد، بفرمان عمر به عراق و کمک مثنی شتافت. در آن زمان بقول اکثر مورخان حکومت عجم تعلق به پوران دخت داشت. به گفته بلاذری صاحبفتوح البلدان، جنگ جسرکه ابو عبیده در آن کشته شد آخر مضافاً

سال ۱۳ هـ بود و عمر بواسطه شکست ابو عبیده یکسال اسم عراق را نمی آورد .  
 به گفته طبری، فیروزان ورستم به پورا ندخت گفتند نام زنها و کنیزان خسرو  
 و خاندان ساسانی را بما بده و او داد و ایشان در طلب آنها فرستادند تا مردی  
 را از فرزندان کسری نشان دهند. آنها نام یزدگرد شهری را دادند. او را آوردند و  
 پادشاه کردند. مسلمانان به عمر خیر دادند و این در ذیقعد سال ۱۳ هـ بود .  
 صاحب مجمل التواریخ، در جدولهای اوایل کتاب سال جلوس یزدگرد را ۲۶  
 هـ نشان داده است و می گوید چون یزدگرد شهری را به سلطنت نشست، روزگار خلافت عمر  
 بود و حرب قادسیه، و اندر عهد یزدگرد عمر پنجسال خلیفه بود و پس عثمان ..  
 حمد الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده، جنگ قادسیه را در سال ۱۵ هـ میدهد .  
 یعقوبی می نویسد عمر ابو عبیده را به عراق فرستاد و خسرو مرده بود و پورا ندخت  
 بجای او بود. ورستم و فیروزان دو قیم بودند و به کارهای ملک می پرداختند و هر دو  
 بودند. لشکر ابو عبیده شکست خورد و همه کشته شدند. خیر به عمر رسید، بسیا ر غمگین  
 شد .

بلسمی نیز همین گفته را نقل مینماید .

میرخوند (۴) مینویسد از سیاق کلام اعثم کوفی چنان معلوم میشود که جابان در ایام  
 حکومت یزدگرد شهری را در زمره مسلمانان در آمد و درجه بلند و مرتبه ارجمندیافت .  
 لشکر اسلام پس از آن بسوی حیره روان شدند، تا کار آراستگی ملک عجم کنند و حایل  
 آنکه اختلال در احوال ملک ایشان راه یافته بود تا یزدگرد به هلاکت رسید . مسودا و را  
 گوید روایت اعثم کوفی در این باب خالی از غرض نیست . چه در کتب معتبره چنان بنظر  
 رسیده که اسلام جابان، بلکه واقعه جسر و قتل ابو عبیده بین مسعود ثقفی در زمان حکومت  
 پوران، قبل از آنکه یزدگرد بر مسند سلطنت نشیند دست داد .

منتخب التواریخ (۵) مینویسد، پورا ندخت بن خسرو پرویز لقبش سیده است .  
 رحلت حضرت رسالت در زمان او بود . مدت سلطنتش بقولی یک سال و چهار ماه و بقول  
 صاحب مجمل فصیحی و صاحب جهان آرا شماه .

تاریخ قطبشاهی (۶) در ذکر سلطنت پورا ندخت گوید، مرویست حضرت خاتم الانبیا  
 صلعم عهد دولت توران دخته، قدم از تخت سلطنت بیرون نهاد و ب عالم با لاشتافت .  
 صاحب تاریخ منتظم ناصری از قول ابن اشیر در وقایع سال ۱۲ هـ مینویسد ،  
 فرستادن اردشیر بن شیرویه سپاهی بسرداری بهمن جا دویه به مقابله عساکر اسلام .  
 و در وقایع سال ۱۳ گوید فرستادن ورستم فرخزاد از قبل پورا ندخت که تازه پادشاهی  
 عجم یافته بود، جابان سردار را بنواحی فرات . و در وقایع سال ۱۴ مینویسد تظلم  
 اهل اطراف دجله و فرات به یزدگرد از تظاول لشکر اسلام .

۴- روضة الصفا، فصل احوال خلافت عمر . ۵- تالیف حسن بن محمد بن خاکی شیرازی  
 مولف سده ۱۶ هـ بنشانی RIV 24 در کتابخانه کاما ورینتل انستیتو، بمبئی  
 ۶- تالیف خود شاه بن قباد الحسین بنشانی H.P.MS 12 کتابخانه فوق

ما حب بهجة التوار یخ (۷) در ذکر پادشاهی پورا ندخت می‌گوید، چون تورا ندخت بر تخت پادشاهی نشست عدل و داد پیش گرفت و بقیه خراج که از روزگار پرویز مانده بود، همه را بخشید. در زمان او هیچ رعیت جلای وطن اختیار نکرد. محمد رسول الله در زمان وی فوت شد و ابوبکر را خلافت رسید. تورا ندخت یکسال و چهار ماه بر تخت نشست و بمرد.

ما حب التوار یخ (۸) در ذکر سلطنت پورا ندخت مینویسد، زنی عاقله بود. پیغمبر صلعم در عهد او به دارالقرار رحلت کرد.

هبة الدین لاری منجم قرن نهم هجری در شرح هئیت قوشچی، پس از روایت جلوس یزدگرد در سال ۱۱ هـ از کتابنها بیت مینویسد، ولی اینها موافق تاریخ مشهور نیست چه این سال، سال وفات سیدکاینات است و در توار یخ چنان مسطور است که لشکر ظفر اسلام چون متوجه جنگ ایشان شد، پورا ندخت از دختران کسری پادشاه بود (۹) دکترا مملک زاده بیانی بر مبنای سکه‌هایی که تا کنون کشف شده نوشته است. بنا بر تحقیقاتی که نموده‌ام پورا ندخت بیش از دو سال سلطنت نموده است. (۱۰)

حمزه اصفهانی از موسی بن عیسی کسروی و مجمل التوار یخ نقل میکند، "ازدو<sup>شنبه</sup> تشرین اول اسکندری تا پنجشنبه اول محرم سال هجرت ۹۳۹ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است. پس چهل سال بر سرش گرفتیم، مدت ابتدای هجرت تا هلاک شدن یزدگردشهریار، حساب آن به ۹۷۲ سال و ۹ ماه و ۱۹ روز است." در نسخه اصل عربی واژه هلاک نوشته شده که ملک هم خوانده میشود یعنی به تخت نشستن یزدگرد نه هلاکت او. به موجب این روایت جلوس یزدگرد که بیست سال پیش از مرگش بوده در سال ۱۹۵۳ اسکندی مطابق بیستم هجری میشود (۱۱) باز حمزه اصفهانی از قول موسی بن عیسی کسروی گوید، "نسخه‌ها چندان خداینا که تا ریخ ملوک الفرس نامند دیدم متن نسخه‌ها با هم فرق دارد، حتی دو نسخه همانند نیز یافت نمیشود. علت این آشفتگی هنگام استنساخ از کتابان روی میدهد و یا از ترجمه از زبانی بزبان دیگر.

در خط مقریزی از علی بن یحیی منجم نقل شده که در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریار، اول فروردین یزدگردی از پنجم حزیران بطرف پنجم ایارسیر می‌کرده اول فروردین یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم حزیران بوده (۱۲).

۷- تالیف شکر الله بن شهاب الدین احمد بن زین العابدین زکی بنشانی H.P. MS 103

کتابخانه فوق. ۸- تالیف شیخ یحیی الرازی بنشانی H.P. MS 76 در کتابخانه فوق.

۹- تقویم و تاریخ در ایران از ذ. . بهروز ص ۳۷. ۱۰- نشریه انجمن فرهنگ ایران

باستان ۱۳۵۴. ۱۱- تقویم و تاریخ در ایران ص ۳۶. ۱۲- ایضا ص ۵۵.



بیرونی در آثار الباقیه مینویسد "در سالی که یزدگرد شهریاریه پادشاهی رسید تاریخ اسکندری ۹۴۳ سال و مدت میان جلوس اردشیر با بکان و یزدگرد ۴۰۶ سال است . کتب نجومی طالع سال جلوس اردشیر را از ۱۵ تا ۱۸ جوزا داده اند و این طالعها از ماخذ نیمروز حساب میشود . "بنا بر این سال ۶۶۶ میلادی برابر ۵۳۷ مهروی اشکانی به قسول شادروان بهروز در ۱۷ درجه جوزا است . این گفته را در هند با دونفر از استادان فن در میان نهادم و به صحت آن گواهی دادند . حال ۴۰۶ سال را بر ۶۶۶ بیفزایم ۶۷۲ بدست می آید . یعنی جلوس یزدگرد در سال ۶۷۲ میلادی برابر ۹۴۳ مهروی اشکانی است نه اسکندری<sup>ی</sup> شماره مرقوم در آثار الباقیه درست است اما آن اسکندری نیست و مهروی است . سال ۶۷۲ میلادی برابر ۱۹۸۳ اسکندری است .

سال جلوس انوشیروان که تاریخ نویسان و ستاره شناسان متفق القولند برابر روزدی به آذر و اردیبهشت ماه سال ۵۳۱ میلادیست و زایچه او نیز که درست است همان را نشان میدهد . بنا بر نوشته قانتون مسعودی در سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان یعنی سال ۵۵۵ میلادی کبیسه هفتم ۱۲۰ سالی اجرا شده است که با حساب نجومی درست است و مخالف قولی است در آثار الباقیه که آخرین کبیسه در زمان یزدگرد بن شاپورا انجام یافته و گواهی است بردست بردگی در آن کتاب . در زمان یزدگرد بن شاپور هشتمین کبیسه ۱۱۶ سال از دوره چهارم در سال ۴۲۸ میلادی انجام یافته و آن کبیسه ۱۲۰ ساله نیست . هشتمین کبیسه ۱۲۰ سال از دوره دوم در زمان پادشاهی یزدگرد بن شهریاری اجرا شده (۱۳) . اینک ۱۲۰ بعلاوه ۵۵۵ سال بیست و پنجم پادشاهی انوشیروان ۶۷۵ میلادی میشود و برابر است با گفته علی بن یحیی منجم در خط مقریزی که در زمان یزدگرد شهریاری ، اول فروردین یزدگردی از پنجم جزیران بطرف پنجم ایارسبر میکرده . اول فروردین<sup>ین</sup> یزدگردی در سال ۶۷۶ میلادی در پنجم جزیران بوده و آن سال چهارم جلوس یزدگرد است . سال ۶۷۵ میلادی برابر است با ۱۹۸۶ اسکندری و بنوشته آثار الباقیه ، یزدگرد در سال ۹۶۳ اسکندری کشته شده ، اشتباه میباشد . این قبیل حسابها از نویسندگان در کتب تاریخ و نجوم بسیار دیده میشود و برای مغلطه کاری در آثار بیرونی دست برده اند .

به گفته بیرونی در آثار الباقیه ، کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر برخاست تقریباً نیمه جوزا نشان میدهد و طالع سالی که یزدگرد برخاست ششمین درجه عقرب . سال روایتی ۶۳۲ میلادی که جلوس یزدگرد فرض شده طالع سنبله است و به هیچ حسابی به عقرب نمی رسد . کتاب خطی القرانات والتجاریل که زایچه پادشاهان ساسانی را ضبط نموده و بشماره ۲۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است . زایچه جلوس اردشیر با بکان را ۱۷

درجه و ۳۸ دقیقه جوزا داده است که برابر با ۵۳۷ مهری و ۶۶ میلادیست و زاویه جلوس یزدگرد سوم را چهار درجه و ۶ دقیقه عقرب نشان میدهد که برابر با ۶۷۲ میلادی است. بنا بر آنچه گفته شد جلوس یزدگرد بسال ۶۷۲ میلادی است نه ۶۳۲ چنان که در تواریخ ضبط شده است. چون مراسم تاجگذاری یزدگرد در فارس و استخر اجرا میگردد. به احتمال قوی مداین و استانهای مجاور تا آن زمان بتصرف مهاجمین درآمده بوده که هجوم خود را پس از مرگ خسرو پرویز آغاز زمینمایند.

اوضاع شهرهای ایران در آن دوران در هم و برهم و هرج و مرج و آشوب در همه جا حکم فرما بوده است. استانهای خاوری که خاندان ساسانی پارسی را بنظر بیگانه می‌نگریستند، موقع را مناسبی بینند که آنها را برکنار کرده، خاندان اشکانی را دوباره به سلطنت بردارند. بنا بر این یزدگرد را در قلمرو خویش راه نمیدهند. شاهنشاه در آن گیرودار و پیکار داخلی، بیچاره میشود تا آنکه بالاخره در مرو بشهادت میرسد.

یادداشتی از کتاب دعای پهلوی که بر پوست نوشته شده بوده و اوضاع هرج و مرج شهر یزد را در سال دوازدهم پادشاهی یزدگرد، و ورود او به یزد و اقامت چند روزه او را در آن شهر نشان میدهد، در دست است. یادداشت مذکور بوسیله هیربدورزان پسر لهراسب نوشته شده و ثبوت احتمال قوی ماست برای آنکه سالها پیش از جلوس یزدگرد مداین و استان مجاور آن تحت استیلای اعراب بوده. کتاب دعای پهلوی مذکور در تملک دکتر نوشیروان نجی از پارسیان هند بوده که حدود ۱۳۳۳ هـ ق بشهر یزد میآید و چند صباحی را در روستای قاسم آباد سکنی میگزیند (۱۴).

هیربدورزان در آن یادداشت از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر صحبت مینماید و در ضمن مسافرت خویش به تیسفون بدین طریق اشاره میکند: «شش سال پیش در تیسفون بودم، عربها که جز شتر چیزی نداشته و دزدی همی‌کردند و آدم بیگناه همی‌کشتند بدین تازه درآمده و خوی آدمی گرفته، جزهنگام جنگ کسی را نمیکشند، خدا به آنها کمک میکند که بر ما غالب شوند. ما از دین بهی برگشته بر کسی رحم نمیکنیم. اینجا ۲۴ تشکده داشته که مردم عبادت میکردند. حالا جز آنها تشکده، باقی همه خاموش است. شاه یزدگرد ۲ سال پیش با ۱۴ هزار سرباز اسپاهان با اینجا آمده پنجروز بیا سود، جز ۳ نفر راهزن را که مر به کشتن کرد دیگر کاری نکرد. باشتا به طرف کرمان و سگستان رفت. گویند در بلخ قشون فراهم میکنند که عربان را بیرون کند. خیلی مردم در تیسفون و خوزستان آئین عربان پذیرفته‌اند. خداوند بر ما خشم کرده. سه نفر موبدان چندین کتابشاپیکا که در علم طب نوشته شده بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که مردم در آن تشکده قریه یزک برده بودند، برداشته فرار کرده‌اند. گویند در تیسفون میان عربان

طبابت میکنند . خیلی حکام درهرشهری یاغی شده همدیگر را می‌کشند و غارت می‌کنند .  
 یا دداشت مذکور ازنا بسا مانی کشور و اختلاف مردم و گروهها و پیکار و قتل و  
 غارت و بی تفاوتی مردم از حکومت و اخلاص در امر مهم جنگ با بیگانگان اشاره  
 میکنند و شبوتی است پیش از آنکه یزدگرد به سلطنت برسد ، پایتخت به تصرف دشمن در  
 آمده بوده و باین انگیزه ، تا جگداری وی در استخر انجام مییابد .

در مورد سال جلوس و مرگ انوشیروان چنانکه گفتیم اختلافی نیست و در سال  
 ۵۷۹ میلادی در گذشته است . اما راجع به مدت پادشاهی پسرش هرمز و خسرو پرویز اختلاف  
 است .

طبری مینویسد " چنانکه ذکر شده منجمین اجماع نموده اند که خسرو پرویز ۴۸  
 سال پادشاهی میکند . مدت پادشاهی هرمز را نیز ۳۳ سال داده اند . بنا بر این مرگ  
 خسرو پرویز در سال ۶۵۰ میلادی واقع میشود . در کتاب القرانات و التحاویل که از  
 آن صحبت شد ، طالع جلوس هرمز را ۵۷۹ و سال جلوس خسرو پرویز را ۶۱۰ میلادی داده است .  
 با در نظر گرفتن کلیه روایات ، خسرو پرویز روز دوشنبه آذر و دیماه ۱۱ جمادی الاول  
 در سال ۳۰ هـ برابر ۶۵۰ میلادی وفات یافته است . چون سیام راسیم هم مینویسند با  
 ششم اشتباه شده و لهذا نوشته اند ، خسرو پرویز در ساعت ششم روز دوشنبه ۱۱ جمادی الاول  
 مطابق روز آذر و دیماه سال ششم هـ مرده که با حساب درست درنمیآید . در شاهنامه  
 درباره مرگ خسرو پرویز آمده :

کجا ماه آذر بد و روزی گه آتش و مرغ بریانومی

در نام روزها ، روزی بنام دی نداریم . سه روز از ماه بنام دیبادر ، دیبمهر و دیدین  
 داریم . جشن می و مرغ بریان و آتش در ماه دی است که چهره گهنبار میدیاریم می باشد  
 گویا شعر فردوسی در اصل چنین بوده ( ۱۵ ) .

کجا روز آذر بد و ماه دی گه آتش و مرغ بریانومی

اینک میپردازیم بسال جلوس اردشیر بابکان : گفتیم بنا بر گواهی آثار الباقیه  
 کتب منجمین طالع سالی را که اردشیر بر خاست تقریباً "نیمه جوزا نشان میدهند . القرانات  
 و التحاویل طالع سال جلوس اردشیر را ۱۷ درجه و ۳۸ دقیقه جوزا تعیین کرده است . افزون  
 بر این پادشاهی اردشیر بابکان با امپراتوران گالوس و کلودیوس دوم روم رومی  
 مربوط است .

بگفته این ندیم در الفهرسته ولادت مانی در سال دوم امپراتور گالوس بوده .  
 صورت نام امپراتوران رومی و سالهای ملک ایشان در آثار الباقیه با تاریخ غسطس  
 داده شده است . تاریخ غسطس که در جدول طیلسان آثار الباقیه آمده است ، مبدأ آن  
 ۵۰۰ پیش از میلاد است . بعد از نام امپراتور گالوس آثار تشویش در این جدول دیده میشود .

سال دوم امپراتورگالوس سال ۲۸۱ اغسطس است که مطابق ۲۵۶ میلادی است (۱۶).  
 بقول ابن ندیم و مسعودی در سال ۲۶۸ میلادی سال اول امپراتورکلودیوس  
 دوم، مانی ۱۳ سال داشته و صاحبقران بوده. مدارک غربی سال دوم امپراتورگالوس  
 را ۲۵۳ داده‌اند. سالهای میلادی در سده دهم بوسیله گریگورتنظیم گردید و سال  
 اختلاف است و این تفاوت با این ندیم از آنجا پیدا شده (۱۷).

مانی چنانکه از کفالایا و شاپورگان برمیآید در سال ۵۳۹ مهری اشکانی برابر  
 ۲۶۸ میلادی، در ۱۳ سالگی تجلی یافته و این سال، سال دوم پادشاهی اردشیربا بکان  
 و سال اول امپراتورکلودیوس است. مسعودی بعثت مانی را در زمان امپراتور  
 کلودیوس دوم میدهد. مانی در سال ۵۵۱ مهری اشکانی برابر ۲۷۰ میلادی آشکارا  
 دعوت کرده است.

تاریخی که سال ۵۳۹ آن سیزدهمین سال مانی و سال اول امپراتورکلودیوس  
 دوم میباشند، مبداء آن ژانویه ۲۷۱ پیش از میلاد است. افزون بر این سال جلوس اردشیر  
 از روی طالع او سال ۲۶۶ میلادی است. سال ۵۳۹ مهری، اواخر سال دوم اردشیر  
 یا اوایل سال سوم آن واقع میشود (۱۸).  
 حال اگر سال جلوس اردشیربا بکان را بنا بر شرح بالا ۲۶۶ میلادی حساب کنیم،  
 بعلاوه ۴۰۷ سال مدت میان جلوس او و یزدگردشهریا ۶۷۳ میلادی بدست میآید که برابر  
 ۵۴ هجری است و آن سال جلوس یزدگرد میباشند. سال ۶۷۳ برابر سال ۱۹۴۳ اسکندری است  
 شماره درست است ولی آن اسکندری نیست و مهری اشکانی است. تاریخ سازان مدعیان  
 نبوت، برای مغلظه مهری اشکانی را به اسکندری تبدیل نموده‌اند.

تاریخ سازان و مورخان سال جلوس اردشیر را ۲۲۶ و یزدگرد سوم را ۶۳۲ میلادی  
 داده‌اند که برخلاف واقع میباشند. اما در مورد سال هجرت در این که چه سالی بوده اختلاف  
 است و کمترین اختلاف یک سال و یکماه است و نیز در سال بعثت ظاهری و بعثت حدود ۷  
 سال اختلاف وجود دارد (۱۹).

در تاریخ طبری چنین آمده (۲۰) "زبختنصرتا ملک اسکندر ۴۳۷ سال است."  
 مبداء تاریخ بختنصر ۷۴۷ پیش از میلاد است و چون از آن کم کنیم ۳۱۱ پیش از میلاد باقی میماند  
 که عدد مشهور است و بازمینویسد "از ملک اسکندر تا سال ۲۰۶ هجری که کتاب خود را بنیای  
 رسانیده ۱۲۴۵ سال میشود." اینک چون ۳۱۱ را از این عدد کم کنیم ۹۳۴ میلادی باقی میماند  
 و به موجب این دو تاریخ ه ۱۱۷ سال اختلاف دیده میشود. ولی اگر مبداء تاریخ اسکندری  
 را که ۳۳۵ پیش از میلاد است ۱۲۴۵ کم کنیم ۹۱۰ میلادی باقی میماند که برابر ۲۹۶ هجریست و ۹۰  
 سال اختلاف پیدا میشود.

۱۶- آثار الباقیه ترجمه اکبر دانا سرشت ص ۱۳۶. ۱۷- تقویم و تاریخ ایران ص ۱۱۰

۱۸- ایضاً ص ۱۱۰. ۱۹- ایضاً ص ۷۱. ۲۰- تاریخ طبری جلد اول چاپ مصر ص ۶۳۵.

## در مهرهای سلسله جویار کرمان

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط سیارنا مسا عدوت تحت فشا روستم نام محدود زندگی میکرده و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز بتحلیل میرفته . این گروه به واسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی ورنج بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامسا عدتی روزگار، بی مبالاتی بدین ، از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است .

معهدا در نامهای از شرف آباد در ستاق یزد مورخه ۸۵۰ می نویسد " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بداد دوست در روزگار و تن و جا مه آلوده شده اند . " با وجود بیانات مذکور بین زرتشتیان یزد و کرمان بانوان و دوشیزگان دانشمندی داشته اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده اند . چنانکه یک نسخه خطی پهلوی و اوستا بتوسط بانوی زرتشتی بنام پیرین گباد شاه رستم بندار شهرمدان روزانارم و بهمن ماه ۹۲۴ی برای دستوران و موبدان هند کتابت شده و نام او بخط پهلوی بر آن کتاب برای مابیدگار مانده است . هم چنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروا ز کرمانی بنا به دعوت اکبر شاه گورگانی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمک میرجمال الدین حسین انحصار فرهنگ جهانگیری به پایتخت هندوستان عزیمت نمود . در فارس و اصفهان و هرات و نقاط دیگر دانشمندان زرتشتی موجود بوده اند ، از آنانند دستور آذرکیوا ، فرزانه بهرام فرهاد ، موبد خوشی ، موبد خداجوی ، موبد کیخسرو ، اسفندیار صاحب دبستان المذاهب و دیگران .

به نسبت از دیادت تعصب در دوره حکومت صفویه ، بهدینان شدیدتر مظلوم واقع میگرددند هر چند با رمایب و ظلم و ستم در دوران آشوب کشور بر آنها بیشتر میگردند نفوسشان بیشتر بتحلیل میرود . چنانکه جمعیت یک میلیون ایشان در آغاز سده هیجدهم میلادی و زمان محمد شاه قاجار به ۳۲ هزار نفر میرسد . توانیر هنگام جهانگردی خود بسال ۱۰۳۳ خورشیدی بکرمان میرسد و شماره جمعیت بهدینان را در آنجا ده هزار ذکر میکند . خانیکو فجهانگرد دیگر اندکی پیش از حمله محمود افغان بکرمان جمعیت زرتشتیان آنجا را ۱۲ هزار تخمین میزند . جنگها و خونریزیهای سده ۱۸ میلادی گروه بهدینان را تقریباً بنا بودی میکشاند . هنگامیکه روانشادمانکجیها تریا در زمان حکومت ناصرالدین شاه قاجار بسال ۱۲۳۳<sup>ق</sup> بایران میآید و به جمع آمار زرتشتیان میپردازد جمعیت زرتشتیان یزد را ۶۶۵۸ و زرتشتیان کرمان را ۹۳۲ نفر مینویسد . بگفته منان دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲ هزار زرتشتیان کرمان که بفرمان حکمران بسال ۱۲۵۷ سرشماری شد ۱۳۴۱ نفر ذکر میکند . ژنرال هوتم شیندلر بسال ۱۲۵۸ شماره بهدینان شهر کرمان را ۱۴۹۸

ودهات بخشهای اطرافرا که سلسله جوپا ربا شد ۲۵۲ نفر میدهد. طبق آمار کیخسرو جی خان صاحب بسال ۱۲۷۱ خ جمعیت بهدینان کرمان ۱۹۷۳ نفر میباشد. نامها ماهانه اطلاق شماره ۳۲ مورخ ۱۳۲۹ جمعیت بهدینان کرمان را ۳۵۰ نفر میدهد. طبق آمار سال ۱۳۴۵ خ دولت ایران زرتشتیان کرمان ۳۵۰ نفر میباشند.

آخرین بهدین ساکن روستاهای اطراف کرمان برای تامین دین و رفاه خویش به سال ۱۳۴۰ خ بشهر کرمان مهاجرت مینماید. پس از این سال بهدینی در روستاهای اطراف باقی نمیمانند. آمار ۲۵۲ نفر زرتشتی اطراف کرمان که ژنرال هوتم شیندلر میدهد را جمع به روستاهای سلسله جوپا رمیباشد که عبارتست از جوپار، اسمعیل آباد و قنات غسان. جمعیت بزرگی از بهدینان در نخستین دهه سده کنونی در قنات غسان اقامت داشتند. قنات غسان مرکز موبدان بود، بهدینان بسیاری در آنجا ساکن بودند. اینک مسلمانان جای خالی آنها را اشغال نموده اند. قنات غسان چون مرکز موبدان بود در مهر بزرگی از خود داشت و بخشی از آن آموزشگاه بود. در مهرنا مبرده بسال ۱۲۴۵ خ از دهش خانواده گلستان بانود دختر ایزدیار کرمانی عروس خانواده پانده پاری بمبئی، بتوسط مانکجیها تریا از نو تعمیر و بنا میگردد. و سنگ نبشته زیر در آنجا نصب میشود.

"بنام یزدان پاک این زیارتگاه بجهت خشنودی خالق مهربان و رضا جوئی و خشورانی در عهد دولت شاه مجاهد السلطان بایاری ودهش خداوند داد ودهش از اکابر ما حبان هندوستان از برای طایفه زردشتیان ایران بتوسط این خاکسار مسافر مانکجی لیمجی درویش فانی در قریه قنات غسان ایران برپا شد. عمارت بجهت آذرافروزی یزدان پرستان ساخته برای چند کار نامزد گردید. نخست بجهت آنکه طایفه زردشتی نماز و اطاعت حضرت یزدان را بجا آورند. دویم دبیرستان باشد که زرتشتیان در اینجا درس و علم بخوانند. سیم جایگاهانباخواندن و ارزانش به ارزانیا ندادن بود. چهارم هرگاه بهدین در اینجا آفرینگان بر روان نیاکان بخوانند و خیرات و مبرات نماید روا. پنجم برای فراهم آمدن و همداستان شدن کاشانه پنچایت و انجمن ساختن زردشتی گروه ششم برای پیراستن بزم و شادی و بویژه گواه گرفتن و پیوند دادن پسران و دختران زردشتی انجام یافت. بیوم سروش ایزد از تیر ما هقدیم ۱۲۳۵ یزدگردی موافق با یوم دهم شهر رجب المرجب ۱۲۸۲ هق موافق با ۱۸۶۵ میلادی."

موبدزادگان در دوره پیشین، افزون بر اوستا و مراسم دینی در دانش اخترشناسی و تهیه طالع و زایچه نیز استادمیگشتند. دانش نو که بواسطه نفوذ مانکجی و تشویق او در آنجا آغاز شد، موجب گردید که موبدزادگان از موبدی دست بردارند و به شهر روی آورده، بمشاهل دبیری، دکتری، مهندسی، بانکی و غیره بپردازند. بنا بر این بسیاری از خانواده

موبدان، قنات غسان را ترک گفته ساکن شهر کرمان گشتند. مهاجرت بهدینان از قنات غسان موجب ازدیاد نفوس مسلمانان در آنجا میگردد و زندگی باقی ماندگان سخت میشود و مورد آزار و ستیم واقع میگردد و با جبار برای تا مین دین و جان خویش بشهر کرمان مهاجرت مینمایند و در مهر قنات غسان در دومین دهه سده فعلی بسته میشود و آتش ورجا وند آنجا به در مهر شهر منتقل میگردد.

درخت کهنسالی در قنات غسان وجود داشت که مورد احترام بهدینان بود و در روزهای فرخنده در آنجا جمع شده شمع و چراغ میافروختند. ولی پس از مهاجرت بهدینان با شنیدن آنجا درخت نامبرده را قطع و طعمه آتش میسازند. در مهر اینک به حال مخروبه درخیا بان مرکزی قنات غسان واقع است.

چوپا روستای دیگر کرمان است. جمعیت قابل ملاحظه بهدینان در آنجا به کشا ورزی مشغول بودند و در مهر و دبستان از خود داشتند که از دهش انجمن اکا بر صاحبان پارسیان هند تعمیر و بنا شده بود. در اوایل سده جاری جمعیت این گروه بهدینان نیز کم شد و بسوی شهر ویم مهاجرت نمودند. لذا آتش ورجا وند در مهر خود را به در مهر قنات غسان منتقل ساختند و ساختن آنجا در مهر نیز بتدریج منهدم میگردد. سومین روستای سلسله چوپار، اسمعیل آباد است که بهدینان کثیری در آنجا بکار و کشا ورزی مشغول بودند. اسمعیل آباد روستای بسیار سبز و خرم بوده. سرپرسی سایکس بسال ۱۲۷۴ خ با تفاق خانم خویش به اسمعیل آباد میروند و مورد احترام و ضیافت بزرگانه اسلام واقع میگردد. هنگام ترک اسمعیل آباد بسیاری از زنان بهدینان خانم اورا بدر می نمایند. جمعیت بهدینان اسمعیل آباد بتدریج تقلیل مییابد و در مهر آنجا را یکی از زرتشتیان که اسلام پذیرفته بود منهدم میسازد و زمینش را شیار و گشت مینماید. خانواده اردشیر رستم کاویانیا ن آخرین بهدینی بودند که ۱۷ سال پیش روستای اسمعیل آباد را ودا مینمایند. شادروان بهدین جمشید هر مز دنیا را ختر شناس و منجم بزرگ زرتشتی که حدود ۳۸ سال پیش جهان را بدر و دگفت در اسمعیل آباد دمیزبست از پیشگوئیهای اوست که فرمانروائی ایران بدست سیدی بزرگوار میافتد که اینک می بینیم بحقیقت پیوسته است.

بگفته اردشیر کاویانیا ن پدرش رستم گتا ب خطی قدیمی بسیار بزرگی داشته است که بدرستی نمیدانند و ستا بوده یا پهلوی، هنگام بروز اغتشاشات محلی و نا امنی، پدرش برای حفظ نسخه خطی آنرا در صندوق درجایی دفن میکنند و پیش از نشان دادن محل دفن به پسر خود سالش جهان را بدر و میگوید. خانواده بیخبر از محل دفن نسخه خطی گرانبها خویش بناچار بکرمان مهاجرت مینمایند.

استقبال مردم از مشاغل سودمند دیگر موجب مهاجرت بهدینان از روستاها به

شهر میگردد. در مهر نو کرمان واقع در بیرون حصار بوسیله دهشمندان قنات غسانیه ساخته گردید و آتش و رجا و نند در مهر قنات غسان بمحله شهر منتقل گشت. بخشی از هنر در مهر نو از دهش موبد زادگان سرور و شیرین دو خواهر قنات غسانیه بنا مگانه پدرشا دستور رستم دستور مرزبان بنا گردید. ارباب جمشید سروشیا ن در مورد در مهرنا مبرده در فرهنگ بهدینان چنین آورده است:

"آتشکده بیرون واقع در کوچه دبیرستان ایرانشهر است. نصف باغ و سا ختمان این آتشکده از شا دروان دینیا ر موبد رستم مرزبان کرمانیه است که شا دروان سروشیا موبد جهانگیر از سوی رخواهران دینیا ر موبد رستم بنام شیرین و سرور موبد رستم به زرتشتیان کرمان برای بنای آتشکده تقدیم شده است. در تاریخ سروش ایزد و مهرما ۱۲۹۳ بزدگردی بکوشش دکتر منوچهر دادی از پارسیان هندگشایش یافته است. نصف دیگر باغ و سا ختمان از پول جمشید خدا رحم نصرآبادی مقیم بمبئی خریداری شده و برای پذیرشگاه مسافرخانه اختصاص داده شده است. در سال ۱۳۱۴ خ دودختر شا دروان سروشیا موبد جهانگیر که فرنگیس و فیروزه خواننده میشوند بیا دپدروما در شان سروشیا ر موبد جهانگیر و شیرین موبد رستم سا ختمان جدید و آبرومندی بنیا دگذاشته اند و با فراد همگروه تقدیم داشته اند و انجمن زرتشتیان کرمان متصدی آنجا است."

چون بنای در مهر بیرون از دهش بهدینان قنات غسان بوده، آتش در مهر قنات غسان بوسیله موبدان آنجا بنام موبد بهرام اسفندیار آریایی و موبد نوشیروان جهانگیر اشدیری و موبدان گشتاسب و بهمن پور جهانبخش با تفاق پنجمین موبد از مرد کرمان به نام اردشیر سهراب، شاگرد دستور رستم جهانگیر موبدان موبد کرمان آنجا منتقل میگردد. موبد رشید خدا دا درستمی که پدرش پنجاه سال پیش از قنات غسان به کرمان مهاجرت میکنند تا مدتی پیش آتش بند در مهرنا مبرده بود. اینک موبد پرویز از موبدان هند در آنجا بخدمت مشغول است.

اینک اوزا عزرتشتیان از حیث موبدنگران کننده است، زرتشتیان کرمان که موبدان قنات غسان بیاری آنها شتا فتند همین حال را دارند و علت این پیشآمد دلیل روانی و اقتصادی دارد که بایده تفصیل مورد بحث قرار گیرد.

## فرهنگ ودین ایرانیا ن بین غیرایرانیا ن

### دردوره های گوناگون

حکمفرمانی پیگیر احساسات نژادی درجهان

مردم جهان طی دوران کهن بنسبت مناسبات دودمانی، تمالیات، سنتها و باوریهها، خویشان را در اجتماعات محصور میکرده اند. همین اجتماعات بتدریج بر



پایه‌ی گسترده‌تر و عقد پیما نها تشکیل ملتها داده اند. حتی مذاهب آزاد و بلندنظر بودائی، نصارا و اسلام، نتوانسته اند احساسات نژادی و امتیازات نژادی و انحصار نژادی را بر اندازند. روابط خون، تمایلات و سنتها، استوارتر از روابط دینی است، در حالیکه دین حق اولویت را در انجام وظایف دین پیروان خویش خواستار است. مردم جهان با وجود پیروی مذاهب مشترک، از انحصار نژادی فارغ نیستند. اجتماع ایرانی نیز همین حال را داشته است. فرهنگ و دین پاک ایرانی، چنانکه خواهیم دید، طی دوران پیش از تاریخ، تا دوران تاریخی، بین مردم جهان آن روزی بخوبی گسترش یافته بود، لیکن آنها را در گروه خود و اجتماع خود داخل نساخته. ایرانی اجتماع خویش را همیشه بخویش منحصر و با احساسات قوی نژادی و افتخار بحق نژادی رنگین بود. با وجودی که صحبت از گسترش دین ایرانی بین مردم غیر ایرانی است، منظور این نیست که توانسته اند، اجتماعات مذکور را، هر چند که با ایران همسایه و هم مرز بوده اند در اجتماع ملیت خویش مستحیل سازند.

تبلیغات دامنه دار دینی ایرانیا ن پیش از شوزرتشت: پیش از ورود بموضوع اصلی، ایرانیا ن طی روزگاران کهن، تبلیغ آیین کهن خویش را، بین مردم اطراف و اکناف جهان و وظیفه وجدانی خویش میدانسته اند. نوشته های دینی ملل دور افتاده، چون مصر و چین و روایات شاهنامه در دوران پیش از شوزرتشت، موبد گفته ما در مورد تبلیغات آئینی است.

### گسترش دین و فرهنگ ایران در مصر قدیم و الفبای مقدس مصری از الفبای اصلی

ایرانیا ن: بنا بر نوشته مصرشناسان، مصریا ن قدیم در مورد عقاید دینی، مانند الفبای دین دبیره ایرانی، الفبای ویژه دین داشته اند، که از خط هیرو گلیفی بکلی جدا بوده و آن را الفبای هیراتیک مصریا ن قدیم نام گذاری کرده اند. حقیقت شگفت انگیز اظهارات مصرشناسان است که الفبای نامبرده را، با استثنای الفبای چین، پدر همه الفبای جهان متمدن آن روزی خوانده اند. هر حرف الفبای هیراتیک نام ویژه ای داراست که زبان مصری چنان نامی ندارد.

پیشا مدی استا دبلسا را بر آن داشت که همه الفبای قدیم را مورد پژوهش و مطالعه قرار دهد. هنگام بررسی معلوم میشود که نام حرفهای الفبای مصری قدیم نام اوستائی حرف اول طرح چیز است که شبیه آن کشیده شده است و موجب شگفتی میگردد.

نام حرف الفبای قدیم مصری که مصرشناسان از توجیه و انگیزه آن عاجز بودند، بروشی بوسیله استا دبلسا را آشکار میگردد که سرچشمه آن الفبای ایرانی بوده است. طرح الفبای دبیره ایرانی، بهتر از الفبای مصری، شبیه نام جنسها را حفظ کرده است. چون گفتار ما مربوط به الفبا نیست، مشتاقان بمقاله استا دبلسا را تحت عنوان اصل الفبا به یاد نامه دکتر جیوانجی مدی رجوع نمایند.

خدایان قدیم مصری ایزدان ایرانی میباشند: طبق نظریه استاد بلسارا، مصریان قدیم الفبائی را برای امور مقدس دینی اتخاذ مینمایند که ما خذآن الفبای ایرانی بوده است، بنا براین بایستی گونه‌ای از مناسبات و روابط را با آیین ایرانیان باستان دارا بوده باشند. با وریهای ویژه دینی مصریان قدیم، همانندی بسیار نزدیکی، با با وریهای دینی ایرانیان کهن دارد. "هروس" و همچنان "را" نام خدایان قدیم مصریان همان "هوار"، یا خره، خوارنه ورا Rae ایرانی است که خورشید و فروپرتو مینوی میباشند. آتن یا آتون خدای بسیار کهن مصریان آترا و ستائی و نیروی مینویست که در مورد آتن شرح می‌دهند.

دانشمند پارسی مهرجی با های کوکه در مقاله جالب توجه خویش در یادنا ماه اسپگل چاپ بمبئی ص ۳۱ در مورد روابط بین ایران و مصر در دوران پیش از تاریخ از مراسم دینی و سنتی و با وریهای مصریان قدیم صحبت میکند که بعضی از آنها بین مردم آریا هم رواج داشته و دارد و چندی از آن ویژه ایرانیان باستان است.

بگفته‌اند سا یس کهن ترین روش تدفین اموات مصریان شبیه روش تدفین اموات بین ایرانیان درست اعتقاد باستانی است.

با وری مصریان در مورد داورى پس از مرگ و سنجش اعمال بوسیله خدایان در همانند با وری ایرانیان قدیم است. نظریه مصریان در مورد "کا" همزاد مینوی روح همانند نظریه فروشی یا فروهر زرتشتیان است و طبق اوستا (نا مرغو که پرپه) انسانی بصورت مرغ میباشند. تجسم (کا) بنا بر با وری مصریان همچنان مرغی است با سر انسان (لاکیر) و (رنوف) روش تقویم قدیم مصری را روشن ساخته‌اند. کوکه شب تا می را بین تقویم مصریان و تقویم ایرانیان نشان میدهد. ماه مصریان مانند ماه ایرانیان سی روز است و پنج روز در آخر سال با آن اضافه مینمایند. نام روز و ماه آنها نیز مانند زرتشتیان نام ایزدان است و چنانکه زرتشتیان در نوزدهمین روز ماه اول و ماه آخر سال با انجام مراسم درگذشتگان میپردازند، همینطور مصریان نیز نوزدهمین روز اول سال را با انجام تشریفات دینی مردگان مخصوص ساخته‌اند.

عین ویژگیهای نرگا و مقدس که در دین مزدیسنان رعایت میشود، مصریان نیز در مورد گاو و قربانی خویش رعایت مینمایند. هر دو گاو و بایستی سفید یک دست و حتی یک موی رنگ دیگر در وجودش نباشد. لیکن نرگا و مصریان بنام آپیس بعلت ویژه‌ای با یسپاه یک دست و سفید پیشانی باشند. نکته قابل توجه دیگر اینکه، در صورت مرگ نرگا و و آپیس هم زرتشتیان و هم مصریان در انجام مراسم مقدس دینی تا مدت معینی خودداری میکنند.

مهرجی با های کوکه، صورتی از واژه‌های ایرانی در زبان مصری در دوره پیش از زمان هخامنشی ترتیب داده که اگر با زهم بطور دقیق بررسی گردد، مسلماً واژه‌های

بیشتر بدست میآید. بعضی از آنها عبارتست از :

مصری	اوستا	فارسی	مصری	اوستا	فارسی
اپ	اپ	آب	ایپ	اوپایه	جانورآبی است
ارتو	هرهئیتی	کوه	هست	هسته	هست، مکان
کاو	گاو	گاو	که	گائو	زمین
نم	نم	نماز	مت	میدیه	میان
ته	ته	این	تون	تن	تنیدن
افهرو	اپره	پشته مغرب			
هور	هوار	خور	نر	نر	مرد
خات	کارت	کارد	اوریت	رته	گردونه

حقایق مذکور دلیل متقا عدکننده ایست بر نظریه‌یی که مبلغان ایرانی (دین بُر داران) دردوران پیش از تاریخ در مصر قدیم به تبلیغ مشغول بوده و شالوده دین آنان را چنان ریخته اند که طی هزاران سال پایه ملیت مصری پایدار مانده است. مصریان اصل سیرا بشدن دین خود از دین بیگانگان را در دوران پیش از تاریخ پذیرفته و مینویسند مردم بیگانه پرستش هروس را در آنجا زمینمایند. همچنین پرستش آتن و پرستش "رانیزبوا سطر نفوذ آنان با نجا سرایت میکند. اگر چنانچه گفته شد اینها ایزدان ایرانی باشند با یستی بواسطه ایرانیا ن در آنجا نفوذ کرده باشد. تاریخ ایران به حقایق مذکوره در دوران پیش از تاریخ اشاره میکند. از مندرجات شاهنامه، بگفته بسا را بر میآید که کیکاوس در یکی از جنگهای بزرگ شمال آفریقا را اشغال مینماید. کیکاوس دو هزار و پانصد سال پس از جمشید زندگی میکنند و جمشید هم در دوره یخ بندان که در نیم کره شمالی روی میدهد سلطنت میکرد پرستش هروس بگفته فلیندر در کتا بخویش "شگفتیهای گذشته خلد اول" و مصر شناس نامی قریب هشت هزار سال پیش از میلاد و پرستش آتن حدود هفت هزار سال پم در مصر از سوی مشرق معمول میگردد. چنین تاریخها نباید موجب شگفتی گردد. ایودوکسوس و ارسطو هم ( سده چهارم پیش از میلاد) مغان را از مصریان قدیم تر میدانند.

### تبلیغات ایرانی در چین قدیم

اینک بسوی خاور زمین و وضع تبلیغات ایرانیا ن باستان یا اهورا پرستان در چین باستان نگریسته میشود. حقیقتی است شگفت که نفوذ مذکور نیز در زمان پادشاهی کیکاوس و پسر روشنندل اوسیاوش ورستم سکی سپهدار سپاه پیروز مندایران منطبق میگردد. پژوهشهای ژرف سرکهیا رچی موید گفته سلاست. در کتا بخویش " فرهنگ و

روایات ایران باستان و چین<sup>(۲)</sup> "از داستانهای چینی که نظیر داستان شاهنامه و کیکاوس ورستم زال و خاندانش میباشند صحبت میکند، آئین دین چینی ارتباط بسیاری نزدیکی با مندرجات زامیادیش، آبان یشت، سروش یشت و ورهرا میباشند دارد. سرکهیاری در پیشگفتار خویش چنین استنتاج میکند:

"همانندی بین داستانهای چین و ایران قابل توجه است، نه تنها در روایات حماسی بدیده میآید بلکه در ستایشهای دینی نیز مشاهده میشود. چنانچه همانندی حماسی بین شاه کیکاوس و خاقان "چون ونگ"، بین سهراب و "نوجا"، بین رستم و "لی تسینگ"، بین گرشاسب و "یی" تیرانداز مینوی بچشم میخورد که فقط چندتای آن در اینجا ذکر میشود. همین جور همانندی در ستایشهای مربوط به کوهها، فرسایشها، آب، باد و مرغ نیز موجود است.

"بطور مثال هرکس ستایشهای منسوب به کوهها و فرکیانی را در زامیادیش بخواند، خود را در آستانه همین جور روایات چینی در مورد فضیلت خاندانها و مناسب آنها با کوههای مقدسی که مرزا میرا توری چین باستان را تشکیل میداده می بیند. ستایش فروهر، کاخ، آب که در آبان یشت ذکر شده و بسیاری از نظایر آن را در عقاید و تشریفات دینی چین، مربوط به الهه آب بدیده میآید. با نظیر ستایشهای شیرین و دلکش که در ورهرا میباشند، در ادبیات و فرهنگ چینی هم مشاهده میشود. تنها ذکر ستایشهای بزرگ همانندی ستایشهای دینی را با خرنمیرسانند. از مطالعه مندرجات سروش یشت، همانندی نزدیک بین بیانات اخلاقی، وظایف و موقعیت سروش و تجسم روشندلی "توئیست" بدیده میآید و چیزی شبیه فلسفه (یین - یان) در آنجا یافت میشود. لیکن شباهت ایزد سروش و خدای چینی (ون تچونگ) شگفت انگیز است، اینگونه همانندی فراوان و نزدیک بهم، که در فرهنگ کهن چینی و ایرانی موجود است، بیقین رد و بدل افاضات دینی و روایات حماسی را با ثبات میرساند."

چینی  
چین باستان مرکز واقعی فرهنگ دینی ایرانیان باستان بوده است. سرکهیاری معتقد است که استفاده از فرهنگ دوسره بوده و بوسیله نژاد سکا که رستم داستان از آنهاست انجام یافته است. نظریه استاد بلسا را با نگیزه تماس پیگیر ایران با چین، در روزگاران کهن، برخلاف نظریه سرکهیاری است. مدارکی که ذکر شد و روایات شاهنامه از تماس مداوم آنها سخن میراند. افراسیاب پادشاه بزرگی بوده و فرمانروایان چین در زمره یاوران او بوده اند. بعید نیست اسیران چینی پس از مدتها اقامت در ایران چون آزاد میگشته اند، رسوم و آداب ایرانی را نیز با خود بکشور خویش میبرده اند. هنگام فرمانروائی سیاوش در بخشی از خاک چین، بسیاری از ایرانیانی که به

همراه وی بتوران میروند، در مسافرت بچین نیز در رکاب وی حاضر بوده اند و بر عکس چینی‌ها فرصت مییابند در میهن خویش رسوم و آداب و فرهنگ ایرانیان را از همراهان سیاه‌پادشاه دادگرو و روشنندگانش که از سوی پدربزرگ خویش افراسیاب در آنجا فرمائش میگردیدند، میآموزند. رفتار و اخلاق نیک پادشاه پرهیزگار و صاحب‌دل که موجب رفاه و آسایش آنان بوده، بیشک تأثیرات عمیقی بر آنان وارد می‌آورد. نه تنها سرانجام اندوهگین آن پادشاه صاحب‌دل در تاریخ چین یادداشت می‌گردد، بلکه فرهنگ و عقاید دینی و آداب ایرانیان باستان در برگهای تاریخ آنان ثبت میشود.

فرمانروائی رستم در چین، هنگام فرار افراسیاب، مردم آنجا را بیشتر تحت تأثیرات فرهنگ ایران قرار میدهد. پس از کشته شدن سیاه‌پادشاه افراسیاب، رستم پدر خوانده و آموزگار او برای کین خواهی بتوران حمله میکند و افراسیاب به گوشه‌ی فرار و خود را پنهان می‌سازد. رستم چندسالی در آن بخشها بفرمانروائی مشغول میگردد طی آن مدت چینی‌ها با وی و همراهان او تماس نزدیکی حاصل میکنند و با فرهنگ کهن ایران بیشتر آشنا میگردند. اینست انگیزه‌ئی که داستان رستم بنوعی در روایات چین باقی مانده است.

هنگام سخن از اشوزرتشت و فعالیت او در تبلیغ پیام مزداد در مورد گسترش آموزشهای دین او در چین و نفوذ آن در بین مردم و شاه و درباریان و ادامه آن در چین تا سده ۱۳ میلادی صحبت خواهد شد.

کهن ایرانیان اهورا پرست، چنانکه در گسترش فرهنگ خویش در مصرف فعالیت نمودند در چین نیز از کوشش با زمامدندان اینهمه عقاید و آداب و رسوم مشترک موجود بین دولت کهنسال و گسترش باورهای ایرانیان در چین، با یادگفت خود بخود صورت نگرفته، بلکه فعالیت شدیدی، همانندی که در مصر انجام یافته لازم آن بوده است.

بدیهی است اگر دین کهن اهورا پرستان ایران، در خاور و اروپا خرد و ریعنی چین و مصر گسترش پیدا کرده، بی‌یقین بین ملل دیگر نیز نفوذ و رسوخ داشته که از ذکر آن بواسطه درازی گفتار بهمین دو منطقه مبرز مذکور اکتفا کرده با صل مطلب می‌پردازد.

### دین جهانی اشوزرتشت و گسترش آن در جهان آن روز

اینکه بدور ظهور و تجلی دین اشوزرتشت می‌پردازد که بگفته خود پیغمبر، دین جهانی است. حقیقت آنکه اشوزرتشت آموزشها و مراسم نیک آئین کهن اهورائی را حفظ و در اصلاح شاخ و برگ آن و آموزشهای جامع جدید قدا فراشت. با یاد بخاطر سپرد، آموزش و رسالت او یک وظایق بوده، پرتومینوی آن، راه‌رهورا روشن و به نیل والاترین حال راستی و حقیقت که هد فزندگی و مقصد نهایی آفرینش است توفیق می‌بخشد. حقیقت این گفتار را در سرودهای خود در اهنودگات آشکار می‌سازد.

فرهنگ ودین ایرانیا ن بین غیرا ایرانیا ن ۴۱۳

" ای جویندگان دانش، آموزشها و پیا می را که تا بحال شنیده نشده است برای شما آشکار میسازم (یسنا ۳۱-۱) چنین با وریهای که در روان خویش استوار نساخته اید (مفهوم یسنا ۳۰) چون وسوسه های خرد خبیث مانع از آن است که راه بهتر را آشکارا دیده و برگزینید، بنا براین خداوند جان و خرد مرا برای رهنمونی شما برگزید، تا زندگی کردن برابر آئین راستی را بهرد و گروه نیکان و بدان بیا موزانم . " (یسنا ۳۱-۲)

پیام و آموزشی را که اشوزرتشت از سوی اهورا مزدا ما مورا بلاغ بود، چنانکه از گفته خود او برمیآید، برای همه مردم جهان و پیام کلی و مختص بمردم ویژه ای نبود، چنانکه فرماید:

"پروردگارا در پرتو فروغ مینوی بما چه خواهی بخشی؟ آیا آن سعادتتی که در پرتو راستی و پاکی بدست میآید و به همه نوید داده شده کدام است . در مورد دانایان چه فرمانی رفته است . ای خداوند جان و خرد مرا از تمام این حقایق آگاه ساز و با گفتار الهام بخش خود مرا روشن فرما تا همه مردم را بآیین راستی ارشاد کنم . " (یسنا ۳۱ - ۳)

گفته های بالابیان است صریح که اشوزرتشت آیین تازه ای را ابلاغ میکرده که در جهان کسی نشنیده بود و ما موریت مینوی داشت که آن را بعموم بشر و بیمن مردم کشورها ابلاغ دارد . مندرجات سپندنسک در مورد زندگی او گواه گفتار بالاست . میگوید سیمای او از فرم مینوی، نورانی و هاله درخشانی از اندامش پرتو باطرا ف می پراکند . نیکان جهان از آن شادمانی میکردند و دانایان میگفتند فرآسمانی، چهره خندان ملکوتیش، برهانی است بر آگاهی و راستی کودک مینوی و پیام فرح بخش و ما موریت شریف و درجه ان .

آگاهی مذکور موجب میگشت که کارش را بزودی آغا زکند . در دوران کودکی، از شرکت در انجام تشریفات و با وریهای پنداری زمان سرگرائی میکرد . شکوه و جلال زندگی راستین و نفوذ فرح بخش و شادی آور آن را بمردم جهان بیان مینمود . شادمانی روح پاک و سیمای خندان وی بردوستان کودک و اطرافیان تا شیر فراوان می بخشید . دوران کودکی و جوانی را، در مصاحبت روشن دلان زمان خویش بسر میبرد و بکارهای نیک و خیر خواهی و پرستاری بیماران و بیچارگان جهان و چه حیوان مشغول میبود . آزاد بود که از انبار پدرش و نگر خود، هر چه را بخواهد برای کارهای خیر بمصرف برساند .

## ۴۱۴ مردم توران نخستین بهره‌مند از پیام اشوزرتشت

اشوزرتشت تا سن ۲۰ سالگی بزندگی نیکوکاری و فرهنگی ادامه داد. آنگاه احساس گردش درجهان و انجام ما موریت مینوی در او پیدا شد. گزارشات شاهزاده تورانی که در حمایت پادشاه و پدرو خویش، با انجام کارهای خیریه عمومی مشغول بود باومیرسید. ایرانیان او را بنام "اوروت دئینگهو" یا پادشاه کشور نیک میشناختند. پادشاهی بودنیرومند و توانگرو ارتش قوی در اختیار داشت.

اشوزرتشت بکار کردن و خدمت با جتما در میان آنان متمایل گشت. میراث پدری را مدت‌ها قبل به برادران بخشیده بود و اراده ترک خانه پدری و فعالیت در امر مهم و موعظه‌دین شریف و ترتیب نظام بهترو فرح بخشی بین مردم در وی پدید آمد. با کسب اجازه‌ی پدر و ما درود عای خیر آنها بسوی مقصد حرکت و کار خویش را آغاز نمود. شاهزاده تورانی و یاران‌ش از دیدن اشوزرتشت در میان خود بینهایت شادمان شدند. پادشاه نیکوکار (اوروت دئینگهو) او را با کمال مهر بانی و خوشروئی خوشامد گفت. اشوزرتشت در انجام کار نیک و دستگیری بیچارگان به آنها ملحق گشت. شخصیت نورانی و فرهنگ مینوی بی‌نهایت بود. آنکس که خوشبختانه مورد کمک و دستگیری وی واقع میگشت از لمس مینوی او بیش از چیزهای مادی بهره‌ور میگشت.

فعالیت‌های مذکور موقعی انجام مییافت که اشوزرتشت در مورد مسئله زندگی و ترویج راستی در نفس جهان بتفکر میپرداخت. سپس چند سال را در اعتکاف و مراقبه شد و ژرف‌بسربرد، تا آنکه با لایحه درسی سالگی، انجام ما موریت بزرگ خویش و موعظه پیام اهورا مزدا را در خود احساس و فعالیت مینوی را آغاز کرد.

### آغاز موعظه بین تورانیان

نخستین مردمانی را که اشوزرتشت برای ابلاغ پیام اهورا مزدا برگزید، همان دوستان قدیم تورانی بودند. اجتماع بزرگی بسرنشینی پادشاه (اوروت دئینگهو) بمنظور استماع سخنان وی در مجلسی جمع شدند. اشوزرتشت در مورد کشور آسمانی مینوی هستی مطلق خدا و ندهر و سپ‌آگاه، دانای کل و آفریننده کاینات عشق و مهروراستی، آفرینش کاینات بقصد پرورش جانداران، سیرتکامل روح تا نیل بکمال واقعی، پیرو زندگی بهترین راستی و نیل به وجد بوسیله‌ی او را مینوی که درجهان آفرینش بخدمت مشغولند و رهبران برگزیده‌ی او که برای هدایت آنان ما موریت مییابند، بفصاحت و بلاغت صحبت میکرد.

پادشاه و شاهزادگان و نیکانی که در مجلس بسخنان پیغمبرگوش فرامیدادند، از حقیقت پیامی که وی ابلاغ مینمود، به ژرفی متاثر میشدند. پادشاه در پیامیان گفتار او بگفته استادلسا را اظهار میدارد: "زرتشت بزرگوار چه گفتارشان و در خوری برای ما ایراد کرد. بنظر من گرامی‌ترین و ارجمندترین روح و خسته‌ترین مردجهان است خرد و دانش را که داراست، در مردم روزگار یافت نمیشود. یقین دارم که اینگونه دانش درجهان باقی میماند. وی راست‌ترین و پاک‌ترین مرد روزگار است."<sup>۱۱</sup>

با وجود این دسته‌ای از مردم که از طرفداران برادر پادشاه بودند، حاضر به پذیرفتن دین جدید و ترک دین نیاکان نگردیدند. اشوزرتشت از اینک شریف‌ترین مردم زمان، دین جدید و نظام نوین را پذیرفتند خوشحال شده به مقصد دیگر و موعظه در کشور دیگر حرکت میکنند.

### گسترش دین بین ایرانیان و ملت‌های دیگر

سرانجام پس از دهسال فعالیت و کوشش اشوزرتشت بدربارشهریایران کی گشتا سبب وارد میشود، شهرتش پیش از ورود، بنام مردمینوی بدربارشهریایر رسیدن بود. پادشاه و شهبانوخاندان شاه‌های و اهل دربارمقدم او را با کمال احترام و ستایش خوشامد میگویند. بگفته سپندنسک در دربارانجمنی با شکوه و مجلال، بمنظور استماع گفتار پیغمبر آراسته میشود. آنگاه که با صدای دلکش و شیرین بخوانند سرودهای مینوی، متضمن پیام اهورا مزدا میپردازد، احساس حال بهستی و آرامش روان بشنوندگان روی میدهد، گویا پرتوی ز فروغ بی‌پایان مهر، بردل و نهادناشادوپریشان انسان تا بیده، سبک و خرم میگردند، جانداران آن نواحی نیز از مواج حاصله از گفتارش بنشاط میپردازند.

از جمله کسانی که با شادمانی و وجد بینهایت بگفتار پیغمبرگوش فرامیدادند، شهبانوی بزرگوارکتایون (گوش یشت ۲۶ - اردیبهشت یشت ۴۶) و شهزاده جوان اسپندیار بود. هر دو بحقیقت آیین نوبیژرفی ایمان آورده و شیفته آن میشوند. هر دو در گسترش و تبلیغ دین نودرجهان و لزوم فعالیت و کوشش در آن موردرا در خود احساس مینمایند.

دیگر از پشتیبانان با حرارت و بزرگ دین، سپهدار زریر، برادر کی گشتا سبب و پسرش نستور و شهزاده پیشوتن پسر شاه گشتا سبب و جاسب و روشن ضمیر و برادرش فره شوشتر و وزیران شاه گشتا سبب و گسته‌م پهلوان پسر جاسب و مانند آنها، ذوق و شوق فراوان برای دین از خود نشان میدادند.

دین بین ایرانیان و غیر ایرانیان، بسرعت شگفتی نفوذ و گسترش یافت. نسه



تنها دینکرد که خلاصه سپندنگ را میدهد، بلکه نوشته‌های دیگر پهلوی، مانند زادسپرم زندوهومن یشت، یا دگازریران، شکنندگما نیک ویجا روغیره در این مورد هم گفته‌اند. پس از آنکه کی‌گشتا سب‌و خاندان او و دربارش شهریار ی دین را اختیار مینمایند، دین کُبر داران (مبلغان) با حرارت، چون اسفندیار و دیگران در اطراف واکنا فاکشورو جهان بگسترش وروائی دین بهی همت می‌گمارند.

اوستا از دلپتان، مردان خدا و صاحب‌دلانی سخن میراند که در رواج دین در کشورهای بیگانه بفعالیت پرداخته‌اند. دو پرگرداوستا بطور آشکارا ز دین کُبر داران مذکور در کشور خا رجه بین غیر ایرانیان سخن میدارد. فروردین یشت (۱۲۶) سنن فرزند اهوم ستان را می‌ستاید که با صد نفر از مریدان خویش در کشورهای دور دست بگسترش وروائی دین میکوشد. همچنان ضمیمه هفتین یشت از موبدانی ذکر میکند که پس از کامیابی در رواج دین از کشورهای بیگانه باز می‌گردند.

گسترش دین بوسیله دانایان و روشن‌دلان خارج از ایران که برای بحث با پیغمبر بایران آمده بودند و پذیرای دین گشته، بین مردم کشور خود رواج میدهند در روایات دینی ذکر شده است.

دشمنی سخت پادشاه کشور "خیه و نیس" (توران) و پیکارا و برخلاف ایرانیان، بوسیله پیروان با حرارت دین رفع میگردد. مردم کشور مذکور از پیروان دین قدیم آریایی بودند که کی‌گشتا سب‌نیز قبیل از برگزیدن دین پیغمبر، همان دین را پیروی میکرد. آنگاه که ارجا سب پادشاه آنجا، از تغییر دین گشتا سب و اختیار دین اشوزرتشت خبردار گشته سخت بهم برآمد و از کی‌گشتا سب خواست دین جدید را ترک کند و بدین قدیم بازگشت نماید و یا آمده کارزار باشد. گشتا سب شق اخیرا پذیرفت. در جنگ مقدس دینی که رویداد اسفندیار، زریر، نستور و گسته‌م دلیریها از خودا براز داشتند که سرانجام بشکست و کشته شدن ارجا سب پایانی یافت.

پس از مرگ ارجا سب، مردم کشور خیها و نیس دین جدید را استقبال کردند و بزودی بین سایر مردم تورانی و کشور دور دست چین رواج یافت، مدارک تاریخی در دست است که مردم توران و مغولستان زمانی همه زرتشتی بوده‌اند. اینک نیز بنا بر خبر در دست در اولن با تور مغولستان شمالی زرتشتیان موجودند.

از پیروان اشوزرتشت بین مردم توران، چند نفر از روشن‌دلان و مردان خدا بوده‌اند از آنان است فریانه نجیب‌تورانی که در یسناسنا (۴۶-۱۲) ستوده شده است. نسل و فرزندانش او چنانکه از مندرجات گاتها برمیآید، حتی در زمان اشوزرتشت از پیروان او بوده‌اند. در بند مذکور چنین آمده:

" وقتی که راستی از کوشش آرمیتی (مهر و عشق پاک) آنکه از پرتوا و بهشت آراسته میگردد و در نبیرگان و با زماندگان ستوده فریانه تورانی حلول کند، پس آنگاه و هومن آنرا بکشور جاودانی در آورد و در روز واپسین اهورا مزدا آنرا در پناه خود بگیرد. "

چنین ستایشی در خور پیروان شایان تمجید است. یوئیشته فریانه، صاحب دل روشنروان از آن خاندان است که نامش در صورت نام مردان خدا با احترام یاد شده است. چنین بنظر میرسد که موبدان دین زرتشتی از خاندان مذکور برخاسته اند. بگفته دینکرد (جلد ۱۴ فصل ۶-۱۸ ترجمه سنجانا) و بندهش فصل ۳۳-۳۴ آدر بادما را سپند موبدان موبد زمان ساسانیان از نسل خاندان فریانه تورانی است.

بگفته دادستان دینیک (فصل ۹۰-۳) دونفر از جمله هفت نفر جاویدانان خوانیرس، بنام یوئیشته فریانه شهزاده اغریث معروف به گوپت شاه هم مرز ایرانویج، تورانی بوده اند. فرزندان اغریث نیز که از جمله نخستین پیروان پیغمبر هستند، با احتمال قوی موبدان دین بوده اند.

در تاریخ واپسین ایران شکا فزونی موجود است و از دو واقعه ای که بدرستی آشکار نیست اطلاع ناچیزی در دست است. بگفته استاد دلسا را یکی از اسرار مرموز تاریخ همین است، که پس از شاه گشتاسب، تاریخ دین بهی ناگهان قطع میشود. از این دوران پسین دو نورضعیفی میدرخشد. یکی فرمانروائی طی دوسده بر بابل قدیم بوسیله دستوران دستورغا بین سالیان ۴۲۸ و ۲۳۴ پیش از میلاد. دیگر جنگ مهیب ایرانیا با ختریو شاهنشاه دلیرشان هوشتره بر علیه سپاه نیرومند آسوریا برهبری نینوس و ملکه سمیرا میس در حدود ۱۸۰ پیش از میلاد. چون سمیرا میس و نینوس در او خریا دشا هی ایرانیا در بابل بقدرت میرسند بظن قوی حکومت ایرانیا در آنجا بپایان میرسد. فیروز نسروانجی تا واریا صاحبکتا بخشنوم بتا بیدگفتا را استاد دلسا را در مورد فرمانروائی دستوران دستورغا در بابل و پیکا رهوشتره با سپاه آسوریا در صفحه ۳۲۹ کتاب بخویش سخن میراند.

## نفوذ مزدیسنی در بابل

چون در مورد دین مزدیسنی در هند و یونان در دوران پیش از تاریخ اطلاع درستی در دست نیست و اطلاع در دست از دوران تاریخی است، لذا پیش از بررسی آن به بررسی نفوذ مزدیسنی در بابل و آشور می پردازد.

چنانکه گفته شد دستوران دستورغا شهر مقدس دینی ایرانیا بین سالیان ۲۴۲۸

۲۲۳۴ بر بابل فرما نروائی داشته‌اند. فرما نروائی قدرت دینی طی دو بیست سال در یک کشور، موجدا حساسات دینی ژرفی بین مردم آنجا و نفوذی بغایت بر آنها داشته‌است. اندکی از پژوهشهای مهرجی باهای گوکه، که در مورد دین مصریان قدیم ذکر شد، اینک اندکی به ذکر پژوهشهای وی در مورد دین بابل می‌پردازد.

مهمترین بخش دین پیشینیان چگونگی نامهای خدایان و ایزدان آنهاست پژوهشهای گوکه حاکی است بر اینکه اغلب نامهای خدایان بابلی، با نضمام نامهای قدیمی آنها، در صورت و معنی تقلید نزدیک نامهای اوستائی است. مانند خدای بابلی بنام "با ویا بگاش" همان بنغ اوستائی و ایزد سرپرست بر سر نوشت انسان است آذر پسر خدای بزرگ آثر اوستائی است که وابسته به اهورا مزداست. گیش زیسده برابر گئوش اوروان، ایشم برابر ائشمه، لنورمنت مصر شناس مردوک را ا مرود خورنده که برابر مرات اوستائی میشود. رمن وابسته بخدای خورشید، یحتمل برابر امان اوستائی است که وابسته به میترا ایزد خورشید است. سرپنی نوم شاید شکل مسخ شده سپنتا آرمیتی باشد و برابر بنیات اوستائی، آشور برابر اهوره یا اشاهوره، "شروا یلو برابر خستره وئیریه، می شیر و برابر میتره اوستائی است. همه نامهای ایزدان که مقابله گردید در زبان بابلی و اوستائی همان معنی یا معنی همان نند نزدیک دارند. نام ماههای بابلی وابسته بجشنهای موسمی است و همان نامهای اوستائی یا شبیه تقریبی آن است. سی و ن صورت مسخ شده سپنتا می باشد. "ایلول" یا "یور و صورت مسخ شده هروتات است. تیشری برابر تیشتریه اوستائی، آذر برابر آتر است بقیه نامها همان معنی نامهای اوستائی را داراست.

مهرجی باهای گوکه صورتی از واژه‌های ایرانی که در زبان بابلی موجود است تهیه کرده است چندانای آن از قرار زیر است. ا یسین نوب معنی جشن که همان جشن مشتق از یسنه اوستائی است. گیتی بمعنی زمین برابر گئتا، "خمه بمعنی گرما برابر همه" اوستائی به معنی تابستان، "سیسو بمعنی شش برابر خشواش" اوستائی، داهوتی، بمعنی بخشش برابر داته اوستائی "اورو یعنی روز برابر ایا را اوستائی شررو یعنی پادشاه برابر خستره، ریستو یعنی رذ رئیس برابر رتوا اوستائی، سمو یعنی آسمان برابر آسمان اوستائی، "کر یعنی خوراک برابر خوارته اوستائی یعنی خوردن، "دو ب یعنی دو برابر دوه اوستائی، مخ یعنی عالی برابر مز اوستائی، "بکه یعنی آب برابر اوستائی، "پا ته سی یعنی حاکم برابر پئی تیس اوستائی، "ایم گه یعنی پیشوا برابر مگوه اوستائی است که مغ و موبد باشد.

همین اندک تشبیهات دلیلی است که دین مزدیسنی و فرهنگهای ایران باستان، بردین و فرهنگ بابل قدیم بژرفی نفوذ کرده و با حتمال قوی تبلیغات فرما نروایان ایرانی یا پیشینیان آنها موجب آن بوده است.

در نیمه سده ششم پیش از میلاد، هنگام حمله ارتش هخامنشی ببلخ مردم کشور زرتشتی بوده‌اند. ترکان اطراف نواحی آنجا نیز پیرو دین اشوزرتشت بودند. زیرا کورش و داریوش مردم آنجا را به دین و صاحب آداب و مراسم نیکی که از نفوذ دین زرتشتی صحبت میکنند دیده‌اند. مردم بلخ و نواحی تا بعد از دوره ساسانیان بهمان دین زرتشتی پای بند بوده‌اند.

دین زرتشتی پس از اضمحلال ساسانیان بین مردم تاتار و مغول و چین رواج داشته است. پیشرفت بظاهریع مانویت، در آن حدود در نیمه سده سوم میلاد، <sup>سطه</sup> بوا دین زرتشتی بوده که از آن سیرا برگشته بود.

بگفته گیون<sup>(۵)</sup>، ترکان پیروز مندر سده ششم میلادی زرتشتی بوده و تئودای یکتای مطلق معتقد و در سرودهای خویش ایزدانی که مظهر آب، هوا، آتش و خاک میباشند ستایش مینمودند. سفیر روم پیش از بارباری با حضور خان بزرگ دیسا بول نخست با غسل و دود خوشبو تطهیر میگردد. این رسم بین جانشینان چنگیز نیز معمول بوده است. هیوئن تسیانگ<sup>(۶)</sup> جها نگر معروف چینی که یک قرن بعد حدود پانیا سلطنت ساسانیان در آسیای مرکزی بگردش پرداخته مینویسد، مردم غیرایرانی آن حدود زرتشتی میباشند. جها نگردان بعدمانند و امبری، وود، کلنل گوردن درتایید گفته او از دیدنیها و شنیدنیهای خود اظهار میدارند که دین زرتشتی تا حدود سده ۱۴ میلادی در آن حدود پیروی میشده است.

مردم بخارا و نواحی با وجود فشا رسلمانان مهاجم، بدین قدیم زرتشتی خویش رجوع مینمودند. وامبری صاحب تاریخ بخارا از جمله داستان بسیاری مینویسد، هتگا بخارا بدست مسلمانان تسخیر میشود، مردم آنجا و بزرگان و اشرا ف زرتشتی به ترک دین حاضر نبوده‌اند. چون از فشا روارده با جبار باسلام تن در میدهند، راه و رسم قدیم ودین نیاکان را پنهانی پیروی مینمایند.

در نیمه سده هشتم میلادی ترکان زرتشتی و رارود (ما وراالنهر) بشورش برمیخیزند بگفته پروفیسور براون انگلیسی، پس از مرگ ابومسلم خراسانی که موجب اضمحلال خلافت بنی امیه و بسرکار آمدن خلافت عباسی بوده (۷۵۰ م) اسحق یکی از پیروان اوبه و رارود میگریزد و زرتشتیان ترک آنجا را بشورش تحریک میکنند که ابومسلم از سوی اشوی زرتشت جاویدان ما موریت داشته است، و اینک موقعی است که پیغمبر برای احیای<sup>۳</sup> بزودی ظهور خواهد کرد.

## گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان و یونانیان باستان

چنانکه گفته شد پس از آنکه ندای اشوزرتشت درجهان آن روز پیچید. دانایان کشورهای دور و نزدیک، بقصد تحقیق از حقیقت پیام مقدس او و پس از باوری بحقیقت گفتار او پیاپی مش آن را در میهن خویش بمرم ابلاغ مینمودند. ذکر دانایان هند و یونان یا یونیکه یونان قدیم از جمله آنهاست. شاهان مه و تارخیهای دیگر در مورد پهلوانان قدیم ایران و تماس مداوم آنها با دولت نامبرده صحبت مینماید. در نوشتههای باستانی هند اشارات زیادی در مورد مراسم و عقاید معموله بین هندوان و هماغنندی نزدیک آنها با مراسم و باریهای زرتشتی موجود است. اما مدارکی که یونانیان باستان، تا چه اندازه تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بودند در دست نیست. لیکن چنانکه در بعد خواهیم دید دانایان یونان قدیم از افکار و اندیشههای دینی زرتشتی بسیار متاثر شده بودند.

بنا بر نوشتههای دینی و تاریخی زرتشتیان و هندوان، جمیسرو یونگهان بگفته پارسیان، و "یکمه ویوسوت" بگفته هندوان، پادشاه دین و دنیا و بنیان گزار دیمین و نژادهنود است. اما او را در هند بنام ولقب کنونی نیز میشناسند و بنام یم برتبه خدایان ارتقا مییابد، و بنام منوکانون گزار است. دانستان توفان وابسته باوست. دانستان یخ بندان و ورجمکرد بین ایرانیان باستان وابسته به جم یا جمشید است. بنا بر مندرجات اوستا و سایر نوشتههای زرتشتیان، جمشید نخستین آریائی نند که ادعای مینویت داشت، اندیشههای که همه روحها بفیض چنان جلوهائی نایل میتوان گشت. همین اندیشه و فکر، هسته مرکزی فلسفه دینی هندوان را تشکیل میدهد. ایرانیان از ادعای الوهیت جمشید ناخشنود گشته، او را ناپاک، و بدکار بشمار آوردند و گفتند انسان ضعیف و ناتوان، بی آنکه مورد خطائی واقع شود، چگونه ممکن است مهبط تجلی بزرگترین و والاترین هستی و دانای کل، حقیقت، کل و نیک مطلق گردد. لذا جمشید را از ازاریکه شاهای بزرگ آورده، از کشور و میهن خویش بیرون میرانند. جمشید سالیان چند در دیار مقدس هتومان<sup>(۷)</sup> (نام قدیم سیستان) بسر میبرد. بنا بر روایات موجود با دختر پادشاه آنجا ازدواج مینماید. و پاپه نسل پهلوانان سیستان را شالوده ریزی میکند.

اما ایرانیان از فشار خویش بر جمشید دست بردار نیبوندند. وی مجبور میگردد با هواخواهان خود در هند کشور همسایه پناه جوید. بنا بر روایات واپسین، در هند نیز ایرانیان او را دنبال میکنند و سرانجام بدست دشمنان خویش کشته میگردد. اگر آنچه در مورد تشخیص جم و یونگهان<sup>(۸)</sup> (جمشید) با یکمه ویوسوت گفته شد درست باشد بنا بر روایت

هندی، جمشید در هندوستان بنام منوبزندگی ادامه میدهد، و شالوده دین و نژاد هندوان را میریزد، روایات ایرانی حاکی است براینکه، پهلوانان سیستان قدیم از نسل جمشید هنگام لزوم بیاری خویشان هندی خویش، موقعیکه پومیان کشور موجب زحمت و آزار آنها میگشته اند میشتافتند.

با وجود این حقیقتی است مسلم که شالوده دین قدیم ایرانیا ن وهندیها همانند است. بطور مثال اهوره ایرانی برابر آسوره هندی است، بهاگه (بخ) برابر بهگه - اشا برابر تا - میثره برابر میتره - نریوسنگهه برابر نرئاشنسه، هور برابر سوریا - آپام نیات برابر پام نیات آرمیتی برابر آرمیتی گائیریا من برابر آریا من و مانند آنها. همانندی نامهای اشخاص - بیمه (جم) اوستائی برابر بیمه شریته برابر تریته - گندروه برابر گندها روه گرسانی برابر کریشانو - یسنه اوستائی برابر یژنه - هوم برابر سوم - مانتره برابر مانتره وغیره .

هر دو ملت جشنهای موسمی دارند. ماهای اولیه و قدیم هر دو قمری و شایسته نگهداری میدانند. اینگونه همانندیها، در بخشهای گوناگون تاریخباستانی دینی هر دو نژاد یافت میشود. هنگامیکه دستهای از پارسیان پس از ساسانیان و پیروزی اسلام به هند روی میآوردند، خلاصه عقاید و اصول دین خود را در ۱۶ ماده بخدمت جادی راه نافرمانروای سنان تقدیم میدارند. چون بابا وریهای آنان همانندی داشت اجازه سکونت به آنها داده میشود.

با پدید آید آیا هیچیک از اصول آیین اشوزرتشت را در آیین هندوان میتوان یافت؟  
براستی دین اشوزرتشت دین مینویست، در موردیگانگی و یکتائی مطلق، شناخت والاترین هستی، فروزه های سودرسان و رسای اهورا مزدا، مبنی بر انواع نیروها و فعالیتهای او، امر بزرگ آفرینش در اعتلای روانان، عشق و مهرمدام او، و دستگیری ارواح ضعیف و ناتوان، در رشد و پیشرفت در سلوک و رهروی بسوی کمال و تلقین پیگیر از سر و در پیروی راه نیکی و فضیلت و طریق سلامت مینوی و رحمانیت، پایه گذاری و ذکر فضیلت و ردیلت و نیل بپاداش یا سزا برابر سرشت ذاتی خود، کوشش مداوم در راه نیکی که موجب اعتلای روان است، اینک والاترین هستی بنا بر ذات نیک مطلق خویش، موجب بدی نتواند بود، اینک وجود بدی در زندگی نتیجه جز و ناتوانی روح در پیمودن طریق تکامل و ثمره اصلاح و کوتاهیهای مذکور یا بعنوان محرک در بیداری روح خواب آلود و اقدام بکوشش و تلاش برای زندگی عالی و والا، آزادی فکر برای افسراد در اختیار راه و فعالیت در بر سر بردن زندگی، و مسئولیت وجدانی هر کس برابر کردار خویش، صحبت کرده و مبالغه مینماید.

اصول مذکور با روش عادی فکر هندوان متغایراست و امکان حفظ تمامیت و ویژگی

چنین دینی، در اقیانوس طبقات و فرقه‌ها و طریقه‌ها و دینها که در پیرامون باوریه‌ها وحدت و کثرت یا توحید و شرک دانا یا ن قوم آنها بوجود آمده میسر نیست، بویژه که از پشتیبانی استوار پیشوایان مقتدر خویش محروم باشد. بنا بر این اگر دین پاک اشوزرتشت در زمان خودا و گسترش یافته باشد، مدارکی که تا کی و چگونه خود را بعنوان دین جداگانه بدرستی حفظ کرده در دست نیست.

مستعمرات ایرانی بدون تردید در دوران پیش از تاریخ، در هندآباد گردیده و در روزگاران درخشان هخامنشی، اشکانی و ساسانی بر رشد و گسترش آن بی‌یقین افزوده می‌شود. با احتمال قوی در روائی دین خود بین اتباع بومی فعالیت کرده باشند. میگویند نوعی از دین زرتشتی در پنجا ب و کشمیر تا مدت درازی معمول بوده است.

### دین زرتشتی در هند در دوران تاریخی

در پها ویشیه پورانه کتاب دینی هندوان بیاناتی در مورد فرقه‌ئی از برهمنان بیگانه بنام مگه (مغ) آمده است که خورشید را با بویهای خوش و چراغ و نور و چیزهای متبرک دیگر میستایند و کشتی بکمر می‌بندند و هنگام ستایش پتیدانه (پنام - روبند) بر روی می‌بندند و دوشاخه (برسم) بدست میگیرند. خورشید را میتره (مهر) مینامند و در دین آنها دو خدای دیگر بنام سروشا و رجانا (ایزدان سروش و روشن با میتره ارتباط دارد).<sup>(۹)</sup>

دانشمندان می‌هندسرها را مچند را بهندا رکر در نوشته خود در مورد ویشنوئیسم و سنیوئیسم<sup>(۱۰)</sup> در باره مگه (مغ) مینویسد "آثار مگه در را جیوتانه و استانهای دیگر شمال هند موجود است، که مغان ایران باستان باشند و با نام زره‌شته مذکور در پها ویشیه پورانه که زرتشت پیغمبر است و ستایش می‌کند. . . . ستایش خورشید را میتره بوسیله آنها در هندوستان رواج یافته. مهرپرستی در ایران ایجا دوتا آسیای صغیر حتی روم پیش می‌رود. ذوق تبلیغ دین که در آنها دپیروان اولیه آن موجود بوده بسوی مشرق نیز پیش می‌آید."

با توجه دکتربهندا رکر که ستایش میتره از ایزدان دین زرتشتی، از ایران به هند رواج یافته موافق نظریه استا دیلسا را می‌باشد. هنگام بحث در مورد مهرپرستی دیده خواهد شد، که فلسفه مذکور از توجیهات شاهنشاهان دوران واپسین هخامنشی است.

### گسترش فلسفه ودین قدیم ایران در اروپا

اینک در مورد گسترش فلسفه دین زرتشتی بین یونانیا و استان وشیوع فرقه مهرپرستی ناشی از آن در بخش بزرگ آسیا، اروپا و آفریقا صحبت می‌شود.

مورخان جهان، عظمت تمدن هخامنشیان را تا قبل از جشن ۵۰۰ ساله بدرستی مورد بحث و تقدیر قرار ندادند، زیرا مدارک لازم در حالیکه بخشی را نوشته‌های مردم بیگانه حفظ نموده‌اند، بطور کلی در ایران، با نضمام نوشته‌های ایرانی بدست دشمنان وقت نابود میگردد. با وجود این آن مقدار مدارک در نوشته‌های بیگانگان نگهداری شده، که با نظراجمالی بحقیقتی که آنانچه بوده‌اند، میتوان پی برد. مانند توفیق بزرگ بنام پیروزگر خیراندیش و قدرت فرما نروائی در نیکوکاوی، در آبا دانیهای زیبا و مجلد ملی، در جشنهای دینی، ملی و اجتماعات با شکوه آنها، در شکوه و آداب دربار ایشان، در لطافت فرهنگ و اندیشه‌های بلند آنان، در نفوذ فرح بخش و تماس و ارتباط مهرانگیز با ملل دیگر، در دوره خود فروغ درخشانی بودند، دوره‌ای که شاهد موفقیت با شکوهی بین عروج و نزول آنها بود.

درخشانترین دوره تمدن اروپا که فروغ اندیشه‌های فلسفی در آموزشها و نوشته‌های سقراط، افلاتون و ارسطو جهان غرب را منور میسازد، پرتوی است که بیشتر آن از تماس با دوره جلال و عظمت ایران که با آنها همزمان بودا خذگردیده است. اندیشه‌های چنان بلندیها مانند نزدیک به آن پیش از تماس مذکور در اروپا وجود خارجی نداشت، همچنین با قطع تماس فروغ مذکور ناگهان خاموش میگردد. دانش فلسفی و عقلانی بحدی در نوشته‌های سده‌ها نشمند مذکور جمع گردیده که بحکم عقل سلیم، اغلب آن ما خود از تماس با بیگانگان و با اقتباس از افکار رودانش مردم دیگر میباشند، مقدار زیاد آن چنانکه دیده میشود از ایران گرفته‌اند. روانشاد سید محمد کاظم امام در کتابت بخویش "فلسفه در ایران، باستان و مبان حکمت الاشراف" با بیانات بلیغ با ثبات میرساند که سرچشمه فلسفه فیلسوفان یونان باستان دین زرتشتی و دانش ایرانی است.

بدیهی است سرچشمه اندیشه‌های نظری یونان از آسیا میباشند. چون با وریها و اصول دین زرتشتی و ایرانی بر پایه استواری مقرر و در آسیای غربی معروف و نامی بوده، دانشمندان یونانی مسلما "از آن باخبر و مقدار زیادی را بدرستی فرا میگیرند. مشهور است دانشمندان یونانی چون فیثاغورث و دموکریتوس از مغان دانش آموخته‌اند. ظهور و برخاست قدرت بزرگ ایرانی، موجب تشدید توجه یونان به با وریها و اندیشه‌های ایرانی میگردد. استانس دانشمندان ایرانی که در لشکر کشی‌های رشا بر علیه یونان با وی همراه بود، توجه آن مردم را بخود جلب مینماید. حتی پس از پایان دوران هخامنشی سوسیون از مردم اسکندریه که بسرپرستی بطلمیوس اپی فانیس (۲۰۴-۱۸۱ پیش از میلادی) در کتابت بزرگ خویش حکمت پیشین ایرانیان را ستوده اظهار میدارد که فلسفه زاینده ایران و از آنجا در جهان گسترش مییابد.



بنا بر این جای شگفتی نیست که حکمت و اندیشه‌های ویژه مردم ایران زمین، آموزش‌های دانشمندان یونان را سیرا ب‌ساخته است. معروف است بزرگ‌تسیرین آنها می‌گرددشمنان برسقراط (۴۶۹-۳۹۹ پم) وارد می‌آوردند، معمول ساختن باوری بخدایان بیگانه بین مردم یونان است. حقیقت آنکه باوری بخدای حکمت، خدای دانان، که اهورا مزداست تما یلات ذهنی سپنتا مینو یعنی خرد مقدس و انگره مینو یعنی خرد خبیثه جا ویدانی روح، وجدان یا دئنا، داد و ذاتی نیکی و بدی، اندیشه‌ها و باوریهائی است که ویژه دین زرتشتی می‌باشد.<sup>(۱۲)</sup> مشهور است سقراط مدت‌ها برابر خورشیدیه مراقبه می‌پرداخته است.

با زآموزش "ایده" از شاگرد بزرگ او افلاتون، شباهت تامی با فلسفه فروشی یا فروهر زرتشتیان دارد. ایده را تعریف می‌کند که لازمه قبلی فعل آفرینش و سرنوشت ذاتی موجودات است بطور آزمون در مکالمه آمده و پیرشانی مداوم افلاتون در بیان و توجیه آن دلیلی است با پرورش که اندیشه‌ی مذکور از خود او نبوده و از سرچشمه بیگانه اخذ شده است.

مدارک خود یونانیان نماینده حقیقتی است که اغلب اندیشه‌های افلاتون از دین اشوزرتشت اقتباس گردیده. هیراکلس<sup>(۱۳)</sup> آموزش اشوزرتشت و افلاتون را چنان توجیه مینماید که گویا هر دو شاگرد یک مکتب می‌باشند.

بیانات افلاتون در تعریف صفات اصلی اغلب مبهم است. مفهوم صفات اصلی مینوی عبارتست از حکمت، خوبی، درستی، داد، خودداری که صفات نخستین پنج امشاسپند زرتشتی یا فروزه‌های مینوی مزدا، وهومن، اشا، خشترا و آرمیتی می‌باشد. بقیه دو امشاسپند هروتات و امرتات، حالت کمال رحمانی زمان و مکان و ترکیب نفس ذات مینویست.

گفتار افلاتون مبنی بر اینکه، راستی و بالاترین عمل اخلاقی انسان است، با زگوئی از گفتار اشوزرتشت می‌باشد، که اشا یا راستی بهترین نیکی است و همین گفته را ارسطو در کتاب اخلاق بر اساس اشام و هو، فورمول فلسفی دینی اشوزرتشت بیشتر می‌پروراند.

افلاتون به روح کاینات یا جهان آفرینش معتقد می‌باشد و باوری دارد بر اینکه از ماهیت خویشتن ناآگاه است. این گفته توجیه گنوش او روانا و ستاست که سرجمع ارواح جهان آفرینش و از روح مطلق مینوی جداست. قطع نظر از اینکه او ستا بطور شا عرابه آنرا صاحب آگاهی توصیف نموده، بظاهرا از خویشتن ناآگاه است. در اینکه افلاتون مفهوم این موضع را بدرستی استنباط کرده تردید رواست، زیرا بیاناتش در توجیه آن گاهی مبهم است.

گفتا را فلاتون مبنی بر اینکه جهان آفرینش یا جهان جسمانی تجلی خداوندیست و شایسته ستایش میباشد، مفهوم آیین اوستائی است. مندرجات اوستا آن را توضیح و زرتشتیان در زندگی روزانه دینی و مراسم مقدس آنرا نما داده‌اند. دانسته و با عقیده را سخا نجام میدهند. فلاتون در آنجا که گوید خواست روح، نیل به کمال بیکران مطلق خداوندیست، در توجیه ذات فروهر یا نفس رسائی نیرومند بیکران صحبت میدارد. با فلاتون حکمت ذهنی زرتشتی را با زگومیکند آنجا که گوید روح، دل و تن یا با صلاح اوستا و روان، مننگه و تنو، هستی انسان را تشکیل میدهد. فلاتون در مورد نیکی بدرستی بحث نکرده، لیکن شاگردش ارسطو و چون استاد خویش دانشمندانی، ظاهراً بواسطه تماس نزدیکش با ایرانیان که استاد واقعی این بحث فلسفی بوده اند آن را بطور قطع و درستی می‌پروانند. جالب توجه است که بیانات ارسطو در تعریف آن تقلید نزدیکی است به اشم و هو اصل اوستائی آن. باید دانست آموزشهای اشوزرتشت که بر ۱۲ هزار پیوستگام و بخت زرین نوشته شده بود در کتابخانه‌های محفوظ بود از اسکندر گجستگ خواست آن را به یونان منتقل سازد. ارسطو گوید <sup>(۱۴)</sup> مردم در کار خویش قسمی از نیکی است که آن و هوا اوستائی میباشد. در بین نیکیها بهترین نیکی موجود است و آن و هو و هیشتم اوستائی است. بهترین نیکی از تجربه خوشبختی بدست میآید و آن اوستاست. بهترین نیکی در اجرای روح نیکی میسر است و آن مفهوم اشم میباشد. تجربه خوشبختی در صورت پیروی راستی از بهر راستی امکان دارد. این جمله مفهوم واقعی "اشائی و هیشتم اوستا" میباشد. بیان مذکور تفسیر درست فورمول اشم و هوا است.

اینست جوهر آنچه را که ارسطو در کتاب اول اخلاق بحث میکند، بقیه مندرجات کتابها در مورد فضیلت و رذیلت میباشد و معتقد است فضیلت نتیجه میان نه روی است و رذیلت نتیجه افراط و تفریط نسبت بصف و کیفیت ویژه است. کتاب سوم دینکرد مجموعه از فلسفه و دانش باستانی بر اساس مندرجات اوستاست، فضیلت و رذیلت را به همان نحو و اصطلاحات خاص ایرانی پیمان، فره بوت، ائی بی بوت، به ترتیب بمعنی میان روی، زیاده روی و اندک روی تعریف مینماید که افراط و تفریط میباشد. نویسندگان کلاسیک مانند پلوتارک، پلینی و استرابود در مورد دین ایرانیان فراوان نوشته‌اند و بنوشته‌های زیاد دیگران هم اشاره کرده‌اند. از آن نوشته‌ها چنین استنتاج میشود که ایرانیان باستان در کلیه موضوعات دانش و فرهنگ، ادبیات فراوان داشته‌اند. پلینی از قول هرمیپوس اشعار میدارد که سرودهای اشوزرتشت دو میلیون بیت بوده است (۱۵)

## ۴۲۶ قلمرو گسترده دین کهن ایران در آسیا، اروپا و آفریقا

چنانکه گفته شد گسترش و توسعه مهرپرستی که آبخورش از زرتشتیگری است، بسواسطه نیروی شاهنشاهی هخامنشی، تقریباً در همه جهان باستانی با حرارت و ذوق و شوق پیروی میشده است. در نخستین بند مهریشت، اهورا مزدا ایزدمهر را همپایه خویش قرار میدهد. در آنجا چنین آمده: "ای اسپنتمان هنگامیکه من مهرپیوندگان را بیا فریدم او را در شاهستانه ستایش بودن، در سزاوار نیایش بودن، متساوی با خود من که اهورا مزدا (هستم) بیا فریدم" بنا بر این شگفتی نیست که پادشاهان و اسپین هخامنشی آن را بر سایر ایزدان و ستودنیها رجحان بخشیده در صفا اهورا مزدا قرار میدهند.

در سنگ نبشته داریوش و خشایارشا، ایزدان را بنام بغواهورا مزدا را والا ترین همه قرار داده است. لیکن در سنگ نبشته اردشیر دوم و سوم نام میترا یا مهر در ردیف اهورا مزدا قرار داده شده و نام اناهیته یا ناهید در کتیبه پادشاه قبلی ذکر گردیده. بنظر میرسد سیستم فلسفه بلندی که اطراف نامهای ایزدان بوجود آمده، بدوره هخامنشیان نیز سرایت کرده و هر یک مکتب خاصی از خود داشته اند. چنانکه گفته شد افلاتون و ارسطو دیگران سه سیستم فلسفه مینوی و ابسته به فروهر، اشاه و هرونات و امرتات را از ایران اقتباس و به یونانیا ن تعلیم میدهند. مهر چنانکه دیده میشود، ایزد حامی خاندان هخامنشی بوده و در سنگ نبشته های داریوش و خشایارشا، نام رتام یا اشم نیز آمده که مظهر و بالاترین راستی و قانون مقدس در طریق مینویست. بنا بر این بطور صریح نمیتوان گفت که مهرپرستی در دوره این پادشاهان بزرگ بگسترش و نفوذ خود آغاز کرده باشد.

خشایارشا در کتیبه خویش در مورد استقرار آئین ورجا و ندر راستی بنام رتام یا اشم، در سراسر کشور خود صحبت میکند. در گوشه جنوب شرقی ساختمان تالار بزرگ تخت جمشید شش لوح سنگی منسوب به خشایارشا کشف گردید. از جمله مندرجاتش چنین است: "خشایارشا گوید... بین کشورهای مفتوحه بعضی ارواح خبیث را میپرستیدند... در عوض آنها را به پرستش اهورا مزدا دانی مطلق و رتام والا (ارت - رتام) آیین مقدس راستی و ادا کردم."

چنانکه بنظر میرسد، غیرت مذهبی، پادشاه بزرگ را وادار کرده که گمراهان را بستایش خدای راستین مجبور کند. اما آشکار است، غیرت و حمیت را بدون تشخیص و تمیز در فرمانهای خود بکار نمیبرده اند. شاهنشاهان هخامنشی، نسبت بکلیه مذاهب رسمی و نیک بردبار و فراخی حوصله و سعه صدر داشته اند. کورش بزرگ معبد کلیمیا را

قلمرو گسترده دین کهن ایران در اروپا، آسیا و آفریقا ۴۲۷

در اورشلیم از نوبساخت و داریوش معبد پته را در ممفیس بنا نمود. البته بمنظور گسترش آیین مقدس خویش، تبلیغات آرام و با صفا را پشتیبانی میکرده اند. مهر مظهر قدرت آسمانی و جلوه آن بر زمین است. لذا ایزد حامی <sup>خدا</sup> تهران بزرگ هخامنشی میگردد، که در زمان خویش بر بخش مهم جهان آن روز فرمائشی داشتند. مهر علاوه بر مظهر قدرت مینوی بودن، برفضای دل داد و شفقت نیز دلالت میکرد. چون رنگ داد و رنگ شفقت آبی قلمداد شده، رنگ مخلوطی از هردو، ارغوانی است. این است انگیزه‌ئی که ردای ارغوانی رنگ نشان شاهنشاهی گردیده و نخستین بار بوسیله شاهنشاهان هخامنشی اختیار میگردد.

گردونه با شکوه مهر، بطور مجلد و با احترام روان میگذشت و کسی در آن نمی‌نشست. با پارچه ارغوانی رنگ گرانبها پوشیده میشد. دیو کریسوستوم از اهالی پروس در تا پیدا اینکه گردونه مهر کاینات و خود مهر اصل راستی و داد و قانون است، حقیقت واقعی را ضبط نموده است. اسب سفید که گردونه مینوی را میکشد، روح برنده‌ی گردونه یا خود خداست که بر کاینات حکم فرماست. در مهریشت آمده که چها را سب گردونه مهر را میکشد که بمعنی چها رفروزه اصلی فرمائشی مینویست و آن نیکخواهی، آیین راستی، داد و وظیفه‌شناسی یا خویشتن داری میباشد.

پلوتارک بیانات مشروحی در مورد مهر دارد. بگفته او مهر، ایزد راستی، پیروز، یا ورمینوی، ایزد نور و روشنائی، سزادهنده نا راستی و دروغ است. پورفیری در تا بید گفته‌های پلوتارک گوید " بنا بر آموزش اشوزرتشت هر مزد فروغمندترین نور می‌ماند و گنا همینوتا ریکترین و مهر ما بین هردو، ایرانیا ن مهر را میانجی و واسطه خوانند." پورفیری در اینجا اشتباها " هر مزد را بجای سپنتا مینو گرفته است. منظور از این گفته بی‌تردید آن است که مهر ایزد، مظهر راستی و محبت، در برخاستن ارواح از محیط تاریکی و گناه و پیشرفت بسوی محیط نور و راستی و فضایل، منسوب به یا ورمینوی است.

دکتر ادلف راپ <sup>(۱۶)</sup> نوشته‌های نویسندگان کلاسیک را بدین روش خلاصه میکنند "مهر بعنوان نور مینوی در همه جا حاضر، همه چیز را میشنود و در همه چیز نفوذ می‌کند. بعنوان ایزد نور، پاک و راست و دیده‌بان راستی مردم است. مخالف دروغ و نا راستی است و آنها را سزا میدهد. بعنوان ایزد تا روما رکننده‌ی تاریکی، هم‌راه پیروز گرو بشایستگان پیروزی می‌بخشد. بنا بر این او راستوده و از او استمداد می‌جویند.

راپ در ادامه سخن خویش، بدرستی و بحق اظهار میدارد که ارتباط مهر با خورشید، نه آنکه آن را نماد فروغ مینوی قرار میدهد، بلکه منظور آن است که نیروی مینوی بوسیله‌ی آن جلوه می‌پردازد.

محل شگفتی است که گفته‌های مذکور در مورد مهر، با مندرجات مهریشت و بخش دیگر اوستا بسیار نزدیک می‌باشد. آداب و تشریفات مرموز که در اطراف مهر وجود آمده، گویا در مراسم و تشریفات فراماسیونی با دامه‌حیات می‌پردازد. اما چنانکه گذشت آنچه بنام مرموز شناخته شده، پرستش والاترین هستی اهورا مزدا، بنام مهر و هواخواهانش همان خدای زرتشتیان را بنام مینوی دیگر می‌پرستند.

چنانکه گفته شد، بنظر میرسد، در زمان هخامنشیان، مهرپرستی بین ملل بسیار نفوذ می‌کند. پیشرفت آن از سوی مشرق تا به هندوستان می‌رسد و مردم آنجا به پرستش مهر و ساختن معبد مهر می‌پردازند. همچنین در آسیای غربی و دیاری که در تماس رومیان واقع می‌گردد، بگسترش می‌پردازد. فرمانروایان ایرانی بویژه هخامنشی در کاپادوسیا، پونتوس، فریگیای سیلیسیا فرمانروائی داشته‌اند. بزرگترین همه‌خاندان‌های پونتوس، بطور عمیقی با دین مهرارتباط داشته‌اند. وجود نام زیاد مهرداد در میان آنها دلیل بر حقیقت گفتار بالاست.

می‌گویند آوارگان سیلیسی، مهرپرستی را میان رومیان رواج داده‌اند. لیکن تردیدی نیست که پایگاه‌های نظامی رومیان یا لشکرکشی‌های آنان در آسیای غربی موجب تماس با بومیان و مشاهده تشریفات مرموز و سمبولی مهر می‌گردد. زهد و وظیفه‌شناسی و انضباط بومیان در زندگی و انجام تشریفات مرموز موثر، تاثيرات ژرفی بر آنها وارد می‌سازد. چنانکه پمپی فرمانده سپاه رومیان در لیسیا حدود ۶۷ سال پیش از میلاد به انجام تشریفات مکتوم مهر می‌پردازد. بسیاری از اتباع آسیای روم و نفرات پادگان‌های آنها در سراسر استان‌های اروپائی و آفریقائی آن پراکنده و موجب میشوند گروه بسیاری از جمعیت آنجا پذیرای آیین نوگردند.

بی‌یقین چیزی جالب توجه در این دین ایرانی موجب میشود که در استان‌های دور افتاده و بین ملل متنوع با تمایلات گوناگون باسانی‌روائی یا بدو تقریباً "سراسر قاره اروپا و آسیا و آفریقا را در پان سده سوم میلادی فراگیرد. دیوکلیتن بسال ۳۰۷ میلادی مهرپرستی را که در امپراتوری روم ۲۴۰ سال از عمر آن گذشته بود، مذهب رسمی کشور اعلام و مهر را حامی آن قرار دهد.

بهر حال حریفی بنام مسیحیت وارد میدان می‌گردد. هنگامیکه قسطنطین امپراتور بیزانس، بدین نصا را ارشاد می‌گردد، مسیحیت تقویت یافته، جای مهرپرستی را بتدریج اشغال مینماید. اما این امر باسانی صورت نمی‌گیرد و تا مدتی دراز مخالفت سختی ادامه می‌یابد. زیرا ژولین (۳۶۰ میلادی) امپراتور نیر و مندرم مهرپرستی را دوباره مذهب رسمی کشور اعلام مینماید. ولی بواسطه مرگ نا بهنگام او در میدان پیکار با ایرانیان، مهرپرستی پشتپیمان بزرگی را از دست می‌دهد.

با لآخره در حدود یک سده کشمکش سخت، مسیحیت با چرخ و تعدیل واقتباس‌هایی

از آیین مهرپرستی، آن را از میدان خارج و خود را در اروپا مستقر میسازد. دین مهربنام دین مسیح و جشن کریسمس و ایستر، جشن انقلاب زمستانی و اعتدال بهار که کنایه از تولد مهرپس از شبهای تاریک زمستان و شب یلدا و کسب جلال بهاری در کایناتی که بر آن حکم فرماست بنام جشن مسیحیان تبدیل مییابد.

## دین اشوزرتشت در چین

در حالیکه دین اشوزرتشت در میان ملل دیگر بگسترش و ادامه حیات میپردازد، با دیدید چگونه تا سده های میانه دین مهم چین بشمار میرفته. آقای فاروقی در مقاله جالب خویش در ژورنال تهران ۱۹۳۷ در مورد زرتشتیان چین حقایق را با گفته های دیگران ذکر کرده که اینک خلاصه میشود.

کتاب کهن چینی "سهئی پین پان" در گفتار خویش در مورد ایران و دین زرتشتی گوید ".... اشوزرتشت اصراً سیم و دین خود را برقرار میسازد. و دانی روشندل ایران مییابد." کتاب مذکور بس ۸۱۰ میلاد تدوین و آن سالی است که کنفوسیوس دانشمند بزرگ چین متولد میشود.

بنظر میرسد که شهرت جلال کورش بزرگ که موجب عظمت ایران گردیده به چین نیز رسیده و انظار دانشمندان آنجا بسوی نیروی مذکور که چهار نعل بسوی پیشرفت میتا متوجه میگردد.

بهر حال از گفته مذکور منظور این نیست که اخبار ایران و دین مقدس پیش از آن زمان بچین نرسیده است. قبلاً "در مورد پژوهشهای کهیا رچی و نفوذ مذاهب و فرهنگ ایران در چین در روزگار پیش از تاریخ صحبت شد، پژوهشهای بعدی در نوشته های چینی حاکی است برای نکه نفوذ مذکور، تا سده های میانه ادا مه داشته است.

بنظر میرسد دین زرتشتی به ورود بچین بنام "پای هواو" یعنی دین آتش معروف میگردد. لیکن نامش بزودی اصلاح و به "هوهین" نامور میشود یعنی دینی آسمانی یا دین خدای آسمان. این مطلب در کتاب "یا اوکوئن" مولفه ۱۱۳۱ میلادی در زمان سلطنت چوهینگ از خاندان ن سونگ تصریح گردیده و گوید و از هین ترکیبی از تین بمعنی آسمان یا خدای آسمان مییابد.

نویسنده نامبرده سخن خود را چنین ادا مه میدهد، اسم خدای در کتاب بودائی "موسین چا ولو" مییابد. این خدای سرسپرده ای بنام "سیوتن ته" دارد که دین بودائی را مطالعه و خود را در ایران دانشمند دین ساخته. بعد از آن رشادیه چین میروند. نویسنده در نوشتن نامها، بظاهراً مرتکب اشتباهات گردیده. "سوا وله تچه" ظاهراً "با یستی" سرش باشد. کهیا رچی که ذکرش گذشت در مورد نفوذ اصول سرش و اشباع مذهب چین از آن سخن رانده است. اما معلوم نیست چرا نام ایزدیر نام اهورا مزدا

یا هر مزد که بصورت خورمزدا تا زمان کبلای خان نوه چنگیز در چین زنده بوده و ما رکوپلو از آن صحبت میدارد پیشی گرفته است. آیا امکان دارد که زمانی سرش پرستی، مانند مهرپرستی بعنوان دین جداگانه زرتشتی در چین شایع شده باشد؟ بیقین - چنانکه با احتمال ضعیف، مهرپرستی در چین نفوذ کرده و مانند مغرب زمین پشتیبانی پادشاهی را بدست آورده باشد. با وجود این نام سرش اغلب اوقات با نام اهورا مزدا یا هر مزد مربوط بوده و امکان ندارد نویسنده نتوانسته آن را با نام والاترین هستی خدای یکتا فرق نگذارد.

اهمیت گفته بالایی است در "یا اوکوئن" که هین نام خدای ایرانیا است و کلیه سخنانی که در مورد هین نوشته شده راجع بدین زرتشتی میباشد. معنی واژه هین گفته بالا را بیشتر روشن میکنند و آن اینکه در کتاب "یوپین" <sup>(۱۹)</sup> مولفه ۵۳۴ میلادی تحت واژه هین گوید که هین یا هین بمعنی "هوچن" یعنی خدای بیگانگان میباشد. لذا برابر گفته ما حب "یا اوکوئن" منظور از بیگانگان چنانکه در بالا آمده ایرانیا میباشد. همچنانکه شکوه کورش بزرگ توجه خاص چینیها را بدین زرتشتی جلب مینماید، ظهور خاندان ساسانیا موجب تشدید روایاتی دین میگردد. چینیها ساسانیا را "سن چن" نوشته اند. دین زرتشتی از آن زمان در چین رونق بیشتری میگیرد و معا بد جدید برای پرستش بوجود میآید.

بنا بر مدارک چینی، هنگام طلوع خاندان "پیوی" (۲۲۱ - ۲۶۵ م) مردم شمال، مراسم و تشریفات بافتخا خدای آسمان مردم بیگانها انجام میدهند.

منظور از مردم بیگانها ایرانیا است. سن سوم در کتاب خویش ژاپن (ص ۸۱) آن را تا بید و گوید در دوران پادشاهی "وی" مناسبات دوستانه بین چین و ایران برقرار بود است. سالیان بعد دین زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان "نن لینگ" و "پس وی" رونق بیشتری میگیرد و پادشاهان خاندان شمال آن دین را میپذیرند.

در "لیئی تچه" هفتمین جلد "سوئی چو" آمده که شاهان خاندان "هی و تسی" در سده ششم میلادی، هنگام انجام تشریفات دین بیگانها، اغلب اوقات از مردم بیگانها (یعنی ایرانیا) استمداد میجستند. نویسنده چینی "تچن یوئن" اشاره به متنی کرده گوید "امپراتورهای و تچوآ ز خاندان هی و تسی که بسال ۵۷۶ میلادی برا و رنگ شاهی می نشیند، بحدی بخدایان (منظور ایزدان) بیگانها علاقمند بوده که هنگام فدیة و نیا زبها افتخار آنان مینواخته و میرقصیده. (رقص و نواختن از تشریفات چینی است که در دین نو وارد میشود.)

دین زرتشتی در چین چنانکه گذشت بنام هوهین یا پرستش خدای آسمان معروف بوده و رونق آن در دوره سلطنت خاندان "تنگ" در چین نمودار است <sup>(۲۰)</sup>

بنا پرمدارک چینی، معا بد فراوان زرتشتی در زمان پادشاهی خاندان تنگ در چین وجود داشته که چهارتای آن در پایتخت چین شرقی و دوتا در پایتخت چین عربی میبوده در جلد سوم "لینگ کینگ سن کی" که در ژاپن نگهداری میشود آمده<sup>(۲۱)</sup> در شهر "سو" پایتخت چین شرقی، بخش "پوتچنگ فنگ" معبد زرتشتی است "ودرادا" سخن گوید "در شهر مرکزی هونا ن معا بد زرتشتی موجود است . . . در دو پایتخت و شهرهای کناری با ن دین زرتشتی جلب توجه مینماید ."

خبر در دست در مورد شهر هونا ن آنست که سالی یکبار تشریفات ویژه‌ئی قربانی در آنجا بعمل میآید، گویا چنین تشریفات و مراسم مربوط بمهرپرستی و دال بر پیروزی بر نفس میباشود و چنانکه گفته شد از مراسم چینی است که در دین نو داخل میگردد .

اما ن دارد بعضی از معا بد مذکور بوسیله رهگذاران یا ساکنان زرتشتی چین بنا شده باشد . چنانکه شاهزاده پیروز که چینی‌ها او را "پیلوسه" مینامند، چون تاج و تخت پدری را از دست میدهد، بچین مهاجرت و بسال ۶۷۷ میلادی آتشکده‌ئی در آنجا بنا مینماید که بنام معبد ایرانی نامور میگردد . همچنان پارسیان نیز پس از اضمحلال ساسانیان هنگام مهاجرت به هند، شالوده نخستین آتشکده را ریخته و بیاد شاهنشاهی ایران بنام ایران شاه نامور میسازند .

بیشک اغلب آتشکده‌های زرتشتی در چین، مختص بزرگتشتیان چینی بوده که جمعیت آنها چنانکه گذشت اجتماع بزرگی را تشکیل میداده است . آثار دینی زرتشتیان در چین حتی هنگام پادشاهی کبلای خان بزرگ در پایان سده ۱۳ میلادی نظار را بخود جلب مینموده است .

بنا بر پژوهشهای دکتر "آت سوجی" آسا هیکه گه "استادزبانهای قدیم در دانهنگا توکیو، ظاهراً" بواسطه غلبه نفوذ دین زرتشتی در ایران بسیاری از اندیشه‌های ایران در سده نهم میلادی به ژاپن نیز وارد میگردد .

جها نگردنا می مارکو پولو که در او خرسده ۱۳ میلادی چندسال در دربار کبلای خان نوهی چنگیز خان میزیست، بیانات جالبی از ملاحظات خویش در مورد مذهب مغولها در چین بیادگار گذاشته است . بگفته‌ها و آنها بیک خدای مطلق آسمانی بنام خورمزدا معتقد و روزانه جلواتش در حالیکه بوهای خوش بر آن دود میشود به بندگی میپردازند . کسانیکه وارد دربار پادشاه میشوند باید رو بند بر صورت داشته باشند که هممان بنام زرتشتی است . بیگانگان پس از غسل و تطهیر با دود بوهای خوش بحضور خان باری میبند چنگیز خان را بنام بوخت یعنی نجات یافته یا دمیکند که واژه ایرانی است . پول دولتی را "پا ئزه" مینامند که صورت اوستائی آن "پا ئسه" وبمعنی چاپ برجسته میباشد . پیسه هندی بمعنی پول از همان ریشه و بوسیله فرمانروایان تورانی قدیم بهندراه یافته است .



گفته‌های ما رکوپولو در مورد عادات و مراسم ترکها و مغولها همان مراسم زرتشتی است که بین آنها باقی مانده. پیش از پایان این گفتار مبنی بر نفوذ دین زرتشتیان در میان تورانیان، ذکر احساسات ایرانیگری خاندان شاهنشاهی با بر بنیان گزار سلسله کورگانی در هند مهم است، که حامی فرهنگ و زبان پارسی بوده و هنگام تاجگذاری نام ایرانی اختیار میکرده‌اند. اکبر بزرگترین پادشاه آن خاندان، تمایل خاصی بدین مراسم و جشنها و تقویم ایران یاستان داشته است.

با یادداشت ترکها و هونها ی مجارستان امروزه نیز ارتباط قدیم را با دین اشوزرتشت فراموش نکرده‌اند. جراید ترکیه در سالهای پیش مسائل ارتباط خود و هونها را با ایران باستان بویژه سنت‌های آنها و واژه "ایستن" که بی‌تردید شکل مسخ شده یزیدان ایرانی است مورد بحث قرار داده بودند.

### دین هونها و مردم نواحی طی دوره‌های زرتشتی بوده

چنانکه گفته شده هنگام ظهور زرتشت، بزرگترین دشمن دین، پادشاه خیه و نیس بود که ارجاسب نام داشت. انگیزه مخالفتش با دین جدید، وفاداری نسبت بدین کهن بود که شاه گشتاسب شهریار ایران نیز همان را پیروی میکرد. مخالفت او جستن بهانه‌ی بود برای پیکار با گشتاسب، و اولاد مورد دین این همه جا روجنگال راه نمیانداخت. (یادگار زیران ۲ و ۳) ارجاسب در پیکار با گشتاسب جان خود را باخت و مردم خیه و نیس بنا به تبلیغات شاه گشتاسب دین اشوزرتشت را پذیرفتند. (یشت ۵-۱۰۹).

مندرجات اوستا و یادگار زیران از کتب پهلوی، ارجاسب را پادشاه خیه و نیس می شمارد. مندرجات فروردین یشت (۱۰۰) و زامیاد یشت (۸۶) حاکی است براینکه گشتاسب در پشتیبانی دین اشوزرتشت در برابر دشمنی هونها نیز، بدفاع برخاسته است. بسا وجود این روشن نیست که منظور از هونها، همان مردم خیه و نیس باشد. اگر واژه "هونه و" اوستا در جمله "هونه و وئسه کیه" بنا بزعم استاد بلسا را منظور ملت یا نژاد باشد و نه واژه‌ی که معنی مراقبه و تفکر یا خاندان را بدهد، هونها ملت بسیا رکهنی هستند که تخت فرما نروائی و یسه، عمومی فراسیاب و پدر پیران سپهدار را وزندگی میکردند.

توس پسر نوذریا پادشاه ایران از ایزد اَرَدوی سورآنا هیته برای پیروزی بر توس از آن ایزد در خواست کامیابی مینماید. همینطور آنها نیز برای پیروزی بر توس از آن ایزد در خواست مروائی را دارند. میدان کارزار، در گذرگاه خستروسوک بالای کنگدژ، ساخته سیاه و ش میباشد. موقعیت آن بنا بر پژوهش‌های مستتر در شمال غربی ازبکستان است. چون موقعیت خیه و نیس را نمیتوان دورتر از بلخ، محل روائی دین اشوزرتشت قرار داد،

دین هونها طی دوره‌های زرتشتی بوده ۴۳۳

هون و پسه را با یستی مردم خیه و نیس یا همسایه نزدیک آنها دانست .  
نویسندگان کلاسیک از "شیا اونیته" صحبت مینمایند، بزعم دارمستترخیه و نیس  
میباشند و مینویسد نزدیکیهایی گیلان بوده، از لحاظ مجاورت خیه و نیس به بلخ،  
دارمستتر با یستی در اشتباه باشد و یا شود و یا آنکه شیا اونیته را از مستعمرات دورخیه و نیس  
با یدش مرد.

چنان بنظر میرسد دانشمندان در مورد اصل مردم مجارستان یا هونگری که ذکرش  
در اوستا و سایر نوشته‌های دیگر آمده هم‌رای نیستند که از خلاف مردم خیه و نیس یا هونها  
میباشند. بعضی از آنها مانند دکتر ژهن‌کرا کسونی معتقد است مردم مجارستان، مسلمانان  
از مردم آسیا نبوده و با نژاد ترک و هون نسبت ندارند. قبیله‌های بنام "انگور" بر مردم  
هونگری یا مجارستان غالب میگرددند و نام خود "انگور" را بر آنها منسوب میدارند  
که سپس هونگر میگردد، مردم مجارستان که در اصل فینی هستند، قدرت را از دست آنها  
گرفته، تابع خویش میسازند. دکتر کراکسونی دین مردم انگور را که زرتشتی بوده‌اند  
می‌پذیرد و اظهار میدارد فرهنگ اشکانی و ساسانی را بارث آورده‌اند.

با وجود این پروفیسور زجتی با نظریه دکتر کراکسونی در مورد اصل نژاد مردم مجارستان  
موافق نیست. نظریاتی که عناصرفینی، وگول، استیاگ، زوریو، چرمیس، چووس در خون  
مردم مجار مخلوط است، می‌پذیرد، لکن اصرار می‌ورزد که ترکیب مهم مردم مجارستان از  
هونهاست و عنصر ذاتی تکذیب‌ناپذیر هون را که در عروق آنها جریان دارد نمیتوان  
انکار کرد. اکثر دانشمندان با نظریه پروفیسور زجتی موافقند. چنین بنظر میرسد که  
هونها در دوران تاریخی با طراف و مناطق دورود را زپراکنده میشوند از سوی مشرق تا  
به کانسودرچین و از مغرب تا به کزاکستان در شوروی پیش میروند در حدود سده دوم پیش  
از میلاد، دسته شرقی آنان در چین معروف به "یوئیچی" از فشار "هی ونگ نوس" ببخش شما  
غربی هند روی آورده تا هفتصد سال در آنجا بفرمانروائی میپردازند، ولیکن به پیروی  
دین زرتشتی ادامه میدهند. دسته دیگر به منطقه اورال و سپس به مجارستان (هونگری)  
پیش میروند، و عناصری با خود می‌برند که در طی زمان مردم آنجا را در خود مستحیل میسازند.

مردم مجار در اصل از "مگیا (۱)" تشکیل یافته‌است. نظریه دیگر آنکه آنها از نسل  
سواران صحراگرد و چادر نشینان آلتای و صاحب عناصر ترکی میباشند، که با زنان "انگور"  
از دواج نموده گویش آنان را اختیار میکنند و در سده نهم میلادی بدشت مجارستان وارد  
اقامت می‌گزینند. بگفته گیون ترکان آلتای زرتشتی بوده‌اند. و امبری در مورد دین

۱- مگیا را احتمالاً ترکیب یافته از واژه مگ و یار می‌باشد که مفهوم آن دوستدار مرغ  
است.

(۲۳)

مگیا رگوید "مگیا ربا روح ایرانی جهان زرتشتی چنان سرشا ر بوده اند که از حیث فرهنگ و ادب از اروپا ثیان همان رتبه برتر میشوند." اُریا دگه کشور دانبوب را برای خویش تشکیل میدهد، در حکمت سیاسی خویش از فرهنگ پارسیان مدد میجوید که مناطق اورال وولگا از نفوذش متاثر شده اند. . . . در شمال قفقاز هم فرهنگ ساسانیان حکم فرما بوده است .

بنا بر آنچه گفته شد قلمرو پهنای وریا زچین تا به قفقاز و نواحی اورال وولگا تحت نفوذ فرهنگ ایران باستان و دین زرتشتی بوده است . کولومان نیماتسی از قول مناندر گوید که <sup>(۲۴)</sup> ترکان در سده ششم پیرو دین مغان بوده اند . ابن رستا حنیز به این حقیقت که در سده دهم میلادی همان دین را پیروی میکرده اند ، اشاره میکند چون اُریا دموسس و بانی هونگری یا مجارستان در منطقه دانبوب ، اصلاً " ترک نژاد بوده ، کولومان گفتا ر خود را چنین بیایان میرساند ، " براستی بحقایق مذکورن متقا عدم واحساس میکنم طبق روایات و سنن نیاکان ، نیروی ذهنی ما از خون سیتیا سیراب و روح ما از آیین مقدس زرتشتیان سرشار گردیده است . پروف سوززجتی حقیقت دیگری بر آن اضافه کرده گوید که اگر چه بلغاریها اینک بزبان سلویک صحبت میکنند لیکن آنها نیز در اصل صاحب عنصر هون و نیاگان نشان زرتشتی بوده اند ، دانشمندان جهانگرد و باستان شناس نامی ، آرل استین پس از پژوهشهای زیاد گوید " کلیه آثار برتاتیرات عمیق نفوذ فرهنگ ایرانی بر ملت های سیتیان ، هون ، یوئی تسی و سایر چادر نشینان همان نواحی دلالت دارد .

بگفته ما روس جوکائی نویسنده مجارستان ، دین قدیم مگیاردین اوستائی بود و مردم مگیاربا مردم کهن اوستائی تماس بسیار نزدیکی داشته اند . گفتا ر جالب توجه و امیری که ذکر شد ، با زبورت دیگر چنین تکرار میکند . " میتوان گفت که رهبران مگیار آنقدر با روح ایرانی سرشار بوده اند که از حیث ادب بر اروپا ثیان همان مقام رجحان داشته اند . " و در جای دیگر گوید " مگیار هنگام مهاجرت به مجارستان کنونی با نگیزه نفوذ فرهنگ ایرانی از پیروان مذهب اشوزرتشت بوده اند . "

پروف سوززجتی با پذیرفتن تاثیرات سنن فینی بر طبقات عامه مردم مگیارگو که طبقات دانان و رهبر مگیار ، تمدن زیبا و متنوع و پاکتر پارسی زرتشتی را اختیار مینمایند . فرانسیس کالی گوید <sup>۲۵</sup> " مگیار از نسل سیتیان تورانی باستانی اند و بین مردم ایران خاوری مستحیل شده ، بتدریج آیین و مراسم زرتشتی را اختیار و آن را در میان قبایل دیگر خود گسترش میدهند .

نظر بچنین عقاید استوار ، طبیعی است که دانشمندان مجاردین پاک زرتشتی را با صمیم قلب مطالعه کرده ، نفوذ تمدن بلند آن را استنباط میکنند . بطور مثال

(۲۶)

کولومان نیما تی که ذکرش گذشت در کتاب خویش گوید "جریانات آموزشهای اشوزرتشت و دانش‌مغان جان و روح مگیا را در آسیا سیراب میسازد. دانشی که گونگسه‌چینی، بودای‌هندی، ارسطو و فیثا غورث یونانی از سرچشمه‌ی آن بهره‌مند گردیده‌اند." چارلز بزونی<sup>(۲۷)</sup> در دیباچه کتابش در مورد ارزش باوری دینی و اخلاقی زرتشتی گوید "... و آن لازمه مهم اجتماع متمدن و بزرگترین سرچشمه‌ی خوشبختی بر زمین است که همانند نزدیکی با بهشت دارد."

"لوئیس بلکان، نئوسزهبو" در کتابش بنام عقاید و افسانه‌های باستانی، اشوزرتشت را بزرگترین مرد باستانی می‌شمارد. تئودورد و که نویسنده کارنام‌ه کوروسی‌کسومه اشوزرتشت را کهن‌ترین بودا (روشندل) میدانند. آلبرت کواتس گوید<sup>(۲۸)</sup> "دید زرتشت در مورد رحمانیت روشن‌تر از بودای گوتما بوده، بنا بر این برای ما گروه مگیا ر، شایان اهمیت است که در مورد دین او به پژوهش پردازیم."

در پایان سده دهم میلادی آنگاه که استیفن پادشاه مجارستان (۹۹۷-۱۰۳۸ م) دین نصارا می‌پذیرد، توده مردم به پیروی شهریار خویش مسیحیت اختیار می‌نمایند. دین نودر آغا پذیرش، تحت الشعاع واقع می‌گردد، طبقه اشرا فونجیب زادگان قسمی از دین زرتشتی را پیروی میکنند. چارلز بزونی که ذکرش گذشت گوید "بگفته‌ام در کلمنسن مسیحیان کتاب دینی زرتشتیان را بحدی گرامی میدانند که آنرا مانند گرانبها ترین دارای خود حفظ میکنند."

پروفسور زجتی در خاتمه گفتار خود گوید "نیروی قدیم مگیا ر و روح اشوزرتشت هنوز در مسیر خود جاری و یکدیگر را می‌جویند... چه میشد که گروه مگیا را مروزی، ندای اشوزرتشت پیغمبر باستانی را می‌شنیدند."

## پایان گفتار

عد

با اینهمه پژوهش و بررسی طولانی، انتقادکننده با انصاف باید بحقیقتی متقنا گردد که دین پاک اشوزرتشت، طی روزگاران دراز، جمعیت فراوان بشریت را به سوی خود جلب و دل‌آنها را با انواع گوناگون فروغ روشن ساخته و در راه بسربردن روزگار خویش، با زندگی بهتر و شریف‌تر رهنمون بوده است.

دین اشوزرتشت هنوز نیز در ایران و هند و مغرب زمین با جمعیت ناچیزی به حیات خویش ادامه می‌دهد، اخگر مینوی آن در سراسر جهان در سینه‌های مردم افسرده گشته، درانتظار روزش نسیم دانش افزائی است که با زشعله ورگردد، دانشی که امید است مروزی ما نند خود اشوزرتشت، دل‌های مرده و رنج‌دیده بشریت جهان امروزی را با وجد و نشاط مینوی زنده و شادمان کند و روح خموده‌ها را با هلهله و شادمانی زندگی

پاک و راست بیدار سا زد .

اینک با تکرار گفتاری که اشوزرتشت پیام آسمانی خود را با آن آغاز نمود  
سخن خود را بیایان میرساند .

پروردگارا با فروتنی تمام بندگی خود را بتو پیشکش و با روح سرشار از  
اشتیاق، بتو نمازم و درخواست دارم، بخش بزرگی از وجد مینوی  
را که از آن داناترین است، بپاکترین روح بخشنده خود بخشیده و نیروی  
انجام کارهائی که پسند راستی و دلخواه دانش وجدان راست و نهاد پاک  
است، پایدار بداری، تا شادمانی بگیتی روی آورد و روانان به وجود  
مسرت پردازند . (یسنا ۲۸-۱)

زیر نویس گفتار فرهنگ و دین ایرانیا ن

- 1- Wonders of the Past, P.P. 170-177, by W.W. Flinders.
- 2- Cults and Legends of ancient Iran and China.
- 3- Aurvāt Daingh.
- 4- Khyaonis
- 5- Decline and Fall of Roman Emperor Ch. 42, by Gibbon.
- 6- Hieun Tsiang.
- 7- Haetumant.
- 8- Bhavishya Purana.
- 9- Ref. Zoroastrian Magi in Bhavishya Purana, by K. Sitaram.
- 10 - Vaishnavism, Sainavism.
- 11- Peri Diadochen ton Philosophon Proem 1.
- 12- Schools of Ancient Philosophy, published by, The Christien Tract Society, London.
- 13- Fabricus Graeca Bibliotheca 4th edition P309.
- 14- Nicomachean Ethics book I.
- 15- Pliny's Natural History XXX 1, 2
- 16- Religion and Customs of the Persians and other Iranians.
- 17- Yao Koan.
- 18- Mosin Cheow Louo.
- 19- You Pien.
- 20- G.B. Sonsom's Japan, P. 81.
- 21- جزو کتاب I Tsun Tsoung Chow.
- 22- Decline and Fall of Roman Empire, Ch. 52.
- 23- At the Cradle of Magiars.
- 24- Turktantetel, Budapest 1892.
- 25- A pogāni Magyarok Vallāsa, Budapest 1861.
- 26- Nmzetisegunk elvei Budqpest 1892.
- 27- Magyarok Āzsiāi emlék Budapest 1845.
- 28- Christian Apology

### آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید

حدود سال ۱۱۱۰ خورشیدی با نگیزه محرومیتها و محدودیتهای طاقت فرسای  
که بر زرتشتیان تحمیل میگشت دودختر جوان و زیبای زرتشتی که در خطر بوده شدن  
بودند بوسیله یکنفر جها نگرد آلمانی بهند فرستاده میشوند. جها نگرد آلمانی دختر  
بزرگتر را که نامش برما مجهول مانده با رضایت والدینش خود بزنی اختیار میکنند  
و دختر کوچکتر بنام پیروزه را به بمبئی میرساند که بعد از دو اوج رستم جی پتل، بزرگ  
جماعت پارسیان در میآید. شرح مفصل این واقعه در صفحات این کتاب بنظر میرسد.  
پنجاه سال بعد از زیدیا کرمانی با تفاق زن و فرزندان خود برای حفظ ناموس  
با تغییر لباس از کرمان به یزد پناهنده میشود. پس از اقامت کوتاهی چون دوشیزه  
گلستان ششمین دخترش بسن ۹ سالگی مورد طمع و شهوت، شهوت پرستی واقع میگردد،

قبل از ربوده شدن پدر با تغییر وضع پنهانی او را با خود به هند میبرد و حدود سال ۱۱۵۶ خورشیدی او را در بمبئی میبرد. گلستان در خانوادۀ نجیب و معروف پانده عروس میشود. سردینشا هپتیت با رون اول از سران نامور پارسی که مورد تفقدنا صرا دینشا ه و اخذ مداس شیر و خورشید سرا فراز گردیده مادا وست. ایزدیا رچندسال با تغییر قیافه و لباس یکا یک دختر خود را پنهانی به بمبئی میبرد و با لخره دا مادش رستم فرا مرز نیز حدود سال ۱۲۰۰ خورشیدی با زن و فرزندان خود بقصد مهاجرت عازم دیار هند میگردد. پسرش جمشید در سال ۱۲۰۳ خ با تفاق فرزندان خاله خود بسوی چین مسافرت و بنگاه بازرگانی بزرگی در آنجا بوجود میآورد. شهریا روخسرو برادرانش نیز به پیروی او هر کدام جداگانه بازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاہ بزرگی میگرددند.

چندسال بعد حدود سال ۱۲۰۹ خورشیدی را در مردغیور با مسخدا دادشهریا ر مقیم یزد بسن ۱۴ سالگی روزی بیرون شهر سوار بر الاغ میرفته، در محلی خلوت جوانی مسلمان بر او نبر خورده، از الاغ بر زمین میافکند که چرا در برابر او بر الاغ سوار است. با مس جوان، مسلمان جوان را که با حمله نا جوان مردانها و را بر زمین انداخته و فحش و ناسزا میگفته با حمله متقابل بیحال ساخته فرا میکنند و از ترس واکنش عمل واقدمات علما و صدور فرمان قتل شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد. با مس بواسطه خاطرات تلخی که از ایران داشت طی زندگی نگذاشت فرزندان نام ایران بشنوند. اما نوه او روانشا ددینشا ه جیجیهای ایرانی سلیسیترا که مصدر خدمات مهم فرهنگی و اجتماعی در ایران و بمبئی میباشد در سال ۱۳۱۱ خ با تفاق دانشمندان مورهند سردکتر را بیندرا نات تا گور از بسوی دولت شاهنشاهی ایران دعوت و مورد تفقد شاهنشاه فقید رضاشاه واقع گردید. تاسیس کارخانه نساجی و برق خسروی در مشهد نتیجه کوششهای اوست. خانوادها را با برستم شاهپورگیو و خانوادها روانشا ددکتر اسفندیار بهرام یگانگی و روانشا دسروش بهرام یگانگی از سوی خواهرها روانشا دبا مس خویشا وندی دارند روانشا دبا مس تنها پسر خانوادها بود و خواهر داشت.

کوتاه سخن آنکه ایزدیا ر کرمانی با مهاجرت خود به هند راه مسافرت را برای زرتشتیان ستم دیده یزد و کرمان به بمبئی با ز نمود. فرزندان و اخلافا و در هندوسا یل پذیرائی و کار را برای همکیشان ایرانی خود در بمبئی فراهم میسازند. تازه واردین از ایران در منازل پارسیان بخانه شاگردی با حقوق ماهی یک روپیه یا دو روپیه بخدمت مشغول میشدند و با گذشت زمان بکارهای بهتر و کسب پردا ختند و در علم و دانش و صنعت و مهندسی سرآمدانی از خود بیا دگار گذاشتند.

بسال ۱۸۵۳ میلادی برابر ۱۲۳۲ خ روانشا د فرزانه غیور مانکجی لیمجیها تریا بسوی ایران عزیمت نمود. از سوی انجمن پارسیان که بیشتر امانی آن از خانوادها یا بستگان

نزدیک ایزدیا رودخترش گلستان با نو بودند، برای رسیدگی با موروپا وری همکیشا ن خویش در ایران واقدام در رفع با رسنگین وروا نکش جزیه ما موریت مییا بد. نا مبرده بحال بدبختی جماعت اندکی سروصورت میدهد. خدمات مانکجی در ایران نسبت به زرتشتیان وهم فرهنگ میهن بسیار مهم و برآستی نجات دهنده زرتشتیان بشما راست. برای اطلاع از کارنا مه و بفرزانگان زرتشتی تالیف نگارنده ص ۱۷۶ مراجعه شود.

زرتشتیانی که در روزگار ایران اخیر به ندره سپا ر می شوند، بقصد کار و کسب بوده است. کم کم در آنجا رحل اقامت همیشگی افکنده به تبعیت ایران مفتخر بوده اند و در ایجاد بنگاه های فرهنگی در شهریزد و روستا های زرتشتی نشین و کرمان زمین کوششهای ارزنده بجای آورده اند. آنگاه که کشور هند بآزادی نایل و آزیوغا ستعمار دولت انگلیس فارغ گشت و قانون تبعیت جدید از مجلس گذشت بسیاری از زرتشتیان ایران بواسطه داشتن علاقه و بستگان در هند و عدم علاقه و خویشا ن در ایران با کراهت تبعیت هند را پذیرفته اند.

یکی از پارسیان توانگر هند بنام دادا باهای رستم جی بنا جی به مانکجی ها تریا در ایران نامه ای نوشت که حاضر است مخارج صد خانوادۀ زرتشتی را اگر مایل باشند با زن و فرزندان خود کوچ کنند و به هند و ستان مهاجرت نمایند بپردا زد و آنها را در کلکته سکونت میدهد و کلیه هزینه آنها را تا بورود بآن شهر متحمل شود و در آنجا بکار بگمارد. این خبر در نشست پنچایت یزد در روز آذر ماه ۱۲۲۵ یزدگردی مطرح شد ولی کسی حاضر نشد میهن خود را ترک گوید و بمهاجرت تن در دهد.

چنانکه از شما ره مروزی پارسیان در هند دیده میشود، گمان نمیرود دسته اولی که پس از ساسانیان به هند روی آورده و در سنان رحل اقامت افکنند از چند صد نفر تجاوز کرده باشد. حتی اگر شما ره آنها را با صد نفر حساب کنیم بحساب زاد و ولد طی ۱۳۰۰ سال بالغ بر یک ملیون شده باشد. در صورتیکه با مسافرت های بعدی افراد بقصد بازگانی و کسب و اقامت تدریجی آنها در هند شما ره آنها روی با فزونی نهاده است. در هر حال اقامت پارسیان را در هند نمیتوان عنوان مهاجرت داد، بلکه مسافرت های بوده که بعداً عنوان مهاجرت بخود گرفته است.

## تاریخ رویدادهای هفتصدساله

دانشمند پارسى شاپورجى كاسجى هدى واله صورتى از پيشا مدها مربوط ب زرتشتيان را طى دوره ۷۰۰ سال از ورود نخستين دسته كوچك پارسيان از ايران به هند ب روش زير بيان مينمايد:

۸۵۰ ميلادى - چند نفر پارسى در واگذارى نام خود را به پهلوى سرسم گوه بر صفحه مسين امضا نموده اند.

نیمه سده نهم میلادی - مردان شاه پورا هورمزد دادا که در او خرسده نهم میلادی شکند

گوما نیک و بجا را تالیف کرده بود، برای پژوهش در موضوعات دین سهند آمد. (رک. مجموعه سا نسکریت بتصحیح شهریارجی با روچا مقدمه ص ۲۰۲) شکنده گوما نیک و بجا فصل ۱۰-۴۴، کتب مقدس شرق جلد ۲۴ مقدمه ص ۵۰-۱۶۰)

۹۱۶ م - بگفته مسعودی (۳۰۴ ه) مجوسان در نقاط مختلفه عراق، فارس، کرمان، سگستان، خراسان، تبرستان، جبال، آذربایجان، آران، هند، سند و چین در آتشکده ها پرستش میکنند.

۹۵ م - مسعربن مهلهل (۳۳۹ ه) در مورد چال درسندگوید: در آنجا مسلمانان، نصاری، یهود و آتش پرستان سکونت دارند. در شهر مسجد، کنیسیا، کنیسیا و آتشکده موجود است. ابن حوقل همزمان با او گوید که لباس مسلمانان و کافران در این بخش (بین کمبایت و چال) همانند یکدیگر است و هر دو فرقه بیک روش ریش نگا همیدارند. (رک. تاریخ هند تالیف صالیلیات ج ۱ ص ۳۹-۷۹، بمبئی گزت سال را ۹۴۲ میلادی میداند جلد ۱ بخش ۱ ص ۲۱۶-۲۱۷).

۹۴۲-۹۹۷ م - بعضی از پارسیان مقیم جنوب گجرات بکمبایت رهسپار رودربا زرگان توفیق جالب توجه بدست آوردند. سپس پارسیان دیگر نیز با آنها ملحق و مستعمره ای از خود ایجاد نمودند. هندوان از رفتار آنها، شهر را ترک میکنند. یکی از آنها از گروه با و فرقه دسه لعل بنام کلیان رای بسورت رهسپار رودربا از تجارت مروارید ثروت هنگفتی بهم میرساند. جماعتی از او با شراحت و ما هیگیران را اجیر کرده برای گرفتن انتقام از پارسیان، شبانه بر مستعمره آنها بتاخت و بسیاری را از دم شمشیر گذرانیده خانه هایشان را آتش زد. آنان که جان سلامت بردند فرار را برقرار اختیار و نفسی از پارسیان در آن شهر باقی نماند. (رک. بمبئی گزت جلد ۶ ص ۲۱۶).

سده دهم میلادی - بگفته ابن حوقل (Cuseley's Oriental Geography)

بخشی از هندو سندن در تصرف گبران است. منظورش از گبران شاید زرتشتیان باشد:

۹۹۵ م - دین پناه آتریات دین پناه یک نسخه پهلوی را بسال ۳۲۴ یزدگردی در شهر بروج کتابت کرده. بزعم بعضی از دانشمندان بایستی سال ۶۲۴ باشد (رک. دستور بهمن کیقبا دو قصبه سنجان تالیف دکتر مدی ص ۲۸) تذکراتین نکته خالی از فایده نیست که در اصل نسخه پهلوی تنها ۳۲۴ نوشته و واژه یزدگردی ندارد. استاد بهرام گورا نکلساریا در تحشیه ترجمه آن بدون نشان دادن مدرکی یزدگردی را بر عدد ۱۳۲۴ فزوده است که قسمی از جنایات ادبی است. باید گفت کاتبان زرتشتی بموجب اطلاع نگارنده تا قبل از سال ۶۹۲ یزدگردی در تاریخ کتابت سنه یزدگردی را نداده اند. (شهردان).

۱۰۰۹ م - برسنگ نبشته پهلوی در غار کنهری در بمبئی نام چند نفر از پارسیانی

که روز میتر و (مهر) و ماه آوان (آبان) سال ۳۶۸ (۹۹۹ م) و روزا هور مزدماه میتر و سال ۳۷۸ (۱۰۰۹ م) غار مزبور را دیدن کرده اند نقل شده است. بگفته دکتر وست



پارسیان نامبرده شاید از سنان بدانجا رفته‌اند. (رک . Dr. Burgess's Inscripton from the Cave temple P. 62 - 64 چنانکه گفتیم سینه‌یزدگردی بین زرتشتیان تا سال ۶۹۲ معمول نبوده . سینه‌نا مبرده برسنگ نبشته پهلوی که بسیا رخراب است و خواندن آن با زحمت میسر است گمان می‌رود در خواندن آن اشتباه شده و تردید است . زیرا اسناد و نوشته‌های برسنگ نصب بر ساختمانهای دینی پارسیان در سابق، هر چند که روز ما ه زرتشتی را داده‌اند سال را سموات هندی نوشته‌اند و از سال یزدگردی سخن بمیان نیا مده است . (شهمردان)

ده  
۱۰۱۱ م - دین پناه آت‌ریات دین پناه بعضی از یادداشت‌های بی‌پهلوی برای استفاد  
شاگردش شاهزادگان فرخ‌هور مزد در بروج بروزگوش و ماه اردیبهشت سال ۱۰۶۷ س‌موا  
نوشته . این سینه را بهرام گورانکلساریا و شاه پور شاه هدی والابرا بر ۱۰۲۱ میلادی میدا  
وسنه ۱۰۷۷ هندوستانی بشما رمیا ورنند .

۱۰۲۱ م - بنا به سومین سنگ نبشته پهلوی در غار کنه‌ری ، سومین دسته پارسیان  
بروز دین و ماه مهر ۳۹۰ ؟ (۳۰ اکتوبر ۱۰۳۱ م) بدیدن غار رفته‌اند .

۱۰۳۰ م - البیرونی در کتاب الهند گوید " زرتشت از آذربایجان ببلخ رفته .  
بتبلیغ دین پرداخت . . . . . اینک نیز مجموعی در هندی موجودند که بنام مسغان معروف  
هستند .

۱۰۷۹ م - ابراهیم غزنوی مستعمره آتش پرستان را در دهره دون ، دامنه هیمالیا  
مورد حمله قرار داد .

ن  
۱۰۸۱ م - آنند دیو فرما نروای گنگن بسال ۱۰۰۳ سکا (۱۰۸۱ م) بانجمن خارا سا  
درم بذل نمود (رک . بمبئی گزت ج ۱ بخش ۲ ص ۱۸ تحشیه ۷) شاه پور شاه هدی واله درمقا  
خویش در مورد جای رانا با ثبات رسانده که منظور از انجمن خارا سان انجمن پارسیان  
سنجان است که از خراسان بسنجان رهسپار وساکن شدند .

آخر سده ۱۱ میلادی - جنگ واریا و حمله سربازان راجپوت بر مستعمره پارسی و دفاع  
آنان . (رک . برای اطلاع بیشتر بفرزاناگان زرتشتی تالیف رشید شهمردان ص ۴۶) .

۱۳۰۵ م - موبدا ، دشر پور بهمن نسخه خطی و ندیدا دپهلوی محفوظ در کتباخانه  
دانشگاه کوینهاک بنشانی (K.I) را بسال ۱۳۰۵ میلادی در سیستان برای دستور هندی موبد  
ما هیار ساکن آچک کتابت کرده . نام موبدان موبد آنجا شاه مرد پور ما هیار پور شاهزاد  
پور میترو جیو بوده . و از هیو برا بروا ژه جی هندی و میترو جیو برا بر نام مهر جی و دلیلی است  
بر آنکه میترو جیو حدود سال ۱۱۰۰ م در هند میزیسته . (رک . و ندیدا دپهلوی بتصحیح دستور  
دارا ب سنجانا ص ۳۹) .

۱۴۰۲ م - موبدی بنام کامدین زرتشت از سنان برای برگزاری مراسم دینی  
بنوساری می‌رود . (رک . پارسی پراکش ج ۱ ص ۲) .

۱۱۶۶ م - نریوسنگ دهول موبددا نشمندپا رسیسنای پهلوی را بسا نسکریت ترجمه و تبخ خود را در هر دوزبان نشان میدهد. خرده‌اوستا، مینوخردوپا زندرا هم بسا نسکریت ترجمه کرد. موبدنریوسنگ با موبدهرمزدیا را میا رهمزمان بوده. دکتر وست سال زندگی نریوسنگ را سده ۱۵ م داده‌کها اشتباه است.

سده ۱۲ میلادی - میگویندپا رسیان در این سده، هندوان را برخلاف مسلمانان تخریب و در فتنه‌ای که برپا گردید مسجد مسلمانان طعمه حریق شد. سیدها راجه جیاسیم ها حکمران محل مصالح ساختمانی را برای تعمیر مسجد بمسلمانان ارزانی داشت. (رک. تاریخ هند تا لیفایلیات جلد ۴ ص ۱۶۳).

۱۲۰۵ م - موبدما هیارمقیم اوچ (پنجا ب) پس از شش سال اقامت در سیستان بسا نسخه خطی و ندیدادپهلوی به هند مراجعت نمود.

۱۲۱۴ م - موبدهوم بهمنیا ر بسال ۵۸۳ ی از بروج به نوساری رفته سکونت اختیار کرد. پارسی پراکش سال ۱۲۱۵ م میدهد.

۱۳۰۰-۱۲۵۰ م - پارسیان و جدیدا لاسلامها از کشتار وستم هلاکوخان در ایران به گجرات پناه آوردند. (رک. Dr. J. A. Grierson's Linguistic Survey of India Vol. I Part 2 P. 324)

۱۲۶۹ م - موبدایرانی بنام رستم مهربان بهند آمد. ۱۲۷۸ م - موبدرستم مهربان و بیسپرد را در انکلیسراستنساخ نمود.

سده ۱۳ میلادی - بگفته زکریا القزوینی در سده ۳ م جماعتی از پارسیان در شهر چال (ریودانده فعلی) سکونت داشتند. (رک. B. B. R. A Society Vol. XII P. 57)

۱۳۲۳-۲۴ م - موبدمهربان کیخسرو پسر نوه برادرزاده رستم مهربان دونسخه پهلوی بسنا و دونسخه پهلوی و ندیدادونسخه‌های دیگر را برای چال سینگ کمبایتی کتابت نمود. بعضی از نسخها مبرده در تها نه (نزدیک بمبئی) استنساخ شده. (رک. مقدمه متون پهلوی دستور جا ما سبجی ص ۶ و متن ص ۸۳-۸-۱۶۷).

۱۴۱۵ م - هیربدرام کا مدین نسخه خطی سا نسکریت با ترجمه گجراتی آن را بسال ۷۸۴ یزدگردی کتابت کرده. نسخه مذکور در کتابخانه دستورهوشنگ جی جا ما سبجی درپونه موجود است. با ستنادنسخه‌ها مبرده، آفرین دامادی رادیندارو (دسام بهمن از پهلوی بسا نسکریت ترجمه نموده).

۱۴۱۹ م - آتش مقدس ایران شاه در ۲۶ ژوئن ۱۴۱۹ بنوساری منتقل گردید. برخی از پارسیان در مورد این تاریخ تردید روا میدارند.

۱۴۳۰ م - یک کتاب پزشکی برای تعلیم پسر موبدادر د شیر بسا نسکریت کتابت شده. دکتر بندها رکا رستادسا نسکریت نسخه مذکور را مورد تمجید قرار داده. خبیربالا اشاره ایست بر اینکه تحصیل سا نسکریت بین پارسیان معمول بوده.

۱۴۵۰ م - در نیمه سده ۱۵ میلادی پادشاه احمدآباد گجرات بر پارسیان مقیم چند را و نزدیک پنج محال مالیات جزیه مقرر ساخت.

## زرتشتیان در سده اخیر

دکتر جکسن در کتاب خویش ایران گذشته و حال در مورد زرتشتیان مینویسد که زرتشتیان مقیم شهر یزد به کسب مشغولند ولی تا پنجاه سال قبل (تاریخ تالیف کتاب که تا امروز ۱۳۰ سال میشود) از این حق محروم بودند. حتی هنوز نیز در این مورد محرومیت دارند و حق فروش خواربار ندارند زیرا بنظر مسلمانان کافرون جنس میباشند. تا سال ۱۸۸۲ میلادی مشمول پرداخت جزیه بودند. عمال دولت هنگام وصول آن مردم را تحت فشار قرار میدادند، علاوه، عوارض دیگر کسب نیز بقیمت گذافتا، از آنها وصول مینمودند. قبل از صدور فرمان شاه هیچ زرتشتی حق نداشت با لاکه داشته باشد یا آنکه بلندی منزل او از یکدست با لاکرده از منزل مسلمان بلندتر باشد. یکسال پس از صدور فرمان شاه یکنفر زرتشتی در یکی از روستای اطراف شهر چون منزل را کمی بلندتر ساخته بود، از ترس جان، خان و مان خود را گذاشته فرار نمود. ولی مسلمانان خشمگین دیگری را اشتباها بجای او کشتند.

زرتشتیان حق ندارند در شهر و بازاری رسوا گردند یا بحماهای عمومی بروند. در سال ۱۸۹۸ م مظفرالدین شاه فرمانی درالغای بعضی از محرومیت های زرتشتیان صادر کرد، هر چند بحال آنها مفید واقع نشد ولی روح آن باقی است. در زمان بابی کشی در یزد نزدیک بود زرتشتیان نیز قتل عام شوند. ولی تلگراف فوری امنای انگلیسی تلگرافخانه بتهران آنها را از خطر نجات داد. برای آرایش خود مجبورند به تعصبات مسلمانان تن در دهند و هرگاه تعصبات آنها خود نمائی کند در خطر واقع میشوند، چنانکه یکماه پس از ورود من در یزد هنگام بابی کشی اتفاق افتاد. یک زرتشتی از داشتن ساعتی خوشحال و مفتخر بود. من بخوشحالی او پی بردم زیرا تا چندی قبل از داشتن ساعت و انگشتری محروم بودند. وقتی که مرسلین انگلیسی عیسوی در یزد برای ایجا دبنگاه خود و ساختن بیمارستان نیاز بزمین و کمک داشتند را بگودرز مهربور فوراً یک کاروانسرا و خانه ملحق بآن را بآنها انفاق نمود. فرهنگ و سواد زرتشتیان ناچیز است، ولی بهتر از پنجاه سال قبل میباشد، زیرا در آن هنگام نه مدرسه داشتند و نه حق داشتند مدرسه داشته باشند و بسوا دگردنند. زرتشتیان بدون اجازه موبدان موبد خود حق ازدواج ندارند و اگر موبد بواسطه علتی مخالف دین، اجازه نداد میروند طبق قانون اسلام عقده می بندند. در سابق بود که در پس جنازه با ساز و سرنای و طبل و دهل میرفتند ولی امروز این رسم منسوخ شده است. (بواسطه فشار و اندر زمان کجی ها تریا منسوخ شد. نگارنده) در یادداشتها یکی خسرو شاه رخ ص ۴۴ و ۶۷ تا ۸۰ نیز شامل ذکر محرومیت های زرتشتیان یزد و کرمان است و هم فرزنانگان زرتشتی ص

## بانک زرتشتیان

۴۴۳

### نقل از تاریخچه سی ساله بانک ملی ایران

#### تجارتخانه جهانیا

در سال ۱۲۷۴ (۱۸۹۵ میلادی)، خسرو شاه جهان و برادرانش پرویز، گودرز، رستم و بهرام شرکتی، برای کارهای تجاری و صرافی، در یزد تشکیل دادند.

ابتدا، عملیات بازرگانی موسسه، مخصوصاً صدور پنبه، رونق گرفت و برادران جهانیا، که قبل از تاسیس شرکت کارشان ملک داری و فلاح بود، بخوبی توانستند از تقاضای این کالدر بازار بین المللی استفاده نموده منافع سرشاری بدست آورند. بخلاف تجارتخانه تومانیانس، که از طریق تجارت و صرافی بملک داری و فلاح رسید، شرکت جهانیا، از راه کشاورزی بتجارت و صرافی متوجه گشت، و در تمام دوره فعالیت کارهای بازرگانی آن با امور فلاحی ارتباط نزدیک داشت.

پس از آنکه کارهای تجاری شرکت توسعه یافت، برادران جهانیا با مور صرافی پرداخت کردند. مهمترین کار صرافی آنان عبارت بود از: قبول سپرده و وجوه نقدی اشخاص در مقابل "بیجک صندوق" (قبضه عندالمطالبه)، نقل و انتقال پول در داخل کشور و خرید و فروش ارز و بروات خارجی.

موسسه در شهرهای یزد (مرکز)، تهران، اصفهان، شیراز، کرمان، بندرعباس و رفسنجان شعبه داشته و در بمبئی و لندن دارای نمایندگی بوده است. تهای از جمله کارهایی که تجارتخانه جهانیا انجام میداد، وصول و ایصال مالیات دولت بمركز بود، که از این طریق موسسه مزبور، با گرفتن حقی، گردش امور خانه دو را تسهیل مینمود.

فعالیت شرکت توسعه روز افزون داشت و علاوه بر کارهایی که فوقاً بدان اشاره شد برادران جهانیا در تاسیس شرکت تلفن ایران، که بمنظور ایجاد ارتباط بین تهران و شهرهای دیگر و همچنین ایجاد ارتباط داخلی در تهران تشکیل گردید، مداخله داشته و از موسسین آن بوده اند.

کار تجارتخانه، علی رغم رقابتهای موجود، رونق کافی داشت، ولی چون، فعالیت بانکی آن توسعه یافت و موجب تشدید رقابت موسسات صرافی بزرگ گردید و مخصوصاً، چون برادران شاه جهان در جنبشهای آزادیخواهی دخالت ورزیده و برای تشکیل بانک ملی، که در مجلس شورای ملی (دوره اول) مطرح بود، کوشش مینمودند، عناصر مخالف با آزادیخواهان و همچنین موسساتی که تشکیل بانک ملی را منافی مصالح خود میدیدند، با تمام قدرت، به برانداختن آن پرداختند. تجارتخانه مزبور، مدت پنجسال با مشکلات سیاسی و اقتصادی بزرگ مواجه بود و بالاخره کشته شدن پرویز شاه جهان مدیر شعبه تهران و تبعید خسرو شاه جهان، مدیر کل موسسه، با اروپا، رشته امور را از هم گسیخت و بانکهای خارجی که فرصتی مناسبتر از این نیافته بودند با دادن اعتبار زیاد قطع ناگهانی آن، شرکت را در سال ۱۲۹۱ (۱۹۱۲ میلادی) متوقف ساختند.

## تجارتخانه جمشیدیان

موسس این تجارتخانه، یکی از ایرانیان زردشتی، بنام جمشیداست. این شخص که کار خود را دریزدبا بزازی و قدک فروشی آغاز کرده بود، پس از حما تی موفق شد، دهکده ای برای فروش منسوجات تا سیس کند و چون گشایشی در کارش حاصل شد و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید، از حدود سال ۱۲۶۵، با سرمایه ای مادی و معنوی پاببا زار صرافی گذارد و در اندک زمان پیشرفت بسیاری نصیبش شد.

تجارتخانه مزبور با انواع عملیات صرافی متداول آن روزمبادرت میورزید و با اعطاء اعتبارات کوتاه مدت و بلند مدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم میساخت. از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۹۰، کار تجارتخانه جمشیدیان رونق بسزاداشت، در این خلال شعبی دریزدوشیرازو کرمان دائر شد و نمایندگی های نیز در بغداد، بمبئی، کلکته و پاریس بوجود آمد.

چون در آن زمان کارملک داری مقرون بصرفه بود و سودسرا ری عاید میداشت، ارباب جمشید متوجه این رشته فعالیت شد و املاک زیادی در نقاط مختلف ایران، مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس، خریداری کرد.

ارباب جمشید که مغرور موفقیت های پیاپی بود، خطراتی را که معاملات غیر منقول برای موسسات صرافی داشت، نادیده گرفت و از طرف دیگر، با تکاء قدرت مالی و اعتبار خود، گرفتن وام های بزرگ از بانک های استقراضی و شاهنشاهی و بکار انداختن آنرا زیانبخش نمیپنداشت، لذا اعتبارات هنگفتی از این طریق (باربع ۴ درصد از بانک استقراضی و ۸ درصد از بانک شاهنشاهی) تحصیل کرد و بجزایران انداخت و چون بانک های مزبور همواره تسهیلاتی در اعطاء اینگونه اعتبارات و تمدید مدت پرداخت قائل میشدند نامبرده با اطمینان کامل بکار خود ادامه میداد، تا آنکه دیون وی از این بابت بقریب ۱۵ میلیون قران، (تقریباً ۱۳ میلیون بیانک استقراضی و ۲ میلیون بیانک شاهنشاهی) بالغ شد، و موسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیده و تقاضای تصفیه محاسبات را نمودند و در نتیجه، تجارتخانه جمشیدیان با تمام قدرتش بزانوندرآمد. در سال ۱۲۹۴، دولت، توقف تجارتخانه را اعلام کرد و بمنظور جلوگیری از تعلق املاک آن بموسسات خارجی، بموجب قرار مورخ ۵ خرداد ۱۲۹۵، که با مضاء ارباب جمشید رسید، پرداخت تمامی دیون را، در قبال این موسسات تعهد نموده، و جانشین تجارتخانه ارباب جمشید شد، و سپس، در سال ۱۲۹۹، محکمه تجارت تهران، رسماً توقف موسسه را، از سال ۱۲۹۴، تا بید و اعلام داشت.

(بانک زرتشتیان در صد بودند با همکاری وهم یاری پاریس و هند بانک بزرگی بنام بانک سیسی نمایند لیکن چون تا سیس آن برخلاف مصالح دوباتنک مقتدر دولتین روس و انگلیس بنام بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی ایران بود

بکوبیدن بانک زرتشتیان بفعالیت پرداختند. پرویزشاهها در آن اوان شهید تعصبات گردید و پارسیان بهراس افتاده از همکاری و همیاری بانک زرتشتیان سرباز زدند. دوبانک خارجی چنانکه دربالذکر شد و سایر ورشکستگی بانک زرتشتیان را فراهم آوردند. شهردان)

## نزول بلای آسمانی و دولتی بزرتشتیان

صاحبجامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ در مورد خسارات که از نزول بلاهای آسمانی و ستم حکام و عمال آنها به زرتشتیان که در روستاهای اطراف شهر یزد و حوالی آنجا میزیستند چنین مینویسد: " در زمان پادشاهی علاءالدوله پسر تقی شاه در پنجم اردیبهشت ماه سال ۶۷۳ همدت پنج شبانروز متصل باران بارید و از طرف مهریجر دسیل روی بشهر آورد مریا با دو محله سرسنگ و محله یعقوبی و محله سلغرا با در ا خراب کرده در خندق افتاد و بعضی از حصار را خراب کرده و بیطرف دروازه کوشکنو آمد. در بعضی از تواریخ مسطور است که از در بکوشکنو تارینگ فیروزه تمام محلات و بیوتات و بساتین و باغات بود و خلق بسیار در آنجا ساکن بودند. بجهت ورود آن سیل تمام خراب گردید و در روز و شب سیل بر آن طرف روان بود و در ریک فیروزه فرو میرفت و ساکنان آن محلات بر تلی که در آن نواحی بود جمع گردیدند تا از آسب سیل در امان باشند. بعد از آنکه سیل ایستاد مردم آن در آنجا که جمعیت نموده بودند طرح باغات و بیوتات انداخته محله ساختند و در آنجا ساکن شده سر جمع نام نهادند. اکنون محله سر جمع شهرت یافته است. "

در سنه ۷۱۹ همدت جمعی از نکودریان که در حدود سیستان میبودند به یزد آمده دستبافته و فساد و قطع طریق و بیداد بر آوردند. امیر مبارزالدین محمد در چند فرسخی مهریجر دبر ایشان حمله نموده، نکودریان شکست خورده فرار کرده، امیر از عقب ایشان بتاخست و نوروز را که از گبران قوم بدروز بود بقتل رسانید. "

از گفته بالا چنین بر میآید که گروه نکودریان سیستان، زرتشتیان بودند. نصرالله گبر که در زمان شاه سلطان حسین با جمعیتی از زرتشتیان کرمان به خونخواری قتل عام زرتشتیان در گبر آبادان با تفاق محمود افغان جنگ شاه سلطان حسین صفوی پرداخت از این طایفه بوده است. کارنامه این پهلوان را در جای دیگر این کتاب آورده ایم. شاه منصور سال ۷۹۳ همدت از پارس لشکر بجانب یزد برد و دست بغارت و تاراج بر آورد و از آنجا متوجه کرمان شد. شاه منصور پس از قتل و غارت در حدود کرمان با ردیگر متوجه یزد شد. شاه یحیی برادرش در شهر یزد متحصن گشت. شاه منصور حکم داد تا مجموع توابع و مضافات شهر یزد را خراب ساختند و از یزد کوچ کرده بجانب کرمان رفت. " با یزدا نسبت که تقریباً همه روستاهای اطراف یزد و کرمان و پشت کوه و پیشکوه یزد محل سکونت و زندگی زرتشتیان بوده است در آن روزگار.

در شب چهارشنبه ۲۳ فروردینما سال ۸۶۰ هـ سیل عظیم از طرف فکوه دودلو مشهور بکوه برک روی شهرها د، بسیاری از محلات اندرون و بیرون شهر را با زمین هموار کرد و جمیع اسباب و اموال و سایر مردمان غریق بحر فنا گشت. خواه رشیدالدین مرشد، دبیر دولت از اصفهان به یزد آمد، سرشماری خانه و بلوکات کرده مقرر شد که هر نفر مبلغ بیست دینار کیکی مهمساز می کنند. محصلان شدیداً زخدا بیخبر و جلاد طبیعت از اصفهان به یزد آمده بمطالبت آن وجه. در حدود سال ۸۵۱ هـ عجزه و رعایا را در شکنجه کشیدند و در عرضی یک ماه اخذ کرده بخزانها اصفهان رسانیدند. این مالیات علاوه بر مالیاتی بود که با یستی به هرات بپردازند و حاکم اصفهان جیرا<sup>۱</sup> از مردم فقیر یزد وصول نمود.

در سال ۸۵۶ هـ میرزا ابوالقاسم بابر، برای تسخیر یزد و اذیت و آزار قلععه میشود. ملازمان او دست تعدی بمال مردم دراز کرده تا سه روز روستاهای کسنویه و محمودآباد و ابرندآباد و اکثر محلات بیرون شهر که زرتشتی نشین بود غارت نمودند و روز چهارم امیرزاده خلیل را بحکومت آنجا تعیین و خود بخراسان مراجعت مینماید. امیرزاده خلیل نیز دست بظلم و تعدی گشوده مبلغی فراوان از منعم و درویش، از شهر و بلوکات بزور و جبر گرفته بخیر فایر متوجه شیراز شد. چون کاری از پیش نبرد با زبه یزد مراجعت نمود. مردم یزد و دهات اطراف تمام در قلعه پناه برده مانع ورود او شدند. محاصره قریب دو ماه طول کشید و قحطی سختی روی داد. در آن زمان خبر رسید که فرزند میرزا جها نشا ه بن قرا یوسف بسوی یزد در حرکت است. امیرزاده خلیل پس از آنکه لشکرا و اکثر محلات بیرون شهر و دهات و قصبات را غارت نمودند بخراسان گریخت. در این اوان امیرخواجگی انا را در تصرف داشت به یزد حمله نمود. حاکم و مردم شهر حصار را محکم نمودند و بسیاری از بزرگان فرصت بدخول شهر نداشتند. امیرخواجگی چون از فتح شهر ما یوس شد، محلات و روستاهای بیرون شهر و اهرستان را غارت نمود و هر چیز که یافت شد با خود ببرد و بزرگان بیرون شهر را نیز اسیر نموده با خود به انا برد.

در سال ۸۵۸ هـ بوا سطره پیکارها و حملات حکام و کمی زراعت و در بگیری کشا و رزان قحطی سختی در یزد روی داد و مردم بخوردن یکدیگر پر داختند و وبا ی سختی هم در شهر و روستاها و بلوکات روی داد و کشتار و مرگ بی اندازه واقع شد. سال بعد با ران بشدت با رید و سیل مهیب از کوهها روی شهرنها دو اکثر قنوات که در رهگذر سیل بود خراب گردید و با غستان و محله های بیرون شهر با زمین هموار شد. تا سه شبانروز حال بدین منوال بود. میرزا جها نشا ه فرما نفرمای آذربایجان چون این خبر شنید مالیات را بر مردم بخشید. ولی بزرگان هدایا فرستاده بر عهده خود گرفتند و با جبر و ستم از مردم وصول نمودند.

بگفته ما حب جامع مفیدی در اوایل سلطنت شاه صفی ثانی اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا زقری مشهوره جها ن ورشک روضه جنان است، در اطراف شهرهای آب

چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانندش سکان منازل و عما را تش زردشتی نژادان ما هروی مشکین موی بودند. (خرم شاه، سردوراه، کوچه بیک، سرچم از محله های اهرستان بوده و بنا بر قول بالاهمه زرتشتی نشین بوده است.)

## زرتشتیان قزوین

شاه عباس صفوی بسیاری از زرتشتیان مقیم یزد و کرمان را با جبار از خویشان و خانواده ها جدا کرده بقزوین و اصفهان اسکان داد بنا بخریدردست ۳۰۰ خانواده را در قزوین جا داده است. در مورد زرتشتیان اصفهان که درگیر آباد نزدیک جلفا سکونت داشتند و با محرومیت سختی زندگی میکردند در زمان پادشاهی شاه سلطان قتل عام گردیدند. آنان که فرصت یافتند با آتش مقدس به یزد گریختند و آنانکه جان بدر بردند سلام آوردند. نسل آنها تا با مروز جدید اسلام شناخته میشوند. اما از سرانجام زرتشتیان قزوین اطلا بدست نیست که چه شده اند.

یک نسخه خطی سددر منظوم بشماره (ZI(7)) موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج از زندگی زرتشتیان در سده ۱۲ هجری در دارالسلطنه قزوین صحبت میدارد.

کتاب در صفحه ۷۸ کتابنا مبرده مینویسد " تمامت سددر بحسب الفرموده خدا دارستم خدا دادا جهت فرزندی اعزی بهرام خدا دارستم بخط کمترین خلق خدا خسرو بهرام خسرو یزدگرد در دارالسلطنه قزوین بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و صد در شب رام ایزدا مشا سپنددوشنبه نوشته شد. جهت یادگاری کام و مزد درود بآفرین خدا، خدا بیامر جمیع دوستان و عزیزان باد."

جمعیت زرتشتیان در شهر قزوین کی و چگونه با خر رسیده برنگارنده معلوم نیست و خبری نتوانسته در این مورد بدست آرد. مسجد جامع قزوین که بسیار رفراوان قدیمی است، آتش ورهرام بوده که به مسجد تبدیل گشته است.

نام مورخ بهمن واردی بهشت ما ۱۰۰۵۰۵۰ بیارسیان هند از شرفا با آمد که در سال ۹۷۷ی عمال شاه عباس هنگام جمع آوری کتب دینی زرتشتیان در یزد و نافر موبدرا کشته و کتب دینی و جا ما سبنا مه و بسیاری از نسخ خطی زنداوا و ستای آنها را تباهاخته و یا بغارت برده اند.

## زرتشتیان پنهان در تاجیکستان

تاجیکانی که در بخشهای کوهستانی مسکونند بنام گلچه معروفند و خون آنها از مردمانی که در فلات زندگی میکنند و به تاجیک مشهورند پراکتر است. باید در بین تاجیکان زرتشتیان موجود باشد که دین خود را پنهان میدارند. در روستاهای فرقانه، زرافشان، یقنوب و جیحون یافت میشوند. در قسمت شرقی فلات پامیر آنظر فقله نژاتش در بلسوک سیری کول نیز سکنی دارند.



## دخمه درخونسا ر

دکتر جکسن در کتاب خویش " ایران گذشته و حال " مینویسد "چهار رمیل، مانده به دنباله که یکی از دهات خونسا رمیبا شد، ویرانه دخمه زردشتیان بنظر رسید. با وجود برف و تگرگی که در موسم بهار یعنی ۲۵ آوریل (پنجم اردیبهشت) بر سر ما میبارید برای دیدن دخمه که مسافتی دور از راه بود رفتیم و استودان معروف را در وسط آن دیدیم. معلوم گشت که موقعی زرتشتیان در این حوالی میزیستند.

## برج لاجیم در سوادکوه

در قریه لاجیم برج آجری مدوری که بنام مقبره اما مزاده عبدالله شهرت دارد دارای گنبد مخروطی شکلی است که در نهایت ظرافت و سادگی ساخته شده است. در روی بدنه این برج دو کتیبه آجری بخط پهلوی و کوفی نصب شده تا ریخ کتیبه کوفی سال ۴۱۳ هجریست. این برج مدفن کیا اسمعیل ابوالفوارس شهریار رمیبا شد. کتیبه پهلوی نشان نفوذ زرتشتی در آن بخش و در آن زمان میباشد.

## چند آتشکاهای مهم

بگفته صاحب تمدن ساسانی علی سامی، قلعه آتشگاه در ترشیز تا قرن هشتم هجری روشن و باقی بود.

آتشکده آذر فرنیخ در کازران فارس تا قرن دهم میلادی دایر و بواسطه استحکاماتی که داشته بدست تازیان نیفتاد و از آنجا آتشی بجای دیگر میبرده اند.

آتشکده آذرگشسب در شیزب گفته یا قوت (۶۱۷ هـ) در زمان او روشن بوده و آتشکده های مغنا از مشرق و مغرب از این آتش روشن میشده.

بگفته مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ) آتشگاه اصفهان سه فرسنگ از شهر دور است و هنوز هم در نظر مردم عزیز و گرامی است. گفته و دلیل فروزان بودن آتش در عهد اوست. بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان تا حدود سال ۴۸۶ هـ روشن بوده که ملاحظه المومنان (اسمعیلیان) آنرا تصرف کرده پایگاه خود قرار میدهند.

بگفته ابن حوقل در هریک از دهات کوچک ایران در مهرهای زرتشتیان موجود است و کتب دینی آنها در آنجا محفوظ و آداب دینی خود را بجای میآورند. نفوس زرتشتیان در پارس بیشمار است.

اترسوئدی (درگذشت ۱۷۴۹ میلادی) در زمان نادر شاه بایران آمد. در سفرنامه اش در مورد زرتشتیان مینویسد: روز ۲۷ آوریل بکنگا و رسیدیم. در آنجا ویرانه آتشکده دیده میشود. بمن گفتند هنوز چند تن از گبران در کنگا و بر سر میبرند. ما دین خود را از دیگران پنهان میدارند و بظاهر مسلمانانند. تا زمان شاه عباس صفوی در سراسر ایران آتشکده های بسیار برپا بود. کوه البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده ها

برخوردار بود. همه جای ایران گبران میزیستند. شاه عباس آنان را یکسره نابود کرد و آتشکده های آنان را ویران ساخت و آنان را ناچار کرد بدین اسلام درآیند و یا از ایران بیرون روند. در همه جای ایران ندیدم که گبرها بظا هرشنا خته شوند.

استاد ذبیح بهروز در موردستم بزرگترتشتیان در زمان شاه عباس مینویسد "ترویج این افکار در رهند (حکمت مشرقی و پهلوی) با آنکه هزار سال از خاموشی آن میگذشت باعث تشویش شاه عباس بزرگ گردید و او وعده زیادی از صاحبان ایران و زرتشتیان را بعنوان بیدینی کشت و بروایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی بیست هزار زرتشتی در یک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاگان خود استوار ماندند. بلی خدای زرتشت، نگهبان زادگاه زرتشت و پشتیبان آنان است. بطوریکه برخی از نویسندگان نوشته اند، قبل از دوران صفویه و غلبه افغان جماعت زرتشتیان حدود ۳ تا ۵ میلیون تخمین زده میشد. از آن بعد در ظرف یک قرن ونیم سلطه سلسله قاجار بر سر عجبی رویکاهش نهاد."

تا ورنیه در سفرنامه خویش مینویسد که در سنه ۱۰۶۵ هـ از راه جزیره هرمز به کرمان میرود و در چها رمنزلی کرمان آتشکده بزرگ زرتشتیان را دیده است و مینویسد پیشوای بزرگ آنان در همانجا جای دارد و زرتشتی ناگزیر است هنگام زندگی برای زیارت آنجا برود.

آتشکده ای که مهرنرسی بنام مهرنرسیا در دیه آبروان جنوب غربی کازرون بساخت. بگفته آقای مصطفوی چند قرن پس از انقراض ساسانیان روشن بود. مهرنرسی سه آتشکده دیگر را بنام زرواندازان، کاردار و ماگشنسب در همان نواحی تقدیس کرد و چند روستا و باغات مشجری بر آن وقف کرد و شام آن بگفته طبری تا زمان او قرن سوم هجری آبا دودست نسل او بود.

## وجود ۱۴ انسک اوستا در چها رسده پیش

دبستان المذاهب مولفه دوران پادشاهی جهانگیر پوراکبر شاه گورگانی (۱۶۲۷-۱۶۰۵ م) در هند میباید. نویسنده آن بنا بمندرجات فرزنانگان زرتشتی (ص ۱۸۳-۱۸۸) موبدکیخسرو پور دستور آذرکیوان است. دستور آذرکیوان از صاحبان ودلیتای بلند پایگاه زرتشتی و از مردم اصفهان بود. در روزگار اکبر شاه گورگانی (۱۶۰۵-۱۵۵۶ م) برای تعلیم همکیشان خود، در مورد حقایق مرموز دین و رموز آئین و معرفت و بینش یزدانی، رهسپار سورت گردید. ولیک موبدان آن شهر را یافتم آموزشهای بلندپایان او را ندانند و او را نفرین همی کردند. دستور آذرکیوان از آنها دست بشت و با هنگ پتنه سورت را ترک گفت.

پتنه مرکز فلسفه و حقیقت جوئی و آموزشهای معرفت و بینش بود. دستور آذرکیوان

با شنده آن شهرگردید. پژوهش کنندگان و حقیقت جوین از هرنصف و گروه در محضر درس او حاضر گشته کسب معرفت مینمودند. دانشمندان بسیاری از پیروان مذاهب گوناگون و موبدان زرتشتی بنام مریدی او مباحثات میکردند. (رک. برای اطلاع بیشتر فرزنانکا زرتشتی ص ۱۵۰-۱۴۰).

موبدکیخسر و فرزندچنین دانشمند بزرگ و وارسته، خود نیز وارسته و صالح بود. و در راه و روش پدر گام میزد. دبستان المذاهب تالیف اوست در مورد آئینهای گوناگونی صحبت مینماید که بشخصه تحقیق نموده و یا کتابدینی آنرا از نظر گذرانده است. در صفحه هشتاد آن کتاب (چاپ مطبعه هروی بمبئی ۱۲۹۲ هـ) در مورد کتب دینی زرتشتیان چنین مینویسد.

موبد آذر خرد در کتاب خود آورده که زندان نسک است و نسک بخش است و هر نسک را نامی بزبان پارسی و زند بدین تفصیل است. بیتا هو ویریوات ارتوش و آن نسکی است در بیابان نجوم و بروج و ترتیب فلکی و هئیت و سعادت و نحوست کواکب و امثال آن و دیگر اشاد چیده چا و بگه وئیش دزدا مننگه و شیوتن نام. انگه وئیش مزدائی خشرمچا اهورائی آیم دری گوبیو ددت و استارم. و در زند جمیع علوم هست اما بعضی بر مزو اشارت مذکور شده. اکنون ۱۴ نسک تمام در نزد دستوران کرمان مانده و هفت نسک ناتمام است. زیرا که در جنگها و شورشها که در ایران شد، بعضی از میان رفت و چون تفحص کردند در دست ایشانیفتاد.

دبستان المذاهب از واقعه سال ۱۰۵۹ هـ (۱۰۱۹ ی) صحبت میکند. بنا بر این چندی پس از آن موقع تالیف گردیده است. چون نگارنده آن از موبدان بلند پایه زرتشتی و از مردم ایران بوده در سال ۱۰۵۳ هـ به مشهد و خراسان سفر کرده، در مورد وجود کتب دینی زرتشتیان در آن زمان بخوبی خبر داده است و الا چنین خبری را در کتاب خویش نمینگافزون برای این شماره بزرگی از زرتشتیان در آن روزگار در هرات میزیستند. زیرا که دونفر از موبدان آن شهر بنام موبد خدا جوی و موبد خوشی که بنام درویش خوشی نیز یاد شده است جویای اسرار و رموز دینی بودند و بهوای دستور آذرکیوان نخست با صفهان و پس از آن به هند آمد و شد داشته اند و پس از دستور آذرکیوان بجا نشین او موبد کیخسرو پیوستند. بنا بر این با احتمال قوی خبر وجود چهارده نسک اوستا در کرمان را یاد کرده اند. مشهد از زرتشتیان آن سامان شنیده و یا آنکه بوسیله موبدان نامبرده هراتی و یا زرتشتیان دیگر ایران که به هند آمد و رفت داشته اند و نام آنها ذکر نشده و خبر بموبد کیخسر و رسیده است.

طبق مندرجات نامه پارسیان ایران بیپارسیان هند بسال ۹۲۸ یزدگردی سه هزار نفر از زرتشتیان مقیم خراسان بکرمان مهاجرت و با شنده آنجا میشوند. باید دانست افغانستان کنونی در آن روزگار را بخشی از خاک خراسان را تشکیل میداده.

نیانگان دستور کیخسرو پور دستور رستم دستور جهانگیر دستور رستم دستور منوچهر دستور فریدون دستور شهمردان کرمانی موبدان موبد کرمان و از مردم بلخ بوده اند که بکرمان پناهنده میگردند. دستور رستم جهانگیر پدر دستور کیخسرو و با مس خدا یا هرمزدی ساکن تهران بگفته صاحب تاریخ کرمان مولف ۱۲۳۹ی در زمان تالیف کتاب دوران جوانی خود را طی مینموده و مانند پدر و جد خویش در دانش رهل و اخترشناسی استاد بوده ( رک فرزنانگان زرتشتی ص ۴۵۵) دستور جا ماسب ولایتی که در سال ۱۰۸۹ی بسورت رهسپار روه سفرازموبدزادگان هند را در اوستا و پهلوی استاد ساخت بگفته آقای خدایار هرمزدی برادر دستور شهمردان و از همین خانواده میباشد.

نیانگان دستور کیخسرو هنگام فرار از بلخ مقدار ۳۰۰ جلد کتب دینی و علمی خویش را چون گنج گرانبهای با خود بکرمان میآوردند. سالها پس از ورود بمقصد شاه عباس بزرگ صفوی ستم فراوان به زرتشتیان روا داشته و دونفر از موبدان را مقتول و مقداری از کتبهای دینی و چند نسخه جا ماسبنا مه که با آنها بود غصب مینماید. چون این خبر بکرمان میرسد، نیانگان دستور کیخسرو موبدان موبد کرمان کتابهای خود را در لای دیوار گل میگردانند از انظار بیگانگان مخفی و از دستبرد آنها محفوظ بمانند.

بدبختیهای که بعدها در آن روزگار را یکی پس از دیگری بزرتشتیان کرمان وارد آمد، مانند محرومیت های سخت و جلوگیری از اقامت در شهر کرمان که با برج و بارو و حصار معتبر محفوظ بود و حمله محمود افغان بر محله بیدفاع آنها در خارج از شهر و قتل و غارت هستی ایشان و مانند آن، کتابها هم انطور در لای دیوار باقی بماند و خبر آن نیز با زماندگان نرسید تا آنکه در سال ۱۲۷۵ی چون دستور کیخسرو دیوار خانه را بواسطه فرسودگی خراب مینماید، می بیند که آنجا مخزن کتابهای زیادی بوده که بواسطه رطوبت با ستثنای چند جلد نیمه سالم همگی تلف و نابود گردیده است.

بنا بر آنچه ذکر شد ۱۴ نسک اوستا، مذکور در دبستان المذاهب با حتمال قسمی در همین مخزن کتاب بود در تملک نیانگان دستور کیخسرو بوده که از بلخ با خود بکرمان میآوردند.

## زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران

دکتر فرهنگ مهر در سخنرانی خویش در دانشگاه اصفهان، سهم زرتشتیان را در

انقلاب مشروطیت ایران تحت سه عنوان بر روش زیر بیان مینماید:

۱- کمکهای مالی به آزادیخواهان و مجاهدین مشروطیت: "ربا بجمشید بعلمت تمکن، بخشندگی و بلند نظری نفوذ فوق العاده ای در اقتصاد ایران بهم زد و مخصوصاً وقتی رجال وقت و خزانة بی پول احتیاج پیدا میکردند متوجه میشدند. او هم هیچوقت عادت به رد تقاضای کسی نداشت و در مساعدهت های مالی و نیز انتظاری را در مقامی در کار نبود و روی همین طرز تفکر وقتی میرزا علی اصغر خان اتابک، صدراعظم مظفرالدین شاه مغضوب بمعزول بقم تبعید شد و حتی مقرری و نیز قطع گردید، دست کمک بطرف ارباب

جمشید در آن زمان زکرد و اربا بجمشید وقتی تا بک را در احتیاج و بیچارگی دید، بشعبه خود در رقم دستور داد که تا یک صد هزار تومان اعتبار را در دهه در صورت مراجعه با او بپردازد. اعتبار او محبوبیت اربا بجمشید در عصر خود تا آنجا بود که مظفرالدین شاه قاجار با ولقب رئیس تجاری کل زرتشتیان ممالک محروسه ایران داد و بنشاندن وجه و حمایت و فرمان مخصوص او را مفتخر نمود و اولین باری بود که پس از چیرگی تازیان بیک نفر زرتشتی در ایران لقب داده میشد.

پرفسور جکسن آمریکا در باره اربا بجمشید در کتاب خویش (ایران گذشته و حال ص ۴۲۶) مینویسد ضرابان فتوا نگریست صاحب صد ها هزار تومان ثروت در دربار سلطنتی ایران صاحب نفوذ و برسمیت شناخته شده است. نزدیکی او با دربار باعث جلوگیری از فشارها نیست که بزرگ زرتشتیان وارد میشود، زیرا عرایفی و شکایات آنها را بنظر شاهنشاه میرساند. مسلمانان بدرستی و اعتقاد مینمایند و صرفاً با زرتشتیان دیگران بقدر طرف توجه و اطمینان نیستند. احترامی که با او گذاشته میشود، نتیجه راستی و درستی و تعلیم راستی او است و آذین و خورشور زرتشت است که راستی را پایه دین قرار داده هومت و هوخت و هورشت را اندر زاده است.

اربا بجمشید بعلت سخا و تمنندی در بین همه مردم صاحب اعتبار و محبوبیت بود و حتی دزدان و راهزنان بمال تجارتها را که روی آن علامت تجارتخانه جمشیدیان بود دستبرد نمی زدند. یک روز نایب حسین کاشی بقصد شنا سائی اربا بجمشید بجره او رفت و سراغ او را میگیرد، اتفاقاً خود اربا بجمشید طرف خطا با او بوده و میگوید من هستم. نایب حسین میگوید اگر میدانستم اربا بجمشید تو هستی دستور نمیدادم که مال تجارت تو را دستبرد نزنند. اربا بجمشید بپیر معنای تحویل داده او را دعوت به نشستن میکند و وقتی در موقع ظهر و صرف آنها نایب حسین بمردمی که بر سر سفره او غذا میخوردند نگاه میاندازد و بزرگ منشی و سخاوتمندان اربا بر او میبیند میگوید که حال ما میفهم اعتبار تو در سخاوتمندی و نه در قدرت زور بازو.

در همان دوران از آنجا که مجاهدین مشروطیت بیولاحتیاج داشتند اربا بجمشید مرتباً بآزادخواهان کمکهای مالی میکرد. تنها در یکبار مبلغ بیست هزار تومان شخصاً و بیست هزار تومان از سایر تجار زرتشتی جمع آوری کرد و در اختیار مجاهدین گذارد. البته چهل هزار تومان صدسال پیش مبلغ کمی نبود.

یکی دیگر از تجار زرتشتی که در انقلاب مشروطیت از بذل مال و کمک به آزادخواهان دریغ نداشت اربا بخسروشاهجهان یا بهتر بگوییم جهاننیا بود. اربا بخسروشاهجهان یکی از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و تجارتخانهجهاننیا یکی از مقدمین صنعت بانکداری در ایران بود. یکی از کمکهای این شرکت بآزادخواهان ده هزار تومان بود که در یکبار در اختیار آنها گذاشت. همچنین عده ای از زرتشتیان اسلحه ها ئی را که بعضی از دولتیها از انبار مهمات سرقت میکردند خریداری نموده و بآزادخواهان میدادند.

۲- کوششها و مبارزات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت و شهدائی که در این راه داده اند: کوششها و مجاهدات زرتشتیان در انقلاب مشروطیت فراوان و در اینجا فقط بذکرا مثله مستندا کتفا میشود. تجارتخانه های جمشیدیان وجهانیا ن در سرتا سرتا ایران و بخصوص در جنوب دارای تشکیلات وسیع و منظمی بودند. مخصوصاً بین عشایر ایلات فارس دارای محبوبیت و نفوذ فراوان بودند و در شرق را که بین شادروان پرویزشا هجها ن یکی از موسسین تجارتخانه هجها ن در یزد با آزا دیخواها ن گذارده شده بود تجارتخانه جمشیدیان وجهانیا ن اسلحه و فشنگ و مهماتی را که از خارج وارد ایران میشد در بندر بوشهر تحویل میگرفتند و جزء سایر مال التجارهای خود (پنبه و پارچه) بتهران و سایر شهرها حمل و در اختیار مجاهدین قرار میدادند. زیرا این دو تجارتخانه در بین ایلات و عشایر صاحب اعتبار بود و محمولاتی که دارای علامت این تجارتخانهها بود هنگام عبور از جاده های جنوب از هرگونه دستبرد و سرقتی مصون میماندند. در تهران این مهمات و فشنگها بوسیله همان تجارتخانهها بجهت هدیه تحویل میشد و ما در خود تهران مسئله توزیع بمب و نارنجک و اسلحه بین مجاهدین مشکل بود و چون مجاهدان و مخصوصاً آذربایجانیهها مورد سوءظن مقامات دولتی بودند، مرحوم صوراسرافیل که عضو انجمن آذربایجان بود یکی از زرتشتیان بنام آریابمهربان جمشیدپا رسانی را که با او خیلی دوست بود متقاعد کرد که بمبها را از ساکنان آنها در مخفیگاهها تحویل گرفته و بدست افراد مورد نظر برساند. مهربان جمشیدپا رسانی که مردی با قیافه بسیار آرام، و ممکن نبود مورد سوءظن مستبدین واقع شود مدتتها این وظیفه را انجام میداد.

مستبدین بعد از مدتی بهمکاری تجارتخانه های جمشیدیان وجهانیا ن و شادروان مهربان جمشیدپا رسانی با مجاهدان پی بردند. تصمیم بقتل روانشا پرویزشا هجها ن در یزد گرفتند و او را بوضع فجیعی کشتند. خبر قتل پرویزشا هجها ن در شام ۱۲ روزنامه ندای وطن منتشر شد و موجی از هیجان و خشم عمومی را بر علیه عمال استبداد برانگیخت. خبر شهادت پرویزشا هجها ن در روزنامه جام جمشید بزبان گجراتی و روزنامه تاریمزیمبئی بزبان انگلیسی منتشر شد و در اطراف عدم وجود تا مین جانی و مالی زرتشتیان در ایران مقالاتی منتشر شد و این درست مقارن ایامی بود که پارسیان هند قصد سرمایه گذاری و شرکت در تاسیس بانک ملی مورد نظر در ایران را داشتند، پس از آن فاجعه از تصمیم خود منصرف شدند. بهرحال نه قتل پرویزشا هجها ن و نه تهدیدات دولتیان بر علیه زرتشتیان آنها را از کوشش دوش بدوش برادران مسلمان ایرانی خود در راه حصول مشروطیت و پیروزی نهائی بازنداشت.

در یکی از جلسات انجمن زرتشتیان تهران بعضی از اعضا پیشنهادی نمودند که زرتشتیان دیگر اقدامی نکرده و با توجه بقلبت افراد کابری نکنند که دستجمعی مورد انتقام جوئی مستبدین واقع شوند. بنقل از صورت جلسات انجمن در آن موقع یکی از

اعضا میگویند اگر مستبدین از هشت میلیون مسلمان هشت هزار نفر را بکشند ۷۹۹۲۰۰۰ باقی میمانند ولی اگر ۸ هزار زرتشتی را بکشند دیگر اثری از زرتشتیگری باقی نمیماند. ولی جوامع میشنوند اگر بدستورات مذهبی خود بپروزی نهائی راستی بردروغایمان داشته باشیم نباید هراسی بخود راه دهیم و نباید از همراهی و همگامی با برادران مسلمان خود با زایستیم و بدین ترتیب زرتشتیان مبارزات خود را ادامه میدهند.

یکی دیگر از شهدای زرتشتیان شادروان فریدون خسروا هرستانی معروف به گل خورشید از موسسین انجمن زرتشتیان تهران و رئیس شعبه تجارتخانه نیان در تهران بود. فریدون خسرو که جوانی غیور و پر شور بود در جریان توزیع اسلحه با عده زیادی از آزادیخواهان ارتباط پیدا کرده بود و در جلسات شبانه آنها شرکت میکرده. بعدها انجمن آذربایجان اغلب در منزل ارباب فریدون خسرو تشکیل میشد و ضمناً ارباب فریدون خسرو واسطه توزیع اسلحه هائی بود که از روسیه توسط مجاهدان آذربایجانی وارد میشد و به هر کسی که توسط انجمن معرفی میشد یک قبضه تفنگ و یک صد عدد فشنگ تحویل میداد. روزی در جریان بانکی تجارتخانه از یکی از دوستانش بنام مرحوم ورقا که خود از آزادیخواهان بود در بانک روس کار میکرد کسب اطلاع نمود که محمد علی میرزا برای تامین هزینه خود بی پول احتیاج داشته و چون بانک استقراضی روس هم بدون وثیقه پولی نمیداد لذا زیر پوشش مروارید بافت ما درش را که جزء جواهرات سلطنتی بوده در بانک روس فروخته و پول دریافت داشته است. شادروان فریدون این خبر را بکمیته مجاهدان میرساند تا بلکه چاره جوئی نمایند اما تمام جواهرات سلطنتی با این نحو فرو رود.

مجاهدان این خبر را در شهر پراکنده میکنند و بعد از آنکه مستبدین در مییابند که این خبر را فریدون خسرو بمجاهدین داده که مرتکب قتل او میبندند و شبانگاه هجده نفر بخانه او وارد شده و او را ز رختخواب بیرون کشیده جلوشم زنش که تا زه چهار ماه بود که ازدواج کرده بود بطرز فجیعی میکشند. همسر شادروان فریدون برای دفاع از شوهر، خود را بجلو متجاوزین انداخته و با دست شمشیری یکی از مهاجمین را میگردد و در اثر رفتن خون زیاد او ترس و وحشتی که بر او مستولی میشود از حال میروند.

پس از شهادت فریدون خسرو، روانشاد خسرو شاهجهان رئیس تجارتخانه نیان برای دادخواهی از یزدبتهران آمد و طی عریضه ای بمحمد علی میرزا تظلم نمود. ولی محمد علی میرزا خود او را نیز تهدید بقتل و نفی بلد نمود و خسرو شاهجهان ناچار شبانه تهران را ترک نمود و چون عمال محمد علی میرزا قصد جان او را داشتند مخفیانه از طریق بوشهر به بمبئی میروند تا از برادران پارسی کمک بخواهد. یکی از روسای جامعه پارسی هند بنام دده باهای نوروزی مقیم لندن از طرف حزب بلایبرال انگلیس در مجلس عوام انگلستان عضویت داشت و بهموندی کمیسیون امور خارجه پارلمان انگلستان انتخاب شده بود. ناچار شادروان خسرو شاهجهان از بمبئی بلندن میروند و در جریان مبارزات مشروطه خواهان

وظلمهائی را که مستبدین بزرشتیان روا داشته اند با اطلاع او میرسا ندودرخواست کمک میکنند بخصوص که در همان ایام بدستور محمدعلی میرزا شعبتجا رتخانه‌ها نیا درتهرا و سایر شهرها نیز غارت شده بود.

داده‌های نوروزبیدرنگ از طریق دیپلماسی اقدام نموده و بعنوان یک نفر زر پاریسی از دولت ایران تقاضا کرده تا مین لازم بیاین تجا رتخانه و بخسروشا هجها ن بدهند تا بتواند با ایران برگردد. در همین ایام بساط زورگوئی محمدعلی میرزا برچیده میشود و شا دروان خسروشا هجها ن با ایران برمیگردد.

شا دروان اردشیرجی ایدلجی ریپرترا زدا نشمندان پاریسی است که سمت نمایندگی از پاریس برای حمایت زرتشتیان ایران داشت. شا دروان مدت چهل سال اقامت درنی ایران خدمات بزرگی با ایرانیا ن وزرتشتیان نمود. دکتر مهدی ملکزاده درکتا بزنگا ملک المتکلمین اسم اردشیرجی را در جزء چهل نفر آزادخواهانیه که در روز ۱۲ ربیع الاول ۱۳۲۲ نجمن آزادخواهان ایران را تاسیس کردند برای ضبط درتاریخ ضبط کرده است. یکی دیگر از کسانیکه در مبارزات مشروطیت ایران وارد بود شا دروان ارباب گیخسروشا هرخواست. جزء مدیران تجا رتخانه جمشیدیان بود و مقارن همان ایام درصف آزادخواهان با حرار هم آغوش شد. (برای اطلاع از خدمات ارباب بکیخسرو و اردشیرجی بفرزانا نگان زرتشتی مراجعه شود.

۳- محرک زرتشتیان در مجاهدات انقلاب مشروطیت: دین زرتشت بر آزادی و اختیار است. و خورشور زرتشت درگاتها میفرماید بسخنان مهین کوش دهید و با خرد خدا داده بسنجید و در صورتیکه این آموزشها را شیوه خوشبختی و رستگاری یافتید بپذیرید. پیروان چنین فرهنگی که بر آزادی اندیشه و گفتار و کردار استوار است نمیتوانند با استبدادتن در داده و در برابر فاشا روز و رخا موش بنشینند. بنا بر این اولین محرک را با اید در فرهنگ مزدیسنی و معتقدات زرتشتیان جستجو کرد.

محرک دوم علاقه و عشق زرتشتیان به عظمت و بزرگی ایران، خانه آباء و نیاگان نشان است. همین امر بر انگیزنده علاقه پاریسیان به تحولات دوران انقلاب مشروطیت ایران و کمک بآزادخواهان ایران بوده است.

عوامل سوم شرایط سخت و طاقت فرسائی بود که برای زرتشتیان ایران در دوره قاجار و پیش از آن وجود داشت. (برای اطلاع رجوع شود بفرزانا نگان زرتشتی ص ۱۸-۳۳).

شا دروان میرزا خدا مراد بهرام کی فراهل خر مشاه میباید در دوران تحصیلات و کودکی خود را در شیراز گذرانده و بکمک پدرش ملا بهرام جمشید معروف به لاجی یعنی هل زیرا تا جرعمد فروش آن بوده و در مورد راستگوئی و درستی و امانت داری و طرف توجه علمای اسلام بودنش را در فصل آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران بهندها زاسخن رانده ایم. بتجارت مشغول بوده. پس از درگذشت پدر در بمبئی با راهنمایی شا دروان خسرو جها نیا ن مدیر و موسس تجا رتخانه جها نیا ن که در بالازا صحبت شد بتهران عزیمت و در آنجا با مشروطه طلبان همکاری و بیدریغ مجاهدت مینماید. پس از آشنائی با میرزا جها نگیرخان صوراسرافیل و راهنمایی او درصف





ارباب جمشید جمشیدیان



ارباب کیه‌خسرو شاه‌رخ



میرزا آخبر مراد بهرام کیه‌سرو



ارباب پرویز شاه‌جهان



ارباب فریدون خسرو



شادروان دده بائی نوروزجی

فرزانه اردشیر جی دیپورتر



ارباب خسرو شاهجهان ( در لندن )



ارباب مهربان جمشید پارسائی

مجا هدی ن راه مشروطه فداکاری مینماید. پس از مدتی اقامت و کوشش در راه مشروطه در تهران، بمدیریت تجارتخانه جهانیا ن در کرمان منصوب و بان سامان رهسپار میگردد. در کرمان با وجود مخالفت شدید جلال الدوله پسر ظل السلطان حکمران وقت و سایر مستبدان، در راه آزادی و پیشرفت میهن و برقراری حکومت مشروطه گامهای موثری برمیگذارد. حنا نکه دومین نفر از ۴۱ نفر مجا هدی ن سرشناس بوده که نامش را جلال الدوله حاکم وقت اعلام و خواستار مرده یا زنده آنها میشود. در زمان تصدی اداره امور تجارتخانه جهانیا ن در کرمان قحطی جانفرسائی رخ میدهد که میرزا خدا مراد با صلاح دید صاحبان تجارتخانه گندم و جوهای موجود در انبار را بنرخ ارزانتر از مظنه روز بشرطی به نانواها میفروشد که روی منبر نانوائی پرازنان باشد و نرخ آنها پیش از دوران قحطی، طی دوران قحطی این اقدام مهم جانبخش ادا شده داشت و موجب نجات جان عده ای از هم میهنان میگردد که علاوه بر اینکه علمای وقت کرمان بر بالای منابر مساجد، خدمات او را میستایند و روزنامه های محلی وقت نیز جریان و عمل نیک بانیا ن را مورد عنایت قرار میدهند و مجلسی برای تجلیل تجارتخانه جهانیا ن ترتیب میدهند، دیگر اقدامات میرزا خدا مراد تشکیل انجمن دانش پژوهان زرتشتی با کمک موبدان روشن فکر و دانایان و عده زیادی علاقمندان میباشد. این انجمن علاوه بر انجمن زرتشتیان ناصری است که خود عضو موثر آن بوده. این انجمن بعضی از مسائل خرافی زرتشتیان منجمله نشوه زندگان برای درگذشتگان و غیره را منسوخ و از برگزاری مراسم زیادی دینی و بیهوده جلوگیری مینماید چنانکه دوستدار و طرفدار رفراوانی پیدا میگردند، تا آنجا نیکه این امر موجب خشم بعضیها که سود خود را در خطر می بینند میگردد. انجمن در فعالیت خود چنان موفق میشوند که پس از مدتی از نظر فعالیت بر انجمن ناصری پیشی میگیرند تا اینکه میرزا خدا مراد به یزدا عزام و کم کم انجمن دانش پژوهان از فعالیت باز میایستد و بدست فراموشی سپرده میشود. میرزا خدا مراد در حل مشکلات مردم و گره گشائی همیشه مصدر خدمات مهم برای اجتماع بوده است و در تسهیل امور تقاضا کنندگان مساعی جمیله از خود را بر زمین داشته. شادروان میرزا خدا مراد بهرام کیفر در ۵ آبان ۱۳۳۸ خورشیدی در سن ۹۲ سالگی در قریه خرمشاه یزدا رفراوانی را بدرود گفت. طی مدت اقامت ۵ ساله اش در یزدا مدتها عضو انجمن زرتشتیان ناصری و رئیس انجمن زرتشتیان خرمشاه نیز بوده و خدمات گرانبهائی بجامع انجام داده است.

### کشتا زرتشتیان گرجستان

درا حسن التواریخ تالیف حسن روملوچنین آمده "در سال ۹۴۷ هـ خسروکا مران بنا بفرمان شاه طهما سب صفوی با سپاهی بسوی گرجستان حمله میبرد. پس از قتل غارت و اسیر کردن زنان و کودکان، گرجستان را از وجود گبران پاک میگرداند، بسال



۹۵۳ هـ با زشاه طهماسب موقوع زمستان سخت بگرجستان حمله میبرد. کوه ازسبب سرما چون دل مخالفان دین، ازبیم میلرزید. درچنان حال پادشاه ظفرمال پرسرگبران شبیخون آورده، لشکرا سلام چون بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغها دازنیام انتقام کشیده روی بر فاضل زخون ایشان گلگون ساختند و بسیاری ازگا و گو سفند بنیامت گرفتند و خانه های آن بدکیشان را آتش زدند. نیز با زسال ۹۶۱ هـ به گرجستان حمله و سی هزارا را سیرمیا آورد.

آقای مجیدیکتائی درحاشیه مقاله خویش "دردا منه کوههای قفقاز" درمجله بررسیها تاریخی سال چهارم شماره ۳ و ۴ مینویسد "و همچنین میدانیم که مردمان حدود تفلیس و بخصوص اهالی ناحیه آس بنام میتسیخا، تا اوایل قرن هجدهم میلادی آئین زرتشتی داشته اند." صاحب ظفرنامه تیموری در مورد حمله سپاه امیر تیمور بگرجستان در جلد دوم ص ۲۴-۲۲۲ چنین مینویسد "زمستان ۸۰۲ هـ قرا باغ را از معسکر نصرت آشیان بوده لشکرهما یون از آب کربگذشت و بجانب دره خمشا که ماکن و مساکن گبران بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود و با داخل آن گذر نتوانستی کرد... چون لشکرا سلام پس از بریدن درختان بمقام گبران شقاوت فرجام رسیدند، تیغها دازنیام انتقام کشیده روی بر فاضل زخون بیدینان ارغوان ساختند. هر که یافت شد مانی یافت و خمشا که سالاران زمره لعین بود فرار نمود و لشکر در تعاقب او تا در آق سوباشنا فتند. غنیمت فراوان یافتند و خانه های دوزخیان را آتش زدند."

اینک نیز زرتشتیان در آن حوالی موجود میباشند. در پرستشگاه زرتشتیان از آنان وزرتشتیان دنبلی صحبت داشته ایم. حسینقلیخان افشار بیگلربیکی رومی فرماندار آذربایجان در سال ۱۲۱۳ هـ بنا بفرمان فتحعلیشاه با اکرا د دنبلی و رئیس آنها جعفر قلی بیگ دنبلی که سر بطغیان برافراشته بود جنگ کرده آنها را مغلوب و منکوب ساخته، هجده نفر از سران آنها را کشته و سرشان را بدربار پادشاه میفرستد. دنبلیها از آن زمان مغضوب و لیا امورد دولت ایران گشته و نام خود را عوض و عشیره خود را پنهان میدارند و بگفته آقای علاءالدین تکش (بیگلربیگی) ساکن ارومیه، از ایران بسوی آذربایجان شوری مهاجرت و در آنجا مستقر میگردند.

### کشتا زرتشتیان در آسیای صغیر

صاحب ظفرنامه تیموری در ذکر حمله امیر تیمور به آسیای صغیر مینویسد "در این اشنا بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده بر آورده اند. و آنرا از میرخواند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند. چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و بمسافت یک اسب تا ختن از آن حصار قلعه دیگریست بزرگوهی و آن را نیز از میرگویند و مسکن اهل اسلام است. در میان اهالی

این دو حصار، لیل و نهار، بساط محاربه و پیکار گسترده است. چون از میرگبران راسه طرف متصل بدریا، بیدینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند و خوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا میآورند و چون مردم آن مقام در گوشه بلاوا سلام، پای مخالفت فشرده، بردوام بمقابله و مقاتله اقدام مینمایند، تا غایت از اهل اسلام کسی را دست استیلا برایشان نبود. چون صورت حال از میرگبران در لوح ضمیر صا حبقران انتقاییافت، دفع فساد آن گمراها و قلع و قمع ایشان بر ذمت همت خسروانها و چندانست. روز شنبه جماد الاول ۸۰۵ هـ بالشکر جراب دفع آنها پرداخت و قلعه آنها را ویران ساخت. و بعضی از مواضع، کشتی بزرگ مشحون بمردان کابوسیاریا سلحه و اسباب جنگ چون نزد رسیدند از قلعه اشری ندیدند... اشارت علیه صدوریافت که از سرهای گبران که از تن جدا شده با کمان در کشتی آنها اندازند.

### زرتشتیان، خوارزم و کشتار آنها

روانشادسید محمد کاظم امام در کتاب خویش "ترجمه احوال و فهرست آثار ابوریحان بیرونی" چنین مینویسد "سرداران خلفا با سپاهیان بیکران چندین بار برخوارزم تاختند، کشتارها کردند، خونها ریختند، ویرانگریها کردند، آثار فرهنگی و دینی را بسیار سوخته و تباها کردند. اما مردم خوارزم آئین کهن، عادات، سنتها و عقاید ریشه دار باستان را روحاً و قلباً بدرود نگفته بودند. آن مردم تا دیر زمانی از سلطه خلفا، بشیوه یک قدم جلو و دو قدم بعقب پیش میرفته و بازمیگشته اند. زیرا خوارزم سرزمینی بوده بس کهن، غریب در عقاید و اندیشه های باستانی، بسیار دور از خلیفه و مرکز خلافت. قتیبه در خوارزم بلکه در سراسر خراسان بزرگ کشتارها کرد، خونها ریخت، آتشکده ها و فرهنگستانها را ویران ساخت و هر چه از آثار مکتوب بدستش رسید بآتش بیداد سوخت، تباها کرد، زیروز بر کرد، دختران را با سارت گرفت، اموال را از نقد و جنس از زروسیم و کالاهم را یغما کرد و بردتار خزانه بنی امیه را پر کند.

لاجرم هر وقت خوارزمیان فرصتی مییافتند یا حریف را ضعیف مییافتند، یا مشغول و یا در غفلت میدیدند، بر او عصیان ورزیده، نیروی او را درهم شکسته و بر او پیشین خود، بآئین کهن و میراث باستانی نیان بازمیگشتند. در دوران تولد و جوانی ابوریحان، بیشتر مردم خوارزم همانند روزگار باستان بر کیش و آئین کهن وفادار بوده و مانند عهد باستان بزندگان خود دام میدادند.

ابوریحان در چنان فرصت مناسب که عهد باستان بر عهد نوین غلبه داشت پیدا شد. در میان اهورا مزدا پرستان بالید، پرورش یافت، دانش و فرهنگ فرا گرفت، با موبدان و آتشکده ها پیوستگی داشت، کلیه مطالب مربوط با پران باستان، عادات و سنتهای کهن ایرانیا، تقویم و تاریخ سال و غیره را تماماً از موبدان و دانشوران

خوارزم و پیروان کیش زرتشت اخذ کرد. زیرا ابوریحان خودش از مرزم خوارزم بود و شناخت موبدان و دست یافتن بکتب و آثار رکهن برای او کاری بس ساده و آسان بوده است. در عصر او غالب هموطنانش هنوز آهورا مزدا پرستش مینمودند و در اغلب شهرها و شهرچه‌ها آتشکده‌ها برپا بود و علمای کیش زرتشت را هنوز شیرازه قدرت و نفوذ بکلی نگسیخته بود.

آل عراق از پادشاهان (مرزبانان) قدیم خوارزم پیشی از اسلام بوده‌اند و نژاد ایشان بکیخسرو می‌پیوندند و تا زمان سامانیان نیز این خاندان باقی بوده و هنوز از بقیة السیف اقتدار و نفوذ دوران فرمائیه خویشتن در قدیم، شبه قدرت و نفوذی در سرزمین موروئی نیاگان خود داشته‌اند.

پس از بنیاد دولت ملی ایرانی، سامانیان که از نژاد شاهنشاهان باستان بوده‌اند تقویت روح ملی و عنصر قومی، احیاء شعائر و سنن و آثار باستانی ایرانی را سیاست دولت و وجه همت خویش قرار دادند. سامانیان کلیه خاندانهای بزرگ و نجیب و اشراف باستانی ایرانی را از سپهبدان، سپهسالاران، وزیران، خاندانهای دانش و فرهنگ، مرزبانان، موبدان و دیگر مهتران را که پس از سقوط یزدگرد و انهدام و انقراض شاهنشاهی سامانیان، در حوادث دستبردهای قبایل صحرا در شرف زوال و نابودی بودند، سامانیان همگی را دوباره از خاک مذلت و خواری برداشته با وج عزت و تعالی رسانیدند. مردان نامدار این خاندانهای بزرگوار رکهن را مانند روزگاران سامانیان مصادر کارهای عظیم و اشغال و مناصب دولتی نمودند.

پس از آنکه در اثر دسیسه‌های پی‌درپی و تحریکات خلفای بغداد، دولت ملی سامانیان را با برانگیختن سلطان محمود غزنوی و تقویت آن ملعون منقرض‌گردانیدند و سیاست تقویت ملیت ایرانی را که سامانیان بنیاد نهاده بودند و بر شاویده آن خاندانهای بزرگ و نجیب و اشراف باستانی را با ردیگر مصادرا موراجتماع نموده بودند، برهم زده و در پی انداختن خاندانهای اشراف ایرانی، عوامل جهنمی محمود بتکا پودر آمدند و خاندانهای ایرانی را که مایه آبروی دیرینه ایرانیان بودند بتدریج برکنار کرده بسوار میفرستادند.

قتیبه بن مسلم کسانی را که خط خوارزمی میدانستند و از تاریخ خوارزم آگاه بودند و فرهنگ و معارف خوارزمیان را تدریس و تعلیم میدادند، همگی را نابود کرده‌بود و بنیاد ایشان را چنان براهکننده بود که نشانی از آنان برجای نماند و تاریخ و فرهنگ خوارزم پس از اسلام تا آن عهد پوشیده مانده و کس از وقایع حقایق گذشته و پیش از اسلام آگاهی نداشت.

تا زمان ابوریحان بیرونی هنوز آتشکده‌ها و فرهنگستانهای دین زرتشتی در خوارزم و دیگر بلاد خراسان دایر بود، و با همه صدمات، لطمات و ویرانیها که از دست دشمنان و بیگانگان بر این سرزمین وارد آمده، معالوصف رونق، طراوت، شادابی اصالت و

هستی خود را از دست نداده بود، موبدان و سا زمانهای آئین باستان و آتشکده‌ها همچنان دلیرانه مانند روزگار پیشین بکار خود سرگرم بودند. گرچه در لشکرکشیهای امویان، بویژه در حکومت سپهسالار خون آشام اموی، قتیبه بن مسلم با هلی ضرباتی کمرشکن و خوردکننده برایشان وارد گردیده بود، اما روح جاوید آریایی چون آتشی در زیر سوراخ کستر بود و بمجرد وزیدن نسیم روح پرور حکومت ملی سامانیان روحی تازه در ایشان دمیده شد، رستاخیزی نوین بپا کرده، قلل جبال ملیت آریائی ایرانی بآتش افشانی و نورپراکنی گرایید و با ردیگر سر تا سر آن سرزمین در زیر سایه چتر عظمت و جلال اهورا قرار گرفت.

### کشتار زرتشتیان در هند

صاحب دبستان المذاهب در فصل پارسیان از وجود زرتشتیان در سراسر بخش شمالی هند، از پتنه گرفته تا آگره، لاهور، کشمیرالی، کاشغر سخن میراند و نام چند نفر از آنها را که بعزم بازرگانی در آن شهرها آمد و شد داشته و یا صاحب‌دلی چند از زرتشتی که در لاهور و شهرهای شمالی هند در گذشته اندیا دمینمایند. اگر زرتشتیان در زمان باستان در آن بخشها نمیزیستند گمان نمیرود صاحب‌دلانی که دبستان المذاهب از آنها ذکر مینماید تا پایان زندگی خود در آنجا اقامت میگزیدند.

شرف‌الدین علی یزدی صاحب‌ظفر نامه تیموری در مورد حمله امیر تیمور به هند و تصرف سند و دهلی از کشتار بیره‌مانه و بیدریغانه مردم هند، بوسیله تیمور و سپاهیانش داستانها میسراید. در ذکر پیکارها و کشتار خود از هندوان، کفار، شنویه، گبران، مجوس و غیره گفتگو میکند. چون مولف کتاب یزدی است و زرتشتیان یزدی زیر یوغستم اهل اسلام گبر خوانده میشوند، آنجا که واژه گبر و مجوس بکار برده منظورش زرتشتی است، و از ذکر شنویه منظورش مانویان میباید که اینک نیز زیر پوشش دیگر باوریهایی مانوی پای بند هستند. در گفتاری در مورد نفوذ دین زرتشتی در هند و تبلیغ پیام اشوزرتشت بوسیله چنگرنگها چه در بخشهای شمالی هند در بخشی از این کتاب صحبت داشته‌ایم. مردم بیشمار هند که خود را زرتشتی مینامیدند در حمله تیمور هنگام دفاع با تفاق هندوان جان باختند. شهرهای چند از شهرها و جنگلهای بسیاری که ظفر نامه تیموری ذکر مینماید که زرتشتیان شرکت داشته‌اند عبارت است از بطنیر، مردم سامانه، کیتل، اسندی که بیشتر مجوس بودند، قلعه لونی، میرت، دره کویله، دهلی و غیره. شمار هاندکی از آنها که جان بسلامت بدر میبرند بتدریج در مردم هند مستحیل میگردند.

### کشتار زرتشتیان بویرا حمد

تیمور لنگ در کتابی که خود نوشته بنام "منم تیمور جها نکشا" ترجمه و اقتباس از ذبیح الله منصور، پس از آنکه شیخ عمر پسر امیر تیمور و استاندارفارس در دشت نرگس زار



هنگام شکار بوسیله مهاجمین بویرا حمد کشته گردید، هنگام حمله به منطقه آنها در لرستان چنین مینویسد " از یکی از تپه‌های ستونی از دود بر آسمان میرفت. از اسیران پرسیدم آن دود چیست؟ جواب داد که از تشکده برمیخیزد. من تا آن روز از تشکده مجوس‌ها را ندیده بودم و نمیدانستم که مجوسان آتش پرست در آنجا چه میکنند.

از اسیران پرسیدم وضع آتشکده چگونه است؟ گفتند آتشکده دارای یک متولی و سی خادم است و هر روز دوتن از خدام در آتشکده کشیک میدهند تا اینکه آتش خاموش نشود. هر خانواده از سکنه بویرا حمد مکلف است که در هر ماه لااقل یک مرتبه برای آتشگاه برآید و هیزم بیاورد. لذا آتشکده هرگز از لحاظ سوخت در مضیقه نمیماند و بطور معمول سوخت دوسال آتشکده همواره موجود میماند. پرسیدم آیا آتشکده شما، مثل مساجد مسلمین، موقوفات دارد تا خدام آتشکده از آن راه ارتزاق کنند؟ اسیران گفتند نه، هر سال هفت روز، جشن میگیریم و آن جشن با سم هفت فرشته گرفته میشود که زفرشتگان مقرب خدا هستند (منظور امشاسپندان میباشد) آغاز جشن روز اول برج حمل است که عید نوروز بشمار میآید و در آن هفت روز سکنه بویرا حمد با تشکده میآیند و هر یک زکات خود را بمتولی آتشکده میپردازند و خدام آتشکده تا عید نوروز دیگر از آن درآمد عاشره مینمایند.

دین سکنه بویرا حمد معجونی بود از دین اسلام و مجوس. آنها خود را مسلمان میخواندند ولی آتشکده داشتند و زکات میدادند ولی آن را به متولی آتشگاه میپردازند (رسم پرداخت ده یک از درآمد خود بموبدان موبدان روزگار را نگذشته بین زرتشتیان معمول بوده ولی متاسفانه طی دو سده گذشته بپوته فراموشی سپرده شده است. شهردان) از اسیری پرسیدم آیا نماز میخوانی؟ جواب مثبت داد. عیان اسب خود را کشیدم و توقف کردم و گفتم نماز بخوان تا به بینم چگونه نماز میگذاری. آن مرد رو بخورشید ایستاد و چندین مرتبه دستها را تکان داد و چیزی آهسته گفت و بعد از ظهر رکودین نماز است. گفتم مگر شما هنگام نماز رو بقبله نمیایستید؟ مرد بویرا حمد دچرا... و بعد بطرف خورشید اشاره کرد و اظهار نمود آن قبله است گفتم آیا پیشوای روحانی دارید؟ گفت پیشوای ما متولی آتشکده است. در حالیکه از دور خانه‌های شهر را مشاهده میکردم، طلایه خبردار که دشمن نمایان گردیده است. ناگهان حمله بزرگ سکنه بویرا حمد از جلو و عقب و راست و چپ شروع شد. آنقدر جنگجویان گردید که توگوئی از زمین مردوزن سلحشور سبزمیشد، زیرا زنهای ما مانند مردان با حمله ورمیشدند. من فرمان دادم که در جناحین و قلب سپاه سواران بحرکت درآیند و نیروی مهاجم را له کنند و از روی مردوزن بگذرند. من نیز اسب را تا ختم زنی که یک کوله پشتی داشت بطرف اسب من شمشیر انداخت. ولی قبل از آنکه شمشیرش با اسب من برسد تبر من فرق او را شکافت و وقتی زن افتاد صدای گریه طفلی بلند شد و من با شگفتی دیدم که کوله پشتی آن زن، طفل شیرخواره است که آن را بر پشت بسته است. مردان و زنان بویرا حمد در منطقه‌ای با ما می‌جنگیدند که مشجر نبود و نمیتوانستند

خود را پنهان کنند، در قبال حمله سواران من از پا در میآمدند. با اینکه بویرها از چهار طرف، بما حمله ور شدند نتوانستند بر ما فائق آیند و حملات پیاپی سواران من نیروی مقاومت آنها را درهم شکست. عده‌ای از آنها زیر سم اسبها له شدند و جمعی با ضربات شمشیر و تبر سوارانم بقتل رسیدند و عده‌ای هم در بیابان متواری گردیدند و من گفتم که از تعاقب فراریان خود داری نمایند تا اینکه شهر را زودتر بتصرف درآوریم. من حدس زدم که جنگ آنروز آخرین جنگها با بویرها میباید و دیگر آنها بما حمله نخواهند کرد. اگر حمله نمایند با آن شدت حمله نخواهند نمود.

قبل از ورود بشهر به افسران گفتم که از قتل کارکنان آتشکده که روحانیون شهر هستند خود داری نمایند و هر کس را که مقاومت کرد خواه مردوزن خواه کودک بقتل رسانند وقتی بشهر رسیدیم دیدیم که شهر و خانه‌ها خالی از جا نمانده است. چون کسی در شهر نبود بدون برخورد به هیچ مقاومت شهر را اشغال کردیم. بسوی آتشگاه رفتیم در مدخل آتشکده چند نفر که لباس کبود رنگ در بردارند ایستاده اند. از آنها پرسیدم شما که هستید مردی دارای ریش سفید که معلوم بود برتر از دیگران است گفت ما خدام اینجا هستیم. گفتم سکنه شهر خانه‌های خود را تخلیه کردند و رفتند. شما برای چه نرفتید. مرد ریش سفید گفت ما نمیتوانیم برویم و آتش مقدس را بحال خود بگذاریم که خاموش شود. گفتم اگر من آتش شما را خاموش کنم چه خواهید کرد. جواب دادی امیر بزرگوار حتی عربها آتش ما را خاموش نکردند و تو که اختیارجان و مال مردم را داری اینجا را مکن. گفتم منظورت از عربها که هستند. گفت آنها که در حدود ۸۰۰ سال قبل بایران حمله ور شدند و دین اسلام را آوردند ما آتشکده‌های ما را خاموش نکردند و بعد آتش آتشکده‌ها بمناسبت اینکه خادم وجودند آتش خاموش گردید. گفتم میخواهم آتش شما را ببینم. گفت دیدن آتش مانعی ندارد ولی خیلی بآن نزدیک مشورتا اینکه نفس تو بآتش نخورد و ما هم زیاده‌باش نزدیک نمیشویم. قدم بآتشگاه نهادم محفظه آهنی بزرگ چون منقل دارای سوراخهای متعدد بنظر میرسید و در آن آتش میسوخت. گفتم من بر طبق عهده‌ای که کرده‌ام روحانیون و علما و شعرا و صنعتگران را نمیبازارم و گرنه شما را بقتل میرسانم زیرا مرتد هستید و واجب القتل.

پیرمرد سر را جلو آورد و گفت ای امیر بزرگوار این گردن من و آنهم شمشیر تو، هر چه میخواهی بکن. گفتم اگر میخواستم تو و سا یر خدام این آتشکده را بقتل برسانم صبر نمی‌کردم تا تو با مرگ خود موافقت کنی. به متولی آتشکده و خدام آن گفتم که شما از قصاص معاف هستید ولی سکنه این کشور باید بقصاص برسند زیرا پسر شیخ عمر را کشته‌اند. آنگاه بقشون خودا مرکردم که تمام خانه‌های شهر را غیر از آتشکده ویران کنند و هر کس را جز کبود پوشان آتشکده می‌بینند بقتل برسانند. سربازان من در همان روز شهر بویرا ویران کردند و یک خانه را بجا نگذاشتند. از آن روز تا موقعی که قشون من در بویرا بود

هرکس را که دیدیم کشتیم و زنهارا هم ما نندمردها بکیفر رسانیدیم .

### کشتا زرتشتیان خراسان

پدرطا هربن عبداللهامیر خراسان زرتشتی بود . برای حفظ امارت خراسان اسلام آورد و مصدر خدمات مهمی برای مامون پسرهارون الرشید خلیفه عباسی شد تا پست امارت خراسان برای پسرش طاهاستوار گردد .

طاها هنگام امارت خویش ، چون از وجود نوشته های دینی زرتشتیان مطلع میشود ، برای خوش خدمتی بخلیفه وقت فرمان میدهد ، هریک از زرتشتیان قلمروا و که آن زمان خراسان بزرگ بودیک من از کتب و نوشته های دینی خود را بیاورند و هرکس نیاورد او را اعدام کنند .

نوشته ها و کتا بها در آن زمان خطی بود و امکان داشتن آن برای همه میسر نبود . هرکس نوشته های داشت تحویل عمال طاها میر خراسان داد و همه آن طعمه آتش گردید و آورنده از مرگ نجات یافت . اما کسانیکه نوشته و کتب دینی نداشتند و تحویل عمال طاها ندادند بموجب فرمان صادره همگی بقتل رسیدند . جمعی کثیر بالغ بر هزاران نفر که شماره آنها بدست ما نرسیده است در آن بحبوحه جان خود را باختند .

### کشتا زرتشتیان اصفهان

گفتیم که شاه عباس صفوی ۳۰۰ خانوار زرتشتی را از یزد کوچانده و در قزوین سکونت داد . همچنان خانواده های زرتشتی بسا بیشتر از قزوین را باصفهان کوچانید و در محلی بنام گبرآبادپهلوی جلفا مقام داد . در مورد شماره آنها خبر درست در دست نیست . اوضاع زندگی آنها در گبرآبادمانند نقاط دیگر زرتشتی نشین اسفهانگیز بوده است . سقف خانه های آنها بسیارکوتاه و نمیبا یستی بلندتر از منازل مسلمانان باشد . در زمان سلطنت سلطانه حسین صفوی علمای قشری اطرافشاه را فرا گرفته بودند . اوضاع ارامنه که بواسطه نفوذ دول مسیحی مغرب بسیار خوب بود و روبرو بزوال گذاشت و دچار محرومیتها گردیدند . بسا برایین حال زرتشتیان که بی پشت و پناهبودند میتوان قیاس کرد . گویا محرومیتها بس نبود که روزی بفتوای علمای و تائبید شاه قتل عام زرتشتیان اصفهان یا اسلام آوردن آنها صادر میگردد . در این گیرودار که بسیاری از بهدینان جان خود را باختند ، دستور نوروز زنده موبدان موبدا اصفهان ، آتش مقدس را برداشته روی به یزد پافرا میگذارد . زرتشتیان بیشماری در آن هنگام طعمه شمشیر تعصب مسلمانان واقع شدند و اندکی از آن اسلام آوردند و جان سلامت بردند . درسی سال پیش که نگارنده برای پژوهش بآن سامان سفر کرده بود نسل آنها هنوز جدیدالاسلام خوانده میشوند .

## کشتا زرتشتیان جنوب

۴۶۷

ری  
در زمان ناصرالدینشاه قاجار در اطراف برازجان و بسوی جنوب زرتشتیان بیشمار در روستاهای محصور که همه زرتشتی میبودند زندگی میکردند. در حدود ۱۳۰ سال پیش در یکی از این روستا که اینک بقتلگاه معروف است و نامش حالا مال سیدآل میباشد و حدود چهل کیلومتر جنوب برازجان بسوی بوشهر و میمن گناوه واقع است، همه زرتشتی بوده اند. روستای مذکور اکنون تقریباً خالی است و مردم آن آوار شده اند. حدود سی سال پیش شهریار جمشید و راجا وندی از دوستان نگارنده و از باشندگان هند که در شرکت نفت ایران در آبادان بکار مشغول بود، روزی با دوستان خویش بعزم گردش در میمنه بسوی سوار و بسوی گناوه حرکت مینمایند. هنگام مراجعت بقتلگاه میرسند. راننده از مسافران خواهش مینماید در اینجا دوساعت توقف مینمائیم زیرا منزل اینجاست و فرزندانم را دیدن کنم شما هم در اطراف گردش کنید. شهریار میگوید من جائی ندارم، راننده او را با خود بمنزل میبرد. شهریار در آنجا هنگام صحبت خود را زرتشتی معرفی مینماید. اهل خانه با شرف و سرور میگویند ما در بزرگمان نیز زرتشتی است. فوراً پیرزن را از ورود یک نفر زرتشتی خبر میدهند. زن که نسالی با عمامه در دست پیش میآید. شهریار ربلند میشود، پیرزن میگوید نزدیک میا. نخست سدره و کشتی را نشان بده. شهریار هم چون از مردم هند بوده و برخلاف جوانان زرتشتی امروزی که پاسبان دینی زده و سدره و کشتی را از خود دور ساخته اند، سدره و کشتی با خود داشته و نشان میدهد. پیرزن با دیدن سدره و کشتی شهریار را در بغل میگیرد و زار زار میگرید. پس از آرایش میگوید از جوانی تا کنون نخستین بار است که در این سالها بدیدن یک زرتشتی چشم روشن شده است. سپس میگوید اینها همه فرزندان و نوه و نتیجه من میباشند که با سلام در آمده اند. هنگامی که جوان بوم روزی یک آخوند برای در آمد خویش بروستای ما وارد میشود چون مسلمان را در اینجا نمی بیند براه خود می رود. پس از چند ماهی با اتفاق چند نفر قاتل بر میگردند و مردان و زنان ما را گرفته در آن چاه سربیرند و بچاه میاندازند. بسیاری را سربیرند و بقیه را با جبار مسلمان مینمایند. من فرار کردم و خودم را در محلی پنهان ساختم پس از رفتن آنها برگشتم و تا کنون تنها من در این محل بزرزشتیگری باقی ماندم و بقیه مسلمانند. بسیاری پس از این واقعه با دلی ناشاد از این روستا خارج شدند. این را نیز بگویم که یکسال پیش از واقعه ما، در سه روستای محصور دیگر اطراف که همه زرتشتی بودند همین رویداد واقع گردید و پس از کشتار دستجمعی آنها را نیز بقبول اسلام مجبور میسازند.

## کشتا زرتشتیان یزد

هیربدور زادرسال دوازدهم پادشاهی یزدگرد سوم در دفتر دعای پهلوی خویش از اهریمن صفتی مردم و کشتار و غارت یکدیگر سخن میراند. در ضمن مینویسد در اینجا در

یزد ۲۴ تشکده بوده . حا لاجزء چها رآ تشکده باقی دیگر همه خا موش است . سه نفر موبد چندین کتابشا پیکان که دردانش پزشکی بود و مقداری جواهرات و پول و طلا که در آتشکده روستای یزگ بود برداشته به تیسفون فرار کرده اند .

مردم همگی پیروا هریمن شده . پنجاه سال است که یاد دارم پادشاهان و بزرگان خویشاوندان خود را کشته و میکشند . پدرها پسرها کشته ، پسرها پدرها کشته . در پنجاه سال اخیر چها رسال قحط خوراکی شده . مردم از دین بهی برگشته گروهی آیین مزدک اختیار کرده از کشتن و غارت باک ندارند ، دروغ میگویند ، همدیگر را میکشند الخ " (برای اطلاع بیشتر از یادداشت اورجوع کنید به پرستشگاه زرتشتیان تالیف نگارنده ص ۹۲-۱۸۷) . هنگام پیکار ایرانیا ن و رسیدن نیروی اسلام که همه آنها بجز معدودی از تازیان از ایرانیا ن منافق و پیروان مانی و مزدک که با دربارشاهی مخالف بودند تشکیل شده بود . در لباس اسلام با تفاق مزدکیان و غارتگران خود شهر به پیکار و کین جویی و بقتل و غارت مردم پرداختند . در آن هنگام زرتشتیان یزد که دوران بحرانی را میگذرانیدند و مزدکیان بقتل و غارت آنها پرداخته و همگی را مستاصل و بیچاره ساخته بودند برخلاف مهاجمان بدفاع ایستادند . در آن گیرودار شهرک های فهرج و خویدک کشتارگاه آنان گردید و مهریز و پابین ویرانه شد . قتلگاهها تا امروز بنام شهدا معروف میباشد . مسلمانان بزیارت آنجا میروند ، بتصور اینکه قتلگاه تازیان است . غافل از اینکه خود با جبار اسلام آورده اند و مهاجمان مزدکیان و مانویان متظا هربا سلام بوده اند و شهیدان قتلگاه همه زرتشتی و از خویشاوندان خودشان بوده که بشادی روان آنها شمع و چراغ میافروزند . بگفته صاحب تاریخ یزدیا آتشکده یزدان ، علمای یزد اخیرا " زیارت آنجا را ناروادانسته اند . کلیه آن محل ، کشتارگاه زرتشتیان و آتشکده آنها میباشد .

### کشتار زرتشتیان بم

بگفته صاحب کتاب سالاریه در سال ۳۱ هجری عثمان خلیفه سوم ، عبدالله بن عامر را حاکم کرد و او بسیاری از زرتشتیان بم را بکشت و بسیاری از مردم بم و نرما شیرمسلمان شدند . بگفته صاحب مینا مه در همان زمان زالی از نومسلمان که ارادت کاملی داشت یکپارچه زربعبدالله عامر بداد که فلان آتشکده را بردار بجای او مسجد آدینه بنا فرمای و استدعای زال را اجابت کرد و مسجدی مبنی بر چهل ستون بساخت .

### کشتار زرتشتیان استخر

عبدالله بن معمر از بصره با سپاه فارس شد و در استخر بسیار مردم بکشت . مردمان فارس در سال ۲۹ هجرت بر عبدالله شوریدند و او را کشتند .

### کشتار زرتشتیان ری

مردم ری در سال ۲۳ هجری پس از انقیادشورش کردند . سیاوخش پورمهران از نوادگان

بهرام چوبین در آنجا همه کاره بود. نعیم سردار عرب ببری لشکر کشید. سیا و خش آماده رزم شد. میان او و شخصی بنام رامی اختلافی بود. رامی در پی انتقام بود برای کین توزی بر سیا و خش مردم میهن را بکشتن داد. نزد نعیم رفت و گفت غلبه بر سیا و خش آسان نیست. ده هزار تن با من بفرست و خود با سیا و خش نبرد آزما و من از بیره بشهر میروم و برای فتح میکشم. نعیم ده هزار نفر را با برادر خود منظر بهرامی داد. رامی مردم شهر را غافلگیر کرده سیا و خش زمانی آگاه شده که نعیم را روبروی خود دورامی را در پشت سر دید و میان دو سپاه عرب بدام افتاده بود و شهر هم از دست رفته و عرب در آنجا بکشتا مردم بیگناه مشغول بودند. آنانکه با سیا و خش بودند و را گذاشته بشهر روی آوردند تا زن و فرزندان خود را نجات دهند. سیا و خش میدان جنگ را گذاشته فرا کرده نعیم در پشت سر او بشهر رسید و با زار قتل و غارت در گرفت. پس از آنکه شهرویران و غارت شد آن را بهرامی سپرد و جزیه بر او معین کرد.

### کشتا زرتشتیان خراسان

بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسین " سیصدسال بعد از هجرت شخصی در خراسان بنام بهرام ظهور نمود و خلق را بخود دعوت کرد که پیغمبرم از جانب خدا مبعوث به ذات خلق شده ام که دین حضرت زرتشت را تجدید کنم. بالای گنبد عبادتگاه توس با او از جلسی خلق را بخویش خواند که من از جانب خدا بجهت تازه کردن کیش آبا و اجداد شما مبعو شم. بنا بر وقوع اینحال فراوان مردم از اسلام منحرف و بر آیین قدیم معتقد شدند و چون در آن زمان عرب و ترک و افغان با هم نزاع داشتند که بهرام بالا گرفت. چون خلیفه از غزوروم بازگشت و از آن مقدمه آگاه شد بدفع بهرام و اتباعتش سپاه برگماشت تا در حدود خراسان هر چه پاری و زرتشتی بیا بند بقتل آرند و چنان کردند که در آن واقعه قریب یکمیلیون و پانصد هزار مردم کشته شدند و بکلی نژاد زرتشتیان از خراسان بر افتاد. با وجود این همه قتل و غارت در زمان سلطنت صفویه هنوز در ایران از این قوم بیش از ۱۵۰ هزار خانوار باقی بودند. من جمله قریب دوازده هزار خانوار در اصفهان سکنا داشتند که از سوء رفتار و نادانی موبدان این گروه و فتوای ملاهای اسلام و بحکم شاه سلطان حسین در یک شباً نروزمقتول گشتند، زیارتگاه و عبادتگاهشان ویران شد و اموالشان بتاراج و غارت رفت و نسل زرتشتیان از سپاهان منقطع گشت. "

### کشتا در ما زندران

۵

چون مردم چالوس بسال ۱۸۰هـ از شهوترانی کار گزار در رویان بشورش برخاسته و را از آنجا بیرون راندند. عبدالله بن حازم نایب خلیفه خود را بچالوس رسانده رهبر آنها را بدارا و یخت و مردم را با او مش دعوت کرد و بفرمانداری خواست. اهالی روپدار الحکو نهادند و باقی محصور را هنمائی شدند. ماه رمضان بود و موقع افطار عبداللهم دروازه

باغ بر روی اسب نشسته و بانان و انگوران افطار میکرد. بشماره هردانه انگور مردم را از در باغ بیرون آورده سرمیبردند. پس از پایان افطار از چالوس بسعیدآباد رفت و مردم آنجا را که در دژی پناهنده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که سالیان درازی کسی نتوانست در آنجا خانه ساخته و زندگی کند.

### کشتا زرتشتیان در گرگان

بزیدبن مهلب مردی خونریز، متعصب و دشمن ایران و ایرانیان و زرتشتیان بود. بگفته بلعمی سلیمان اموی بسال ۹۸هـ او را بتسخیر گرگان و تبرستان فرستاد. بزیید پس از تصرف گرگان در پیکار با اسپهبد فرخان بزرگ در تنگنائی بگیریافتادند راه پیشرفت داشت و نه برگشت. مردم گرگان بشورش برخاسته چهار هزار مردا و را که در گرگان گذاشته بود بکشتند. بزیید با اسپهبد فرخان صلح نمود و بگرگان بازگشت و سوگند خوردا که ظرفریا بد شمشیر از ایشان باز نندارد تا بخونشان آسیا بگرداند. آگاهی بمرزبان رسید بگریخت و بدان قلعه شد که بکوه اندراست و آن را حصار گرفت و آن قلعه بودا ستوارویک راه بیش نداشت و بزیید او را بحصار میداشت و حرب میکرد و منجنیقها ساخت و هیچ نتوانست کردن متحیر شد. یکی از یاران راه باریکی بقلعه بوسیله سگ یافت با اندکی مردان مسلح بسوی بارو روان شد و بزیید را طراف قلعه آتش افروخت. گرگان چنان چون آن بدیدند بترسیدند و بیرون آمدند و جنگ در پیوست. آن مرد که با گروه مسلح رفته بودند تمام شب برفتند و روز دیگر بقلعه رسیدند بزیید سوی دیگر جنگ مشغول بود و گرگان بیا بیخبر از یمن بودند و آگاهی از پیشامد نداشتند تا تکبیر مسلمانان از قلعه شنیدند. صلح خواستند بآنکه بحکم بزیید فرود آیند. بانگ فرمودند که اینها را همه بکشید و بآن جوی انداختند تا با خون کشتگان بیکجای برفت بر آسیا بگویند آمد کردند و ناپختند و بخوردند تا از سوگند بیرون آمدند.

### کشتا زرتشتیان تمیش

در سال سی هجری سعید بمرز تبرستان و تمیش رسید. مردم آنجا برج و بارو و دروازه شهر و سنگرهای خدا داده طبیعی را بستند و اعرا برا بشهر را ه ندادند. سعید سوگند فرستاد و عهد کرد جان و مال مردم در امان است و کسی را با کسی کاری نیست. مردم بسوگند و عهد او اطمینان کرده دروازه را گشودند. سعید با سپاهیان بشهر داخل شد و همینکه پای خود را استوار دید، سوگند فرا موش کرد و امر بکشتا رعام و غارت شهر داد. چنانکه گویند فقط یکتان توانست جان بدربرد.

\* \* \* \* \*

بگفته میرظهیرالدین مرعشی چون داعی کبیریکه هزار مرد از مردم دیلم را بواسطه بدسیرتی دست و پا برید بقیه گریخته با سپهبد رستم اول با وندی پناه بردند اسپهبد آنها را پناه داد و برخلاف داعی لشکر کشی نمود و سیدقاسم نایب او را بگرفت و کومس را متصرف شد.

آما زرتشتیان ایران  
 در تهران - یزد - کرمان - اصفهان - اهواز - شیراز - زاهدان  
 در سال ۱۳۴۲ خ برای کنگره زرتشتیان تهیه شده . تهیه کننده  
 آما ریزدمیرزا سروش لهراسب میباشد  
 نونهالان در آما رتا ۱۸ سالگی پسر و دختر حساب شده و از ۱۸ ابی لامردوزن

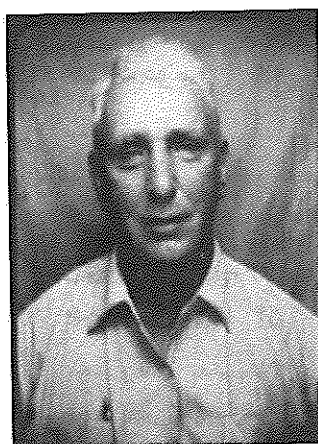
نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
تهران	۱۶۲۲ نفر	۲۰۳۰ نفر	۲۴۳۳ نفر	۲۸۳۸ نفر	۸۹۲۳ نفر
یزد - محله	۱۶۴ نفر	۲۳۹ نفر	۲۰۶ نفر	۱۷۳ نفر	۷۸۲ نفر
دهات حومه یزد					
مریم آباد	۶۶ نفر	۹۷ نفر	۸۱ نفر	۷۰ نفر	۳۱۴ نفر
نرسی آباد	۵۷ نفر	۹۷ نفر	۸۳ نفر	۹۳ نفر	۳۳۰ نفر
کوچه بیوک	۵۷ نفر	۹۳ نفر	۸۲ نفر	۸۴ نفر	۳۱۶ نفر
خرمشاه	۷۹ نفر	۱۱۳ نفر	۱۰۲ نفر	۸۰ نفر	۳۷۴ نفر
اهرستان	۴۳ نفر	۴۹ نفر	۴۹ نفر	۵۰ نفر	۱۹۱ نفر
خیرآباد	۲۹ نفر	۴۳ نفر	۳۰ نفر	۲۳ نفر	۱۲۵ نفر
قاسم آباد	۶۲ نفر	۷۸ نفر	۷۰ نفر	۷۵ نفر	۲۸۵ نفر
رحمت آباد	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۲۷ نفر	۳۱ نفر	۱۲۴ نفر
محمود آباد	۳ نفر	۳ نفر	-	۱ نفر	۷ نفر
مهدی آباد حومه	۱۹ نفر	۲۵ نفر	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۱۰۰ نفر
نصرت آباد	۳۱ نفر	۵۰ نفر	۵۶ نفر	۵۳ نفر	۱۹۰ نفر
کسنویه	۱۲ نفر	۱۵ نفر	۱۷ نفر	۱۰ نفر	۵۴ نفر
تفت چهار محله	۵۳ نفر	۹۶ نفر	۶۱ نفر	۶۹ نفر	۲۷۹ نفر
مبارکه	۲۷ نفر	۴۴ نفر	۳۴ نفر	۳۶ نفر	۱۴۱ نفر
خلیل آباد	۷ نفر	۹ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۳۵ نفر
حسینی	۴ نفر	۵ نفر	۳ نفر	۷ نفر	۱۹ نفر
چم	۲۲ نفر	۳۶ نفر	۱۹ نفر	۳۴ نفر	۱۱۱ نفر
زین آباد	۱۳ نفر	۱۸ نفر	۱۰ نفر	۹ نفر	۵۰ نفر
اله آباد	۴۱ نفر	۵۴ نفر	۵۷ نفر	۶۹ نفر	۲۲۱ نفر



نام	مرد	زن	پسر	دختر	جمع
علی آباد	۲۶ نفر	۳۵ نفر	۲۷ نفر	۳۹ نفر	۱۲۷ نفر
جعفر آباد	۱۰ نفر	۱۴ نفر	۱۲ نفر	۱۳ نفر	۴۹ نفر
حسین آباد	۳ نفر	۴ نفر	۴ نفر	۹ نفر	۲۰ نفر
عصر آباد	۱۳ نفر	۱۲ نفر	۱۲ نفر	۱۷ نفر	۵۴ نفر
شریف آباد	۱۷۷ نفر	۲۰۱ نفر	۲۴۴ نفر	۱۷۹ نفر	۸۰۱ نفر
مزرعه کلانتری	۵۸ نفر	۶۹ نفر	۷۹ نفر	۵۲ نفر	۲۵۸ نفر
حسن آباد	۵۴ نفر	۶۳ نفر	۸۳ نفر	۶۸ نفر	۲۶۸ نفر
کرمان	۴۹۰ نفر	۶۱۴ نفر	۶۷۹ نفر	۶۰۳ نفر	۲۳۸۶ نفر
اصفهان	۱۲ نفر	۱۴ نفر	۱۶ نفر	۲۲ نفر	۶۴ نفر
اهواز	۳۱ نفر	۲۵ نفر	۳۶ نفر	۳۲ نفر	۱۲۴ نفر
شیراز	۳۲ نفر	۲۰ نفر	۴۲ نفر	۲۴ نفر	۱۱۸ نفر
زاهدان	۱۴ نفر	۱۳ نفر	۲۰ نفر	۱۰ نفر	۵۷ نفر
جمع کل	۲۳۵۸ نفر	۴۳۱۷ نفر	۴۷۱۵ نفر	۴۹۰۷ نفر	۱۷۲۹۷ نفر

### فرزانه جمشید

فرزانه جمشید پور بهرام پور مهربان پور رستم زین آبادی از زرتشتیان ایران



مقیم بمبئی است. زین آباد دروستای کوچکی است در حوالی یزد، با قناتی محقر و کشا ورزان تنگ دست که غالب آنها به اطراف پراکنده شده اند. اما تقدس در مهر آنجا از در مهرهای دیگر ایران برتر و شماره آتش مقدسی که در آن مکان پاک پاسداری میشود اینک چهار می باشد. اما سابق هنگام آتشبانی روانشا دشمردان خسرو هفت آتش مقدس در آن جای کوچک فرخنده بهجت افزای دل مشتاقان و دینداران بود. از قرار خبر درست در دست سه آتش مقدس آن بی چوب و همیشه روشن بود. پس از درگذشت شهمردان سه آتش نامبرده ناگهان بنقطه نامعلوم دیگر پرواز کرده اند.

از مطلب دور افتادیم. روانشا دبهرام پدر فرزانه جمشید با تفاق بانسوی خویش شیرین اسفندیار رستم از روستای زین آباد به بمبئی رهسپار و رحل اقامت می افکند. شیرین در ماه آبان ۱۲۹۱ خورشیدی فرزندی بجهان آورد و بنا جمشید نامور ساخت. آثار ولایت در دوران کودکی بر ناصیه نوزاد نمایان بود. چون بچهار ماهگی

رسید و والدینش با زبا بران مراجعت نمودند. هنگام گذشتن قافله از رودی بیسن راه بندر عباس و یزد، ناگهان آب رود زیاد شده با موج خویش کودک شیرخواره را از روی دام مادر که سواره میگذشت بلند کرده میبرد. چون حدود سیصد قدمی دور میگردد، تیر انداز شهریار مبارکهای که دنبالش بر روان بود از صدای جعفرزانه جمشید خود را بوسط رود انداخته کودک را از آب بلند میکند. بگفته آن روانها که خود با زیگر صحنه بوده حتی لباس کودک نیز تر نشده و چنان بود که گویا بر زمین خوابیده بوده.

فرزانه جمشید در دانه را چمنند چو خویش مهربان بود که مردی پارسا و عابد و با خواندن اوستا خصوص ورهرا پیش بدرمان بیما را نمتوسل بخود میپرداخت. بهرام پدر جمشید مردی سختگیر بود با ندک شیطنت که از کودک خویش میدید بر او سخت میگرفت و خود نیز بنه سختی گرفتار میگشت. با ندر ز پدر مهربان خویش مهربان در برابر از محبت نسبت بکودک گوش فرامیداد و زندگانی را بسختی بی پایان برد.

از شگفتیها آنکه فرزانه جمشید در پنج شش سالگی در کشتزار هنگامیکه جد و پدربکند و کوب زمین میپردا زنده نگام بازی ماری قوی هیکل را میبیند. بیباکانه گردنش را میگیرد، آوازی بگوشش میرسد این را بکش او هم با آجری پهلوی دست سرما را کوبیده قطع میکنند و بدنش را تکه تکه کرده بازی و هاهیهوی مشغول میگردد. نظر جدش با و تکههای ماری افتد. شگفتانها از او میپرسد چطور ماری را کشتی که وی رو بمنزل فرار میکند.

بعد از جنگ جهانگیر اول چون فرزانه جمشید بسن هشت سالگی میرسد جد و والدینش باز به بمبئی رهسپار میگردند. در آن دوران هیچ کشتی به بندر عباس وارد نمیکشت. مسافران بیشماری از اطراف یزد به بندر عباس جمع شده بودند. پس از مدتی سرگردانی اولیای امور خبر میدهند کشتی به بندر عباس نخواهد آمد. در همان اوان جمشید یک شبانروزونیم بحال غش بیحال افتاده بود. جد دلسوزش که با خواندن ورهرا میشت بیما را ندرمان مینمود هر چه کوشید نتوانست در دانه خویش را بحال آورد. بالاخره به یزدان روی آورده تسلیم شد. کودک پس از یک شبانروزونیم خود بخود هشیار گشت. در طی این زمان در عالم یزدان و اولیا بگردش بود. جدش از او میپرسد عزیزم خبر رسیده کشتی نخواهد آمد چه باید کرد. کودک هشت ساله جواب میدهد ما مروز پسین کشتی میآید. از اتفاق دوساعت بعد خبر میرسد که کشتی در راه هست مسافران خود را حاضر سازند. کشتی ساعت چهار بعد از ظهر وارد میگردد و مسافران با خوشحالی تمام مسوار و بطنی مسافرت میپردا زند. پس از ورود به بمبئی مراسم سدره پوشی فرزانه جمشید در سن نه سالگی برگزار میگردد. در دوران تحصیل در دبیرستان بهرام مجی جی باهای با زیک شبانروز بحال غش نقش بر زمین با شد. مساعی دکتراهی حاذق در معالجه او بجائی نمیرسد چون پزشکان از کوشش خویش دست میکشند

فرزانه جمشید پس از ۲۴ ساعت بهوش آمده بتحصیل مشغول میگردد. در خبر است زندگانی اولیا بسختی و زحمت میگذرد. همین حال نیز بفرزانه جمشید روی داده است به یزدان رجوع میکنند بفضل و عنایت خداوندی نایلوما موریت درمان آسیب دیدگان از عالم علوی با وسپرده میشود. اینک بسیاری از بیماران بخصوص آسیب دیدگان را با جام آب درمان نموده و مینماید.

## دبیران و آموزگاران زرتشتی

روانشا دمیرزا سهراب مهربان سفرنگ : نزدیک به ۶۰ سال از سال ۱۲۹۵ خورشیدی زندگی خود را در خدمت بزرگترتشیان و کارهای جماعتی مانند فرهنگی، آموزشی، انجمنی و دفتر پیوند زنا شوئی بسر برد و هنگامی که سالخورده‌گی با بدنی فرسوده و تندرستی از دست داده بسال ۱۳۵۲ خ رسماً "خود را با زنشسته کرد و در زامیا دروزوار دیب‌هشتمه ۱۳۴۵ یزدگردی بسن ۸۳ سالگی بگروثمان برین و خانه فروغمنند مزدا شتافت .

میرزا سهراب سفرنگ از فروردین ۱۲۹۵ خ بدعوت رئیس انجمن زرتشتیان تهران در عنفوان جوانی بسن ۲۳ سالگی بتدریس در دبیرستان زرتشتیان مشغول و پس از دو سال تدریس بسمت نظامت دبیرستان منصوب گردید . در آغاز سال ۱۲۹۸ خ مدیریت دبیرستان دینیاری یزدرا پذیرفته و روانه یزد گردید . پس از چهار سال ونیم خدمت فرهنگی واجتماعی و عضویت انجمن زرتشتیان یزد و دوباره به تهران مراجعت و مدیریت دبیرستان زرتشتیان تهران را پس از مترجم‌هایون پذیرفتند . نام‌هنگارنیز هنگام اقامت در یزد بشاگردی آن روانشا دسرافراز بوده است . روانشا دسفرنگ مدت ۱۱ سال تا ۱۳۱۶ خ مدیریت دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروزبهرام را بعهده داشتند .

در این زمان احساس میشد که دبیرخانه انجمن زرتشتیان که آنهم گسترش داشت به مردی کاربر و کارآموده نیاز دارد و ایشان که چندین سال خدمات مدیریت آموزشگاهای زرتشتیان را بعهده داشته و از نقطه نظر هموندی انجمن نیز بوضعیت امور آشنائی داشته در سال ۱۳۱۶ خ بریاست دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران منصوب میگردد . آقای سفرنگ این سمت را تا سال ۱۳۴۵ خ بعهده داشتند و نیز از تیرماه ۱۳۱۳ خ ضمناً بسمت سردبیر رسمی دفتر پیوند زنا شوئی زرتشتیان تهران انتخاب و تا بهار ۱۳۵۲ آن دفتر را اداره میکرد . میرزا سهراب سفرنگ از سوی وزارت فرهنگ با خدمدال درجه اول علمی، نشان درجه دوم علمی و نشان درجه سوم سپاس نیز نائل و سرافراز گردیده و مدت ۴۴ سال متوالی از طرف جماعت زرتشتیان بعضویت انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شده بود .

بانوخا نم‌قبادی فرزند فریدون : از آموزگاران زرتشتی است . طی مدت ۲۵ سال در دبستان گیوسرپرستی انجمن زرتشتیان تهران بسمت‌های آموزگار و ناظم و مدیر در خدمات فرهنگی فعالیت میکرده ، سپس چندسالی در دبیرستان انوشیروان دادگر آنهم بسرپرستی انجمن زرتشتیان سمت نظارت را داشته است . در سال ۱۳۴۷ خ از آنجا استعفا کرده و دبستان و کودکستانی از خویش تاسیس و در آنجا بفعالیت فرهنگی ادامه و پس از هفتسال کار و کوشش بانگیزه رسیدگی بزندگان خانوادگی خویش و دوری دبستان از منزل با اطلاع وزارت آموزش و پرورش آنرا می‌بندد و خود را با زنشسته مینماید اما از فعالیت در اجتماع علمی بازنمیماند .

میرزا برزوی آمینی : پورمرزبان از مردم کرمان زمین بسال ۱۲۶۵ خ متولد و در آن سال در دبستانی که بمدرسه رواج داشت در آنجا با کلاسهای هرکس و سپس دستور کیکسرو و هورمزدی اداره میشد تحصیل کرده و پس از پایان دوره تحصیلی دبستان برسم متداول روزنزدبازگانان بکار مشغول ، و در ۱۲۸۵ خ به همراه خانواده به بمبئی رهسپار و در آن دیار با وجود اشتغال بکار تحصیل انگلیسی پرداخته و با آغاز جنگ جهانی دوم با انگیزه ناخوشی بکرمان مراجعت و در پلیس جنوب با درجه ستوانی بکار مشغول و بنا بر بسرزو مشهور میگردد . در ضمن اشتغال در ارتش پلیس جنوب ، در مدرسه زرتشتیان نیز بتدریس زبان انگلیسی میپرداخت . روانشاد میرزا برزوی را ای تقدیرنا مه از فرمانده پلیس جنوب میباشد . پس از برچیده شدن پلیس جنوب ، با وجود احتیاجی که ارتش نوین با فسران تحصیل کرده داشت ، میرزا برزوی و تربیت جوانان و تدریس زبان انگلیسی را در مدرسه زرتشتیان برگزید و نظارت مدرس را نیز عهده دار شد . روسای مدرسه زرتشتیان کرمان طی زمان عبارت بودند از ارباب کیکسرو و شاهرخ ، دستور کیکسرو و هورمزدی ، دستور خدایار دستورنا مدار که پس از مدتی به یزد مراجعت مینماید ، سپس میرزا ابوالحسن خان ارجمند و آقای خدائی و بعد میرزا برزوی و وجودیکه شغل نظارت را عهده دار بود ، بمدرسه زرتشتیان برگزیده شد و اغلب نیز عضویت انجمن زرتشتیان کرمان را بر عهده داشت . از خصوصیات این مردارجمندانکه در مقابل پیشنهادهای دیگران دایر بر استخدام با حقوق بیشتر بخدمات فرهنگی و با حقوق کمتر اکتفا نمود . با وجودیکه پیمانکارها حاضر شدند و با حقوق ۱۵۰۰۰ ریال استخدام نمودند همان حقوق ۲۰۰۰ و بعد ۴۰۰۰ ریال و خدمت فرهنگی را ترجیح داد . انضباط مدرس و پایه تحصیلات همیشه بالا بود و هیچ فرقی بین متنفذین و سایرین و توانگران و بینوایان نمیگذاشت ، شهرداری کرمان بپاس خدمات بیدریغ فرهنگی و ، خیابان وصل بمدرسه را بنا ما و بخیا بان برزوی آمینی نامگذاری کرد . میرزا برزوی بسال ۱۳۴۸ خورشیدی بسرای جاویدان و گروهان برین شتافت .

کشور خانم مزدیسنا فرزند کیکسرو : زرتشتی کرمان زمین است . در کودکی در مدرسه جمشیدی بنیادینا ربا بجمشید نامی و بسرپرستی و آموزگاری با نویش مروارید خانم اداره میشده تحصیل کرده تحصیلات فارغ التحصیلی آن مدرسه معادل کلاس چهارم ابتدائی امروزی بوده و با انگیزه شاگرد ممتاز مدرس با خذمدال نقره نایل میشود . در سال ۱۳۰۵ خ در دبستان دخترانه شهریار برای معلمی برگزیده میشود . در ضمن تدریس در امتحانات ششم ابتدائی و متوسطه شرکت و در سال ۱۳۱۵ با خذدیپلم ریاضی توفیق مییابد . در سال ۱۳۲۴ با در ضمن اشتغال بمدرسه دبیرستان دخترانه کیکسرو و شاهرخ و دنبال کردن تحصیلات بدریافت دیپلم دانشسرای مقدماتی نایل میگردد . در دبستان شهریار که بهمت شاهروان ارباب شهریار و وری و بسرمایه شهریار تفتی ساکن برمه ساخته شده مدت ۹ سال مجاناً بخدمت آموزش و پرورش پرداخته است . از سال ۱۳۱۵ تا سال ۱۳۳۳ مدیریت

دبستان شهریاری را داشته، سپس تا سال ۱۳۴۹ بمدت ۱۶ سال مسئول اداره کردن دبیرستان دخترانه کیخسروشا هرخ در کرمان بوده و در آنجا دوره خدمت فرهنگی خود را بپایان رسانده و در مهرماه ۱۳۴۹ خ ببازنشستگی نایل میشود. در مدت خدمت همیشه مورد تقدیر و تشویق روسای وقت و حتی استاندار قرار گرفته و صاحب بیست تقدیرنامه میباشد که ۱۱ آن ماه از فرهنگستان و پنج نامه از طرف اداره تربیت بدنی و بقیه از سوی استاندار و روسای شهربانی و پیشکاردارائی صادر شده است.

موبدرستم شهزادی : متولد ۱۲۹۱ خ فرزند موبد دینیا ر موبد بهرام هما و نداد از موبدان برجسته یزد میباشد. پس از اتمام تحصیلات عالی خود در کالج آمریکائی تهران با تفاق موبد آذرگشسب بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در دانشگاه مذهبی کاما آتورن اینستی تیوت بمبئی که ویژه تعلیم و تربیت موبدزادگان در رشته موردینی زرتشتی و زبان پهلوی و اوستا میباشد تحصیل پرداخت. پس از پایان دوره تحصیلات دانشگاه و نیل بمقام روحانی نا و ر مرتب با کنیه هیربدی بایران و یزد برگشت. در دبیرستان پسرانه و دختری مارکاربتدریس دروس دینی و انگلیسی و دبیرستان ایران شهر بتدریس انگلیسی پرداخت در سال ۱۳۲۶ خ بدعوت انجمن زرتشتیان تهران بپایتخت مهاجرت و در دبیرستان های انوشیروان دادگرو فیروز بهرام بتدریس زبان انگلیسی و دروس دینی پرداخت و در ضمن عهده دار سخنرانیهای دینی در جشنها و مراسم مذهبی گردید. متن سخنرانیها و مقالات بسیار را و در زمینهدینی در مهنا مه های هوخ، پندار، سازمانفروهر و انجمن زرتشتیان و غیره بچاپ رسیده است. موبدرستم شهزادی نگارنده پنج دوره تعلیمات دینی و دو جلد دین دانش جهت دانش آموزان و جوانان زرتشتی است. تالیفات دیگر او ترجمه زنا شوئی در ایران باستان تالیف جمشیدکاتراک و ترجمه آموزشهای زرتشت تالیف تهمورث ستنا میباشد. در سال ۱۳۵۳ خ انجمن زرتشتیان تهران موبدرستم شهزادی را بسمت سردفتری ازدواج زرتشتیان برگزید که اینک نیز با دامه آن کار مشغول است. ضمناً بعنوان نماینده زرتشتیان در نخستین مجلس خبرگان انتخاب و با کمک دیگر نمایندگان بتدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلام پرداخت. اینک بسمت سردفتری موقتاً عهده دارا موبدبیر خانه انجمن زرتشتیان تهران در گردش ۳۲ میباشد.

روانشاداستاد موبدرستم خدا بخشی : فرزند خدا داد خدا بخش باشنده محله راحت آبا دتفت

و آموزگار دبستان آنجا بنا م دبستان پسرانه رستمی، از سال ۱۲۷۸ خ هنگام تا سیر دبستان نامبرده تا سال ۱۳۱۶ خ هنگام مدرگذشت در تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان زرتشتی محله های تفت که اینک صاحب ناموجه میباشد و با حقوق بسیارنا چیز آن زمان فعالیت ابراز میداشته است.

آقای اردشیر فرهمند فرزند مهرباب : با وجود بینوائی و عدم استطاعت پدر او اشتغال

بکار برای تحصیل معاش بانگیزه شوق آموختن تا کلاس هشتم در مدرسه زرتشتیان کرمان

بتحصیل میپردازد. در ضمن از سال ۱۳۱۵ خدر کلاس سوم و چهارم زرتشتیان بتدریس میپردازد و تحصیلات خود را نیز دنبال و در سال ۱۳۲۰ با خدیلم موفق و تا سال ۱۳۲۸ از طرف دولت بآموزگاری در مدرسه زرتشتیان منصوب میگردد. در آن سال بتهران منتقل و تحصیلات خویش را دنبال و در سال ۱۳۳۱ با خدلیسانس توفیق میابد. با وجودیکه در سیال ۱۳۵۵ خ زوارت آموزش و پرورش بازنشسته میگردد با زهم در مدارس ملی بتدریس میپردازد. آقای فرهمند با نگیزه با وریهای خویش پنجسال از وقت گرانبهای خود را در خدمت زندان بآخر میبرساند.

با نوخانم بهزادیان : فرزندکیخسرو متولد و متعلم شهر تهران از سن ۱۱ سالگی برای تاریخچه در دست متجاوز ۴۲ سال بتدریس و خدمت بفرهنگ مشغول گردیده و بهترین سالها زندگی خود را، با پشتکار و علاقه بدون انتظار پاداش مادی وقف پرورش هزاران دختر و دوشیزه کشور نموده است. بگفته سال لنا مه آموزشگاه زرتشتیان "بدون اغراق میتوان گفت که قسمت اعظم معرفیت دبیرستان انوشیروان دادگرمهون زحمات این مربی بی نظیر و با نوبی عالیقدر بوده. نظامت دبیرستان نیز مدت های مدید با او بوده. علاوه بر دقت در طرز رفتار دانش آموزان در محیط مدرسه در خارج نیز مراقب رفتار آنان بوده است. با نوخانم چهار نشان اخلاقی از انجمن محترم زرتشتیان تهران و یک مدال فرهنگی بنا بتصویب شورای عالی فرهنگ و مقدار زیادی تقدیر نامه از طرف انجمن زرتشتیان، وزارت فرهنگ و وزارت کشور داشته و از طرف رضا شاه بزرگ نیز مورد تشویق قرار گرفته اند. با نوخانم یک ناظم بی نظیر و یک سرپرست دلسوز دبیرستان انوشیروان دادگرمهون است.

میرزا فریدون کیا منش : فرزند انوشیروان به مرد شریف آبادی و باشنده تهران طی مدت ۴۳ سال زندگی خود را در خدمت بفرهنگ و تعلیم و تربیت نونهالان و جوانان کشور صرف نموده است. از سال ۱۳۰۵ خ مدیر دبستان دینیاری در یزد بوده و چهار سال بعد بمدرست و آموزگاری دبستان خسروی در همان شهر برگزیده شد. سپس بتهران مراجعت و تا سال ۱۳۵۳ خ از سوی انجمن زرتشتیان در آموزشگاه های انجمن سمت بازرسی مدارس را داشته است. میرزا فریدون از سوی وزارت فرهنگ وقت با خد نشان درجه دوم علمی و تشویق نامه های بسیاری از سوی انجمن زرتشتیان و هم وزارت آموزش و پرورش نایل گردیده است.

کیخسرو وصالی : فرزند سروش اسفندیاریا دگرمعروف بهیادی از سال ۱۳۲۱ خ پیشه آموزگاری را آغاز و طی مدت ۱۷ سال در دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروز بهرام و دبیرستان انوشیروان دادگرمهون و تربیت نونهالان و جوانان و در دبستان رهنما بسمت مدیریت در خدمت فرهنگ کشور اشتغال داشته است. در ضمن با زرس و سپس معاون اداره فرهنگ ناحیه ۲ تهران بوده و در سال ۱۳۵۱ خ ببازنشستگی نایل میشود لیکن سپس از بازنشستگی ۱۴ سال در فرهنگ شمیران بسمت معاونانستیتو بخدمت فرهنگ کشور مشغول

بوده است .

کیا مرزافشاری علی آبادی : فرزندبهرام از سال ۱۳۳۴خ در خدمت فرهنگ کشور در آموزشگاه های مختلف میهن طی مدت ۲۲ سال بهترین دوران زندگی خود را صرف تعلیم و تربیت جوانان صرف نموده و مدتی نیز در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول بوده است و اینک هموندا انجمن زرتشتیان تهران میباشد .

آقای رستم یارش : فرزندبهرام خسرو بهرام بهلول خرمشاهی متولد ۱۲۹۷خ در یزد آموزگار فعال و پرشوری است که تدریس کلاسهای درسی و دینی دبستانی اوستا و دینی دبیرستانی از مهرماه ۱۳۱۶ طی مدت ۴۳ سال برعهده داشته است . در دبستانهای روستاهای یزد چون قاسم آباد و مبارکه مشغول تدریس گردیده و در سال ۱۳۲۲ بدبستان خسروی یزد

بسرپرستی ارباب سهراب کیا نیا منتقل و بواسطه فعالیت و دلسوزی در کار تدریس مورد نظر و مراحم ارباب سهراب واقع میگردد . در سال ۱۳۲۷ با نگیز درگذشت ما در مهربان و تنهایی تهران عزیمت و در دبستان جمشید جم بتدریس مشغول و سپس با شاره مدیر دبستان تدریس اوستا و درس دینی کلاسها با ووا گذار میشود . نظر بحسن خدمتی که در تدریس درس دینی در دبستان جمشید جم از خود ابراز میدارد ، تدریس اوستا و درس دینی دبیرستان فیروزبهرام نیز هفته ای چند ساعت با و محول میشود پس از ۲۳ سال خدمت در آموزشگاه های زرتشتیان به



سال ۱۳۵۰خ دوره بازنشستگی خود را آغاز مینماید . ولی بواسطه فقدان آموزگار دینی با تدریس درس دینی دبستان جمشید جم و دبیرستان فیروزبهرام و نوشیروان دادگر بعهده او واگذار میشود . در ضمن از بدو تا سیس سال زمان فروهر جوانان زرتشتی با وجود کهنسالی عهده دار تدریس اوستا و درس دینی آنجاست . ضمناً مدت ۱۲ سال در کلاس دینی دیگر در نامک بتدریس درس دینی مشغول و سپس ادا مه تدریس آنرا بجوان متعلم آنجا واگذار مینماید .

بانودولت کیزادی شریف آبادی : فرزند دینیا را سال ۱۳۴۳خ در دبستان چنگیز پور در تهران بسمت آموزگاری بخدمت فرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان مشغول گردید پس از چهار سال بسمت مدیریت و اینک در ناحیه ۱۵ آموزش و پرورش مدرسه راهنمایی معاون مدرسه میباشد .

روانشاد استادارد شیردبستانی : فرزند خدا داد خسرو شریف آبادی از سال ۱۳۰۹خ هنگام متاسیس دبستان جمشیدی در روستای شریف آباد به هزینه یکی از نیکوکاران محل

آقای جمشید خدا رحم، تا سال ۱۳۲۶ خ هنگام بازنشستگی آموزگار دبستان نامبرده بوده. اغلب جوانان زرتشتی شریف آبادان نشاء ابتدائی خود را از او فرا گرفته اند. روانشاد استاد اردشیر یکی از بیست نفر کودکان زرتشتی است که روانشادمانکجی لیمجی ها تریا به هزینه انجمن اکابر صاحبان بمبئی از زیدبتهران برده و در دبستان موسسه خویش در تعلیم و تربیت آنها کوشش نموده است.

روانشاد بهرام منوچهری : فرزند خدا داد از سال ۱۲۹۱ خ هنگام تا سیس دبستان در روستای مزرعه کلانتر با همت و سرمایه روانشاد اردشیر خسرو بهمردی، که اینک دبستان جمشیدی و اردشیری نامیده میشود تا سال ۱۳۱۸ خ در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت دینی و رسمی نونهالان و جوانان فعالیت داشته است.

در سال ۱۳۱۷ خ بنا به کمبودی که برای تعلیم و دوشیزگان احساس میگردد، روانشاد جمشید استاد بهرام شهریاری بنا به پیشنهاد آقای اردشیر جها نبخش نمیری آن را از نوساختمان و بخش دختران را بر آن اضافه می نماید و دبستان شش کلاسه تغییر مییابد.

آقای اردشیری نمیری : فرزند جها نبخش با شنده مزرعه کلانتر از سال ۱۳۱۸ خ تا سال ۱۳۲۶ بمدیریت و آموزگاری دبستان جمشیدی و اردشیری مزرعه کلانتر که اینک دبستان مختلط نامیده میشود اشتغال داشت. سپس بتهران مهاجرت و در دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بخدمت اجتماع مشغول میباید. دبستان نامبرده اکنون نیز بوسیله اداره آموزش و پرورش اداره میشود.

مهندس بهمن جمشیدی : فرزند جمشید لیسای نسبه مهندسی برق، از سال ۳۴-۱۳۳۱ خ هنر آموز هنرستان تهران بوده، اما قبل از آن در دو سال ۲۴-۱۳۲۳ در دبیرستان فیروز بهرام بصورت حق التدریس انجام وظیفه مینموده است از سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۴۵ در هنر سرای عالی و پلی تکنیک تهران و دانشسرای عالی صنعتی بآموزگاری مشغول، لیکن از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ کارشناس و معلم دانشکده علم و صنعت ایران بوده است و چند دوره هم در انجمن زرتشتیان تهران بسمت هموندی در خدمت اجتماع کوشش میکرده.

مهرا نگیز شید : فرزند بهرام خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۱۸ خ آغاز نموده و تا سال ۱۳۳۳ در چند دبستانهای تهران بتعلیم و تربیت نونهالان پرداخته و پنج سال را تا ۱۳۳۸ در مدرسه ایرانیا ن بمبئی سمت آموزگاری داشته و تقدیر و تحسین اولیای دانش آموزان را کسب نموده هنگام مراجعت به ایران از سال ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۵ در دبستان دولتی تهران بانجام وظیفه آموزگاری مشغول بوده است.

گوهر بانوشید : فرزند بهرام از آغاز سال تحصیلی ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۵ خ در دبستانهای گوناگون تهران بتعلیم و تربیت نونهالان مشغول بوده است و سه سال را در دبستان گیوآموزگار خان بوده.



مهین با نوشید: فرزند بهرام از سال تحصیلی ۱۳۲۸ تا پایان آن در ۱۳۴۹ خ در کار مربی و حسابداری و نظارت مدارس تهران مشغول بوده و ۱۸ سال مدیریت، نظارت و حسابداری کودکان رستم آبادیان را بوجه احسن اداره نموده است.

دغدویه کاجیان: فرزند خدا داد از سال ۱۳۲۹ خ تا پایان سال ۱۳۵۹ در دبیرستان انوشیروان دادگر بکارمندی دفتری سرافراز بوده است.

استاد کیخسرو خسرویانی: فرزند دینیارکشا و زرروستای رحمت آبادی زده ۴۲ سال جوانی خود را در خدمت فرهنگ و دانش روستای خود در رحمت آبادی صرف نموده. هنگام مهاجرت به تهران ۱۸ سال متوالی در رستم باغ تهران پارس در تعلیم و ستا بنونهالان آنجا جهدی بلیغ داشته اینک با وجود کهنسالگی در سن ۹۳ طی ۱۵ سال گذشته بواسطه خام‌خواری تندرستی از دست رفته خود را با زیاده در کمال سلامتی در آدریان رستم باغ ویا وری موبد فعالیت مینماید.

هرمز دیا رخورشیدیان: فرزند نامدار از سال ۴۳-۱۳۳۵ خ در دبیرستان یزد و از سال ۱۳۴۳ تا امروز در دبیرستانهای تهران بدبیری و تعلیم و تربیت جوانان، جوانی خود را صرف مینماید.

اسفندیار ماوندادی: فرزند بهمان رشید قاسم آبادی متولد ۱۲۹۸ خ تحصیلات ابتدائی خویش را در دبستان چهارکلاسه روستای خود و دوره اول متوسطه را در دبیرستان مارکار یزد بیپایان رسانیده و دوره دوم را در شیراز در دبیرستان نظامی و چون مواجه با جنگ دوم جهانی بوده با انگیزه گسیختگی کشور و نیز گسیخته گشته سال آخر را بیپایان نمیرساند. پس از دو سال سربازی، اردوی تعلیماتی ورزش را در سال ۱۳۲۴ در منظریه تهران طی نموده بدبیری دبیرستانهای تهران منصوب و ۲۰ سال در دبیرستانهای گوناگون تهران سمت دبیری ورزش را داشته در سال ۱۳۴۰ رئیس تربیت بدنی ناحیه چهار تهران و از ۵۳-۱۳۴۸ رئیس تربیت بدنی آموزش و پرورش ناحیه ۱۶ تهران بوده است. لیکن در خلال مدت خدمت بورزش کشور از تحصیلات عالی خویش نیز غافل نبوده و در رشته هنرپیشگی و کارگردانی در سال ۱۳۴۸ از وزارت فرهنگ و هنر فارغ التحصیل میگردد و در بسیاری از فیلمهای هنری و تجاری اداره تلویزیون شرکت مینماید. از سال ۱۳۴۰ بمدت سی سال در رشته شنا معلم و کلاسهای نجات غریق و مورفنی شنا را در مجدیه تهران اداره میکرده و هشت سال هم دبیر فدراسیون شنای کشور بوده است. در طی مدت خدمات خویش بکشور با اخلاص و صمیمیت و پشتکار و درستی طبق آموزش زرتشتی رفتار نموده با دوستان و استادان برجسته تماس نزدیک حاصل مینماید.

مهین مهربان شاهویر: دبیر زبان از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۲ خ در دبیرستان انوشیروان دادگر در تهران در تعلیم و تربیت دوشیزگان فعالیت داشته است.

بهرام خسروی : فرزند بهمن (بهمرد) در سال ۱۳۱۸ با خذدیپلم (علمی سابق) نائل

گردید.

از اول آذرماه ۱۳۱۷ تا پایان شهریور ۱۳۲۵ در دبیرستانهای پسرانه و دخترانه مارکا ریزد تدریس و سپس نظامت و دفتر داری دبیرستان پسرانه مارکا را عهده دار بود.

در شهریور ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیل عازم تهران گردید و

در سال ۱۳۳۰ با خذلیسانس در علوم ریاضی و همچنین علوم

تربیتی نائل گردید و برای دبیری بکرمان اعزام شد و پانچ

سال متوالی در دبیرستانهای دولتی کرمان ریاضیات را

تدریس میکرد. در سال ۱۳۳۵ به تهران منتقل و در دبیرستانهای

دولتی مشغول تدریس میشود. در ضمن در دبیرستان فیروز

بهرام نیز تدریس ریاضیات را عهده دار میگردد، در سال ۱۳۵۳

با افتخار بازنشستگی نائل و تا پایان شهریور ۱۳۵۹ در دبیرستان

فیروز بهرام بتدریس ادامه و از اول مهرماه ۱۳۵۹ با نگیزه دولتی شدن همه مدارس وی نیز بازنشسته میشود.

بانوسلطان ماوندی : فرزند رستم حقانگی باشنده با با خندان از شهرستان تفت

یزد و متولد ۱۳۰۴ خ تحصیلات ابتدائی را در دبستان مروارید تفت و دوره اول متوسطه را

در دبیرستان مارکا ریزد و دوره دوم را در هنرستان بانوان تهران بپایان رسانده و

در سال ۱۳۲۸ فارغ التحصیل میگردد. در حرفه های خیاطی، گلدوزی و طراحی مورد علاقه خویش

کمال مهارت را تحصیل و در سال ۱۳۲۹ با استخدام وزارت آموزش و پرورش در میآید. طی مدت

۲۵ سال بسمت آموزگاری و نظامت در دبستانهای تهران با کمال صمیمیت و درستی انجام

وظیفه نموده، کتبا "مورد تقدیر و تشویق مدیران مربوطه میگردد.

مهربان شاهویر : فرزند شاهویر از دوران تحصیلی و آموزگاری یا دبیری اوبی اطلاع

میباشیم همینقدر میدانیم از سال ۱۳۰۲ تا ۱۳۰۴ خ مدیر دبیرستان فیروز بهرام بوده و در

دوره های ۳، ۱۴، ۱۵ نیز افتخار هموندی انجمن زرتشتیان تهران را دارا بوده است

جمشید بانستانی : فرزند بهرام گشتاسب حسینی متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات ابتدائی و

متوسطه را در یزد بپایان رسانیده سپس دوره های تحصیلی دانشکده علوم شیمی دانشگاه

تهران، دانشکده فیزیکی و مخابرات در درجه ستوان دوم و مدیریت امنیت ملی دانشگاه پدافند

ملی را در سال ۱۳۳۱ خ آخرمیرساند. خدمات فرهنگی خود را بسمت دبیری در دبیرستانهای

حومه و تهران از سال ۱۳۳۱ آغا زوا سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷ بسمت کارمند معاون و رئیس اداره

گذرنا مه در خدمت وزارت آموزش و پرورش در اداره موردانشجویان خارجی کشور با انجام

وظیفه مشغول میگردد. سپس بوزارت علوم و آموزش عالی منتقل و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱

بسمت ریاست گذرنا مه اداره موردانشجویان خارج و ریاست اداره موردانشجویان خارج

وزارت علوم و آموزش عالی در خدمات فرهنگی فعالیت مینماید. از مهر ماه ۱۳۴۹ تا مهر ماه ۱۳۵۹ با سمت فوق دوره دانشکده مدیریت دانشگاه پدافند ملی را طی میکند. از سال ۱۳۵۱ تا سال ۱۳۵۸ در وزارت علوم و آموزش عالی سمت کارشناس مسئول دفتر امور دانشجویان و سرپرست و مدیر دفاع غیر نظامی و بعد معاون اداره کل امور دانشجویان خارج را بعهده داشته است و در پایان سال ۱۳۵۸ خ با سمت مدیر کل امور دانشجویان خارج از کشور در گروه ۱۱ پایه ۱۵ بیا ز نشستگی سرفراز میشود.

آقای باستانی افزون بر پستهای نامبرده بموقع در سمت های زیر نیز انجا موظف نموده است . ۱- نماینده دبیرخانه شورای هم آهنگی در کمیسیون برنامه های تابستانی دانشجویان ایرانی مقیم خارج از کشور . ۲- سرپرست و مدیر دفاع غیر نظامی ۳- عضو علی البدل دادگاه بدوی اداری وزارت علوم و آموزش عالی .



آقای باستانی بموجب دوازده ابلاغ وزارتی و اداری مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته که شوه سرفرازی اجتماع مینماید.

آقای جمشید باستانی پایان نامه تحصیلی خود را در سال تحصیلی ۵۰-۱۳۴۹ تحت عنوان "قرار مغزها" تدوین نموده که با درجه عالی مورد قبول استادان دانشگاه پدافند ملی قرار گرفته است کتابی است که براساسی اطلاعات وسیعی در بردارد.

جمشید پیشدادی : فرزند رستم متولد ۱۳۰۲ خ تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه و اخذ دیپلم در یزد با نجام رسانیده و خدمات فرهنگی خود را بلافاصله با سمت مدیریت دبستان یکی از دبستان روستا آغاز و پس از یکسال در دبیرستان کیخسروی یزد در ضمن تدریس سمت معاون و رئیس دبیرستان و سرپرست دبستانهای تابعه آن در روستاهای یزد تحت اداره انجمن پارسیان هند منصوب میگردد. آقای جمشید پیشدادی بنا بعشق دینداری و حرارت ناشی از آن در روزهای تعطیلی تابستان کلاسهای دینی را در مهرنوش در یزد اداره و جوانان زرتشتی همکیش را با مصلحت آموزش کیش خود و فلسفه دین زرتشتی آشنا میسازد. آقای پیشدادی جوانترین عضو کنکاش یزد بوده که برای رهبری اجتماع از بزرگان گروه و سران دینی جماعت تشکیل میشده. خانه آقای پیشدادی در یزد مرکز گرد هم آئی جوانان و دوستان همکیش بوده و بنیان سازمان جوانان زرتشتی یزد در آنجا نهاده شده. آقای پیشدادی برای بیدار کردن غرور ملی و احساسات ایران دوستی در اجتماع نماینده ها از نوشته و کارگردانی خویش در یزد بر روی صحنه میآورد و گفته رش در گرد هم آئیها و جشنها در مورد فعالیت در انجام کارهای اجتماعی و علاقمندی بکیش و پیروی سنن و رسوم زرتشتی و مشوق جوانان بوده. آقای جمشید پیشدادی برای ادامه تحصیلات خود به سال ۱۳۲۶ خ به تهران مسافرت و در ضمن ادامه خدمات فرهنگی خود در دبیرستان فیروز بهرام تحصیلات

خود را در دانشگاه تهران دنبال مینماید، آقای پیشدادی نخست بسمت دبیرزبان نوپس از هفت سال در سال ۱۳۳۳ بسمت نظامت و سپس معاونت دبیرستان فیروزبهرام با عشق و دل سوزی فعالیت و وظایف محوله را انجام میدهد. آقای پیشدادی پس از امتحان و زازسی سال خدمات فرهنگی با افتخار بازنشستگی نایل میگردد و بواسطه عشق و دلسوزی که در انجام خدمات خویش ابراز داشته چه در یزد و چه در تهران بنا میگذارد فرهنگ جدی شناخته شده است. آقای جمشید پیشدادی سالها در کمیسیون فرهنگی انجمن، بزرگ کنکاش، سازمان فروهر عضویت داشته. هم اکنون علاقمند بسا زمان و در سا زمان جوانان زرتشتی تهران جزوه‌نویس مدیریت و مدتی رهبری انتشارات و چاپ مجله اندیشه ما را بعهده داشته. هم اکنون نیز ضمن گذراندن دوران بازنشستگی و انجام کار مختصر بمطالعات خویش ادامه میدهد، بعنوان شاعر و نویسنده جماعت نامور است. مقالات و اشعارش بناهای مستعار در مجلات کشور و جماعت بچاپ رسیده بویژه در سرودن سرود و اشعار بزبان دری زرتشتی شهرت بیشتری دارد تالیفات آقای پیشدادی عبارتست از ۱- هدیه فروردین ۲۹ محتوی داستان و نمایشنامه و اشعار سروده خود. ۲- کتاب گرامر زبان انگلیسی (پیشبر) بهمکاری آقای برزین. ۳- دین آموز سه جلد که در کلاسهای دینی سازمان تدریس میشود. ۴- جلد چهارم دین آموز ماده چاپ است. ۵- کتابی مشتمل بر دو بیتنیها بزبان دری و فارسی از سرودهای خود در دست تهیه و چاپ. ۶- اصطلاحات معمول در زبان دری. ۷- شادیهها و غمهای جماعتی. ۸- متونی از زبان دری و خلاصه‌ای از گرامر آن که امید است بزودی چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

بختیار عدالتی : فرزند شاه بهرام دارای گواهینامه تربیت معلم ۲۸ سال جوانی خود را از سال ۱۳۲۵ در خدمت آموزش و پرورش جوانان در دبستانهای گوناگون ارومیه و تهران صرف و در سال ۱۳۴۹ خ بسمت کارگزمین ناحیه ۱۴ آموزش و پرورش تهران منصوب و در سال ۱۳۵۳ و آنجا موظف محوله با راستی و عشق خدمت بمیهن با افتخار بازنشستگی نایل میگردد.

رستم ستودیان : فرزند نگهدار دیپلم سه سال ۱۳۲۲ یزد خدمات فرهنگی خود را بسمت آموزگاری در اداره آموزش و پرورش یزد بسال ۱۳۲۳ خ آغاز و در سال ۱۳۴۲ بتهران منتقل و تا پایان سال ۱۳۵۶ خ خدمات فرهنگی خود را با عشق و دلسوزی بیایان رسانیده و بیاز سرافراز میگردد. اینک با سازمان فروهر همکاری داشته و آموزگار دینی کلاس نونهالان آنجا میباشد.

مهربانوباستانی‌نیا : فرزند بهرام متولد ۱۳۲۲ خ دارای مدرک پرستاری از آموزش گاه بهیاری، دیپلم طبیعی و فارغ التحصیل دوره یکساله تربیت معلم، لیسانس روابط عمومی و امورا اجتماعی. از سال ۱۳۴۵ خ خدمات فرهنگی خود را بسمت آموزگاری و متصدی امور دفتری در دبستانها و دبیرستانهای تهران در خدمت وزارت آموزش و پرورش آغاز و در ضمن

تحصیلات خویش را تا توفیق با خذدرجه لیسانس روابط عمومی و امور اجتماعی دانشکده علوم ارتباطات بسال ۱۳۵۴ میگردد. از تاریخ ۱۳۵۵ بسمت دبیری در دبیرستانهای شمیران با درستی و حسن رفتار چنانکه شایسته یک زرتشتی میباشد مشغول فعالیت و موجب رضایت ما فوق خود را جلب نموده است.

بانویباکان (باستانی) : فرزند کیخسرو اردشیر از سال ۱۳۳۳ خ خدمات فرهنگی خویش را با استخدا م در وزارت آموزش و پرورش آغاز و در طی مدت ۲۰ سال تا سال ۱۳۵۳ که به بازنشستگی مفتخر میگردد یکی از آموزگاران نمونه تهران بوده که براساسی و با کمال محبت در راه تعلیم و تربیت فرزندان کشور کوشا بوده است.

دغدویه سلامت : فرزند بهمن خدمات فرهنگی خویش را از مهر ماه ۱۳۲۱ خ آغاز و تا سال ۱۳۴۰ در دبیرستان انوشیروان دادگربسمت نظامت و تدریس مشغول بوده سپس با هوازو رشت منتقل و با زبتهران مراجعت و در سال ۱۳۵۲ با بازنشستگی سرافرازمیگردد.

پروین گشتاسب : فرزند افلاتون در ۱۳۳۲ خ تا سال ۱۳۴۶ در دبستان گیوبسمت نظامت تدریس و دفتر داری بخدمت فرهنگی مشغول و سپس خود را بازنشسته میسازد.

فریدون پشوتنی زاده : فرزند بهرام مرستم خرمشاهی خدمت فرهنگی خویش را از سال ۱۳۳۰ خ تا ۱۳۳۸ در دبستان جمشید بسمت آموزگاری آغاز میکند سپس تا سال ۱۳۵۹ بتدریس خصوصی میپردازد و در شرکت تجاری مستخدم میگردد.

مرستم کیفر : فرزند میرزا خدا مراد از سال ۱۳۲۳ خ تا ۱۳۴۴ در استان یزد و سپس در تهران در دبستان دولتی و ملی بسمت مدیریت و تدریس در خدمت بفرهنگ کشور مشغول فعالیت بوده است و در سال ۱۳۴۴ خ با بازنشستگی مفتخر میگردد.

کیخسرو خشنودی : فرزند بهمن از سال ۱۳۲۰ خ وارد خدمت فرهنگی میشود و از سال ۱۳۴۵ از خدمت فرهنگی خود را مستعفی ساخته بنویسنده گی میپردازد و بسال ۱۳۵۷ گیتی بدروود میگوید.

خسروباستانیفر : فرزند دینیا ر خدمات فرهنگی خود را از سال ۱۳۳۳ خ آغاز و تا سال ۱۳۴۵ در دبیرستان فیروز بهرام بسمت دبیر زبان در تعلیم جوانان کوشش مینموده. سپس متوجه خدمات اداری دولتی گشته بمدیریت کل سازمان اداری و استخدای کشور منصوب میگردد و در سال ۱۳۵۹ با بازنشستگی مفتخر میشود لیکن بسمت عضو هیئت مدیره سازمان فروهر در خدمت جوانان زرتشتی فعالیت مینماید.

دولت نیک منش : فرزند جمشید سالها در دبستان سمت آموزگاری داشته و پس از طی دوره دانشسرای عالی ورزش در دبستانهای تهران دبیر ورزش بوده و چندین سال در دانشگاه تهران سمت مربی آموزشی ورزش را داشته است.



ما خورشیدپارینه : فرزند خدا رحم بهمرد از سال ۱۳۱۹ خ در بخش ورزش فعالیت مینموده و از سال ۱۳۲۶ در آموزشگاههای تهران بویژه دبیرستان انوشیروان دادگرونیزدردانشگاه تهران سمت دبیری ورزش را داشته است و در سال ۱۳۴۶ با افتخار بازنشستگی نایل ولی تا سال ۱۳۵۸ در دبیرستانهای ملی انجام وظیفه مینموده است .

هرمزیدپارینه : فرزند خسرو فارغ التحصیل اولین دوره دانشسرای تربیت بدنی ایران بود که از سال ۱۳۱۹ وارد خدمت فرهنگی شد .



پارینه ابتدا در دبیرستان علمیه تهران و بعدها بترتیب در دبیرستانهای دارالفنون، البرز، فیروز بهرام و دانشگاه تهران انجام وظیفه نمود. او علاوه بر خدمات فرهنگی، از نخستین سال خدمت تا سال ۱۳۴۲ به مدت ۲۱ سال در دانشکده افسری عهده دار امور ورزشی این دانشکده بود. پارینه در رشته های کشتی، بسکتبال شنا و فوتبال صاحب تجربیات و اطلاعات باارزشی بود و در خارج از مدارس این رشته ها را به علاقه مندان تعلیم میداد. او در کلیه جشنهای ورزشی چهارم آبان عهده دار

کارنرمش دانش آموزان دبیرستان انوشیروان دادگروندوبارها بخاطر ابراز شایستگی ولیاقت موردتفقدشاهنشاه آریامهرقرارگرفت و بدریافت نشان افتخار از دست معظمله مفتخر گردید. و در سال ۱۳۵۴ با افتخار بازنشستگی نایل میگردد و جز اولین گروه داران بین المللی ایران در رشته بسکتبال بود. او بعد از ۵۷ سال زندگی شرافتمندانه بسال ۱۳۵۶ خ جهان را بدرود میگوید .

کیخسرو کشاوری : فرزند وفا دار مشخصات درست او بما نرسیده ، اما از قرار اطلاع زندگی خود را در خدمت بفرهنگ کشور و تعلیم و تربیت جوانان در وزارت آموزش و پرورش بسمت دبیری ، مدیری و ریاست امور دانشجویان خارج از کشور صرف نموده است پس از نایل با افتخار بازنشستگی سالها رئیس دبیرخانه انجمن زرتشتیان تهران بوده و هم صاحب امتیاز و سردبیر مجله پشوتن و اینک نیز سردبیر مجله فروهر و بسمت دبیر گروه زرتشتیان تفت و توابع در خدمت با اجتماع بفعالیت مشغول است .

فریبرز نصرت : فرزند رستم جمشید فارغ التحصیل دانشسرای مقدماتی یزد بسال ۱۳۲۲ خ در همان سال در خدمت اداره آموزش و پرورش یزد در تعلیم و تربیت جوانان به

فعالیت مشغول و پس از سه سال بمعاونت دبستان سعدی منصوب میگردد. در سال ۱۳۳۱  
به تهران منتقل و در دبستان دولتی بسمت معاونت در خدمت بفرهنگ کشور بتلاش مشغول  
و در سال ۱۳۵۸ بسبب زنشستگی سرافراز میگردد.

آموزگاران آنی که مشخصات آنها بمانرسیده بذکرنا مشان اکتفا میشود.

خانم رخشنده شاکر کرمانی حدود چهل سال سابقه فرهنگی دارد. رستم اردشیرپور  
از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۱ در کرمانشاه در خدمت آموزش و پرورش بوده و بعد در تهران. شاهرخ  
خدادادی از سال ۴۲-۱۳۳۶ در بندرعباس و بعد در تهران مشغول خدمات فرهنگی بوده  
است. کاس گجگینی - خورشیدچهار اردشیربانکی - کیخسرو گبل - بهمن سپهر -  
سهراب نوروزیان - جمشید کیوانی - سرگرد شهریاری بخردنیا - چند سال در دبستان  
خرم شاه یزدآموزگار بوده است. در اواخر جنگ جهانی دوم در پیکار با مخالفان کشور  
از چشم نابینا گشته و اینک با شنیده لندن میباشد. هرمز دیاربهمن مستغنی و روانشاد  
شیر مرد بخردنیا هر دو نفر مدتی در دبستان خرم شاه آموزگار بوده اند. گشتاسب کرمانی  
آموزگار و مدیر مجله پندار بوده است. ایراندخت خدا مراد فرزند فریدون - ایراندخت  
ربانی - ایراندخت ظهور - جمشید بهمینی - شیرین رستمی - کتایون پورزندیان -  
فیروزه استاد مهری - فیروزه فلاحتی - فیروزه بهرام شهری فرزند نوشیروان -  
خورشید دیناریان - مهین دیناریان - دولت دیناریان - بانو دیناریان -  
همایون خسروی - شهناز خسروی - شیرین استاد مهری - منیژه مهرشاهی - پروین  
رئیسی فرد - مهین رستمی - مهرانگیز کشمیری - روحیه رئیسی - پروین چهل مرد -  
بانوزندی - کتایون ظهراپی - همادمهری - زمرد زندیان - افلاطون شاهدرستم مؤندی  
- شهدخت زندی - بهرام خادمی - کیاندخت قدسی - شیرین قدیر - ایران قدسی -  
کیخسرو آبادیان - سیمیندخت نمیرانیان - همایون نمیرانیان - پریچهر گوهر بخش  
- پریچهر منوچهری - پریزاد نمیرانیان - پریوش نمیرانیان - سرور خرمی -  
فیروزه اورمزدی - پروین فرودی - فیروزه فلفلی - پروانه پیرایش - اردشیر  
بازاده (بهرام) - شهناز پشوتن (رستم) - کیاندخت باختری - مهین ویرابی - فرخنده  
مخا بر - پوران دخت خسروی - فرخ جمشیدی - خدایا خسروی - فرنگیس همایونی -  
پوران دخت بهمردی - پروانه کامه - عشرت اشیدری - سیمیندخت پولاد درویش -  
سیمیندخت کیخسروی - گوهر اردشیرپور - ایراندخت پورنارنجی - فیروزه یزدانی -  
پروین باستانی - فریدون فرهمند - شاه بهرام مانی - فریبرز مالی - اسفندیار  
کرمانیان - دانشپور همایونی - تهمین هرمان - روحانگیز یزدان پناه - اردشیر  
آتشبند - پروین داسرم - مهوش یزدان پرستان - سروش خداپرستی - بهنا زروزی -  
خجسته آفرین نامه - پریچهر یزدانی - ایران جوانمردی - گلرخ مژگانی - سیمین  
بلندیان - رستم فلفلی - اسفندیار کاویانی - هرمز دیاردهموبد - دینیا آفرین -

شاهپوردینیا ریان - ماهیارخداپرستی - سیمین نسیمی - کیخسرو شیرمردی - گودرز کاسی - فریبرزنجمی - پروین فرخانی - شیرین نجمی - پوران دخت بهمردی - شیرین مژگانی - شهنازنجمی - سیمین نجمی - مهنازنجمی .

دبیران زرتشتی یزد چون مشخصات آنها بما نرسیده بذکرنا مشان اکتفا میشود :  
 گشتاسب بهرام شهری فرزند نوشیروان - اسفندیار مرادیان - فریدون مرادیان  
 - بهرام فللی - جمشیددهموبد - خداحم سبزه - پروین کیانی - بهرام دمهری - مهرداد  
 بهرام شهری فرزند نوشیروان - جمشید منوچهری - ایراندخت شه لری - جمشید نمیرانیان  
 - هوشنگ غیبی - فیروزه فرامرزی - خداداد خنجر فرزند هوشنگ - اردشیر با زاده  
 (شهریار) - آذر فللی - تاجورسروش پور - اردشیر پشوتن - ایران نمیرانیان - رستم  
 ایزدیان - اردشیرنا یکی - شهناز پشوتن (مهربان) - بهمن کیانشاهی - بمان کیانی -  
 مهناز ایزدیار - پریچهراسناد مهری - داریوش بزرگمهری - افلاطون یزدانی - جهانگیر  
 باستانی - آذرمیندخت بنداریان - دلانوا مژگانی - سروش پورنا رنجی - رستم باستانی  
 - کیخسرو مدامی - سهراب فیروز فرد - اردشیر فیروز فرد - شادرخ رئیسی - خدابخش  
 منیری - مهربان آفرین - فریدون نجمی - سهراب مالی - خسرو تشکر - دلنوا مژگانی -  
 خداداد فریدون نجمی - پشوتن نجمی - خداداد بنشاهی - هرمز دیار فرخانی .

### تاریخچه دبیرستان ملی ایرانشهر کرمان

الف - تاریخچه مختصر دبیرستان ایرانشهر کرمان - مدرسه ایرانشهر کرمان  
 قدیمیترین موسسه فرهنگی است که توسط انجمن زرتشتیان کرمان وبهت شادروان  
 ارباب کیخسروشاهرخ در تاریخ نهم بهمن یکهزار و دو بیست وهشتادوپنج خورشیدی (۱۲۸۵)  
 در یکی از منازل مسکونی محله شهر کرمان دایر و بتعلیم و تربیت فرزندان این آب و خاک  
 مشغول شده . چون منزل مزبور برای آموزشگاه مناسب نبوده از محل اعانه زرتشتیان  
 کرمان وباکمک انجمن زرتشتیان محلی مناسب احداث و از آن خانه قدیمی بهساختمان  
 فعلی که دبستان ایرانشهر در آن دایراست نقل مکان کرده - متصدیان مدرسه زرتشتیان  
 ونیز خود جماعت زرتشتیان با الهام از دستورات مقدس حضرت زرتشت کمر همت به تعلیم  
 و تربیت نسل جوان بسته وهیچگونه تبعیض و اختلافی از نظر دارندگان ادیان مختلف قائل  
 نشده ومحیطی کاملاً "دوستانه وبرادرانه برای همگان فراهم ساخته اند و این روش مرضیه  
 تاکنون ادامه داشته و بعد از این نیز ادامه خواهد یافت - محل دبیرستان ایرانشهر در  
 ساختمان جدیدی است که بر روی زمین مرحوم ارباب گشتاسب وباهمت والای نیکوکاران  
 جماعت یعنی ورشه شادروان دکترمهربان مزدیسنا و آقای بهرام هخامنشی با صرف هزینه  
 ۱۲۰هزار تومان احداث شده که هر یک از نامبردگان با لانصف هزینه ساختمان را پرداخت



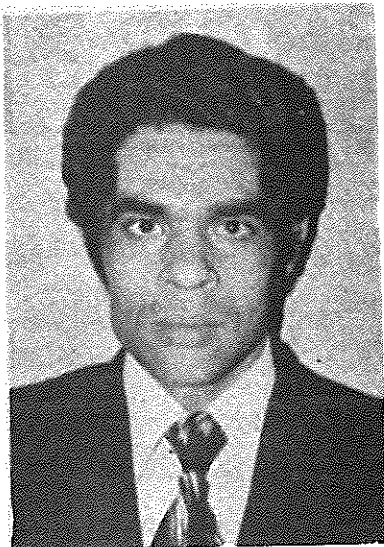
نموده‌اند. از سال تحصیلی ۴۳/۴۲ دو قسمت ساختمان دبستان ودبیرستان ایرانشهر کا ملا تفکیک شده و هر قسمت زیر نظر مدیر مسئول به خدمات فرهنگی خود ادامه می‌دهند. متصدیان دبستان ودبیرستان ایرانشهر از بدو تا سیس تا کنون بشرح زیر بوده‌است.

- ۱- شادروان ارباب کیخسروش هر خ موسس . ۲- شادروان دستور کیخسرو دستور رستم.
- ۳- دستور خداپا ردستور شهریار . ۴- آقای احمد مصباح . ۵- میرزا خدارحم آبادیان.
- ۶- آقای ابوالحسن ارجمندشادان . ۷- آقای علی خدائی . ۸- آقای برزو آمیغی.
- ۹- آقای شاپور سپهری . ۱۰- آقای منوچهر کاویانی رئیس فعلی دبیرستان . ۱۱-
- آقای شهریار غیبی مدیر دبستان . ۱۲- آقای ذبیح الله پوررحیمی مدیر فعلی دبستان ایرانشهر .

ضمناً مدارس زرتشتیان کرمان عبارتند از: ۱- دبیرستان پسرانه ایرانشهر ۲- دبیرستان دخترانه کیخسروش هر خ ۳- دبستان دخترانه شهریار ۴- دبستان پسرانه ایرانشهر که بجز رئیس دبیرستان ایرانشهر بقیه روسای مدارس زرتشتیان از مسلمین انتخاب شده‌اند و از بودجه دولت اداره میشوند. کودکان اردشیر همتی نیز یکی از موسسات فرهنگی زرتشتیان کرمان است که با همت آقای اردشیر همتی ساخته شده که آنهم نیز در اختیار دولت می‌باشد.

### اندیشه روستا زاده زرتشتی در گشایش دانشکده صلح

آقای بهمن دبستانی فرزند روانشا استاد اردشیر در روستای شریف آباد از



شهرستان اردکان یزد بسال ۱۳۲۵ ی متولد گردید. تحصیلات ابتدائی را در روستای زادبوم خود و متوسطه را در دبیرستان اردکان بیپایان رسانیده و بلافاصله وارد دانشگاه گردید. یک سال در دانشگاه داروسازی ب تحصیل پرداخت. چون آنرا خوش نداشت سه سال در دانشگاه اصفهان در رشته پزشکی ب تحصیل ادامه داد. لیکن با نگیزه بیماری قلبی بترک میهن مجبور شد و برای تحصیل و درمان بکشور اتریش رفت. در رشته اقتصادی با ادامه تحصیل پرداخت. در همین ایام ب فکر تاسیس دانشگاه صلح افتاد و چون صاحب انرژی بسیاری بود و خدمت ب مردم را از پدرشادروانش استاد اردشیر بارث برده بود توانست توفیقاتی در این راه کسب نماید. بواسطه زرتشتی بودنش که در پیمان

دین و نماز مزدیسنا و همی انزجا راز جنگ و خونریزی و بر زمین نهادن اسلحه و فداکاری در راه خدمت بمردم را میستاید، ب فکر صلح و پیشرفت جا معا فتا دو پی برد که در سایه صلح و دوستی و آرامش است که جا معا میتوانند پیشرفت نمایند، اندیشه خویش را در نامه‌ای بر رئیس جمهوری اتریش نگاشت که از آن استقبال شایانی بعمل آمد و چندین جراید کشور در آن مورد بحث پرداختند. جراید ایران نیز هنگام ورودش بمیهن در آن مورد قلم‌فرسائی نمودند. افسوس که اجل مهلتش نداد تا شماره اندیشه بلند خویش را بدیده ببینند. چراغ زندگانی‌ش بسال ۱۳۴۷ یزدگردی در شهر غربت و کشور اتریش بخا موشی گرائید.

روزنامه‌کیهان مورخ ۲۴ اردیبهشت ۲۵۳۶ ش و ۱۴ مه ۱۹۷۷ م تحت عنوان " جوان ایرانی دانشگاه صلح در اتریش تاسیس میکند " چنین مینویسد:

یک دانشجوی جوان ایرانی طرحی برای ایجاد " دانشگاه بین المللی صلح " تهیه کرده است. وی هم‌اکنون در رشته اقتصاد دانشگاه اتریش تحصیل می‌کند و برای گذراندن تعطیلات به ایران آمده است. " بهمن دبستانی "، در مصاحبه‌ای با کیهان گفت:

" طرح تاسیس دانشگاه صلح که برای اولین بار توسط من پیشنهاد شده مورد تصویب رئیس جمهوری اتریش و رئیس موسسه تحقیقات صلح این کشور نیز قرار گرفته است و آنها قول همه‌گونه مساعدت و کمکی را داده‌اند. "

این دانشجویان کید می‌کنند که در بازگشت به اتریش بر نامه‌ها ئی برای تهیه مقدمات ایجاد این دانشگاه پیاده خواهد شد و یک کمیته موقت بین المللی با شرکت صاحب نظران و متخصصان امور سیاسی و سیاستمداران برجسته و بی‌طرف جهان تشکیل می‌گردد. وی در پاسخ این سؤال که، چرا کشور اتریش برای این منظور در نظر گرفته شده است می‌گوید:

از آنجا که هدف این دانشگاه برقراری صلح در سطح جهانی و تربیت متخصصان و استادانی است که بتوانند در رشته‌ای به نام " صلح " را در مدارس همه کشورها تدریس کنند می‌بایست در کشوری فعالیت نماید که از نظر سیاسی به هیچ جبهه و مسلکی وابسته نباشد و بیطرفی کامل در راه گسترش صلح فعالیت نماید. به این دلیل برای آنکه اعمال نفوذ و قدرت روی آن به حداقل کاهش یابد، کشور اتریش مناسب‌تر است. از سوی دیگر این کشور از حیث موقعیت جغرافیائی، بین شرق و غرب قرار گرفته و بعلاوه مقرراتی سازمان ملل متحد نیز هست. هم‌اکنون ساختمان عظیمی در حال پای گرفتن است که با تمام آن تمام می‌آید و تقسیماتی از تشکیلات سازمان ملل به اتریش منتقل خواهد شد. به همین دلیل این سازمان می‌تواند پشتیبان و یاور نیرومندی در راه تقویت و تاسیس دانشگاه مزبور باشد.

تلاش برای نابودی بشر

بهمن دبستانی دانشجوی ایرانی مقیم طریش در مورد لزوم ایجاد چنین دانشگاهی می‌گوید:

در حال حاضر به استناد آماری که از سوی موسسه‌های تحقیقات صلح در آلمان، سوئد و اطریش انتشار یافته بیش از ۴۰ درصد از دانشمندان دنیا وقتشان را صرف نابودی بشر می‌کنند. اینها با کار در کارخانه‌های اسلحه‌سازی، دادن پروژه‌های جنگی و کشف عناصر و سلاح مرگ‌زای جدید، به جای آنکه در خدمت بشریت باشند به کشته شدن و از بین رفتن کمک می‌کنند.

در همین شرایط تحقیقات آماری نشان می‌دهد که به طور متوسط سالانه ۳۰۰ میلیارد دلار یعنی بالغ بر ۲۰۰۰ میلیارد تومان خرج جنگها و کشت و کشتار انسانها می‌شود. با این پول می‌توان تمام زمینهای بایرکشورهای جهان سوم و در حال رشد را به زیر کشت برد و یا حتی در صورت کمبود زمین قابل کشت، چندین طبقه روی اقیانوس‌ها را برای زراعت آماده کرد و بدین ترتیب بشریت را از خطر قحطی و گرسنگی نجات داد. زیرا در حال حاضر بیش از دو سوم مردم جهان از گرسنگی مزمز می‌برند.

دبستانی معتقد است که برای برقراری صلح نمی‌توان از طریق کنفرانسها و مذاکراتی که در هر حال سراپا حسن نظر و خیرخواهی نیستند به نتیجه رسید. پس برای رسیدن به چنین هدفی باید همه افراد و بخصوص نسل جوانی که روی کار می‌آید و نیز به کودکانی که رهبران فردای دنیا هستند آموزش صلح داده شود و این کار جز از طریق تربیت معلمان و استادانی که در سطوح مختلف از دبستان تا عالیترین مراحل دانشگاهی این رشته را تدریس کنند میسر نمی‌شود. او می‌گوید که وظیفه این دانشگاه علاوه بر تربیت استادانی در سطح دکترا، فوق لیسانس و لیسانس، تربیت معلم و تحقیق در زمینه صلح نیز هست. به همین دلیل بتدریج می‌توان شعبه‌های متعدد این دانشگاه را در کشورهای مختلف دایر نمود و از همه صاحب نظران و متخصصان اموری سیاسی بی طرف در دنیا خواست که به تدریس در این دانشگاه بپردازند. هزینه این دانشگاه نیز از سوی کشورهای صلح دوستی و عدالت خواهی دارند تامین می‌شود و تاکنون نیز موافقت بسیاری از کشورهای اروپائی و آمریکائی نیز جلب شده است. بهمین دبستانی در مورد زبان رسمی دانشگاه می‌گوید من معتقدم کمیته موقت که قبلاً" بدان اشاره کردم باید بنشینند و زبان خاصی برای آن اختراع کنند تا هیچ نوع وابستگی به ملت‌ها و ملیتهای مختلف نداشته باشد. اما وقتی می‌پرسیم، فکر می‌کنی این کار ممکن است و آیا زبان چیزی است که عده‌ای بنشینند و اختراع کنند، بی جواب می‌ماند، ولی به هر حال معتقد است که غیر ممکن نیست.

دبستانی هم‌چنین امیدوار است که اگر کارها به سرعت پیش برود تا ۳ سال دیگر نخستین دانشگاه صلح جهان در اطریش آغاز به کار کند و بتدریج همه‌گیر شود. اما بزرگترین مشکل پیدا کردن استادانی است که واقعا بی‌طرف باشند. اومی‌گوید، اگر ۵۰ سال پیش به این فکر افتاده بودند بسیاری از جنگ‌ها نمی‌گذاشته و اتفاق افتاده به وقوع نمی‌پیوست و حالا هم با یک تعلیم و تربیت جامع و همه‌جانبه هم‌زمان با آغاز کار این دانشگاه در تمام مدارس کشورهای مختلف آغاز شود.

مجله هوخ در شماره ۶ دوره ۲۸ خویشت سال ۲۵۳۶ ش تحت عنوان " اندیشه بلند و چاره‌ساز دانشجوی زرتشتی ایرانی برای تامین صلح در جهان " در ماه‌های گذشته خبرهایی درج‌ایده داخل و خارج کشور و مخصوصا در روزنامه‌های اتریش با زتاب داشت که آقای بهمن دبستانی دانشجوی رشته اقتصاد دانشگاه اتریش برای پایه‌گذاری صلح استوار در جهان طرحی ارائه نموده که مورد استقبال و تصویب رئیس جمهوری اتریش و دیگر اندیشمندان و آشتی‌جویان آن سرزمین و جهان قرار گرفته است. بی‌گمان آقای دبستانی از این دستور بلندی پایه "اشوزرتشت" درگاتاها که می‌فرماید الهام گرفته است "ای اهورا - بروان آفرینش‌تاب و توانایی بخش و از سرچشمه منش پاک نیروئی برانگیز تا آشتی و آسایش در جهان برقرار گردد. من باور دارم ای اهورا که میتوان آنرا استوار داشت " مسئله صلح و آشتی و تامین آسایش در جهان ریشه بسیار کهن دارد که میتوان از سرچشمه منش پاک آنرا تحقق بخشید :

آقای دبستانی معتقد است همان‌گونه که برای درمان هر بیماری باید علت را جستجو نمود و درمان و رفع علت پرداخت در بیماری‌های اجتماعی و خانمان برانداز جهانی باید همین راه را برگزید، درست است که عده‌ای از اندیشمندان و دانشمندان آشتی‌جوی جهان سال‌هاست درباره علت جنگ و ستیز و خونریزی در جهان در پژوهش هستند و هر یک جداگانه نظریات و پیشنهادهایی هر چند یکبار ارائه می‌نمایند اما اتفاق نظری در کارشان کمتر دیده میشود و بنا برین بعقیده در واقع پسندیده و عملی آقای دبستانی، باید دانشگاهی مخصوص برای پژوهش آموزش آئین آشتی و آشتی‌خواهی بنیاد گردد تا در آن مرکز علمی با ژرف‌نگری در پایه‌گذاری صلح و از بین بردن علت جنگ راه عملی به جهان‌نیا آموخته شود چه جنگ‌های محلی - چه جنگ‌های منطقه‌ای و چه جنگ‌های جهانی بنا به پیشنهادهای دبستانی این دانشگاه باید در اتریش سازمان پذیرد و سپس در کشورهای دیگر تا سیس‌گردد زیرا کشور اتریش و مردمانش به آشتی‌خواهی بلندآواز و مردمان خاور با ختر هم‌این بنیاد را با وردارند و کشور اتریش را دوست دار آشتی در جهان می‌شناسند.

بنا بر این بجاست که این کشور را برای نخستین پایه این آموزش برگزیده شود.

آقای دبستانی تصمیم دارد پس از بازگشت به اتریش کمیته‌ای از شخصیت‌های علمی و صلاحیت‌دار جهانی تشکیل دهد که با جلب کمک و حمایت سازمان ملل متحد این دانشگاه سازمان پذیرد تا با آموزش آئین آشتی و پایه‌گذاری آرامش و آسایش راستین در جهان - دیوستیز جنگ از جهان برافتد و سرمایه هنگفتی که سال‌ها برای تولید ابزارهای جنگی در جهان بمصرف میرسد در راه آبادانی و آرامش و آسایش بکار افتد و جهان درسگون و آرامش همیشگی بسربرد. با میدچنان روز.

رادیو تلویزیون ایران هنگام ورود روان‌نشا دبهن دبستانی بمیهن در اردیبهشت ماه ۱۳۵۶ توسط انوشیروان کنگرلو مصاحبه‌ای از او بعمل آورد متن مصاحبه چنین است:

آقای بهمن دبستانی اولین سؤال را اینطور مطرح میکنم که بفرمائید بچه منظور پیشنهادتاسیس دانشگاه بین‌المللی صلح را مطرح کردید.

هر روز در اخبار شنیده میشود یا در روزنامه‌ها میخوانیم که صلح برپایهٔ محکم استوار نبوده و روزی نیست که در گوشه و کنار جهان ترور و جنگی رخ ندهد. متأسفانه گاهی با شلیک یک گلوله چه زد و خوردها و چه مصیبت‌هایی برای مردم بیگناه که خسودشان کوچکترین نقشی در شلیک آن نداشته‌اند بوجود می‌آید، من هنگام تحصیل در ایران حتی در دوران طفولیت با این نکته می‌اندیشیدم و تنها امیدم این بود که روزی بتوانم در حفظ صلح موثر باشم و فکر میکردم چقدر لذت بخش خواهد بود اگر صلح پایداری که آرزوی دیرینه بشر است جایگزین اتمسفر ترور و وحشت بشود. کشورهایی که اکنون بسلاح اتمی مجهزند انگشت شمار بوده و در بیست سال آینده، بسیاری از کشورها آنرا خواهند داشت و یکنفر میتوانند با فشا ردا دن یک دکمه دنیا را بخاک و خون بکشاند. از سال ۱۹۷۳ تاکنون مقدار اسلحه تولید شده تقریباً سه برابر افزایش یافته و اگر بدین صورت ادامه پیدا کند خطر بزرگی خواهد بود برای رسیدن بصلح بین‌المللی. سال‌ها در حدود ۳۰۰ ملیار دلار صرف جنگ میشود، در صورتیکه هزینه‌ای که برای صلح در نظر گرفته میشود نسبتاً ناچیز است. بشر از طریق علم و دانش با بیماریها، خطرات سیل، زلزله و آتش‌نشانی مبارزه میکنند. در صورتیکه اینها زائیده طبیعت هستند. آیا نباید از جنگ و خونریزی که عامل آن خود انسانها میباشند جلوگیری کرد؟ هم‌چنانکه یک مهندس ورزیده فارغ‌التحصیل از دانشکده فنی، کارخانه عظیمی را بگردش درمی‌آورد، دنیا نیز دنیا زمبرمی‌باشد و ورزیده صلح دوست داشته و چنین افرادی را یک مرکز علمی بین‌المللی پس از تحقیق و تدریس قادر خواهد بود تحویل ملت‌ها بدهد، تا بهر جا که میروند با خود مشعل صلح با رمغان ببرند. بدین منظور یکسال پیش طرحی برای تاسیس این مرکز علمی بین‌المللی در اتریش پیشنهاد کردم.

اندیشه روستا زاده زرتشتی ۴۹۳

زیرا این کشور بیطرف از نظر موقعیت سیاسی و جغرافیایی مناسب بوده و وین مقرر آتیه قسمتی از سازمان ملل متحد خواهد بود. در تریس طرح مزبور از طریق جراید بمعرض افکار عمومی قرار گرفت و حضرت رئیس جمهور تریس دکتر ادولف کیستگر آن را پذیرفته و توسط سرپرست موسسه تحقیقات صلح برای اجرای آن پشتیبانی خود را ابراز داشتند.

آقای دبستانی بفرمائید با ایجاد این دانشگاه چه آموزشهایی در زمینه صلح به کشورها داده میشود؟

منظور از تاسیس این دانشگاه پژوهش و آموزش شدید و مشترک در مورد بررسی علل جنگها و راه جلوگیری از بروز مجدد آن و مبارزه با فقر، اختلاف نژاد، ایوئولوژی و غیره در سطح بین المللی است که بایستی از آغاز دبستان تا پایان دوران دانشگاه بمرحله عمل در بیاید و لازمها اجرای آن آموزش دبیران لایق و بشردوست است که بایستی از این دانشگاه که مورد قبول جهان است فارغ التحصیل بشوند.

صحبت گردید از انگیزه تان در ایجاد طرح تاسیس دانشگاه صلح بین المللی و هم چنین آموزشهایی که این دانشگاه میتواند بمردم بدهد. حالا بفرمائید مشکلات تان در راهی که در پیش دارید چه است؟

یکی از مشکلات مشکل بودجه میباشد که امیدوارم از طریق کلیه کشورهای صلح دوست تا مین بشود و مشکل دیگر تا مین کا در استا دونیروی انسانی است، که تا قبل از فارغ التحصیل شدن اولین دسته از دانشجویان میتوان از شخصیت های علمی صلح دوست جهان، بخصوص از بعضی نمایندگان سازمان ملل متحد دعوت کرد.

خوب شما باز میگردید با تریس میخواستم بدانم که برنا مه شما پس از بازگشت چه است؟ البته من باید پس از بازگشت با تریس یک کمیته موقتی تشکیل بدهم تا بتوان با آن وبکمک سفارتخانه ها کمیته دائمی بین المللی تاسیس کرد که این کمیته دائمی بین المللی مسئول تاسیس دانشگاه خواهد بود.

شما در ایران مسلما با مقامات ایرانی موضوع را مطرح کرده اید. میخواستم بدانم نتیجه آن چه بوده است؟

تا آنجا تیکه بخاطر دارم ایران همیشه در راه صلح پیش قدم بوده و این طرح با استقبال مقامات ایرانی روبرو شد.

روزنا مه بورس سال هفدهم مورخ ۲۳ تیر و مجله جوانان امروز سال بیازدهم مورخ ۲۶ اردیبهشت ۲۵۳۶ اندیشه او را با شرح و بسط ستوده اند که با انگیزه طولانی شدن از ذکر همه خودداری میشود.

نوشته‌های نگارنده

- ۱- حرف راست : پاسخی است مختصر بیا وه سرائی یکنفرکه بهدینی را ترک نموده .
- ۲- دساتیر کتاب آسمانی نیست . ۳- پیمبری زرتشت . ۴- فرزندگان زرتشتی .
- ۵- خرده‌اوستا بالفبای دین دبیره . ۶- تعلیمات زرتشت . ۷- آتش و آتش پرستی . ۸- خورشیدنگرشنی . ۹- اصول سه‌گانه مزدیسنا . ۱۰- پرستشگاه زرتشتیان
- ۱۱- خرده‌اوستا برگرداننده ازدین دبیره . ۱۲- زرتشت وهمزمانان او درویدا .
- ۱۳- سال دینی زرتشتیان . ۱۴- زادبوم زرتشت . ۱۵- فهرست کتابهای دینی زرتشتیان . ۱۶- خرده‌اوستا با ترجمه . ۱۷- تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان .
- نوشته‌هایی که از انگلیسی ترجمه شده : -
- ۱۸- راماین . ۱۹- داوید کوپرفیلد . ۲۰- کلیسای نوتردام از نشریات اداره انتشارات حکومت هند . ۲۱- مسرت بشر، نشریه مبلغین مسیحی . ۲۲- هفتادگل .
- ۲۳- هیچ وهمه چیز . ۲۴- پرتو حقیقت . ۲۵- ازدواج وسلوک . ۲۶- سیرت کامل تدریجی روح . ۲۷- بهترین چهره زندگی . ۲۸- پیامهای اوتارمهر با از نشریه کانون دوستداران مهر با . ۲۹- دانستنیهای آئینی زرتشتی . ۳۰- در قدم استاد رساله عرفانی حاضر برای چاپ . ۳۱- آثار مهرپرستی در دین ایزدی و پرستش شیدان نه شیطان . ۳۲- بازگشت روان در اسلام . ۳۳- اوستای فروشی ، یشت‌گهان و درون ششگانه برگردان ازدین دبیره .



خریداران ارجمند پیش از چاپ که در نشر کتاب  
سهم بزرگی دارند

جلد	جلد
	آقای مهندس رستم یگانگی ۱۰۰
	آقای ایرج خدیو پارس ۵
	آقای منوچهر فرامرزی ۵
	آقای دکتر اردشیر فرامرزی ۵
	آقای خدا بخش مهر آئین بنا مگانه ۱۰
	روانشاد کیومرث خسرو کدمی خرمشاهی ۱۰۰
	آقای دکتر سروش صرفه نیا ۱۰۰
	آقای نریمان اشیدری ۱۰۰
	آقای دکتر خسرو دبستانی ۱۰۰
	آقای اله یار دبستانی ۱۰
	انجمن محترم زرتشتیان تهران ۱۰۰
	آقای دکتر رستم القابی ۲
	بنا مگانه روانشا دجمشید خدا بخش
	مهربان نامدار نرسی آبادی ۲
	روانشاد دگشتا سب رستم فلفلی
	آقای مهندس منوچهر گجگینی ۲
	روانشاد رستم جمشید فلفلی
	آقای شاه رخ اختری ۱
	آقای کیخسرو رستم کریم دادی ۱
	آقای اردشیر بهرام خسرو یانی ۴
	روانشاد مرزبان جمشید فلفلی
	آقای دینیار اردشیر خسروی
	شریف آبادی ۱
	آقای اردشیر مهربان شمسی ۱
	آقای هرمز دیا رهمتی ۳
	سرکار سرور خانم خدا داد وفاداری
	(کیفر) ۲
	آقای خسرو خدا مراد کیفر ۱
	آقای فریب رزنا مدار استقامت ۱
	آقای اسفندیار خسرو خسروانی ۱
	آقای اسفندیار شا همرا دخرمی ۲
	آقای جمشید خورشید خسروانی ۱
	آقای لهراسب رستم پشوتن ۱
	آقای مهربان رستم پشوتن ۱
	آقای اردشیر رستم پشوتن بنا مگانه ۱
	روانشاد پشوتن ۱
	آقای جمشید پشوتنی زاده بنا مگانه ۱
	روانشاد پدرش شهریار اردشیر
	پشوتن زاده ۱
	نوشین و افلاطون سهراب پشوتن
	بنا مگانه پدر بزرگشان روانشا د
	افلاطون ایزدیار ۱
	آقای اردشیر ایزدیان بنا مگانه ۱
	پدرش روانشا د اردشیر رستم ایزدیان ۱
	آقای رستم کیفر ۲
	آقای رستم خدا داد خرمشاهی ۱
	آقای رستم دینیا رمال گنجی ۱
	آقای مهربان برخورداران ۱
	آقای اردشیر برخورداران ۱
	آقای اسفندیار خدا مراد اذر مهر ۱۰۰
۵	(کیفر) ۱۰۰
	سرکار خانم سیمیندخت خرمشاهی ۱۰
۲	(آذر مهر) ۱۰۰
	آقای عباس رادمهر ۲
	آقای مکی ۱
	آقای هوشنگ نوشیروانی ۱
	آقای مهربان سادی ۱
	خانم مروارید ظهرا بی (سادی) ۱
	آقای جمشید ظهرا بی ۱
	آقای مندگارا زره پوش ۱
	بانو دولت خدا رحمتی بنا مگانه ۱
	روانشادان پدرش خدا رحمت بهرام
	زین آبادی و مادرش گلبنو
	جوانمرد رحمت آبادی و مهربان
۲۵	جوانمرد راستی رحمت آبادی ۱
	آقای رستم بمان هرمز دیا رحمت ۱
۲۵	آبادی معروف به روسی ۳
	روانشاد فرود مهربان فرود
۲۵	خسرویانی رحمت آبادی ۲
	روانشاد دولت خدا داد مزدا پور محمد
۲۵	آبادی ۱
۳۰	از بودجه روانشا د رستم مزدا ۱
	آقای بهرام خسرویانی رحمت آبادی ۲
	آقای جمشید بهمردچم مهدی آبادی ۱
	آقای بهمرد جها نبخش نمیرانیان ۱
	آقای سهراب موبد مهدی آبادی ۱
	آقای برزو پزها ۱
	آقای هرمز پورکیانی ۱
	آقای مهربان بهرامی ۱
	آقای رستم جمشیدی ۱
	آقای مهربان سهراب افسر کشمیری ۱
	آقای سهراب مهربان افسر کشمیری ۳
۱۰	شرکت اشتاد موتور ۱
	آقای بهروز باستانی اله آباد ۱



جلد	جلد
۱	آقای دکترشا هیورنریماننی زاده بنا مگانه مادرشان روانشاد آبنهیررستم نریماننی زاده
۱	آقای دکترشا هیورنریماننی زاده بنا مگانه پیدرشان روانشاد بهمن شاهویرنریماننی زاده
۱	دوشیزه میترا نریماننی زاده خانم مهشیدنریماننی زاده آقای آریا نریماننی زاده
۱	آقای بهمن رستم گنجی آقای خدایار ماندگاربان فرزند رشید - خیرآبادی
۱	آقای بیژن ماندگاربان فرزند خدایار - خیرآبادی آقای مهربان گشتاسب کوش
۱	دوشیزه آناهیتا کوش دوشیزه آرمینا کوش خانم مهنا زخوشرو (کوش)
۱	آقای مهربان کوش بنا مگانه پدرشان روانشاد گشتاسب رستم کوش آقای مهربان کوش بنا مگانه مادرشان روانشاد سروررستم خروشاهی (کوش)
۱	آقای هوشمندماندگاربان فرزند جمشید بنا مگانه مادرشان روانشاد خورشیداسفندیار سنگ (خیرآبادی) آقای رستم طوفان فرزند فریدون قاسم آبادی
۱	آقای شهریارماندگاری فرزند جمشید - خیرآبادی آقای ماندگارزیره پوش فرزند خسرو - خیرآبادی
۱	آقای سهراب زیره پوش فرزند خسرو - خیرآبادی آقای خدا دادماندگاربان فرزند ماندگار - خیرآبادی
۱	خانم شیرین ماندگاربان فرزند مهربان - خیرآبادی آقای جهانگیرماندگاربان فرزند مهربان - خیرآبادی
۱	خانم میاسمین ماندگاربان بنا مگانه پدرشان روانشاد خدا داد رشید ماندگاربان - خیرآبادی
۱	آقای خدایار هرهمزدیاری چم فرزند بهرام چمی آقای باپورنورفرزانه بنا مگانه پدرشان روانشاد اسفندیار خسرو خرم شاهی
۱	آقای رستم زره پوش فرزند خسرو بنا مگانه دائیشان روانشاد اسفندیار خدا بخش ماندگاربان خیرآبادی
۱	آقای رستم زره پوش فرزند خسرو بنا مگانه پیدرزشان روانشاد رشید خسروماندگاربان خیرآبادی
۱	آقای رستم زره پوش بنا مگانه پدرشان روانشاد خسرو زره پوش خیرآبادی آقای گشتاسب آرش فرزند تیرانداز خیرآبادی
۱	خانم مهستی ماندگاربان فرزند رشید - خیرآبادی آقای هرمان صدر آقای داریوش مهربان خوشرو دوشیزه ویستا داریوش خوشرو
۱	خانم میترا مهربان هرمزی (خوشرو) آقای ایرج ایرج پوربنا مگانه پدرشان روانشاد جهانگیر خدا داد دنمیر آقای دکتر هرهمزدیار نسیم بنا مگانه پدرشان روانشاد اسفندیار نسیم
۱	آقای رشید شهریاری فرزند بهرام رستم مزرعه کلانتری آقای رستم ماندگاربان فرزند مهربان - حسن آبادی
۱	آقای دکتر بهروزماندگاربان بنا مگانه پدرشان روانشاد مندگار خدا داد خیرآبادی آقای جمشید زره پوش بنا مگانه پدرشان روانشاد خسرو زره پوش خیرآبادی
۱	خانم کتایون دمهری بنا مگانه مادرشان روانشاد دیمانت اردشیر بزدانی - اله آبادی خانم زردماندگاربان فرزند فریدون خیرآبادی
۱	آقای منوچهر نمیرانیان فرزند کیخسرو - نصرآبادی آقای بمان سورن فرزند اردشیر - اهرستانی

جلد

- آقای اسفندیار کدخدایان  
بنا مگانه پدرشان روانشا دبهرام  
۱ اسفندیار کدخدایان - خیرآبادی  
آقای اردشیر گرشا سب بنا مگانه  
پدرشان روانشا دمهربان گشتا سب  
۱ خیرآبادی  
آقای کیخسرو عدالتی فرزند بهرام  
۲ علی آبادی  
آقای شهریار ماهیار لهرا سب پور  
۱ زمین آبادی  
آقای یزدان پناه  
۱ آقای رشید شهردان فرهی فر  
۱ آقای شهردان وفادار فرهی فر  
۱ آقای هوشنگ اردشیر نمیرانیان  
۱ آقای رشید نمیرانیان  
آقای شهریار اردشیرشاسا بنا مگانه  
پدر روانشا داردشیر مهربان استاد  
۱ بهرام  
با نوکیا ندخت ربانی بنا مگانه  
۲ پدر روانشا دخدا رحم کیخسرو ربانی  
آقای خدا دادا دکا وسیان بنا مگانه  
پدر روانشا دبهرام دینیا رجمشید  
۱ کا وسیان شریف آبادی  
با نوشکوفه اردشیر جها نبخش نمیری  
بنا مگانه روانشا دبی بی جان کیومرث  
۱ کیومرثی کلانتری دختر عموی پدر خود  
با نوبهدخت سلامت  
۱ آقای بهرام سروش کابلی  
۱ آقای جمشید کنتر اکثر  
۱ آقای رستم بهرام نمیرانیان  
۲ بانو طوطی نوذری  
۱ بانو پروین کا وسیان شریف آبادی  
بنا مگانه دخترنا کا م مروان شا د  
شهبین رستم فلفلی  
۱ بانو خورشید رستم خان کا وسیان  
شریف آبادی  
۱ آقای شاپور جها نگیری فرد  
۱ آقای مهربان شهردان سعادت  
۵ آقای دکتر منوچهر پرتوی فرزند  
رستم فریبرز نوذر  
۱ بانو ماه نو مهوش ایرانی پرتوی  
۱ فرزند بهرام کیخسرو تیرا انداز  
بیادما در مروان شا دمروا ریدبا مس  
۱ مهربان (پرتوی)  
۱ بیاد پدر مروان شا درستم فریبرز نوذر  
۱

جلد

- آقای شهریار ماندگاریان بنا مگانه  
پدرشان روانشا دکیخسرو داراب -  
خیرآبادی  
۱ خانم زرین تاج ماندگاریان بنا مگانه  
پدرشان روانشا دکا ووس خسرو -  
خیرآبادی  
۱ آقای مهربان ماندگاریان فرزند  
رشید گشتا سب - خیرآبادی  
۱ خانم با نودلگشا فرزند رستم -  
خیرآبادی  
۱ آقای مهربان ماندگاریان  
بنا مگانه پدرشان روانشا درشید  
گشتا سب - خیرآبادی  
۱ آقای مهربان ماندگاریان بنا مگانه  
ما درشان روانشا دکشور اسفندیار سنگ  
خیرآبادی  
۱ آقای مهربان ماندگاریان بنا مگانه  
برادرشان روانشا درستم رشید  
ماندگاریان - خیرآبادی  
۱ آقای بهرام ماندگاریان فرزند  
بیژن - خیرآبادی  
۱ خانم گلنار گرشا سب فرزند شا بهرام  
خیرآبادی  
۱ خانم دخمل ماندگاریان فرزند جمشید  
خیرآبادی  
۱ خانم دخمل ماندگاریان بنا مگانه  
همسرشان روانشا دشا بهرام گرشا سب  
خیرآبادی  
۱ آقای هرمز فیروز مند فرزندنا مدار  
ظهرا بیان تفتی  
۱ آقای تهمتن آرش بنا مگانه پدرشان  
روانشا دهر مزد تیرا انداز آرش -  
خیرآبادی  
۱۵ آقای فریدون سنگ بنا مگانه پدرشان  
روانشا درستم سنگ - خیرآبادی  
۱ آقای فریدون سنگ فرزند رستم  
بنا مگانه زن عمویشان روانشا دگوهر  
گشتا سب تیرا انداز خیرآبادی  
۱ خانم با نور رستم سنگ بنا مگانه  
همسرشان روانشا دبهرام خدا بخش  
کدخدایان - خیرآبادی  
۱ آقای مهربان سنگ فرزند رستم  
بنا مگانه مادرشان روانشا دکتایون  
داراب - خیرآبادی  
۱



جلد	عنوان	جلد	عنوان
۳	آقای فرها دکیان ذین آبادی	۱	آقای هرمزدیا ربه‌دین
۱	آقای رستم جمشیدی نرزندرشید	۱	آقای خدابخش پای سروی بنا مگانه
۱	آقای بهرام جمشیدی	۲	روانشاد مهربان پای سروی
۱	آقای منوچهر گودرز کاوسی	۱	آقای فریدون مهرآئین
۱	آقای جمشید جها نگیر کرمانیان	۱	آقای دکتر پارسا
۱	بنا مگانه پدرو سار	۱	آقای رستم خسرو موید
۲	آقای جمشید جها نگیر و همسرش فیروز	۲	بانومهبین خانمشید
۱	خدا دادگلستان	۱	آقای مهندس بهرام فریدون
۳	آقای رستم فلفلی فرزند خدا رحم	۱	آقای فیروز وفا داری بنا مگانه
۳	آقای الهیار کیخسرو کیانی حسن آبادی	۲	هما یون خانم و خدا داد استا دکیمورث وفا داری
۳	آقای کیخسرو ظهرا بیان تفتی	۱	آقای فیروز وفا داری بنا مگانه
۲	آقای سهراب معاونت	۱	شیرین مهربان خدا دادیان
۱	بانوشیرین مرزبان	۱	آقای مهربان خان
۱	بانوسرور تیراندا زده موبدی	۱	آقای رستم سپهری
۱	آقای رشید جمشیدی	۱	آقای دکتر مهربان بختیاری
۱	آقای منوچهر مبارکهای	۶	آقای خوباری
۲	آقای رشید فرا مرزده همپیری	۱	آقای کیخسرو کاویانی کوثر سیزی
۱	بنا مگانه مهربان رستم خسروی	۱	آقای بهمن کیا منش
۱	آقای رشید خدا داد چمی هرمزدیاری	۲	بانولعل خانم جمشیدیان
۱	بانوپروین رستم مرزبان	۳	آقای شهریار دارا بدارا بیان
۱	آقای فریدون فلاحی	۳	آقای شهریار گلزاری
۱	آقای خدا رحم داری	۱	آقای اردشیر گلزاری
۱	آقای رستم بهروزی	۱	آقای هرمزدیا رپیروز مند
۳	آقای شاه بهرام کامل زاده	۱	آقای جمشید پولاد زندی
۲	آقای بهرام رستم نامدار	۱	آقای بهرام منشتی
۱	آقای اردشیر گشتاسبی	۱	آقای اسفندیار ربه‌منی
۱	آقای جمشید ایزدیان	۱	آقای گشتاسب بهرام اشتاد
۱	آقای خدا بخش کیخسرو نمیرانیان	۱	آقای کورش بهرام اشتاد
۱	آقای شهریار جوئیبا تپور	۱	بانومهبنا زبهرام اشتاد
۱	خانم نرگس دادخواه	۱	بانومهبنا زبهرام اشتاد
۱	آقای مهربان جمشید ماوندادی	۱	بانوکتایون اردشیر زدانی بیوکی
۱	آقای بهرام شهریار	۱	آقای دکتر اسفندیار استقامت
۱	آقای فریبرز گوهر ریزی	۱	بانوخرمن رستم دشتکی مبارکه
۱	آقای داریوش شامردانی	۱	بانوفیروزه برومندراد مبارکه
۱	آقای رستم فرها دیزدانی اله آبادی	۱	آقای رستم تیراندا زنمیر مبارکه
۱	آقای اسفندیار عمید زاده	۱	آقای اردشیر بزرگ چمی
۱	آقای رستم ستودیان	۴	بانوهمایون معاونت
۱	آقای اردشیر فرهادیه	۱	آقای فرها درستم برومندراد مبارکه
۲	آقای بهمن شامگشتاسبی	۱	آقای فرشا درستم برومندراد مبارکه
۲	آقای هرمزدیا ربه‌رام جمشیدی چمی	۱	بانوفرحنا درستم برومندراد مبارکه
۱	آقای خدایار عزتی	۱	آقای رستم کیانی بنا مگانه گوهر
۱	آقای ماهیار مهربانی	۴	کیومرث کیانی ذین آبادی
۱	آقای خدایار بهرامی	۳	آقای بهرام کیانی ذین آبادی

جلد	جلد
	(سوپرسوویس) آقای فریدون جها نگیر
	آتشبند بنا مگانه روانشادان پدرم
	جها نگیر جمشید نرسی آبادی و خاله ام
	مروا ریدرستم مریم آبادی
۵۰	آقای دکتر دینیار هر مزدی محمد آبادی
	بنا مگانه روانشادان دکتر بهرام پروش
	لعل جمشید پروش - استادبمان پروش
	شیرین استادبمان پروش
	بهرام دینیار هر مزدی محمد آبادی
	فیروزه خدا داد هر مزدی محمد آبادی
	دولت بهرام هر مزدی محمد آبادی
	رستم بهرام هر مزدی محمد آبادی
	کیخسرو خدا داد هر مزدی محمد آبادی
	خدا داد بهمن هر مزدی محمد آبادی
	بانو جمشید هر مزدی محمد آبادی
	جمشید رستم بهرام با مس خسرویانی
	کیخسرو جمشید بهمردی ذین آبادی
۱۳	یکنفر زرتشتی خیر اندیش بوسیله
	آرباب وفا دار تفتی
۱۰	خانم پریدخت فلاحی بنا مگانه
	همسرشان روانشاد رشید شهرت ذین
	آبادی
۶	آقای هوشنگ کیانی ذین آبادی
۳	خانم پورا ندخت کیانی ذین آبادی
۱	آقای خدا بخش معاونت
۱	آقای جمشید فرازیان
۱	آقای مهربان هنرمند
۱	آقای مهربان مهرابی پور کرمانی
۱	بانو هما یون جمشیدی
۱	آقای مهربان سامیای کلانتری
۱	خانم لعل کیانی
۲	آقای بهرام انوشه
۱	آقای اسفندیار ماندادی
۳	آقای رستم پور بهمردیان
۱	آقای فریدون بهروزی
۱	آقای اسفندیار دینی
۲	آقای سهراب افسر کشمیری
۱	آقای دکتر حسین وحیدی
۱	خانم پوران فرهنگی
۱	آقای دکتر فتح اله حکمی
۱	آقای دکتر فتح اله حکمی
۱	آقای پیروز ابتدائی
۱	آقای مهربان یزدانی
۲	آقای فریدون جمشیدی
۲	
	آقای خدا رحم بندا نرسی آبادی
	سرور بهزاد نرسی آبادی
	فریدون ضیاء طبری
	فیروزه بهرام ضیاء طبری
	آقای فریدون خدا رحم فلفلی
	بنا مگانه روانشادان مادرش سرور
۱۰۰	بهزاد و پدرش خدا رحم بندا ر
۱۰۰	بنیا دجمشید یگانگی
	بنا مگانه روانشادان نوشیروان
۱۰	بهزاد و فیروزه بندا ر
	بنا مگانه روانشادان نوشیروان
	مهربان بهرام شهری و دولت
۱۰	شهریار کیانی پور
۱۰	انجمن زرتشتیان نرسی آباد
۱	خانم ایراندخت محبوب
۱	آقای رستم کیهانزاد
۱	آقای اسفندیار مرادیان
۱	آقای خدا بخش منیری بنا مگانه
۱	روانشاد پدرش رستم منیری
۱	آقای خدا بخش منیری بنا مگانه
۱	روانشاد خواهرش همایون رستم
۱	آقای رستم پور زندیان
۱	آقای شاهرخ فلاحی
۱	آقای بهرام خسرویانی بنا مگانه
۱	روانشادان پدرش رستم شهریارو
۱	مادرش شیرین مهربان
۱	آقای بهرام فلفلی
۱	آقای بهرام فلاحی
۱	آقای مهربان فلفلی
۱	خانم مینا یزدان پرستان
۱	خانم گل فروز کدخدایان
۱	خانم گوهر مهربانی
۱	خانم شهنا زشهزادی
۱	آقای منوچهر جها نگیر فریدون ستایشی
۱	آقای خدا داد خنجری
۱	آقای فیروز فرا مرزی
۲	آقای شهریار نامدار استقامت
۱	بنا مگانه شیرین استقامت
۱	آقای مهربان رستم نمیری
۱	آقای شاپور با زاده خرمشاهی
۱	آقای اردشیر با زاده خرمشاهی
۱	آقای سهراب خسرویانی
۲	آقای هرمزدیارا خوی جو
۲	

جلد	جلد
۱	آقای جمشید دمهری
۱	آقای سیروس پیشوتنی
۱	آقای خدا رحمدستان یزدی
۱	آقای پرویز خرماهی
۱	آقای شاه کیخسرو شمس
۱	آقای رستم رستمی
۱	آقای بمان خورشیدچهر
۱	آقای رستم رستمی بنا مگانه
۱	سیمیندخت خدا مرادکیفر
۱	آقای رستم بهرامی بنا مگانه
۱	آقای اردشیر خسرو باکان
۱	آقای کیخسرو نمیری
۱	آقای رشید گنجی
۱	آقای اردشیر نابکی
۱	آقای الهیار دانش زاد
۱	آقای اردشیر رستم پیشوتنی بنا مگانه
۱	رستم اردشیر پیشوتنی
۱	آقای رستم یزدیان بنا مگانه
۱	آقای اردشیر رستم یزدیان
۱	انجمن زرتشتیان نصرت آباد
۱	آقای جمشید منوچهری
۱	آقای سهراب یزدگردی
۱	آقای سهراب خردادی
۱	آقای بهرام فلاح زاده
۱	خانم هما یون نمیرانیا
۱	آقای کیخسرو نمیرانیا
۱	آقای خسرو منوچهری
۱	آقای کورش کیهانی
۱	آقای داریوش کیهانی
۱	آقای جها نبخش نمیرانیا
۱	آقای سهراب نمیرانیا
۱	آقای منوچهر نمیرانیا
۱	آقای بهرام چهل مرد
۱	آقای جمشید بهمرد نمیرانیا
۱	آقای شاه هرخ نمیرانیا
۱	آقای جمشید خورسند نمیرانیا
۱	آقای خدا رحم بهمردی
۱	آقای رشید دهموبدی
۱	آقای رستم فریدنی
۱	آقای خدا مراد بزرگ چمی
۱	آقای مهربان اردشیری
۱	آقای شاه بهرام فلفلی
۱	آقای بهرام بهمردی
۱	آقای شهریار خدایاری
۱	آقای فریدون کیانیا
۱	آقای داریوش کاسی
۱	آقای فریدون یزدانی
۱	خانم سیمین روشنفر
۱	خانم دولت باستانی
۱	آقای خدا مراد بهمن چمی
۱	آقای جها نگیر جمشیدی چمی
۱	آقای خدا داخدا دادی چمی
۱	آقای مهربان رستمی چمی
۱	آقای بهمن بهمردی
۱	آقای رستم ثالث هیربد
۱	آقای دکتر رستم آبادیان شریف آبادی
۱	آقای بهرام خسرو دینیا ری شریف آبادی
۱	آقای دکتر ما هیا ر اردشیری
۱	آقای شریف آبادی
۱	آقای ایرج سلامتی
۱	آقای دکتر مهربان کاسی
۱	آقای سهراب کاسی
۱	آقای مهندس رستم یزدانی
۱	آقای شهریار یزدانی
۱	آقای اردشیر خدا بخشی
۱	آقای خدا یار رستمیان شریف آبادی
۱	آقای رستم شاهمردانی شریف آبادی
۱	آقای بمان شغلی شریف آبادی
۱	آقای البرز شغلی شریف آبادی
۱	آقای منوچهر کریمدا دسلامتی
۱	آقای فرهنگ ایرج ضیاء طبری
۱	آقای البرز کاسی شریف آبادی
۱	آقای کیخسرو خدا دا دبهمن
۱	آقای مهندس هر مز خدیوی
۱	آقای بهرام روشی
۱	آقای شاه هرخ روشی
۱	آقای دکتر سیروس روشی
۱	آقای کیخسرو روشی
۱	خانم ایران روشی
۱	خانم پریچهر روشی
۱	آقای گودرز فرامرزیان
۱	آقای سیامک یزدیار
۱	آقای کامبیز فرامرزیان
۱	خانم فرنگیس کاسی
۱	آقای شاه پور کیانپور
۱	آقای بختیار بختیاری
۱	آقای دکتر مهربان خدائی
۱	آقای داریوش کیهانی

جلد	جلد
	آقای دکتر کیخسرو و مهربانی
	آقای شاپور زنده‌نوش
	آقای فرخنده زنده‌نوش
	آقای کیخسرو و موبدشا هی
	خانم زمره سهرابیان
	آقای اسفندیار گشتاسبی گوه‌ریزی
	آقای حمیدیک کلام آذری
	آقای زیور ضیاء طبری بنا مگانه
	روانشادان پدروما درم فریدون
	ضیاء طبری و فیروزه بهرام ضیاء طبری
	آقای مرزبان مرزبانی
	آقای هرمز دیار هرمز دیاری بنا مگانه
	پدروما دروخوا هرنابا کاش فریدون
	بهرام هرمز دیاری و شیرین شهریار
	شهریاری و سرور فریدون شهریار
	آقای مهندس فریدون خسروانی
	آقای آبتین استواری
	آقای مهندس داریوش اورنگی
	آقای فرزانه سهراب مبارکه
	آقای مهندس هرمز اورمزدی
	سازمان فروهر (جوانان زرتشتی)
	آقای رستم وحیدی
	آقای ناشناس
	آقای سیروس دولت زاده
	آقای کورش همتی
	بانو نعیمی بنا مگانه پدروما در
	خویش کیخسرو و مهربان نعیمی و مهربانو
	بهرام نعیمی
	آقای جمشید جمشیدی فرینا مگانه پدروما
	مادرش رستم جمشید جمشیدی و دین بائی
	بهرام هرمز دیاری
	دکتر کیومرث سلامتی بنا مگانه پدرشان
	روانشاد بهرام رستم سلامتی
	خانم فرنگیس آذری بنا مگانه بهرام
	دینیار آذری
	خانم فرنگیس مزدا پور
	آقای پرویز گشتاسبی
	آقای مهربان فریدونی بنا مگانه
	روانشاد بانو فریدونی (اردیبهشتی)
	روانشاد خدا رحم خدا مرا دگوهری
	روانشاد دگوهر خدا داد جمشید
	آقای فریدون اسفندیار رباستانی
	اله آبادی
	آقای جمشید ما هیا رخدادا دنرسی آبادی



www.tabarestan.info

تبرستان